

در نقد سندیکالیسم

مجموعه ای از اسناد حزبی، مقالات جدلی و مباحث انتقادی، عملی و سبک کاری در جنبش کارگری



از انتشارات حزب اتحاد کمونیسم کارگری

اکتبر ۲۰۱۱

www.wupiran.net www.wupiran.org
markazi.wupi@gmail.com

فهرست مطالب

۱	مقدمه	
۲	در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه	منصور حکمت
۴	پاسخ منصور حکمت به چند سوال، در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه	منصور حکمت
۶	قطعهنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر، شورا، مجمع عمومی، سندیکا	قطعهنامه حزبی
۹	قطعهنامه در باره سندیکالیسم	قطعهنامه حزبی
۱۰	قطعهنامه در باره عملکرد "کمیتة های کارگری" و تاکیدی مجدد بر ایجاد تشکلهای توده ای کارگری	قطعهنامه حزبی
۱۱	در باره دو قطعهنامه حزب؛ سندیکالیسم، کمیتة های کارگری	هیئت دائر
۱۸	پیرامون مسائل گرهی، سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر (۱)	هیئت دائر
۲۴	پیرامون مسائل گرهی، سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر (۲)	هیئت دائر
۲۹	مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیتة هماهنگی، جنبش مجمع عمومی تنها آلترناتیو مقدر و عملی است!	سیاوش دانشور
۳۶	باز هم در مورد شورا، مجمع عمومی و سندیکا	علی جوادی
۴۰	ایجاد تشکل توده ای کارگری، مروری مجدد بر تلاشهای تاکنونی	سیاوش دانشور
۴۵	به کارگران شرکت واحد، در باره نامه سندیکا به خامنه ای	سیاوش دانشور
۴۹	این سندیکالیسم است! "هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است"	علی جوادی
۵۱	در نقد سندیکالیسم در ایران، تلاشهای سندیکالیسم برای عقیم کردن جنبش کارگری ۱	علی جوادی
۵۴	در نقد سندیکالیسم در ایران، تلاشهای سندیکالیسم برای عقیم کردن جنبش کارگری ۲	علی جوادی
۵۷	سندیکای نیشکر هفت تپه به کجا میرود؟	علی جوادی
۶۰	در حاشیه پیام رضا رخشان به سندیکاهای کارگری فرانسه	علی جوادی
۶۲	پیش به سوی ایجاد شوراها	گفتگو
۶۶	به کارگران کمونیست و سوسیالیست، شوراها را برپا کنید!	سیاوش دانشور
۶۸	خلع مالکیت کارفرما یا دولتی کردن؟ طرد سیاست های راست کارگری	آذر ماجدی
۷۰	در نقد بیانیه مشترک دو سندیکا در مورد اصلاح قانون کار	آذر ماجدی
۷۲	سندیکالیسم ارگان سازش طبقاتی و مشاوره به بورژوازی	آذر ماجدی
۷۶	در باره "شورای موقت کارگران ذوب آهن"	نسرین رضانعلی
۷۸	باز هم در باره، مجمع عمومی کارگری	سیاوش دانشور
۸۰	کارگران و مسئله حذف سوپسیدها	سیاوش دانشور
۸۷	تشکلات مستقل کارگری تنها راه رهایی کارگران نیست!	آذر ماجدی
۹۰	کارگران آپارتاید نمیخواهند!	احمد بابائی
۹۲	معضل شما رهائی کارگر نیست! پاسخی به عباس فرد	علی طاهری
۹۴	سندیکالیسم، افزایش دستمزدها و کارگران!	کامران پایدار
۹۶	سندیکالیسم پاسخ نیست، زنده باد جنبش مجمع عمومی	سیروان قادری

فهرست مطالب

۹۶	سندیکالیسم پاسخ نیست، زنده باد جنبش مجمع عمومی	سیروان قادری
۹۸	سندیکالیسم یا مجامع عمومی؟	پدرام نواندیش
۱۰۰	روح سرگردان بورژوازی صنعتی	سیاوش دانشور
۱۰۳	جنبش مجمع عمومی کارگری	سیاوش دانشور
۱۰۶	سخنی با کارگران اعتصابی پتروشیمی، آیا اعلام کمیته اعتصاب "یک گام به پیش" است؟	سیاوش دانشور
۱۰۸	اعتصاب، رهبری، تاکتیکهای اعتصاب	سیاوش دانشور
۱۱۰	باز هم در باره تاکتیک های کارگری	سیاوش دانشور

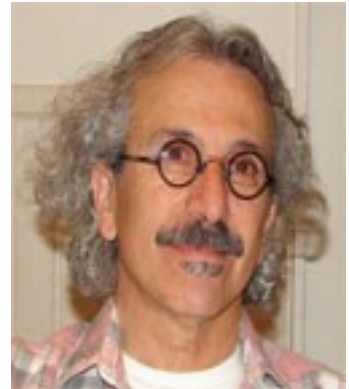
نویسنده های این مجموعه



سیاوش دانشپور



آذرماجدی



علی جوادی



کامران پایدار



سیروان قادری



نسرین رمضانعلی



پدرام نواندیش



احمدبابائی



علی طاهری

در نقد سندیکالیسم

مقدمه،

کتابی که پیش رو دارید حاوی مجموعه ای از اسناد حزبی، مقالات جدلی و مباحث انتقادی، عملی و سبک کاری در جنبش کارگری است. این اسناد در شماره های مختلف نشریه هفتگی حزب، «برای یک دنیای بهتر» منتشر شده است. هدف از انتشار این مجموعه مباحث در یک کتاب، ترسیم تفاوت‌های نگرشی و پراتیکی کمونیسم کارگری به امر اتحاد و تشکل کارگران و دادن تصویری روشن و منسجم به فعالین و رهبران عملی کمونیست و سوسیالیست کارگری از مسائل سبک کار است.

این مباحث از موضع یک سنت متمایز مبارزاتی درون طبقه کارگر، یعنی سنت مجمع عمومی - شورائی و گرایش رادیکال کارگری تبیین شده است. عمده این اسناد مهر و نشان بحث‌های یک دوره در جنبش کارگری را بر خود دارد. در این کتاب از تجارب و سیاستها تا پروژه های مختلفی که طی سالهای اخیر پیاده شده اند، مورد بررسی قرار گرفته است. امروز بعد از یکدوره تجارب، انتشار این مباحث در یک مجموعه، به خواننده مشتاق امکان میدهد که به ارزیابی سیاستها و تجارب بنشیند.

کتاب سبک کار کمونیستی از منصور حکمت، مباحث منتشر شده در این کتاب و در کتاب کنترل کارگری، مجموعه دیدگاهها و سیاستهای حزب را در زمینه امر سازماندهی حزبی و توده ای طبقه کارگر بیان میکند.

هدف نهائی این جدالهای فکری و سیاسی اینست که راه مطلوب، ممکن و عملی اتحاد و تشکل طبقه کارگر را ترسیم کند؛ الگوی تشکل و سازماندهی کارگران را در شرایط متحول دنیای امروز بدست دهد؛ راه پیشروی جنبش سوسیالیستی و انقلابی طبقه کارگر را برای عرض اندام بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی در کل جامعه فراهم کند.

طبقه کارگر برای آزادی خود باید کل جامعه را آزاد کند. لذا ابراز وجود طبقه کارگر و کمونیسم کارگری در مقابل کل اردوی بورژوازی، بعنوان رهبر جامعه برای برپائی حکومت کارگری و سوسیالیسم ضروری است. سازماندهی حزبی و توده ای گسترده طبقه کارگر، شرط پیروزی انقلاب کارگری برای آزادی جامعه است. این مباحث می کوشد راه پیشروی کارگران را از مبارزات روزمره و جاری تا سرنگونی سرمایه داری و برپائی سوسیالیسم هموار کند.

در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

منصور حکمت

الف- در ارزیابی اتحادیه های کارگری درک تجربیدی ای وجود دارد که مبتنی بر تعمیم خصوصیات اتحادیه ها در اوآن تشکیل آنها در قرن گذشته است. در این نگرش اتحادیه ها جدا از پروسه تکوین تاریخی شان، صرفا به مثابه ابزار دفاعی کارگران برای حفظ سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کارشان، در نظر گرفته میشود. حال آنکه در هر نوع بررسی اتحادیه ها باید این نکات را در نظر گرفت:

- ۱ - تکامل تاریخی اتحادیه ها به ارگانهای کارگری احزاب بورژوایی سوسیال دموکرات و رفرمیست.
- ۲ - تکامل یک بوروکراسی محافظه کار در اتحادیه ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی.
- ۳ - قرار گرفتن اتحادیه ها در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا به عنوان ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری، جلوگیری از رادیکالیزاسیون کارگران، تحمیل قراردادهای دسته جمعی سازشکارانه به آنان، تحت انقیاد در آوردن کارگران به سیاست های عسرت، افزایش بیکاری و ...
- ۴ - رو در رو قرار گرفتن اتحادیه ها در مقاطع انقلابی با تشکل های رادیکال کارگران نظیر شوراها و کمیته های کارخانه، بویژه با ادعای نمایندگی انحصاری طبقه به شکل "مستقل" در عرصه اقتصادی و رفاهی. اتحادیه ها در میان تشکلهای کارگری در دوره انقلابی در جناح محافظه کار قرار میگیرند.

۵ - ناتوانی موجود اتحادیه ها در شرایط بحران اقتصادی، بیکاری میلیونی، کاهش قدرت خرید کارگران و تنزل شدید سطح معیشت آنان.

۶ - ناتوانی اتحادیه ها از سازماندهی اکثریت کارگران علیرغم وجود سیاست Closed Shop که بر طبق آن استخدام کارگر غیر اتحادیه ای ممنوع اعلام شده، و قانونی بودن فعالیت اتحادیه ها.

ب- عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی راسا، بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه ها فراخوان دهد. مساله برای حزب کمونیست انقلابی امروز، نحوه برخورد به اتحادیه ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب رفرمیست است. اتحادیه سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معینی در جنبش کارگری-گرایش سوسیال دموکراتیک- رفرمیست است.

ج- در مورد مسئله اتحادیه ها، این ملاحظات با توجه به شرایط ویژه ایران اضافه میشود:

۱ - طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه ای ادامه کار نداشته است. (فقدان ادامه کاری احزاب رفرمیست، اختناق، اصلاحات ارضی، تغییر سریع بافت کارگری و چندین برابر شدن کارگران صنعتی در طول مدت کوتاه، افزایش درآمد نفت، اشتغال کامل و افزایش خودبخودی و سریع دستمزدها تحت عرضه و تقاضا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶، عوامل سهیم در این وضعیت هستند).

۲ - در شرایط متعارف تولید بورژوایی در ایران (یعنی به استثنای دوره های بحران سیاسی) بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه ای مستقل را تحمل نمیکند (لااقل تا کنون چنین بوده. گرایشات مستبدانه سرمایه داری ایران قبلا در ادبیات ما مورد بحث قرار گرفته است).

۳ - جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم بدلیل نبود سندیکاهای رسمی که بتواند رادیکالیزاسیون آن را کنترل کند، به سرعت با هر درجه احساس قدرت، سیاسی میشود. مبارزه کارگری در ایران برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمیماند. این کارایی اتحادیه ها را برای کارگر ایران کم میکند و اتحادیه را در صورت وجود بسرعت یا بی مصرف میکند یا در مقابل کارگران قرار میدهد. نفس وجود اتحادیه های کارگری در ایران عملی برای از میان بردن فلسفه وجودی آنهاست، چرا که تشکل کارگران چنانچه در سطح اقتصادی (و مستقل) توسط دولت به رسمیت شناخته شود، جنبش کارگری مطالبات سیاسی خود را طرح میکند.

۴ - در دوره اخیر مطالبه اتحادیه (در تقابل با سایر اشکال تشکل توده ای) اساسا توسط جناحهای راست و رفرمیست در اپوزسیون چپ ایران طرح شده است. این مطالبات عمدتا توسط "منفکران" خلق گرا و روشنفکر فرموله شده، و نشانه ای از اقبال عمومی کارگران به آن در دست نیست. بطور مشخص "خط سندیکا" در برابر "خط شورا" در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد، و نتوانست تاثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

۵ - روی آوری بخشی از چپ ایران به سیاست ایجاد اتحادیه ها (راه کارگر - رزمندگان)، یک عقب گرد سیاسی برای جلب توجه بخشهای عقب افتاده تر جنبش کارگری را نمایندگی میکند، و نه یک ارزیابی واقع بینانه از مقدرات و مقدرات جنبش کارگری ایران. سیاست اتحادیه سازی، در مقایسه با سیاست شورا و مجمع عمومی (که تا بحال مورد تبلیغ ما بوده است) بسیار ناموفق تر و غیر واقعی تر بنظر میرسد.

د - ایجاد اتحادیه های کارگری در ایران باتوجه به آنچه گفته شد:

- ۱- بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکلهای توده ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمیتواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده ای کارگران در ایران باشد.
- ۲- مقدر نیست. ایجاد اتحادیه های کارگری، مگر بصورت مقطعی و جزئی، ذهنی گرایانه است.
- ه- تبلیغ شورا و مجمع عمومی (منظم و سازمان یافته) خط درست در قبال مساله تشکلهای توده ای کارگران در ایران است زیرا:
- ۱- از لحاظ سیاسی به نیازهای مبارزه کارگران ایران (محدود نبودن به عرصه اقتصادی، محدود نبودن به قانونیت) نزدیکتر است.
- ۲- از لحاظ عملی ایجاد آن مقدر است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است، ضعف کارگران ایران در ایجاد سازمانهای هر می و پچییده را می پوشاند، به قدرت مستقیم توده متجمع متکی است، دفاع از آن ساده است).
- ۳- پشتوانه عملی آن نه فرمیسم و سوسیال دموکراسی، بلکه کمون و اکثریت است. بار آموزشی آن برای طبقه کارگر بسیار است.
- ۴- با رشد انقلاب و رادیکالیزاسیون توده ها ظرفیت مبارزاتی خود را نه فقط از دست نمیدهد بلکه بیشتر آن را باز مییابد. مجمع عمومی رکن دموکراسی مستقیم کارگری و شورا (سویتها) است.
- ۵- جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است.
- و- موضع ما در قبال خط سندیکالیستی در جنبش کارگری بر مبنای زیر استوار است:
- ۱- ما راسا، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم، بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط باهم را دامن میزنیم.
- ۲- ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای هر نوع تشکل یابی دیگر) دفاع میکنیم و به آن یاری میرسانیم.
- ۳- ما در اتحادیه های مستقل کارگری شرکت میکنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد میکنیم.
- ۴- ما برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.
- این مطلب در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و برای اولین بار در بسوی سوسیالیسم شماره ۳، دوره دوم، بتاریخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

پاسخ منصور حکمت به چند سوال،

در باره مجمع عمومی کارگران، هیأت نمایندگی، سندیکا و اتحادیه

سؤال ۱- آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیمی نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی‌ای را بکند که به یک هیأت نمایندگی، هسته مخفی یا هیأت مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده‌آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در می‌آید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده‌ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند.

سؤال ۲- هیأت نمایندگی کارگری، فی‌نفسه هنوز شکل توده‌ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیأت نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دوفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگرانند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره‌های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده‌ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل شکل توده‌ای محروم است در صحنه مبارزه قوی‌تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سؤالی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیأت نمایندگی بالاخره هیأت نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیأت برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیأت نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه‌ها در اروپا هم‌ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته‌اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمی‌گیرد. اگر هیأت نمایندگی کارگری را توفیق کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسبترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است.

سؤال ۳- شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساسا کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگانی از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراهای، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئنا دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساسا، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

سؤال ۴- اتفاقا تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیاندازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من درآوردی و مقررات دلخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایشات را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دولت و

کار فرما بسته‌تر است. کسی را نمیتوانند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتوانند اتهام توطئه‌گری بزنند، کارگر را نمیتوانند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف حرفِ مجمع عمومی است.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیان‌دازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتاً عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویید که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم پا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیع‌تر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرسد. حتماً بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شندی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتماً بگیرند. قبلاً هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکائی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵- بنظر من ابداً ما نباید برخوردارمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود.

توضیح: "قطعنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر" نوشته منصور حکمت در آبانماه ۱۳۶۶ است که اولین بار در پلنوم دهم "حزب کمونیست ایران" به تصویب رسید. این سند و مجموعه ای از اسناد و قطعنامه های دیگر کمونیسم کارگری که توسط منصور حکمت تدوین شدند، در کنفرانس اول حزب اتحاد کمونیسم کارگری، اواخر مه ۲۰۰۷، بعنوان مبانی سیاست سازماندهی ما در جنبش کارگری به تصویب رسیدند.

قطعنامه در باره تشکلهای توده ای طبقه کارگر

شورا، مجمع عمومی، سندیکا

با توجه به اینکه:

- ۱- تشکلهای توده ای کارگری، در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است و پیشروی و پیروزی در این مبارزه بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده های طبقه کارگر از طریق آنها، مقدور نیست؛
 - ۲- طبقه کارگر ایران تاریخی از تشکلهای توده ای و علنی ادامه کار محروم بوده است و فقدان این تشکلهای هم امروز یک ضعف اساسی مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی است. پرولتاریای ایران برای دخالت موثر در تحولات سیاسی-اجتماعی آتی و ایفای نقش تاریخی خود باید بر این نقطه ضعف فائق آید؛
 - ۳- یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزات جاری کارگری، که در سالهای اخیر در ابعاد بی سابقه و به نحو بیوقفه ای ادامه داشته است، برپایی تشکلهای توده ای کارگری است؛
 - ۴- تمایل به سازمانیابی و متشکل شدن، یک خواست و گرایش فراگیر در میان توده های کارگر است و مبارزه برای ایجاد این تشکلهای خود یک وجه دائمی جنبش کارگری در دوره اخیر بوده است، جمهوری اسلامی مداوما این مبارزات را سرکوب کرده و سازمانهای توده ای مستقل کارگران را که در جریان انقلاب و در سالهای پس از آن شکل گرفتند، مورد هجوم قرار داده و متلاشی کرده است؛
 - ۵- بر متن این شرایط، جمهوری اسلامی تلاش میکند تا با تبلیغ و ایجاد سازمانهای زرد و ارتجاعی در کارخانه ها و واحدهای تولیدی، مطالبات کارگران را تحریف کرده و جنبش کارگری را محدود و مهار کند؛
 - ۶- فشار رژیم اسلامی به جنبش کارگری، موجب تقویت گرایشهای محافظه کارانه و سندیکالیستی در برخی محافل کارگری و بویژه سازمانهای چپ خلقی شده است. علاوه بر این طرح ها و ایده های ذهنی و غیره عملی نظیر "سندیکای مخفی"، که نه فقط مقدرات و نیازهای واقعی جنبش کارگری را ندیده میگیرد، بلکه اصولا از پاسخگویی به نیاز کارگران ایران به تشکلهای توده ای و علنی شانه خالی مینماید، از جانب برخی گروه ها طرح شده است. این ایده ها، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده است، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کند، باعث آشفته فکری کارگران شده و به مانعی در راه سازمانیابی توده ای طبقه کارگر تبدیل خواهد شد؛
- با توجه به نکات فوق این وظیفه مبرم در برابر کمونیستها قرار میگیرد که نقطه نظرات و طرح مشخص خود را برای سازماندهی توده ای کارگران بروشنی اعلام دارند.

الف: رئیس سیاست ما

سیاست کمونیستها در امر سازماندهی توده ای کارگران باید بر عوامل زیر مبتنی باشد:

- ۱- مبارزه اقتصادی کارگران در ایران، عموما خصلتی فراصنفي و سراسری دارد. در پایه ای ترین سطح، ادغام سرمایه ها در رشته های مختلف تولید، مالکیت دولتی بر بخش عمده سرمایه های صنعتی، نقش اقتصادی دولت و سیاستهای دولتی در تنظیم رابطه عمومی بین کار و سرمایه، و نزدیکی ارگانیک و بهم پیوستگی بیش از پیش مطالبات و خواسته های بخشهای مختلف طبقه کارگر موجب شده است تا مطالبات و مبارزات کارگران در هر کارخانه، خصلت و جایگاهی عمومی و فرا صنفی داشته باشد.
- ۲- در این شرایط سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزات اقتصادی میباید بر تشکلهای فابریکی-منطقه ای، و نه صنفی و رسته ای کارگران، مبتنی باشد.
- ۳- سازمان توده ای کارگری باید دخالت هرچه وسیعتر و فعالتر توده های کارگر در مبارزه را تامین کند و بر دموکراسی اعمال اراده مستقیم کارگران مبتنی باشد. در غیر این صورت، شکل گرفتن بوروکراسی و مراجع تصمیمگیری جدا از توده های کارگر در تشکلهای کارگری اجتناب ناپذیر بوده و خود به مانعی بر سر راه پیشرفت مبارزات کارگران تبدیل خواهد شد.

۴- جنبش کارگری ایران، تحت شرایط اختناق و رویارویی ناگزیر مبارزه و اعتصابات کارگری با دولت، به مبارزه سیاسی سوق پیدا میکند و برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نماند. لذا تشکلهای توده ای طبقه باید بتوانند قابلیت

بسیج توده‌ای کارگران در هر شرایطی را داشته باشند و خود را به مبارزه در چهارچوب قانون و قانونیت بورژوازی محدود نکنند.

۵- تجربه جنبش کارگری در دوره اخیر بر واقعیات فوق تاکید کرده و شکل سازمانی متناسب با این واقعیات را عرضه داشته است. این شکل سازمانی تشکلهای شورائی طبقه کارگر است. در دوره انقلاب بخش وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به جنبش شورائی روی آوردند و در بسیاری از واحد های تولیدی شوراهای کارخانه و در برخی مناطق، شوراهای منطقه ای کارگران تشکیل شد. این جنبش، با سرکوب ۳۰ خرداد و اختناق پس از آن، در ابعاد محدودتری در شکل جنبش مجمع عمومی ادامه یافت و هم اینک نیز خواست ایجاد شوراهای یک گرایش وسیع و عمومی در میان توده‌های کارگر است.

با توجه به نکات فوق، ما اعلام میداریم که :

۱- شعار اصلی و سیاست عمومی حزب اتحاد کمونیسم کارگری در زمینه سازماندهی توده ای و سازماندهی توده ای کارگران، تبلیغ و ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی شورائی طبقه کارگر است.

۲- ما سازمان شورائی طبقه کارگر را مرکز ثقل و محور تشکیل یابی توده ای طبقه و نقطه اتکاء سایر تشکلهای توده‌ای کارگری میدانیم و برای پیوند دادن دیگر تشکلهای توده ای کارگری بر محور سازمان شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم.

۳- سازمان شورائی، پیشروترین شکل سازمانیابی توده ای کارگران و ناظر بر سازمانیابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحدهای بزرگ کار است. از اینرو ما برای برپائی یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه میکنیم. با این وجود در کارگاههای کوچک و کلا در آن رشته هائی که بخاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحدهای کار محدود است و اتحاد حرفه ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار میدهد، کارگران را به ایجاد اتحادیه‌های حرفه‌ای فرا میخوانیم و برای ایجاد این اتحادیه‌ها مبارزه میکنیم. ما تلاش خواهیم کرد تا سازمانهای اتحادیه‌ای در این رشته ها در ارتباط و پیوستگی نزدیک با جنبش سراسری شورائی طبقه کارگر قرار بگیرند.

ب: خصوصیات شوراهای کارگری

خصوصیات اصلی شوراها و چشم انداز سازمانیابی شورائی کارگران، که باید در تبلیغات ما مورد نظر قرار بگیرد، عبارتست از:

۱- شوراها از پائین شکل میگیرند و خصلت اساسی آنها دمکراتیسم و اعمال اراده مستقیم توده های کارگراست.

۲- شورا مجمع عمومی منظم و سازمانیافته کارگراست. در هر واحد تولیدی، همه کارگران عضو شورای آن واحد هستند و مجمع عمومی کارگران بدنه و ارگان تصمیم گیرنده شورا است. مجمع عمومی برای اجرای تصمیمات خود افرادی را (بعنوان کمیته اجرائی و یا تحت هر نام دیگر) انتخاب میکند. این افراد در هر جلسه مجمع عمومی، قابل عزل و نصب مجدد هستند.

۳- در کارخانه‌های بزرگ که تشکیل مجمع عمومی همه کارگران عملی نیست، شورای کارخانه از نمایندگان چندین مجمع عمومی، مثلا مجمع عمومی قسمت ها، تشکیل میشود.

۴- سازمان سراسری شوراها یک سازمان هر می است که شوراهای فابریکی واحدهای پایه آن هستند. در سطح بالاتر از فابریکها، شوراهای نمایندگان شوراهای کارخانه تشکیل میشود (و بهمین ترتیب در سطوح بالاتر)

۵- سیستم شورائی وجود اتحادیه‌ها و اتحاد آنها در این شوراها را منتفی نمیکند. اصنافی که اتحادیه شکل مناسب تشکیل آنهاست میتوانند در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگی بفرستند و باین ترتیب وابستگی خود را به سازمان سراسری شوراها اعلام کنند.

۶- سیستم شورائی این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشان را در جهات دیگر و در هیات های اجتماعی دیگر به خود متصل نگاه دارد. شوراهای روستائی و یا شوراهای سربازان میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. جنبش تعاونی‌های کارگری و غیره نیز میتواند جای خود را در وابستگی به شبکه شوراها بیابد.

ج: جنبش مجمع عمومی

به عنوان گام نخست در سازماندهی شورائی کارگران و به عنوان یک راه حل فوری و قابل تحقق برای پر کردن خلاء ناشی از فقدان تشکلهای توده ای کارگری، حزب اتحاد کمونیسم کارگری خواهان شکل گیری و گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری است. هدف جنبش مجمع عمومی ایجاد یک شبکه وسیع از مجامع عمومی کارگران در کارخانه ها و واحدهای تولیدی و اقتصادی مختلف، منظم کردن و مرتبط کردن آنها با هم و از اینطریق ایجاد هرچه سریعتر یک ابزار تشکیلاتی موثر و یک رهبری عملی کمابیش سراسری در مبارزات جاری کارگری است.

جنبش مجمع عمومی، که باید با فعالیت آگاهانه کارگران کمونیست بر پا شود، از این نقطه قدرت اساسی برخوردار است که در عین اینکه گام نخست در سازماندهی شوراهای کارگری است، هم اکنون بدلیل وجود زمینه های مادی بسیار مناسب در جنبش کارگری قابلیت تحقق سریع اهداف خود را دارد. واقعیات موجود جنبش کارگری ایران صحت و حقایقت این سیاست را تاکید میکند.

۱- واقعیات دوره اخیر مبارزات کارگری به روشنی نشان میدهد که هم امروز ایده و خواست مجمع عمومی در جنبش کارگری تثبیت شده و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان توده های کارگر است. در دوره اخیر کارگران برای پیشبرد مبارزات خود و در برابر سازمانهای زرد عملا اجتماعات اعتراضی خود را، غالبا حتی تحت نام مجمع عمومی، بر پا داشته اند.

۲- هر طرح سازماندهی توده‌ای-علنی کارگران، در صورتی قابلیت فراگیری توده‌ای و تحقق خواهد داشت که هم امروز و در هر قدم از سیر پیشرفت جنبش، به ضروریات و نیازهای مبارزه جاری طبقه پاسخگو باشد. جنبش مجمع عمومی، در شکل موجود خود، این ظرفیت را از خود نشان داده است.

۳- شرایط اجتماعی-سیاسی ایران و مختصات جنبش کارگری ایجاب میکند که هر نوع سازماندهی توده‌ای طبقه کارگر اولاً از سطح محلی آغاز شود، ثانیاً به رهبران محلی جنبش کارگری متکی باشد و ثالثاً از هم اکنون تشکلی توده‌ای باشد. مجمع عمومی این خصوصیات و ملزومات را به خوبی برآورده و متحقق میکند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری و کارگران کمونیست و مبارزه بطور کلی باید بر مبنای این زمینه مساعد و با اتکاء به تمایلات و گرایشات موجود در میان کارگران برای اتکاء به مجامع عمومی در مبارزات جاری، جنبش مجمع عمومی را به عنوان یک حرکت آگاهانه، هدفمند و وسیع در میان کارگران سازمان و گسترش دهند. کارگران کمونیست و فعالین جنبش مجمع عمومی وظیفه دارند:

۱- ایده کارآیی مجمع عمومی به عنوان یک ارگان مبارزاتی موثر و رکن شوراهای کارگری، و نیز افق وسیعتر جنبش مجمع عمومی را در میان کارگران تبلیغ و تثبیت نمایند و کارگران را به تبدیل شدن به فعالین جنبش مجمع عمومی فراخوان دهند.

۲- در هر واحد تولیدی کارگران را به تشکیل مجامع عمومی فراخوانند.

۳- برای منظم کردن تشکیل مجامع عمومی (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در هر واحد) مستمراً فعالیت کنند.

۴- مجامع عمومی را به عنوان سخنگوی واقعی کارگران به رسمیت بشناسانند.

۵- برای مرتبط کردن مستمر و سازمان یافته مجامع عمومی با یکدیگر مداوماً تلاش نمایند.

۶- مجامع عمومی را هر چه بیشتر در قلمرو قراردادهای دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر و تصمیم گیری درباره طرحها و اقدامات دولت فعال نمایند.

د: درباره اتحادیه

نظر به عوامل متعدد نظیر محدودیتهای تاریخی و عملی اتحادیه‌ها در ایجاد اتحاد وسیع طبقاتی و رهبری مبارزه کارگری، پیوند تاریخی جنبش اتحادیه‌ای با سیاست سوسیال دموکراتیک، گرایش اتحادیه‌ها به دور شدن از دموکراسی مستقیم و شکل‌گیری یک بوروکراسی مافوق کارگران در آنها و بالاخره با توجه به فقدان زمینه‌های مادی برای تشکیل آنها در شرایط کنونی در ایران، حزب اتحاد کمونیسم کارگری سیاست تشکیل اتحادیه‌ها را در مرکز ثقل مبارزه خود برای ایجاد تشکلهای توده‌ای قرار نمیدهد. سیاست عمومی حزب ایجاد شوراهای کارگری است. در عین حال اعلام میکنیم که:

۱- آزادی بی قید و شرط تشکیل اتحادیه‌های کارگری، جزئی از حق مسلم کارگران برای ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی است و ما قاطعانه از این حق دفاع میکنیم.

۲- از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- در اتحادیه‌های کارگری مستقل شرکت میکنیم، برای تقویت رهبری کارگران کمونیست در آنها میکوشیم و در درون هر اتحادیه خط کمونیستی را متحد میکنیم.

۴- برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش میکنیم.

۵- به رجه‌ای که سیاست ما برای ایجاد شوراهای کارگری و بسط جنبش مجمع عمومی بعنوان نخستین گام آن با تلاشهای محافل کارگری و جریان‌های مبارز طرفدار اتحادیه همسویی داشته باشد (نظیر ایجاد مجامع عمومی که مورد تأیید برخی هواداران تشکیل اتحادیه‌ها قرار دارد)، آماده اتحاد عمل با این محافل و جریان‌ها هستیم.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

مه ۲۰۰۷

قطعه‌نامه در باره سندیکالیسم

۱- سندیکالیسم، گرایش اتحادیه و سندیکا سازی، بویژه در دنیای امروز یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در دفاع از سطح معیشت و زندگی شان نیست. سندیکالیسم آلترناتیو یک گرایش ناسیونال - رفرمیستی و بورژوایی در جنبش کارگری است. برای سندیکالیسم وجود سرمایه داری بعنوان یک نظام استثمارگر فرض است. گرایشی است که نقدی به بنیادهای نفرت انگیز نظام سرمایه داری، یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع ثروت اجتماعی، تقسیم طبقاتی و نظام کار مزدی ندارد.

۲- یک ویژگی سندیکالیسم محافظه کاری، بوروکراسی و تلاش برای کنترل رادیکالیسم و عمل مستقیم کارگری است. ویژگی دیگر سندیکالیسم قانونگرایی و تلاش برای محدود کردن مبارزات اقتصادی کارگران در چهارچوب قوانین ارتجاعی سرمایه داری و نظام اسلامی حاکم است. با حاد شدن تخاصمات طبقاتی و گسترش رادیکالیزاسیون اعتراض کارگری، این گرایش هر چه بیشتر در مقابل گرایش شورایی و انقلابی کارگری قرار میگیرد.

۳- در کشورهای پیشرفته سرمایه داری غربی، عمدتاً بعلت قدمت و تاریخ جنبش سندیکایی، ماهیت بورژوایی سندیکالیسم علیه منافع عمومی و پایه ای طبقه کارگر به روشنی عیان شده است. در کشورهایمانند ایران بدلیل اختناق، نبود هر نوع آزادی سیاسی و عدم وجود یک سنت پایدار، این ماهیت سندیکا هنوز تجربه نشده است. لذا در نظر گرفتن سندیکا یا اتحادیه صرفاً به عنوان ابزار دفاعی کارگران برای بهبود معیشت و شرایط کار طبقه کارگر یک اشتباه است. این تشکلات اساساً آلترناتیو جنبش بورژوایی و یا رکن "کارگری" احزاب و گرایشات بورژوایی در صفوف طبقه کارگر هستند. بعلاوه، باید توجه داشت که بخشهای معینی از بورژوازی در دوران تلاطم انقلابی در جامعه ایران در مقابل تلاش کارگران برای سازماندهی جنبش مجمع عمومی کارگری و ایجاد شوراهای کارگری، از سندیکاها در مقابل جنبش عمل مستقیم کارگری دفاع میکنند.

۴- در ایران سندیکالیسم اساساً بازتاب سنت ناسیونال رفرمیسم و مشخصاً جریانات توده ایستی - اکثریتی و نیروهای اپوزیسیون جنبش ملی - اسلامی است. سندیکا سازی اساساً گرایش و سیاست این خط مشی در جنبش کارگری است. تجربه و عملکرد محدود سندیکالیسم در ایران، چه در دوره اخیر و چه در گذشته، منعکس کننده مختصات پایه ای این جنبش اجتماعی در صفوف جنبش کارگری است.

۵- طبقه کارگر در ایران فاقد یک سنت قوی سندیکایی و جنبش سندیکالیستی ادامه کار است. در "انقلاب ۵۷" که طبقه کارگر امکان ابراز وجود سیاسی در ابعاد وسیع یافت، گرایش و سنت شورائی و رادیکال کارگری دست بالا داشت. گسترش و تعمیق مبارزات کارگری و رشد گرایش رادیکال - سوسیالیستی و شورایی در صفوف طبقه سرعت گرایش سندیکایی را حاشیه ای و توان آن را در محدود کردن مبارزات توده های کارگر خنثی خواهد کرد.

از اینرو حزب اتحاد کمونیسم کارگری بر نکات زیر در مبارزه خود برای ایجاد تشکل های توده ای کارگری و در مبارزه علیه خط مشی و افق سندیکالیستی تاکید میکند:

۱- ما، راساً، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فرا نمی خوانیم، بلکه بر سازماندهی شورائی و سنت عمل مستقیم کارگری، بر مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط با هم تاکید داریم و برای گسترش آن تلاش میکنیم.

۲- ما از هر نوع تلاش کارگران برای ایجاد سندیکا (مانند تلاش برای هر نوع تشکل یابی دیگر کارگری) دفاع میکنیم و به آن یاری میرسانیم.

۳- ما در سندیکاها کارگری مستقل شرکت میکنیم و برای کسب رهبری آن میکوشیم. در درون هر سندیکا گرایش مستقل خود را متحد میکنیم.

۴- ما برای نزدیک کردن هر چه بیشتر اتحادیه ها به یک ساختمان غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطوح مختلف به مجامع عمومی و دخالت مستقیم و مستمر کارگران تلاش میکنیم.

۵- تلاش برای گسترش حیطه نفوذ و عمل جنبش رادیکال سوسیالیستی و شورایی در صفوف طبقه کارگر و تامین هژمونی این گرایش در جنبش کارگری یک رکن عمومی فعالیت کارگری ماست.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

مصوب پلنوم چهارم به اتفاق آرا

ژانویه ۲۰۰۹ - بهمن ۱۳۸۷

قطعه‌نامه در باره عملکرد "کمیته های کارگری"

و تاکید بر ایجاد تشکلهای توده ای کارگری

۱- تشکل های توده ای کارگری در کنار تشکلهای حزبی طبقه، یک رکن اساسی مبارزه طبقاتی کارگران است. پیشروی و پیروزی در مبارزه علیه بورژوازی و استقرار حکومت کارگری بدون پیدایش و تقویت این تشکلهای و اتحاد وسیع توده های طبقه کارگر، مقدور نیست. ایجاد سازمانهای توده ای کارگری امر خود کارگران است و توسط کارگران و در مراکز کار باید ایجاد شود.

۲- اخیراً، ما شاهد شکل گیری "کمیته ها و نهاد های کارگری" تحت عناوین متفاوت از قبیل "کمیته پیگیری"، "کمیته هماهنگی"، "کمیته اقدام کارگری"، "اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار" (سپس اتحادیه آزاد کارگران)، "شورای هماهنگی" و غیره بوده ایم. اگر چه هدف اعلام شده این نهادها تلاش برای ایجاد تشکلهای توده ای کارگری است، اما کارنامه عملی و فعالیت تاکتونی شان نشان دهنده پراتیکی خلاف این اهداف اعلام شده است.

۳- این نهادها اساساً بیرون مراکز کار شکل گرفته اند و فعالیت میکنند. سنت حاکم به فعالیت این نهادها، علیرغم هر اختلافی که دارند، سنتی غیر کارگری و خارج از سوخت و ساز اعتراض واقعی و جاری کارگران است. تاکنون هیچیک از این جریانها نتوانسته اند موجد شکل گیری تشکل های توده ای و علنی کارگری در جامعه باشند. بعلاوه، سنت کار و مشغله های فکری و مرزبندی های سیاسی آنها عملاً به بیراهه ای برای ایجاد تشکل کارگری منجر شده است. روی آوری به این پروسه ها و تداوم این سنت کار به معنای عدم پاسخگویی به نیاز حیاتی طبقه کارگر در ایجاد تشکل توده ای کارگری و شانه خالی کردن از این وظیفه حیاتی است.

۴- یک وظیفه دائمی هر تشکل کارگری تلاش برای متحد کردن و متحد نگهداشتن صفوف طبقه کارگر و دفاع از منافع کارگران است. اما تجربیات تاکتونی این جریانها نشان دهنده دامن زدن به شکاف و تفرقه و سکتاریسم بیشتر در صفوف بخشهای معدودی از طبقه و فعالین کارگری ای است که این جمع ها و محافل را مجرای برای دستیابی به تشکلهای توده ای کارگری تصور کرده اند.

۵- این نهادهای کارگری، هرچند با استقبال وسیعی در میان کارگران روبرو نشده اند، اما به هر اندازه که نفوذ و اشاعه پیدا کرده اند، باعث آشفته فکری کارگران شده و عملاً به مانعی در راه دستیابی به سازمانیابی توده ای و علنی طبقه کارگر تبدیل شده اند.

۶- عملکرد تاکتونی این نهادها ضمن نشان دادن کارنامه منفی آنها بیانگر ضرورت، اهمیت، کارایی و مطلوبیت سنت سازماندهی شورائی و جنبش مجامع عمومی در سازماندهی اعتراضات و اعتصابات کارگری است. اکثریت قریب به اتفاق اعتراضات موفق کارگری بر مجمع عمومی کارگران متکی بوده اند. پیشروی جنبش کارگری در دوران حاضر در گرو روی آوری بخشهای گسترده تری از رهبران عملی و فعالین رادیکال و سوسیالیست کارگری به این سنت کمونیستی مبارزه طبقه کارگر است.

۷- تشکل توده ای کارگری تنها در محیط کار طبقه کارگر میتواند شکل بگیرد. مناسبترین پروسه ایجاد این تشکلهای دامن زدن به جنبش ایجاد شوراهای کارگری و مجامع عمومی کارگری و تثبیت و رونق دادن آنست. شورا مجمع عمومی منظم کارگران است و ایجاد و سازمان دادن آن از لحاظ عملی مقدور است. مجمع عمومی شکل طبیعی سازمانیابی بسیاری از اعتراضات کارگری است، به قدرت مستقیم توده متجمع کارگران متکی است و دفاع از آن ساده است. پشتوانه عملی آن تاریخ تلاش کمونیستی طبقه کارگر و نه رفرمیسم و سوسیال دموکراسی است. مجامع عمومی با رشد و رادیکالیزاسیون توده های کارگر و تغییر تناسب قوا به سرعت به شوراهای کارگری تبدیل میشود و بر خلاف تشکلات سندیکالیستی و رفرمیستی نه تنها ظرفیت مبارزاتی خود را از دست نداده بلکه بیشتر باز می یابد.

۸- حلقه های پیشروی جنبش مجمع عمومی در شرایط کنونی عبارتند از: تحمیل مجمع عمومی به دولت و کارفرما، منظم کردن مجامع عمومی، مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد تولیدی، تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن مجامع عمومی کارگری در سطح منطقه ای و سراسر، و تبدیل مجمع عمومی به عنوان سخنگوی واقعی کارگران.

از این رو حزب اتحاد کمونیسم کارگری بار دیگر بر ایجاد تشکلهای توده ای و علنی کارگران در مبارزه علیه بورژوازی بر مبنای "قطعه‌نامه تشکلهای توده ای کارگری: شورا، مجمع عمومی و سندیکا" تاکید میکند. یک شرط اساسی برای پیشروی، تعمیق و پیروزی مبارزه طبقه کارگر که در سالهای اخیر در ابعاد گسترده و به نحو بیوقفه ای ادامه داشته است، روی آوری به سنت سازماندهی شورائی کارگران و گسترش جنبش مجامع عمومی کارگری است. حزب بار دیگر تمامی فعالین و رهبران عملی و بویژه کارگران رادیکال سوسیالیست را به دامن زدن و سازمان دادن جنبش مجامع عمومی کارگری فرامیخواند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

مصوب پلنوم چهارم به اتفاق آرا

ژانویه ۲۰۰۹ - بهمن ۱۳۸۷

هیئت داور دفتر سیاسی حزب پاسخ میدهد

در باره دو قطعنامه حزب؛ سندیکالیسم، کمیته های کارگری

یک دنیای بهتر: از قطعنامه حزب در مورد تشکلات موسوم به "کمیته های کارگری" مانند، کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحادیه آزاد کارگران و غیره شروع میکنیم. پلنوم چهارم حزب نقدی کلی را به این تشکلات مطرح میکند. سئوالات بسیاری در این رابطه مطرحند: در چه اول چرا انتقاد؟ آیا بالاخره وجود جمعهایی که مسائل کارگری را به شکلی که خود مناسب میدانند مطرح میکنند و از حقوق و مطالبات کارگری دفاع میکنند، کافی نیست که بجای نقد از آنها دفاع کرد؟ نقد پایه ای شما به این تشکلات چیست؟ وجه مشترک این تشکلات چیست که همه آنها را در یک مجموعه واحد نقد میکنید؟ چرا این تشکلات ظرف توده ای طبقه کارگر نیستند؟ چرا نمیتوانند تبدیل به چنین ظرفی بشوند؟ مساله چیست؟

علی جوادی: نقد ما بر سر موجودیت و یا چرایی وجود چنین تشکلاتی نیست. مسلما وجود هر جمع و تشکلی که بنحوی اخبار اعتراضات کارگری را منعکس میکند، به نوعی و در ظرفیت خود از حقوق کارگران دفاع میکند، مثبت و قابل دفاع است. نقد ما در این سطوح نیست. قطعنامه پلنوم به مساله تشکلات توده ای طبقه کارگری میپردازد و کارنامه این تشکلات را در این چهارچوب مورد بررسی قرار میدهد. این تشکلات (کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، کمیته ایجاد، اتحادیه آزاد کارگران و...) اعلام کرده اند که ابزار و مجرای برای شکل دادن به تشکلات توده ای طبقه کارگر هستند. اما کارنامه عملی چند ساله آنها تماما خلاف این اهداف اعلام شده را نشان میدهد. ترازنامه کنونی آنها بیانگر واقعیت دیگری است. تفرقه، سکتاریسم، انشقاق در صفوف کارگران، به میزانی که این تشکلات مطرح بوده اند، نتیجه کارشان است. این یک ارزیابی کاملا ایزکتیو از موقعیت و نقش و عملکرد تاکنونی این جریان است. به مشغله هایشان نگاهی بیندازید مساله بسادگی قابل اثبات است. بسیاری از فعالین کارگری در تماسهای مکرر با ما بر این نقش و جایگاه این تشکلات تاکید دارند.

این جریانات تشکلات توده ای کارگران نیستند. علاوه بر این مجرا و ظرفی هم برای ساختن چنین تشکلاتی نیستند. تشکل توده ای کارگران نمیتواند خارج از محیط کار و فعالیت تولیدی شکل بگیرد. ایجاد تشکل کارگران امر خود کارگران است. باید متکی بر اتحاد و تشکل توده های کارگر در مراکز کاری در هر گوشه ای از جامعه باشد. نمیتوان بجای کارگر و یا به نیابت از کارگر تشکل توده ای کارگری ایجاد کرد. تشکل توده ای کارگر بنا به تعریف باید در برگیرنده توده کارگر باشد. باید بتواند دست کارگران را در دست هم بگذارد. متحدشان کند. مشکل شان کند. و برای خواستها و مطالباتشان قدم بردارد. یک وجه مشترک این جریانات، مستقل از سیاستهایی بر آنها حاکم است، شکل گرفتن در خارج از واحدهای کاری کارگر است. این نطفه ای است که خارج از رحم شکل گرفته است. هیچ لائبراتوراری هم نیست که بتواند این نطفه را در شرایط آزمایشگاهی به موجود مورد نظر تبدیل کند. این تشکلات فاقد خصوصیات اولیه و ژنتیکی هر تشکل کارگری توده ای هستند. سندیکا نیستند، مجمع عمومی نیستند. شورا نیستند. نمیتوانند هم بشوند. مساله این نیست که بزرگ شوند تبدیل به تشکل توده ای کارگری میشوند. بچه فیل از بچگی فیل است. یک تشکل کارگری میتواند کوچک باشد، میتواند بزرگ باشد. اما یک واقعیت مسلم است. از ابتدا تشکل توده ای بخشی از طبقه کارگر است. این اساس انتقاد ما به این مجموعه است.

آیا نباید حساب "اتحادیه آزاد کارگران" را جدا کرد؟ بالاخره این جریان مدعی است که تشکل اتحادیه ای کارگران است. اگر کمیته های ذکر شده اعلام کرده اند که هدفشان شکل دادن به تشکل توده ای کارگران است. این جریان پا را فراتر گذاشته و خود را تشکل توده ای اعلام کرده است. این گامی به جلو نیست. چند گام به عقب است. این جریان تشکل توده ای هیچ بخشی از کارگران نیست. ایکاش بودند. مانند سایر کمیته های پیگیری و هماهنگی در برگیرنده فعالین کارگری هستند، اما تشکل هیچ بخش معینی از طبقه کارگر نیستند. در اساسنامه خود ادعا میکنند که "از اتحاد داوطلبانه کلیه کارگران و مزد بگیران و کارگران اخراجی و بیکار تشکیل شده است" معنای واقعی این ادعاها این است که تشکل هیچ صنف و رسته و یا واحد تولیدی ای نیستند. میگویند اتحادیه اند اما فاقد مختصات پایه ای یک تشکل اتحادیه ای و سندیکایی هستند. خود را "ظرفی برای رسیدن تمامی کارگران ایران به خواسته هایشان" میدانند! معلوم نیست تفاوتشان با احزاب سیاسی کارگری چیست؟ ایجاد تشکل توده ای کارگری مستلزم جدیت و درایت بیشتری است. این تشکل بیشتر به کاریکاتور یک تشکل توده ای شبیه است.

شاید پرسیده شود اگر این تشکل ها ظرف توده ای طبقه کارگر نیستند، نمیتوانند هم بشوند، پس چه هستند؟ واقعیت این است که این مجموعه بعضا ظرف "کارگری" گرایشات متفاوت سیاسی در جامعه است. شاید با چند درجه اغماض بتوان گفت که کانونهای مدافع حقوق کارگران هستند. خلاصه کنم این جریانات مجرای برای ایجاد تشکل توده ای کارگران نیست. بیراهه های هستند که باید جایگاه و مکانشان بطور واقعی روشن شود. خنثی کردن تأثیرات منفی این جریانات یک وظیفه فعالین کارگری رادیکال و سوسیالیست و رهبران عملی کارگری است.

یک دنیای بهتر: در قطعنامه مطرح شده است که اینها تشکلات توده ای طبقه کارگر نیستند. شاید پاسخ داده شود که به غیر از "اتحادیه آزاد کارگران" هیچکدام هم چنین ادعایی نکرده اند. نتیجتا نقد بر سر چیست؟ نقد شما به کارنامه عملی و تاکنونی آنها چیست؟ ثمره تاکنونی شان کارشان چیست؟ چرا این تشکلات این چنین اسیر سکتاریسم و فرقه گرایی شده اند؟ دلایل ویژه و خاص این مساله کدام است؟

آذر ماجدی: این تشکلات بعنوان کمیته های ایجاد تشکلات توده ای طبقه کارگر شکل گرفته اند، یعنی هدف خود را سازماندهی تشکلات توده ای کارگری قرار داده اند. چند سال پس از تشکیل، اینها نه تنها نتوانسته اند به یک تشکل توده ای کارگری شکل دهند، بلکه خود نیز تکه تکه شده اند. این سرنوشت محتوم چنین تشکلاتی است.

باید توجه داشت که گرایشاتی که اقدام به ایجاد چنین نهاد هایی کرده اند، متعلق به گرایشات چپ غیرکارگری و بعضا پوپولیستی هستند. اینها عملا خود را نایب کارگران قلمداد میکنند. به همین دلیل است که میتوانند تشکیل چنین نهادهایی را توجیه کنند. در غیر اینصورت چه ضرورتی یا دلیلی برای ایجاد چنین نهادهایی میتوان ارائه داد؟ تشکلات توده ای طبقه کارگر فقط در محل کار کارگران میتواند شکل بگیرد.

در هر محیط کاری، عناصر فعال برای ایجاد تشکلات توده ای کارگری میکوشند، اما این تلاش از درون محیط کار میتواند انجام گیرد. در حالیکه این نهادها از تعدادی کارگر و تعدادی افراد علاقمند به جنبش کارگری تشکیل شده است که بر سر نوع تشکلات و مباحث دیگر به بحث و جدل مشغولند. مباحثی که ربط چندانی نه به مبارزه واقعی و جاری کارگری دارد و نه به سوخت و ساز مبارزه کارگران. مشغله های این جریانات کاملا به مبارزه جاری کارگران بی ربط است. این مشغله ها و مرزبندی های سیاسی این جریانات عملا به تفرقه درون طبقه کارگر و رشد سکتاریسم دامن میزند.

در زندگی واقعی نیز این "کمیت های ایجاد" متعدد عملا نتوانسته اند نفوذی در میان جنبش کارگری پیدا کنند و عملا پروژه شان به شکست انجامیده است. مساله اینجاست که تاثیر محدود این نهادها در میان جنبش کارگری منفی بوده است. ایجاد آشفتگی فکری و دامن زدن به تفرقه در میان طبقه کارگر حاصل تلاش این سازمان ها بوده است. سکتاریسم از خصوصیات ذاتی سنت حاکم بر این جریانات است. به این ترتیب علیرغم، هدف اعلام شده، این تشکلات بجای اتحاد در میان طبقه کارگر به تفرقه در میان طبقه دامن می زنند. علت تکه تکه شدن خود این جریانات را نیز باید در حاکمیت این خصوصیت و تناقض موجود میان هدف اعلام شده آنها و پراتیک سکتاریستی و بی ربط به مبارزه جاری کارگران جستجو کرد.

یک جریان با مشغله ها و سنت غیرکارگری و بی ربط به مبارزه جاری طبقه، عملا در فعالیت خود هر روزه با تناقضات متعدد روبرو می شود. عدم توان در پاسخگویی به این تناقضات این جریانات را تکه تکه میکند. در یک کلام زیان عملی و واقعی چنین تشکلاتی بیش از منفعت آن است. تلاش برای ایجاد تشکلات توده ای طبقه باید در محیط کار و در دل مبارزه جاری انجام گیرد. فعال کارگری و رهبر عملی باید برای اتحاد کارگران بطور دائم بکوشد. این تلاش به بهترین شکلی در مجمع عمومی کارگران متبلور میشود.

یک دنیای بهتر: اتحادیه آزاد کارگران خود را یک تشکل توده ای کارگری میداند. نقد شما به این مساله چیست؟ بالاخره عده ای جمع شده اند و میگویند میخواهند تشکل توده ای کارگران باشند. آیا نقد به این است که به مرکز کارگری معینی مربوط نیستند؟ آیا انتخاب کلمه "آزاد" به این معنا نیست که آزاداند و به محیط کاری معینی مرتبط نیستند. از اینرو میتوانند در هر کجا کارگران را متشکل کنند؟ چرا این تشکل نمیتواند به تشکل توده ای طبقه کارگر منتج شود؟

سیاوش دانشور: ایجاد سازمانهای توده ای کارگران امر خود کارگران است. تشکل کارگری ضرورت و نیاز مبارزه روزمره و بدون وقفه و در جریان کارگر است. لذا تشکل توده ای به محیطهای کار مربوط است و حضور توده کارگر در این تشکل اولین پیش فرض آنست. اصولا هر سازمانی از کارگران و مربوط به طبقه کارگر بدون رابطه مشخص و قابل تعریفی با سوخت و ساز مادی طبقه معنی ندارد. اگر "عده معین" مورد اشاره عده ای از کارگران مثلا پتروشیمی یا ماشین سازیها باشند که میخواهند تشکل محیط کارشان را ایجاد کنند و نه تشکلی بیرون محیط کار هیچ ایرادی ندارد و بسیار هم خوب است. اینجا بحث برسر یک تشکل معین با هر سیاسی نیست. بحث عموما در باره ویژگیهای یک سازمان کارگری است. وقتی ما داریم راجع به یک سازمان دربرگیرنده کارگران صحبت میکنیم بدوا داریم راجع به ارگانیکسی از طبقه حرف میزنیم و با این فرض به موضوعات دیگر مانند؛ سیاستهای این تشکل، روشها و سنت فعالیت آن، برخورد مسئولانه اش به منافع کل طبقه و یا برعکس سکتاریسم آن، جایگاهش در روند متشکل شدن و متشکل کردن کارگران، کارنامه دوره ای آن و غیره حرف میزنیم. اما اینجا ما با هیچکدام از این مفروضات روبرو نیستیم. ما با نهادی روبرو هستیم که اول قرار بود کارگران بیکار را متشکل کند و موضوع بیکاری و کارگر بیکار را بعنوان امر طبقه در مبارزه با بیکاری همراه با بخش شاغل به پیش برد. یا لاقط هر ویژگی نسبتا قابل قبول از سازمانی که ادعای متحد کردن ارتش بیکاری را دارد نمیتواند براین مفروضات متکی نباشد. اما اتحادیه کارگران بیکار در عمل و علیرغم هر نیت و هر تلاشی نه فقط نتوانست بیکاران را جمع کند، نه فقط طرحی برای متشکل کردن کارگران بیکار و یا آماده بکار نداشت، نه فقط آنها را در دفاع از حقوقشان بمیدان نکشید، و یا مسئله بیکاری و مبارزه با آن را به یک سیاست و جبهه نبرد ارتقا نداد، بلکه در متن این تناقضات تلاش کرد صورت مسئله و فلسفه وجودیش را خط بزند. تغییر نام از اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار به "اتحادیه آزاد کارگران" ضرورتش بدوا میزان اعضای شاغل نبود بلکه انتقال این تناقضات به مرحله جدیدی بود.

ایراد اول ما اینست که سازمان کارگری نمیتواند بیرون محیط کار و فارغ از کارگر و مبارزه کارگری ایجاد شود. چنین سازمانهایی در گام اول خود با این تناقض وحشتناک روبرو میشوند و در بهترین حالت سیاست شان "تاکید بر ایجاد رابطه با کارگران در مراکز کار" است. یعنی "تشکل کارگری" مورد ادعا تازه می رود که با طبقه کارگر "پیوند" برقرار کند! همین تناقض، مستقل از اینکه هر عضو این اتحادیه چگونه فکر میکند و یا حتی مستقل از اینکه سیاست رسمی آن چیست، نشانگر ابقای یک سنت غیر کارگری چپ ناسیونالیست و غیر کارگری است که بجای اینکه کارگر را در مرکز و محیط کار حول مسئله روزش متشکل کند، او را از دینامیزم حرکت و مبارزه اش بیرون می آورد و در هسته ها و کمیته ها و نهادهای بیرون واقعیت سیاسی و مادی طبقه بطور سوزنی متشکل میکرد. امروز همین سنت را در فعالیت اتحادیه و دیگر کمیته ها میبینید. تشکلهای بیرون محیط کار و مبارزه و اعتراض کارگران و در بهترین حالت بعنوان منعکس کننده بخش ناچیزی از اعتراضات کارگران که خود آنها در بیشترشان نه حضور داشتند و نه نقشی جدی ایفا کردند. تردیدی نیست انعکاس اعتراض طبقه کارگر باارزش است اما کار "تشکل توده ای کارگری" نمیتواند به کار یک خبرنگار آماتور تقلیل یابد. سازمان یا جمعی از فعالین سیاسی و اجتماعی و یا کارگران بیکار و یا حتی فعالین کارگری که جانی مشغول کارند سازمان همان جمع معین نام دارد و نه تشکل توده ای کارگران. تشکل توده ای کارگران صاف و ساده تشکل توده کارگران یک مرکز تولیدی و صنعتی است. اگر این نیست، هرچه باشد، تشکل توده ای کارگری نیست. چنین جمع هائی به همین دلیل ساده قابلیت و ظرفیت تبدیل به تشکل توده ای کارگران را ندارند. چون تنها زمانی این امر ممکن است که کارگران بجای ایجاد تشکل خود در محیطهای کار بیایند و عضو این تشکل معین فرامحیط کاری شوند. روشن است هیچ سازمان شهری و

منطقه ای و سراسری کارگران نمیتواند بدون تشکل پایه یعنی تشکل محیط کار معنی داشته باشد. حتی هیئت موسس سندیکاها هم تلاش دارند بالاخره در محیطهای معین کار سندیکا ایجاد کنند و همان را بدوا تثبیت کنند.

ایراد دیگر که با اولی ربط مستقیم دارد اینست که سنتهای کار چنین تشکلهائی نمیتواند متکی بر سنتهای واقعی مبارزه کارگری و منطبق با منافع آتی و آتی طبقه باشد و چپ رویها و راست رویهای سیاسی و یا مشغله هائی که ربطی غیرمستقیم هم به منافع فوری و نیازهای

مبارزاتی طبقه ندارد از همینجا در می آید. ما مخالف جمع شدن کارگران در اشکال مختلف نیستیم. تلاش ما اینست که مجموعه حرکت طبقه کارگر بتواند به قدرت و انسجام و اتحاد بیشتر طبقاتی منجر شود. مادام که کارگر از تشکلهای مستقل خود محروم است باید برای ایجاد آنها تلاش کرد و اشکال مقدور و پیشبرنده را نشان داد. سیاستی که در فقدان تشکلهای کارگری کاریکاتوری از آنها را بعنوان "تشکل توده ای کارگری" میپذیرد و آن را رواج میدهد، تنها آگاهانه و یا ناآگاهانه برای ایجاد تشکلهای واقعی کارگری مانع ایجاد میکند. از نظر سیاسی این یک عقب نشینی سنت رادیکال کارگری در مقابل سنتهای طبقه متوسط ناراضی و ناسیونالیسم چپ است. تسلط این سنتهای غیرکارگری بر این نهادها را تنها در عملکرد و سیاستهایشان قابل دیدن نیستند بلکه در رابطه ای که با بیرون خود برقرار میکنند نیز قابل مشاهده است. متأسفانه افرادی منتسب به اتحادیه یا واقعا عضو اتحادیه، همواره پاسخ نقد اصولی و متین و مسئولانه را با ادبیات عقب مانده و ضد کارگری پاسخ دادند. این ضد انتقادی بودن و سکتاریسم مفرط این قبیل نهادها البته ویژگی هر سنتی باشد ویژگی گرایشات واقعا کارگری نیست. چون هر درجه از تشکل کارگر معطوف به منافع عمومی و مصالح فوری و درازمدت کارگران است و اتحاد و همسرنوشتی در آن عنصر تعیین کننده و پیشبرنده است.

یک دنیای بهتر: قطعهنامه دیگر پلنوم در مورد سندیکالیسم است. بنظر میرسد وقتی به سندیکالیسم برخورد میشود به غیر از مدافعین آشکار سندیکالیسم برخی از مدافعین خجول آن نیز تلاش میکنند تا با گرد و خاک هر نقدی به سندیکالیسم را نقدی به سندیکا و تشکل کارگری قلمداد کنند. چرا؟ تفاوت چیست؟ چرا حزب اساسا بر جنبش مجمع عمومی و شورا در مقابل سندیکا تاکید دارد؟

علی جوادی: مساله مسلما در عدم درک و شناخت این جریانات از مسایل پایه ای مبارزه کارگری نیست. مساله بر سر تعلق به گرایش معینی در صفوف اعتراض کارگری است، گرایشی غیر کمونیستی. این گرایشی است که نمیتواند از سنت و عملکرد خویش بر مبنای واقعیت وجودی خودش دفاع کند. گرد و خاک میکند تا حقیقت نقد کمونیستی را بپوشاند.

سندیکالیسم یک گرایش سیاسی و اجتماعی معین در صفوف طبقه کارگر است. تاریخ روشن و داده شده ای دارد. سنت سیاسی معینی است. افق معین و تعریف شده ای دارد. برخلاف تصور بسیاری از ساده اندیشان صرفا یک گرایش کارگری نیست، یک رکن جنبش وسیعتری در جامعه است. سندیکالیسم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال دمکراسی بعنوان یک جریان تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. محافظه کاری، بوروکراسی و فعالیت در چهارچوب قوانین سرمایه داری و نظام موجود از ارکان آن هستند. انتقادی به نفس کار مزدی و استثمار کارگر ندارد. برای بهبود معیشت کارگران تلاش میکند، اما تلاشی در چهارچوب نظام کارمزدی موجود. کم توقع و قانونگرا است. کارنامه این گرایش در سطح جهانی و در جوامع صنعتی پیشرفته تر در عین حال نشاندهنده تلاش برای تحمیل قراردادهای عسرت بار به کارگران است. کمتر رهبر سندیکالیستی را در این جوامع پیدا میکنید که در دوره تلاطم سیاسی اعتراض کارگران را خوابانده باشد، آن را کنترل و مهار نکرده باشد. در ایران سندیکالیسم به لحاظ اجتماعی و سیاسی بیانگر نوعی نگرش توده ایستی است. ما منتقد پیگیر سندیکالیسم بمثابه یک گرایش سیاسی و اجتماعی هستیم. در عین مبارزه برای بهبود شرایط کار و زیست طبقه کارگر در عین حال خواهان نابودی شرایطی هستیم که بخشی از جامعه ناچار میکند تا برای گذران زندگی و تامین معاش نیروی کار را بفروش برساند.

اما سندیکا یک تشکل توده ای کارگر است. میتواند حاصل تلاش سندیکالیستها باشد، میتواند حاصل تلاش گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در زمینه هایی باشد. آنچه در درجه اول برای ما مطرح است این است که ما از هر تشکل مستقل توده ای طبقه کارگر قاطعانه دفاع میکنیم. ما مسلما الگو و سازمان مورد نظر خود را در جنبش کارگری مطرح میکنیم. ما فعالین جنبش شورایی طبقه کارگر هستیم. اما به قول منصور حکمت از هر دو خشتی که کارگر روی هم گذاشته باشد دفاع میکنیم. میکوشیم آن را به جهتی سوق دهیم که ابزاری برای ایجاد عمیقترین تغییرات در زندگی توده های کارگر باشد. ما در سندیکاهای مستقل کارگری فعالیت میکنیم. در این سندیکاهای گرایش خودمان را شکل میدهیم. تلاش میکنیم که سندیکاهای موجود را هر چه بیشتر به تشکل شورایی طبقه کارگر نزدیک کنیم. وجود هر تشکل توده ای کارگری برای طبقه ما یک دستاورد کارگری است که بر سرمایه و حکومت اسلامی علیرغم دستگاه سرکوب و تلاشهای تفرقه افکنانه شان تحمیل شده است. دفاع قاطع از موجودیت سندیکا، تلاش برای حاکم کردن مکانیسمهایی که منعکس کننده اراده عملی توده کارگر باشد، تلاش برای حاکم کردن سیاستهایی که بهترین وجه مبارزه فی الحال موجود کارگر را به پیش ببرد، از ارکان کار ما در هر سندیکای واقعی کارگری است. ما در عین حال منتقد سیاسی و عملی سندیکالیسم هستیم.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری بر جنبش مجمع عمومی و شورا تاکید دارد. ما فعالین این جنبش هستیم. مساله این نیست که سندیکا و شورا دو الگوی تشکل در مقابل کارگران هستند که کارگران گاهی این را انتخاب میکنند و گاهی دیگری را. این دو تشکل در عین حال اشکال سازماندهی دو جنبش متفاوت اجتماعی در صفوف طبقه کارگر هستند. به تاریخ و سنت و افق متفاوتی تعلق دارند. طرحهایی بدون پیشینه و تاریخ و محتوای اجتماعی نیستند. بر خلاف تصور برخی فقط "یک ظرف" نیستند. ظرف یک سنت و جنبش سیاسی و اجتماعی معین هستند. جنبشهایی که در مقاطع بسیار در همسویی با یکدیگر و در مقاطعی نیز در تقابل با یکدیگر قرار داشته اند.

ما فعالین جنبش شورایی طبقه کارگر هستیم. جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری را جنبش و تشکل مناسب و مطلوب تری برای تشکل توده ای طبقه کارگر میدانیم. میتوانیم مطلوبیت و قابلیت این تشکلات را در هر زمانی اثبات کنیم. مجمع عمومی کارگری امروز یک آلترناتیو عملی کارا برای سازماندهی اعتراض کارگری در مقابله با سرکوب وحشیانه حکومت اسلامی و بورژوازی است. محدود به قانون و چهارچوبهای قانونی در جامعه نیست. تجمع اعتراضی است. نطفه اش در دوران اعتراض و اعتصاب کارگر شکل میگیرد. تشکل آلترناتیو است. میتواند بسرعت تشکلات زرد و اسلامی "کارگری" را در هر اعتراضی به کنار زند. متکی بر قدرت کارگر معترض است. در مقابله با

سرکوب رژیم اسلامی و حفاظت از نمایندگان کارگری دارای قابلیتهای بسیار بالایی است. میتواند با روتین شدن به شوراهای کارگری تبدیل شود. مجمع عمومی سازمانیافته و روتین شده سازمان پایه شورای کارگری است. من تمامی فعالین کارگری را به مطالعه مباحث منصور حکمت در این زمینه جلب میکنم.

یک دنیای بهتر: محورهای نقد به سندیکالیسم چیست؟ یک رکن مهم نقد سندیکالیسم بر اساس تجربه تاریخی عملکرد سندیکالیسم در اروپا و

آمریکا است. در صورتیکه در جنبش کارگری در ایران سندیکالیسم تاریخ مشابهی ندارد. رژیم اسلامی و همچنین رژیم سلطنت هر نوع تشکل کارگری را سرکوب میکردند و میکنند. آیا نباید برخورد متفاوتی به سندیکا در ایران کرد؟ تفاوتها چیست؟ تشابهات کدامست؟

آذر ماجدی: طبقه کارگر ایران عمدتاً بعلت وجود دیکتاتوری و سرکوب شدید دولت بورژوازی از وجود تشکلات توده ای خود محروم بوده است. گرایش اتحادیه ای یا سندیکالیسم فاقد یک سنت پایدار در میان طبقه کارگر ایران است. لذا شاهد بودیم که در دوران انقلابی 1357 گرایش شورایی از اقبال بیشتری در میان کارگران برخوردار شد. اکنون در هیچ کجای دنیا گرایش اتحادیه ای یک گرایش خودبخودی کارگری نیست. یعنی ایجاد اتحادیه یا سندیکا بعنوان آلترناتیو تشکل توده ای، بطور خودبخودی به ذهن کارگران خطور نمی کند. سنت اتحادیه ای اکنون یک سنت پایدار با تاریخی مشخص و طولانی در میان طبقه کارگر جهانی است. بنظر من تجربه جنبش کارگری ایران در دوران 1357 نیز سندی بر صحت این ادعا است.

اتحادیه های کارگری، صرفنظر از محل شکل گیری شان، دارای یک سری خصالت های پایه ای هستند. لازم نیست که طبقه کارگر ایران همان تاریخ جنبش کارگری اروپا و آمریکا را طی کند و خود در عمل به این نتیجه برسد. اتحادیه یک پدیده معرفه است. اتحادیه عملاً ارگان کارگری احزاب رفرمیست بورژوازی است. در ایران بعلت سرکوب و اختناق احزاب رفرمیست نیز سرکوب شده اند. اما جریانات سیاسی ای که اتحادیه را بعنوان آلترناتیو کارگری مطرح میکنند، در ایران نیز به گرایش رفرمیست بورژوازی متعلق اند. در همان ابتدای انقلاب 57 دو خط شورایی و اتحادیه ای در میان جنبش چپ بروز کرد. اکنون نیز عملاً همان خطوط کمابیش این گرایش را نمایندگی می کنند.

این تعلق طبقاتی- سیاسی از اتحادیه ها ارگان هایی برای سازش طبقاتی می سازد. اتحادیه ها هیچ نقد پایه ای و طبقاتی به نظام مزدی سرمایه داری ندارند. تمام هدف اینها ایجاد یک شرایط صلح و سازش طبقاتی میان طبقه کارگر، بورژوازی و دولت بورژوازی است. تلاش برای بهبود شرایط طبقه کارگر تنها در چنین شرایطی در دستور اتحادیه ها قرار میگیرد. تاریخاً، در بسیاری موارد نشان داده شده است که اتحادیه ها پیش از اینکه نماینده کارگران در مقابل بورژوازی و دولت باشند، نماینده این دسته در مقابل کارگران اند؛ بیش از اینکه بورژوازی را به کوتاه آمدن ترغیب کنند، طبقه کارگر را تشویق به تقلیل خواست هایش میکنند. این نقش شناخته شده اتحادیه ها و سندیکا ها است. این خصالت بویژه در شرایط بحران اقتصادی برجسته میشود. در چنین شرایطی اتحادیه ها عملاً در مقابل گرایش رادیکال و انقلابی طبقه کارگر قد علم میکنند. میکوشند رادیکالیسم آن را تحت انقیاد درآورند. در یک کلام اتحادیه ها عملاً یک ارگان بورژوازی درون طبقه کارگر اند.

ساختار اتحادیه ها بر یک بوروکراسی محافظه کار بنا شده است. تعلق طبقاتی این گرایش و نقشی که در مبارزه طبقاتی ایفاء میکند، این ساختار را اجتناب ناپذیر میکند. لذا اعمال کنترل بر توده کارگران از خصوصیات برجسته اتحادیه ها است. این تجربه تاکتونی جنبش اتحادیه ای بوده است. تجربه کوتاه تشکیل سندیکا ها در ایران نیز بر بروز این گرایش گواه میدهد. این خصوصیات اتحادیه باید به روشنی نقد و افشاء شود و آلترناتیو مجمع عمومی و شورا در مقابل طبقه کارگر قرار گیرد. از قضا آلترناتیو اخیر پیش از این توسط خود طبقه انتخاب و آزمایش شده است. و به این معنا دارای یک تاریخچه و سنت است.

برخورد ما به پدیده سندیکا در همه جا عملاً یکسان خواهد بود. ما خصوصیات تحت انقیاد درآورنده اتحادیه ها را نقد می کنیم و طبقه کارگر را به ایجاد شوراها و تشکیل منظم و روتین مجمع عمومی فرا می خوانیم. اما در هر کجا که کارگران اقدام به ساختن سندیکا کرده باشند، ما از تلاش آنها حمایت میکنیم و میکوشیم که درون اتحادیه گرایش رادیکال خود را قدرت بخشیم و ضمناً تلاش میکنیم که اتحادیه ها را نیر بر مبنای مجمع عمومی سازمان دهیم.

یک دنیای بهتر: روش عملی حزب در عین نقد سندیکالیسم در قبال سندیکاهای موجود مانند سندیکای کارگران واحد و سندیکای کارگران هفت تپه چیست؟ کمونیستها کلاً چه سیاست و چه روش عملی در قبال این تشکلات باید دنبال کنند. چگونه میتوان این دو وجه مبارزه را در شرایط سرکوبگری رژیم اسلامی پیش برد؟

سپاوش دانشور: روش و سیاست عملی روشن ما حمایت از موجودیت و تقویت این دو سندیکا بعنوان تشکلهائی از طبقه کارگر ایران است. بگذارید این نکته را کمی توضیح دهم. اینکه سیاست ما فراخواندن کارگران به ایجاد سندیکا بجز در موارد معینی نیست، معنی اش مطلقاً این نیست که ما در قبال هر تلاش کارگر برای تشکل و از جمله ایجاد سندیکا می ایستیم. نقطه شروع برخورد ما نه تشکلهای مطلوب کارگران بلکه منافع عمومی کل طبقه کارگر در مقابل کل طبقه سرمایه دار و دولت شان است. مثلاً ما بسیاری از سندیکاهای اروپائی را عاملی در دست بخشی از طبقه حاکم برای به اسارت گرفتن مبارزه کارگری زیر پرچمهای ضد کارگری ناسیونالیستی و پروتکشنیستی میبینیم. بر ضرورت تقویت سنت عمل مستقیم کارگری و سازماندهی شورائی تاکید داریم. اما این فاکت و موضع و جهتگیری سیاسی ما را در مقابل حمله راست به سندیکاها و سازمانهای موجود کارگران بی وظیفه نمیکند. کسی که از سر مخالفت با سیاست سندیکالیستی اعتراضی به حمله راست به سندیکاها و در واقع حمله به دستاوردهای تاکتونی طبقه را ندارد، موضعی اولترا راست و تاچریستی دارد. غیر اینست راست افراطی هم تلاش داشت و دارد که زیر پرچم آزادی فردی با قراردادهای دسته جمعی مخالفت کند و کارگران را تک به تک در مقابل پیمانکاران و سرمایه داران قرار دهد؟ منافع عمومی تر طبقه کارگر حکم میکند در مقابل راست و عموماً دولتها از دستاوردهای طبقه کارگر که امروز جزو قوانین اند و محصول یکدوره مبارزه طبقاتی است قاطعانه دفاع کرد. نفس وجود سازمان کارگری، اعم از سندیکا و شورا و کلوب کارگری و صندوقها و غیره، برای ما نه فقط قابل دفاع است بلکه سیاست روشن مان تقویت آنهاست.

این تفاوت دارد با اینکه بعنوان بخشی و گرایشی از طبقه چه سیاستهائی را برای پیشروی کل مبارزه کارگری مناسب میدانیم و یا چه ایرادها و انتقادهائی به سیاستهای فلان سندیکا یا تشکل معین داریم. این دومی بحثی در درون جنبش کارگری است. جنبش کارگری دانما برای یافتن راههای پیشروی و اتخاذ سیاستهائی براین اساس در حال جدل و بحث و قطعی شدن است. اما یک فرض و یک چتر عمومی بر همه این تلاشها حاکم است. این فرض برای ما بعنوان کمونیست اینست که کمونیستها منافع جدا از منافع طبقه کارگر ندارند و همواره در هر مبارزه محلی و کشوری طبقه تلاش دارند منافع کل طبقه و همینطور منافع و مصالح انترناسیونالیستی طبقه کارگر را بعنوان یک موجودیت جهانی دنبال کنند. حزب کمونیستی نیز به همین ترتیب حزب سنتی معین در درون طبقه کارگر است و ضمن تلاش بر حاکم کردن استراتژی کمونیستی بر

اعتراض و حرکت طبقه کارگر پرچمدار منافع کل طبقه در مقابل جریان‌های ارتجاعی و کل بورژوازی است.

سندیکالیسم یک خط مشی و یک سنت در میان کارگران است. این سنت محصول تمایلات رفرمیستی میان طبقه کارگر و در جامعه است. سندیکالیسم بعنوان یک خط مشی و یک افق با سندیکا بمثابه سازمان کارگری یکی نیست. مقابله با سندیکالیسم و نقد آن به معنای مقابله با سندیکا و دستاورد کارگران نیست. اولی را باید مرتباً نقد کرد و نشان داد که عملاً قادر نیست منافع کارگران را در همان سطح محدود که ما هم مخالفتی با آن نداریم پیش ببرد و دومی یعنی سندیکا را باید بعنوان سرپناهی که کارگر در متن جنگ و مبارزات جانانه بدست آورده دید و قاطعانه از آن دفاع کرد. حمایت از تشکلهای واقعی کارگری به معنی حمایت از هر سیاستی از جمله سیاستهای ناسیونالیستی و ضد کارگری نیست.

اتفاقاً سیاست دفاع از فعالین کارگری، دفاع از تشکلهای موجود و واقعی کارگری، دفاع از حق برپائی سازمانهای مستقل کارگری اعم از سندیکا و شورا و مجمع عمومی، و نقد موانع و سنتهای غیر کارگری و نقد افقهایی که مبارزه کارگری را در چهارچوبهایی مشروط و محدود میکند، شرط پیشروی مبارزه کارگری است. بویژه در ایران اختناق زده با یک حکومت ضد کارگر که حتی شورای اسلامی جاسوس خودش را در مراکز کلیدی کارگری نمیگذارد شکل بگیرد، سیاست ما عمیقاً مسئولانه است. ما بین جبهه و اردوی کارگری و منافع کل طبقه در مقابل حکومت اسلامی و طبقه سرمایه دار با کشمکشهای زنده و واقعی میان گرایشهای مختلف درون طبقه تفاوت بنیادی قائلیم.

یک دنیای بهتر: بعضاً میگویند جدال شما با سندیکالیسم زودرس است. کلاً کشمکش بر "سندیکا یا شورا" بیهوده است. باعث تفرقه در صفوف کارگر میشود. شورا در شرایط حاضر امکان پذیر نیست. سندیکا مقدور و عملی است. سندیکا انعکاس سطح مبارزات طبقه کارگر است. بعضاً گفته میشود که با تغییر توازن قوای سیاسی برخی از سندیکاهای موجود خود تبدیل به شورا میشوند. به مثال سندیکای شرکت نفت و شورای کارکنان شرکت نفت اشاره میکنند. میگویند شوراهای کارگری تنها در شرایط انقلابی امکان پذیر است. پاسخ شما چیست؟

علی جوادی: اشتباه میکنند. این جدال قدمتی به تاریخ تلاشهای کمونیسم کارگری دارد. سنتی است که به کمون پاریس و انقلاب اکتبر بر میگردد. جدال جنبشی از کارگران است که همواره بفکر این بوده اند که راهی برای نابودی مناسبات ضد انسانی کار مزدی پیدا کنند. کارگرانی که نمیخوانند تا ابد کارگر بمانند و برای گذران هر روز زندگی خود ناچار به فروش نیروی کار خود باشند. این گرایشی است که بر خلاف گرایش اتحادیه ای و سندیکالیستی بر پرچمش ننوشته است که "مزد روزانه عادلانه برای کار عادلانه". برعکس گرایشی است که بر خورداری از یک زندگی انسانی را حق همگان میدانند. این گرایشی است که معاش مناسب، آسایش، آموزش، سلامتی، بهداشت، آزادی و فراغت را حق انکار ناپذیر همگان میدانند. برای ما نقد سندیکالیسم تلاشی برای تجهیز طبقه کارگر در مبارزه برای یک زندگی بهتر و انسانی است.

جدال بر سر سازماندهی موثر و کارای طبقه کارگر جدالی بیهوده نیست. یک ضرورت مبارزه کمونیستی کارگر است. توصیه من به پرچمداران چنین سیاستی این است که تلاش کنند فعالین جنبش سندیکایی را متقاعد کند که به نفع جنبش شورایی موضع گیری کنند. معلوم نیست چرا این جریانها چنین مسأله ای را فقط در مقابل ما فعالین کمونیست کارگری قرار میدهند؟ چرا به سندیکالیستها نمیگویند که این جدال "بیهوده" است؟ این سیاست جریانی است که نمیتواند آشکارا از سندیکالیسم دفاع کند از این رو خواهان کاستن فشار جنبش مجمع عمومی و شورایی بر گرایش سندیکالیستی است. تعجب انگیز این است که کسانی معمولاً پرچمدار این نظرات هستند که خود را "کمونیست" و "منتقد" سندیکالیسم میدانند.

طرح مسأله الگوی مطلوب تشکل کارگری باعث تفرقه در صفوف کارگر نمیشود. یک واقعیت انکار ناپذیر و داده شده جنبش طبقه کارگر است. نمیتوان حذف کرد، نمیتوان نادیده اش گرفت. طبقه کارگر لوح تک رنگی نیست. دارای گرایشهای متعددی است. این گرایشهای الگوهای خود برای سازماندهی طبقه کارگر را دارند. بحث بر سر مطلوبیت و ارجحیت جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری یک بحث نظری و سیاسی و یا آکادمیک نیست. پاسخگویی به یک مسأله حیاتی و عملی در جنبش کارگری است. ما میگوئیم که شوراها روشهای طبقاتی تری برای سازماندهی طبقه کارگر بدست میدهند. اراده عمل کارگران را بهتر نمایندگی میکنند. اتحاد عمیق و طبقاتی را شکل میدهند. تشکلات رادیکال تری در مقابله با بورژوازی و حکومت اسلامی هستند. ما از این رو خود را فعال جنبش شورایی و سوسیالیستی کارگران بحساب می آوریم.

هیچ ویژگی و خصوصیتی ذاتی ای در شوراهای کارگری نیست که آنها را برای دورانهای معینی در تاریخ تحولات جنبش کارگری غیر مطلوب کند. همانطور که هیچ خصوصیت ویژه ای در سندیکا و اتحادیه نیست که آنها را برای شرایطی مطلوب تر کند. کسانی که چنین مسأله ای را مطرح میکنند عملاً دارند به میزان تحمل رژیم اسلامی و بورژوازی ایران اشاره میکنند. دارند میگویند که بورژوازی تحمل بیشتری برای سندیکای کارگری دارد تا شورای کارگری. دارند میگویند که در این توازن قوا سندیکا که کمتر رادیکال است، سیاستهایش در محدوده نظام سرمایه داری است، تشکل قابل حصول تری است. نگران واکنش طبقه و دستگاه حاکم در مقابله با شوراهای کارگری هستند. نیتشان خیر است! اما مرعوب قدرت سرکوبگری بورژوازی شده اند. واقعیت این است که اتفاقاً سندیکا از قابلیت کمتری برای تحمیل خود به بورژوازی برخوردار است. بورژوازی ایران خصلتی عمیقاً استبدادی دارد. هیچ گونه تشکل کارگری را تحمل نخواهد کرد، نکرده است. حتی اجازه نمیدهد تشکلهای زرد طرفدار خودش هم در صنایع کلیدی برپا شود. این تبلیغات ضد جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری نشانگر حقیقتی نیست. هر گونه تشکلی باید راه ایجاد خود را با اعمال اراده کارگر و قدرت کارگری هموار کنند. مسأله اتفاقاً بر سر زور و

قدرت است. زور و قدرت کارگری. در پاسخ باید گفت شورای کارگری که متکی بر جنبش مجمع عمومی است از دل اعتصاب و مبارزه کارگر بیرون آمده است دارای توان بیشتری برای تحمیل خود به حکومت اسلامی و طبقه حاکمه است. بنظر من جنبش سندیکایی برای تبدیل شدن به یک واقعیت مادی و قابل محاسبه در تحولات سیاسی جامعه از امکان و اقبال کمتری در مقایسه با جنبش مجمع عمومی و شورایی برخوردار است. یک نگاه ساده کافی است. هر اعتصاب کارگری تاکنون متکی بر مجمع عمومی پیش رفته است. این واقعیت سکوی عظیمی برای پرش برای ایجاد شوراهای کارگری است. مسأله واقعی این است که هر تشکلی برای بقای خود در مقابله با وحشیگری بورژوازی حاکم

باید بتواند قدرت توده کارگر را در مقابل طبقه حاکمه قرار دهد. باید بتواند هر چه توده وسیعتری را به میدان بکشد. با این حساب از خود سؤال کنید: کدام جنبشی دارای ظرفیتی بالاتری برای تحمیل تشکل کارگری به رژیم است؟ فلسفه وجودی جنبش شورایی متکی بر ابراز وجود توده ای و رادیکال کارگر است. سندیکا هم اگر بخواهد خود را تحمیل کند باید بجنگد. باید مبارزه کند. سندیکا را در ایران نمیتوان علی العموم بطور "قانونی" و با تکیه بر قوانین حاکم شکل داد. در جامعه ای که اعتصاب "حرام" است، هر گونه تشکل کارگری را باید با قدرت اراده کارگری تحمیل کرد. اگر راه ساده تری وجود داشت مسلما ما در زمره اولین جریانهای بودیم که آن را برمیگزیدیم. ایجاد تشکل های توده ای کارگری مستلزم یک مبارزه فرا قانونی است. جنبشی که عمده فعالیت خود را قانونها و چهارچوبهای نظام حاکم قرار میدهد از پیشبرد همه جانبه چنین مبارزه ای ناتوان است.

این نگرش که سندیکا بازتاب سطحی از مبارزه طبقه کارگر است و شورا بازتاب سطحی دیگر واقعی نیست. هیچ سندیکالیستی چنین طرحی را نمی پذیرد. هیچ فعال کمونیست کارگری این تقسیم بندی تخیلی را نمیبیند. هیچ سندیکالیستی با حاد شدن مبارزه طبقاتی و تغییر توازن قوا به نفع کارگر و کمونیسم دواطلبانه و با "تشخیص سطح مبارزه طبقاتی" فعالیت خود را به نفع جنبش شورایی تعطیل نخواهد کرد. هیچ فعال کمونیستی طبقه کارگر فعالیت خود را در دوران رکود و افت جنبش کارگری به نفع جنبش سندیکایی تعطیل نمیکند. فعالیت ما دوره ای نیست. همیشگی است! این تصور که سندیکاها در شرایط انقلابی به شوراها کارگری تبدیل میشوند، واقعی نیست. این موسسین سندیکاها نیستند که مقدرات و سرنوشت سندیکا را تعیین میکنند. جنبش سندیکایی دارای دامنه عمل سیاسی و معینی است. چنین تغییر و تحولی استثنائاتی در تاریخ هستند. بعلاوه چنین تغییراتی تنها میتواند محصول تلاش فعالین رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر باشد و نه محصول کارکرد عمومی جنبش سندیکایی. اگر هم در جامعه ای در مقطعی چنین اتفاقی رخ داده باشد یک قاعده تغییر و تحول جنبش سندیکایی و تبدیل سندیکا به شورا نیست. این سناریو نویسی برای تغییر و تحولات کارگری بیش از حد اختیاری است. بر عکس قاعده عمومی این است که در شرایط تشدید تلاطمات طبقاتی، در شرایط اعتلای انقلابی در جامعه، سندیکالیسم ناچاراً در صف مقابل جنبش رادیکال و شورایی طبقه کارگر قرار خواهد گرفت.

اینکه ما در طول تاریخ عمدتاً در دورانهای انقلابی شاهد شکل گیری شوراها کارگری بوده ایم دلیلی برای عدم مطلوبیت آن در دوره های دیگر تاریخی نیست. سندیکالیسم هم در ایران چنین سرنوشتی داشته است. وجود یا عدم وجود شوراها نه محصول "دورانهها" بلکه محصول تلاش و اراده فعالین و قدرت این جنبش است. باید دید در هر دوره ای فعالین سوسیالیست کارگری دارای چه نقاط ضعف و قوتی هستند، دامنه عمل این جنبش چقدر است، ویژگی هایش چیست. بنظر من نمیتوان خصوصیات یک جنبش را از سیر تاریخی آن در جامعه معینی نتیجه گرفت. این تقلیل گرایی را من نمیتوانم بپذیرم. آیا سندیکالیستها میپذیرند که باید جای خود را در دوران انقلابی به فعالین کمونیست کارگری بدهند؟ چنین انتظاری غیر واقعی است.

یک دنیای بهتر: گرایشاتی معتقدند که سندیکا ظرف اقتصادی مبارزه طبقه کارگر است و شورا ظرف سیاسی. از این رو بر ظرفیت سیاسی شورا در شرایط گسترش مبارزه طبقاتی و محدودیت سندیکا در چنین شرایطی اشاره میکنند. ارزیابی شما چیست؟ بعضاً گفته میشود علت شکل گرفتن سندیکای شرکت واحد و هفت تپه تطابق این الگوی تشکل توده ای طبقه کارگر با سطح مبارزات و محدوده مبارزات فعلی است. وجود این سندیکاها را نتیجه خواست واقعی و مبارزات کارگران میدانند. پاسخ شما چیست؟

آدر ماجدی: من با این ارزیابی مخالفم. بنظر من هر دو تشکل سیاسی اند. اتحادیه ها ارگان های کارگری رفرمیسم بورژوایی درون طبقه کارگراند، شوراها گرایش رادیکال کارگری را نمایندگی میکنند. تاکید اتحادیه ها بر اینکه آنها صرفاً تشکلات صنفی کارگران اند، خود یک تلاش سیاسی است. رهبران اتحادیه به این ترتیب می کوشند مانع شرکت کارگران در زندگی سیاسی شوند. میکوشند مبارزه را به افزایش دستمزد و شرایط کار محدود کنند. این یک تلاش کاملاً سیاسی و هدفمند برای تحت انقیاد درآوردن کارگران است. در حالیکه می بینیم که در تمام کشورهای اروپایی اتحادیه ها در زمان انتخابات از یک حزب معین، معمولاً حزب سوسیال دموکرات دفاع می کنند. باید اتفاقاً این دروغ بزرگ اتحادیه ها را افشاء کرد. نشان داد که اتحادیه ها نیز یک ارگان سیاسی اند، اما با هدف تحکیم و تقویت گرایش رفرمیسم بورژوایی.

اما چرا شوراها بعنوان ظرف سیاسی مبارزه طبقه کارگر معرفی شده اند؟ به این خاطر که شوراها گرایش رادیکال کارگری را نمایندگی می کنند. تاریخچه شوراها نیز عمدتاً بدین شکل بوده است که در شرایط انقلابی یا تلاطم سیاسی شکل گرفته اند. در ایران نیز عملاً در دوران انقلابی شوراها ساخته شدند. شوراها ارگان رادیکالیسم کارگری اند و از این رو شرایط انقلابی مناسب ترین شرایط ایجاد آنها است. در حالیکه اتحادیه ها در شرایط انقلابی بعنوان یک ارگان محافظه کار و بازدارنده در میان طبقه کارگر عمل می کنند.

مرتبط کردن سطح مبارزه کارگران با اتحادیه یا شورا، بحثی کاملاً منحرف کننده است. این بحث فاقد یک پایه مادی و عملی است. تجربه کوتاه ایران بنظر من این واقعیت را به اثبات میرساند. مجمع عمومی اکنون در بسیاری واحدهای کارگری بعنوان ظرف تصمیم گیری کارگران جا افتاده است. تبلیغ و شکل گیری آن بسیار ساده است. شورا هیچ نیست جز مجمع عمومی منظم و سازمان یافته. آنگاه باید پرسید که چه فاکتوری سندیکا را عملی و شورا را غیر عملی میکند؟

باید توجه داشت که تنها مانع شکل گیری تشکلات توده ای سرکوب دولت و اختناق است. اگر توازن قوا به نفع طبقه کارگر تغییر یابد، از لحاظ عملی همانقدر شورا امکانپذیر است که سندیکا. از نظر عملی اتفاقاً تشکیل مجمع عمومی بسیار ساده تر از ساختن سندیکا است. در تجربه نیشکر هفت تپه نیز ما شاهد تشکیل مجامع عمومی بودیم. آنگاه سؤال اینجاست که چه شد مجمع عمومی بعنوان ظرف اولیه تصمیم گیری به ایجاد سندیکا انجامید؟ آیا طبیعی تر نبود که همان تشکیل مجمع عمومی بعنوان یک سنت جا بیافتد؟ باید توجه داشته باشیم که گرایش

اتحادیه ای توانست در این واحد دست بالا را بدست بیاورد.

باید گفت که اینها همه تبلیغات گرایش سندیکالیست درون طبقه کارگر است. باید این افسانه ها را افشاء و نقد کرد. این تصور القاء میشود که گویی اتحادیه ظرف بهتری برای مقابله با جمهوری اسلامی یا دیکتاتوری است. باید گفت که دیکتاتوری بورژوایی هیچگونه تشکل واقعی کارگری را تاب نمیآورد. تشکلات واقعی طبقه کارگر در یک جدال دائم با دولت بورژوایی اند. ادعا میشود که اتحادیه ظرف مناسب تری

برای مبارزات اقتصادی طبقه کارگر است. این نیز یک ادعای پوچ است. شورا ظرف بسیار مناسبی برای پیشبرد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است. از نظر ساختاری نیز دموکراسی مستقیم و نقش وسیع توده کارگران در تصمیم گیری را تأمین میکند.

یک دنیای بهتر: توصیه حزب به فعالین رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر در مبارزه علیه سندیکالیسم و همچنین در دفاع از تشکل های مستقل کارگری و پیشبرد سیاست رادیکال در این تشکلات چیست؟ این فعالیت چنگانه را چگونه باید به پیش برد؟ از چه باید برحذر بود؟

سیاوش دانشور: کارگر کمونیست و سوسیالیست و گرایش و سنت رادیکال درون طبقه کارگر جایگاه این تفاوتها را در مبارزه روزمره اش میشناسد و همواره هر جا که کارگران توانسته اند حرکت قدرتمند و متشکلی را پیش ببرند متکی بر دست بردن به منافع عمومی کارگران مستقل از تمایلات آنها و بمیدان کشیدن شان بوده است. کارگر کمونیست از آکسیونیسیم و حرکات نسنجیده و احساسی فاصله میگیرد چون با سنت مبارزاتی اش خوانائی ندارد. کارگر کمونیست و رهبر عملی پخته مبارزه کارگری دقیقاً بدلیل افق کمونیستی اش و بدلیل قطبناهی منافع کل طبقه میدانند کجا قطبی کند، کجا بحثی را فرعی کند، کجا وارد اعتصاب شود و کجا تمام کند. ما با موارد زیادی از این نوع برخورد گرایش رادیکال و کمونیست در مراکز متعدد کارگری و در متن اعتراضات روبرو بودیم.

اولین نکته اینست که پاسخ سنتهای اجتماعی را با سنتهای اجتماعی باید داد. یعنی نمیتوان نشست و فقط سندیکالیسم را نقد کرد و عملاً دنباله رو سندیکالیستها شد. نمیتوان در مقابل یک افق و چهارچوب سیاسی و سنت کاری که سندیکالیسم در مقابل کارگران میگذارد، افق و چهارچوب سیاسی و سنتهای کاری دیگری قرار نداد. گرایش کمونیستی درون طبقه باید سنت طبقاتی خود را تقویت کند. چون این سنت تنها افق نابودی سرمایه داری و نظام مبتنی بر بردگی مزدی را توسط یک انقلاب کارگری نمایندگی میکند. این سنت رادیکال و کمونیستی باید سازماندهی شورائی و جنبش مجامع عمومی و اشکال عمل مستقیم کارگری از جمله سیاست کنترل کارگری را جابجاندازد و بکار گیرد. در عین حال تقویت سنت کمونیستی به معنای شیور مقابل با "سندیکاها" نیست بلکه به معنای تقویت سنت رادیکال کارگری و نقد اجتماعی سندیکالیسم است.

سیاست گرایش کمونیستی در هر سندیکای کارگری اول دفاع از نفس موجودیت سندیکا و تلاش برای تحکیم آنست. دوم ناظر گردن مکانیسمهایی که توده کارگران بتوانند در تشکل خودشان دخیل باشند. یعنی متکی کردن سندیکا به مجمع عمومی منظم کارگران. سوم باید بعنوان یک قطب تلاش کنند که سازمان کارگری مربوطه سیاستهای واقعا کارگری اتخاذ کند. این ممکن نیست بدون دخالت فعال در مجامع کارگری و جلب نظر کارگران عضو این سندیکاها. ما سیاست اپوزیسیونی و مخالفت غیر منطقی و مخرب با سازمان های کارگری از جمله سندیکاها را سیاستی کمونیستی نمیدانیم. سیاست کمونیستی فعال است که قطبناهی آن دفاع از منافع کل طبقه و تقویت افق کمونیستی و اتحاد طبقاتی است. کارگر کمونیست و رهبران عملی کارگران بنا به نفوذ و توانشان میتوانند و باید هم در تحکیم این نهادها در مقابل جمهوری اسلامی دفاع کنند و هم تلاش کنند سیاست این سندیکاها منعکس کننده منافع کارگران عضو آن باشد. مسائل ظریفی در هر مقطع میتوانند مورد بحث باشند اما نهایتاً چتر عمومی آنها تلاش گرایش و سنت رادیکال برای بالا بردن تشکل و توان کمونیستی طبقه و تبدیل کردن افق انقلاب کارگری به افق مبارزه کارگری است. *

پیرامون مسائل گرهی

سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر

(۱)

هیئت دائر دفتر سیاسی حزب

پیروزی کارگر و کمونیسم در جدال بر سر سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار نظامی متضمن آزادی، برابری و رفاه همگان، یک جمهوری سوسیالیستی، در گرو قدرت و تشکل حزبی و توده ای طبقه کارگر است. این میزگرد در چند شماره به مباحث سیاسی و براتیکی این معضل حیاتی اختصاص داده شده است.

یک دنیای بهتر: بگذارید از این نکته شروع کنیم. اهمیت قضیه در چیست؟ مگر بدون قدرت و تشکل حزبی و توده ای طبقه کارگر و رهبری کمونیستی در اعتراضات جاری سرنگونی رژیم اسلامی ممکن نیست؟ مساله سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی و استقرار حکومت کارگری در گرو چه فاکتورهایی است؟ فراخوان عمومی حزب در این زمینه چیست؟

علی جوادی: رژیم جمهوری اسلامی میتواند در پس پروسه های مختلف در جامعه سرنگون شود. میتواند زیر فشار مردم فروپاشد. میتواند در پس اعتراضات توده های مردم در شهرهای مختلف دچار چندپارگی، انشقاق، فلج و سقوط شود. میتواند در یک رو در روی نظامی و جنگ سقوط کند. میتواند با اوج گیری مبارزات فعلی و جنبش سرنگونی و شکل گیری شورشها و قیامهای شهری درهم کوبیده و سرنگون شود. و بالاخره میتواند در پس یک انقلاب کارگری و قیام کارگری سرنگون شود. هر کدام از این پروسه ها میتواند به سرنگونی رژیم اسلامی منجر شود. تحقق و شکلگیری هر کدام اما دارای ملزومات و شرایط متفاوتی است. نتایج متفاوتی را هم بیار خواهد آورد. نیروهای متفاوتی را هم به قدرت نزدیک خواهد کرد.

آنچه مسلم است رژیم اسلامی به زبان خوش تسلیم اراده مردم آزادیخواه نخواهد شد. بطور "مسالمت آمیز" کنار نخواهد رفت. این رژیم را نهایتاً باید با زور و قهر انقلابی توده های مردم بپاخواسته و با در هم شکستن دستگاه سرکوب اش بزیر کشید. راه دیگری نیست.

به این اعتبار پاسخ به بخش اول سوال شما یک مثبت مشروط است. سرنگونی رژیم اسلامی الزاماً منوط به قدرت گیری و ایفای نقش تعیین کننده و حیاتی طبقه کارگر در تحولات حاضر نیست. پروسه های متفاوتی ممکن اند. سناریوهای مختلفی محتملند. نیروهای اجتماعی هر کدام از این پروسه ها و نقشی که ایفا میکنند، الزاماً یکی نیست. اما در هر صورت قدرتی طبقه کارگر و حضورش بطور جدی بمثابه نیرویی در جدال بر سر سرنگونی رژیم سیاسی یک فاکتور تعیین کننده و غیر قابل انکار است.

اما ما نسبت به این پروسه های مختلف بی تفاوت نیستیم. جانبداریم. مطلوب ما سرنگونی رژیم اسلامی در پس یک انقلاب و قیام کارگری

است. این بهترین حالت، سازمانیافته ترین، کم مشقت ترین و رادیکال ترین شکل سرنگونی رژیم اسلامی و پایان دادن به اوضاع استبدادی و فلاکتبار حاکم بر جامعه است. ما تلاش میکنیم که جنبش سرنگونی طلبانه حاضر در جامعه همزمان هم با رژیم جمهوری اسلامی و هم با نظام استثمار گرایانه سرمایه داری تعیین تکلیف کند. از این رو تلاش میکنیم در صف مقدم جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم قرار بگیریم. میکوشیم نیروی رهبری کننده و ملزومات اجتماعی و سیاسی و سازمانی آن را فراهم کنیم.

انجام انقلاب کارگری اما نیازمند سازمان دادن، قدرت گیری و ایفای نقش تعیین کننده کارگر و کمونیسم در تحولات جامعه بر سر قدرت سیاسی است. نیازمند سازمان دادن قدرت حزبی و توده ای طبقه کارگر است. نیازمند قرار گرفتن کارگر و کمونیسم در راس جدال بر سر قدرت سیاسی است. نیازمند قطبی شدن جامعه به نفع آلترناتیو کمونیستی و کارگری است. نیازمند گرد آمدن بخشهای قابل ملاحظه ای از مردم معترض به دور "نه" ما در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی است. نیازمند مقبولیت آلترناتیو سوسیالیستی کارگر و کمونیسم، حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی، در جامعه است. تاکید ما بر تحکیم و قوام دادن به تشکلات حزبی و توده ای کارگر چه در محیط کار و چه در محیط زیست از این روست.

از نقطه نظر ما خوشبختی و سعادت همگان در جامعه در گرو نقش و جایگاهی است که کارگر و کمونیسم در این تحولات ایفا خواهند کرد. آینده را از پیش رقم نزده اند. تحولات آتی هم میتواند منجر به سرنگونی رژیم و یک تحول دست راستی در جامعه شود. در آن صورت بار دیگر جریانات راست ارتجاعی، این بار ترکیبی از جریانات ملی - اسلامی و شاخه های مختلف ناسیونالیسم محافظه کار پرو غربی قدرت را در دست خواهند گرفت و بار دیگر فقر و فلاکت و استبداد و نوعی از نابرابری و استثمار را بر مردم تحمیل خواهند کرد. و یا میتواند منجر به پیروزی کمونیسم در این تحولات شود. یعنی اینکه کارگر و کمونیسم در راس اعتراضات جاری ماشین دولتی رژیم اسلامی و سرمایه را در هم شکسته و نظامی متضمن آزادی، برابری، رفاه و سعادت همگان را شکل داده و مستقر کنند. این دو آلترناتیو پیشروی جامعه است. اما تحولات جامعه بسته به توان و قدرت هر کدام از قطبهای سیاسی جامعه میتواند اشکال پیچیده تر و کشداری بخود بگیرد و تا شکل گیری یک تعادل پایدار در جامعه مسیری پر پیچ و خم را طی کند.

فراخوان ما به کارگران و تمام کمونیستها در جامعه این است که باید برای نبردهای بزرگ در جامعه آماده شد. شکل دادن به تشکلات توده ای و حزبی طبقه کارگر یک حلقه گرهی در اوضاع کنونی است. کمونیسم و کارگر باید در پیشاپیش مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی قرار گیرد. این شرط لازم است. اما در مبارزه بر سر قدرت سیاسی باید آماده ترین و سازمانیافته ترین نیرو باشد. باید نیروی رهبری کننده باشد.

آینده جامعه در گرو نقش و انتخابی است که ما امروز می‌کنیم .

یک دنیای بهتر: به این مساله باید جواب داد: چگونه در شرایطی که یک رکن اصلی دیکتاتوری و سرکوبگری رژیم اسلامی متوجه تشکل یابی و قدرت گیری کارگر و کمونیسم در جامعه است، میتوان به تشکل های حزبی و توده ای کارگری شکل داد؟ آیا چنین توقعی یک تناقض واقعی نیست؟ این مساله در دوره های انقلابی در جامعه چه شکل و وضعیتی به خود میگیرد؟

آذر ماجدی: در تحلیل نهایی، دلیل اصلی وجود دیکتاتوری خشن بورژوازی سرکوب طبقه کارگر است. ما شاهدیم که حتی در جوامعی که دموکراسی پارلمانی در آنها حاکم است، چگونه دولت آماده است تا اعتصاب و اعتراض کارگری را با خشونت سرکوب کند. اعتصاب معدنچیان در دهه ۸۰ میلادی در انگلستان یک مثال بسیار زنده این مساله است. مقابله پلیس با اعتراضات کارگری در یونان در همین دوره اخیر یک گواه دیگر است.

در کشورهای تحت دیکتاتوری خشن بورژوازی، مانند ایران، هر نوع اعتراض کارگری ممنوع است و با سرکوب خشن پلیس مواجه میشود. اما علیرغم این شرایط ما شاهد هستیم که در بسیاری کشورهای که در شرایط سیاسی مشابه قرار دارند، کارگران موفق شده اند تشکلات توده ای خود را، حال با محدودیت های بسیار، پا بر جا نگاه دارند. آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی در دهه پیش از فروپاشی نظام آپارتاید نمونه های تاریخی این واقعیت اند. در ایران هم طی سه دهه اخیر کارگران در مقاطع مختلفی به تشکیل مجمع عمومی مبادرت کرده اند، بویژه در شرایط اعتراض و اعتصاب. اکنون مجمع عمومی بعنوان یک ظرف خودبخودی تصمیم گیری کارگران مطرح است. کارگران در شرایط اعتراض یا نیاز به تصمیم گیری سریعاً گرد هم می‌آیند تا در مورد مساله معین بحث و تصمیم گیری کنند.

بنابراین تشکیل مجمع عمومی یک امر محال و غیرممکن نیست. اگر بتوان تشکیل مجمع عمومی را به یک سنت در میان کارگران تبدیل کرد، همانگونه که بطور مثال تشکیل اتحادیه های کارگری در کشورهای آمریکای لاتین به یک سنت بدل شده است، آنگاه در هر شرایطی میتوان آنرا تشکیل داد. در شرایطی که رژیم با یک سنت جا افتاده درون طبقه مواجه باشد، سرکوب آن برایش کار بسیار پیچیده تر و دشوارتری است. و تحقق این امر پیش از هر چیز از وظایف کارگران رادیکال - سوسیالیست و رهبران پیشرو کارگری است.

مجمع عمومی تشکل پایه ای توده ای طبقه کارگر است. شوراهای کارگری بر مبنای مجمع عمومی ساخته میشوند و به پیش میروند. به این معنا سازماندهی تشکل توده ای طبقه کارگر در شرایط دیکتاتوری و سرکوب امر سهل تری از سازماندهی کارگران در حزب کمونیستی کارگری است. احزاب کمونیست در شرایط دیکتاتوری بطور مخفی فعالیت میکنند و بخشی از کارگران رادیکال - سوسیالیست را در خود گرد آورده اند، اما گسترش عضویت حزبی در میان کارگران در شرایط سرکوب و خفقان امر ساده ای نیست.

در شرایط انقلابی، اما اوضاع تغییر میکند. یک تعریف شرایط انقلابی، تغییر توازن قوا میان مردم و رژیم، میان طبقه کارگر و نظام سیاسی است. در چنین شرایطی که کشمکش میان نظام سیاسی حاکم و توده ها اوج گرفته است، هم ایجاد و سازماندهی تشکلات توده ای کار آسانی تری است و هم جلب و جذب کارگران به حزب کمونیستی کارگری. فاکتورهای سیاسی اجتماعی در شرایط انقلابی کاملاً تغییر میکند. نه تنها دیوار سرکوب و خفقان بشدت ترک بر میدارد و دیوار ارباب فرو میریزد، بلکه توجه توده کارگران به سیاست و به مبارزه حزبی سیاسی بسیار بیشتر میشود. در چنین شرایطی حزب باید با تمرکز بیشتری به جلب و جذب کارگران به حزب بپردازد. ما بویژه باید بکوشیم که بخش

اعظم کارگران رادیکال سوسیالیست را در حزب گرد آوریم. حزب باید به حزب سیاسی کارگران بدل شود. در شرایط انقلابی این امری کاملاً ممکن است.

یک دنیای بهتر: تشکل حزبی طبقه کارگر چه جایگاهی دارد؟ آیا کارگران بدون حزب میتوانند در این تحولات به پیروزی برسند؟ دیدگاههای متفاوتی هست که کارگران را از پیوستن به احزاب سیاسی منع میکند. میگویند بویژه حزب سیاسی کمونیستی نباید برای کسب قدرت سیاسی تلاش کند. رابطه تشکل توده ای و حزبی کارگران چیست؟ آیا کارگران نهایتاً باید سندیکا و تشکل توده ای شان را داشته باشند؟ آیا صرفاً با برخورداری از تشکل توده ای میتوان به مصاف سرمایه داری رفت؟

سیاوش دانشور: بعضی بحثهای چپ جهان سومی بحدی غیر جدی است که پرداختن به آن فقط وقت تلف کردن است. از طرف دیگر در اختناق سیاسی مسائل واقعی آنطور که باید مطرح نمیشوند. وارونگی سرمایه داری در جامعه اختناق زده تا سر حد توهمات مذهبی و احکام آسمانی پیش میرود. متأسفانه بسیاری که سنگ کارگر را به سینه میزنند میخواهند کارگران را کت بسته به مسلخ بورژوازی ببرند. ببینید همین کسانی که به کارگران نصیحت میکنند طرف احزاب سیاسی نروید- البته منظورشان احزاب کمونیستی است- کارگران را دعوت میکند تا با مطالبات "صنفي" پشت حاج آقا کروی و موسوی سینه بزنند و یا با تولید بیشتر کردن حاجی پاسدار شکنجه گر "خودی و ایرانی" را کلفت تر کنند. کارگران را در توهم وعده "جامعه مدنی" و "تشکل کارگری" که آخوند خاتمی قرار بود چراغش را روشن کند میبرند اما همزمان به کمونیستها فحاشی میکنند و برای فعال کارگری پرونده سازی میکنند. چرا؟ چون میدانند اهداف ناسیونالیستی هم شاخه کارگری میخواهد. بالاخره "کارگران میهن" باید جان بکنند تا "عزت ملی" ایشان که ترجمه طول و عرض ثروت طبقه سرمایه دار در ایران است بیشتر شود! باید "کارگران غیور وطن" فداکاری کنند، به کمتر راضی باشند، تا "تولید ملی" - اسم رمز توسعه سرمایه داری و قدرت رقابت - راه بیافتد و روسای بهشت سرمایه داری بتوانند در خارج پول خرج کنند. بالاخره باید "کارگران مسلمان ایران" حقوق نگیرند، یا کم بگیرند، اضافه کاری کنند، در آونک باشند، کلیه شان را بفروشند، بچه هایشان تن فروشی کنند، تا یک مشت مسلمان مرتجع سرمایه دار آدمکش بتوانند قدرت جمهوری اسلامی را به رخ این و آن بکشند. برای این جماعت و طرفدارانشان کارگر منفرد و متمیز و بیحقوق و غیر متشکل و غیر متحزب و سرکوب شده و تحقیر شده بسیار بهتر است. برای اینها کارگر متشکل و متحزب و مدعی قدرت سیاسی خطرناک است. ناگهان خرواری از عبارات "توتالیتر" و "خشونت نکنید" و ادبیات ضد کمونیستی به رویتان پرت میکنند. با زبانی با شما حرف میزنند که گوئی از طالبان و خامنه ای و بوش و هیتلر بدترید! اما همه این حرفها و تلاشها مفت نمی آرزو و کارگر کمونیست و سوسیالیست پشیزی برای آن ارزش قائل نیست.

اما در دنیای واقعی طبقات اجتماعی از طریق جنبشها و احزاب سیاسی در جامعه و سرنوشت آن شرکت میکنند. بورژوازی انواع حزب و سیاست برای بالا تا پائین جامعه دارد تا قدرت و سلطه اش را حفظ کند. اگر جناحی نتوانست اهداف کل طبقه اش را پیش ببرد، امور را دست جناحی دیگر میدهد اما نباید دست کارگران و انقلابیون بیفتد. کارگران تاریحا اگر نقشی ماندگار در جامعه ایفا کرده اند از طریق مبارزات جنبش طبقه شان و احزاب کارگری شان بوده است. طبقه بدون حزب و بدون جنبش سیاسی و حزبی یعنی عدم حضور در جدال سیاسی و یا نهایتا حضور بعنوان گروه فشار طبقه بورژوازی. بخش زیادی از این نوع استدلالها تنمته آنتی کمونیسمی است که دست پخت دوره جنگ سرد است. آنتی کمونیسم یک سلاح دفاعی بورژوازی است. چه از دهان طبقه حاکم در آید و چه از دهان گروه فشار پیش در جامعه. یک نمونه انقلاب ۵۷ است. کارگر در این انقلاب از فداکاری و مبارزه و تلاش و اعتصاب و شورا و سندیکا چیزی کم نداشت. اما حزب سیاسی نداشت. حزبی که نماینده طبقه در قلمرو سیاست سراسری باشد. احزاب چپ متفرقه ناسیونالیست و طرفدار آخوندها یا کمی چپ تر کم نبودند اما حزب سیاسی کارگری که بتواند در مقابل بورژوازی جنگ را به نفع طبقه کارگر و راه حل کارگری تمام کند نداشتیم. نتیجه شکست و سرکوب و سه دهه فلاکت شد. آیا قرار است بار دیگر این تجربه تلخ تکرار شود؟

سوسیالیسم و کمونیسم مانند ناسیونالیسم و لیبرالیسم و محافظه کاری و مذهب، گرایش اجتماعی و طبقاتی است. جنبش سوسیالیستی تاریحا جنبش خود و نقد مشخص کارگری خود را داشته و احزاب سیاسی مختلفی را بیرون داده است. سوسیالیسم کارگری حتی بدون وجود یک حزب سیاسی کارگری و معتبر یک گرایش عینی و یک جنبش واقعی است که با این وعظ های مذهبی گونه تاریک فکری بورژوا نه از بین میرود و نه میشود انکارش کرد. حزب کمونیستی کارگری حزب سیاسی این گرایش است. همانطور که جنبشها و احزاب طبقات دارا برای قدرت سیاسی تلاش میکنند، جنبش سوسیالیستی و حزب سیاسی طبقه کارگر هم برای قدرت سیاسی تلاش میکند. این مسئله بسیار ساده ای است. یک بحث میتواند این باشد که کدام حزب کارگری است و طبقه را بطور عینی نمایندگی میکند. خوب، کم نداشتیم احزاب متفرقه بورژوائی که تابلوی کارگر و سوسیالیسم را بر سر درشان آویزان کردند اما دنبال منافع بخشی از بورژوازی بودند و یا در ائتلافی با بورژواها به خاکریز سرکوب کمونیسم و انقلاب کارگری تبدیل شدند. صحبت برسر کمونیسمی مارکسی و کارگری است. صحبت برسر کمونیسم کارگری است. و گر نه احزاب سوسیال دمکراتیک در غرب و یا در دورانی احزاب پرو سویت هم به این معنی که بخش عمده ای از کارگران را جلب کرده بودند "کارگری" بودند. اما هدفشان و سیاست شان خراشی به پایه و اساس سرمایه نمیزد. ما در مورد کمونیسمی حرف میزنیم که میخواهد سرمایه و جامعه طبقاتی را برچیند. انتقادش به نظم موجود عمیق و ریشه ای است. پایه اش جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری است و حزب سیاسی اش حزب پیشروان این طبقه بعنوان نوک فشرده این جنبش عظیم است. کسی که میگوید چنین حزبی نمیتواند دست بقدرت سیاسی ببرد، باید جوابش را اینگونه داد که به شما ربطی ندارد، مبصر نمیخواهیم، لطفا شما بروید حیات خلوت بورژوازی را آب و جارو کنید!

حزب سازمان رهبری پیشروان طبقه است که قرار است طبقه را در قلمرو سیاست سراسری نمایندگی کند و حضور جنبش سوسیالیستی را برای توده اهالی ملموس و به یک انتخاب عینی و مطلوب تبدیل کند. تشکل توده ای کارگری سازمان توده ای طبقه کارگر است که منافع عمومی و اتحاد طبقه را در مقابل بورژوازی حراست میکند. هیچکدام جای دیگری را نمیتواند بگیرد و هیچکدام بدون دیگری به جایی نمیرسد.

تاریحا در میان کارگران سنتهای آنارشیستی و گرایشاتی که کارگران را از سیاست دور میکردند وجود داشته است. نقطه اشتراک این گرایشات خلع سلاح کارگران از تحزب سیاسی و تسلیم آنها در مواقع بحرانی به بورژوازی بوده است. کارگران حتی اگر در تشکل های توده ای در مقیاس یک جامعه هم متحد شوند، برای وارد کردن ضربه نهانی به این نظام باید جانی مانند حزب سیاسی عمل کنند و از خود حزب سیاسی بیرون بدهند. نمیشود نقد ریشه ای به سرمایه و مناسبات سرمایه داری داشت اما کاری به کار سرمایه و قدرتش نداشت. نمیشود تبعیض و بیحقوقی و فلاکت را دید و جنبشهای انقلابی و ضد تبعیض را حول پرچم کارگران برای رهائی بسیج نکرد. کارگر یا بعنوان یک طبقه و بعنوان یک آلترناتیو در تحولات سیاسی برای فتح قدرت سیاسی ظاهر میشود و یا تار و مارش میکنند و دوباره بورژوازی کرور کرور رهبرانش را میکشد و سازمانهایش را نابود میکند. وانگهی جنبش کمونیستی طبقه کارگر بدهی ای به کسی ندارد. بورژواها را ببینید که با انتخابات تقلبی و وعده های پوچ تر از پوچ بقدرت میرسند و هیچکدام از این منتقدین کارگران صدایشان در نمی آید. دولت و قانون شان همه علیه طبقه کارگر است و به هیچ کسی پاسخگو نیستند. نه فقط در ایران اسلام زده و استبداد زده بلکه در آمریکای دمکرات هم همینطور است. هر کاری میخواهند میکنند، به هر میخواهند حمله میکنند، پول از جیب کارگر درمیآورند و به جیب سرمایه دار میریزند و هنوز "عالیجنابان" و "شخصیتهای محبوب دمکرات" اند.

طبقه کارگر دولتی را سرکار می آورد که شورائی است. این جنبش فقط نمیخواهد خودش را آزاد کند بلکه پرچمدار آزادی جامعه است. برخلاف بورژواها مالکیت را در انحصار اقلیتی ناچیز نگه نمیدارد و با لغو مالکیت اقلیتی ناچیز مالکیت را به عموم برمیگرداند. خوشبختی و رفاه و علم و سعادت و حق زندگی و حیات و پیشرفت و شکوفائی را "ویژه" کارگر نمیداند بلکه به همه انسانها متعلق میداند. کارگر و جنبش کمونیستی کارگری بدهی ای به تاریخ و به مبصران و مجیزگویان بورژوا ندارد. کارگر کمونیست و جنبش طبقاتی و حزبی اش شرافت تاریخ است. بحث تصرف قدرت سیاسی، استفاده از ابزار دولت بمشابه یک وسیله بسط مبارزه طبقاتی در دوره انقلابی، و درهم کوبیدن مقاومت بورژوازی در مقابل برقراری سوسیالیسم، یک رکن اساسی کمونیسم مارکس و منصور حکمت و فشرده ترین بیان گذار از تفسیر فلسفی جهان به تعبیر انقلابی جهان است. معلوم نیست چرا همین چپ ناسیونالیست و گرایشات راست کارگری با قدرت بورژوازی معضلی ندارند و حتی بخشا دنبال آن می افتند اما وقتی بحث حزب کمونیستی کارگری است همه مبصر میشوند و عملا با دور نگهداشتن کارگران از قدرت از "حق ویژه و انحصاری" بورژوازی دفاع میکنند؟ در ایران خمینی و موسوی و خامنه ای و شازده ها و نوه های جبهه ملی میتوانند در قدرت باشند اما کارگر و کمونیسم نمیتواند؟ دوران این بحثها گذشته است. کارگران باید در ایندور صرفا برای پیروزی تلاش کنند و برای پیروزی سوسیالیستی بمیدان بیایند. هر کاری که میکنیم برای رفع موانع این آرمان بزرگ و انسانی است.

یک دنیای بهتر: سیاست سازماندهی توده ای حزب در محیط های کارگری راه اندازی جنبش مجامع عمومی کارگری، روتین کردن این مجامع و سازماندهی شوراهای کارگری است. اما تجربیات عمومی اعتراضات کارگری بعضا نشان داده است که مجامع عمومی عمدتا در شرایط اعتراض و اعتصاب کارگری شکل گرفته اند. با توجه به این تجربیات آیا نباید به فکر تشکل دیگر کارگری بود؟ مطلوبیت مجامع

عمومی در این شرایط و شوراها کارگری از این بابت در چیست؟ کدام تشکلات کارگری در این شرایط شانس بیشتری دارند؟ چگونه میتوان این تشکلات را در شرایط کنونی در سطح وسیع راه اندازی کرد؟ حلقه های گرهی کدامند؟ بر چه مولفه هایی باید تاکید کرد؟

علی جوادی: از تجربیات جنبش کارگری در شرایط حاکمیت یکی از شدیدترین و سرکوبگرانه ترین استبدادهای سیاسی تاریخ الزاما نمیتوان به تئوری خاصی در زمینه مطلوبیت و یا مقبولیت سازماندهی مجامع عمومی و شورایی طبقه کارگر در جامعه در شرایط متفاوت دست یافت. با توجه به این ملاحظه اجازه دهید به سئوالات مطرح شده پاسخ دهم.

این واقعیتی است که مجامع عمومی کارگری عمدتاً در شرایط اعتصاب و اعتراض کارگری شکل گرفته و برپا شده اند. در واقع یک ارزیابی عینی از اعتراضات کارگری بیانگر این حقیقت است که مجامع عمومی کارگری ظرف عمده و اساسی تشکل یابی و هدایت اعتراض کارگران در زمان اعتصاب و آکسیون کارگری بوده اند. و اگر در نظر بگیرید که رژیم اسلامی و سرمایه داری در ایران بنا به ادعاهای خود رژیم در ظرف شش ماه در سالهای گذشته با بیش از ۲۰۰۰ اعتصاب کارگری روبرو بوده است نتیجتاً به سادگی میتوان به نقش و جایگاه حیاتی و غیر قابل انکار مجامع عمومی کارگری در مبارزه کارگر در جامعه پی برد. تا همینجا بسادگی میتوان برتری و مطلوبیت مجامع عمومی کارگری در پیشبرد امر اعتراض کارگر را هم مشاهده کرد. تا همینجا میتوان دید که هیچ تشکل دیگری در مقایسه با مجامع عمومی کارگری نتوانسته است به ابزار اصلی اعتراض کارگری در شرایط حاد اعتراضی تبدیل شود. سندیکا چنین خاصیتی ندارد و چنین خاصیتی را هم از خود بروز نداده است.

اما شاید گفته شود که شرایط "اعتصابی" الزاما قابل تعمیم به شرایط "متعارف" سیاسی نیست. در شرایط "متعارف" تشکلات سندیکایی و یا تشکل دیگری به غیر از مجامع عمومی روتین شده و شوراها کارگری قابلیت دوام و یا پذیرش بیشتری از جانب رژیم اسلامی و یا بورژوازی بطور کلی داشته باشند. در پاسخ به چند مساله باید اشاره کرد. ما از هر تشکل کارگری علی العموم دفاع میکنیم. هر خشتی که کارگر در مبارزه خود روی هم قرار دهد سنگ بنایی قابل دفاع برای ما است. گوشه ای از تشکل و قدرت طبقه ماست. اما مساله بر سر سنت های سیاسی موجود در صفوف طبقه کارگر و مطلوبترین شکل اعمال اراده توده های کارگر چه در مبارزات جاری و چه در مبارزه بر سر قدرت سیاسی در جامعه است. با تاکید بر این ملاحظه باید گفت: نه رژیم اسلامی و نه سرمایه در شرایط کنونی جامعه ایران هیچگونه "انعطافی" نسبت به تشکلات مستقل کارگری نشان داده اند! واقعیت روشن است. رژیم اسلامی یک رژیم تا مغز استخوان ضد کارگر است. سرکوب تشکلات کارگری یک بخش مهم از تعریف شغلی این آدمکشان و غداره بندان اسلامی سرمایه است. از این رو تمام تشکلات کارگری بدون استثناء با سرکوبگری وحشیانه رژیم اسلامی مواجه اند. و مساله این است که اگر تشکلی قابلیت پایداری از خود در شرایط حاد و خطیر را نشان میدهد به طریق اولی نیز باید بتواند در شرایط "متعارف" نیز خود را بهتر سرپا نگهدارد. هیچ ویژگی خاصی در مجامع عمومی و شورا نیست که آن را به ظرف همیشگی و دائم اعتراض و تشکل و اتحاد طبقه کارگر تبدیل نکند. مساله ای اگر هست، به تناسب قوا میان کارگر و رژیم حاکم و قدرت اعتراض طبقه کارگر در جامعه برمیگردد. و تناسب قوا پدیده ثابت و استاتیکی نیست. بر حسب شرایط تغییر میکند. در هر شرایطی و در پس هر اعتراضی بعضاً باز تعریف میشود. از این رو بنظر من مجامع عمومی کارگری روتین شده، شوراها کارگری، مناسب ترین ظرف پیشبرد اعتراض و قدرتگیری کارگر در شرایط کنونی است. به این مجموعه باید قدرت عمل و انعطاف پذیری و اتکاء شوراها کارگری بر ابتکار عمل و اراده جمعی کارگر را اضافه کرد.

اما مهمتر مساله قدرت سیاسی در جامعه در دوره انقلابی حاضر است. اینکه مساله قدرت سیاسی در جامعه به مساله ای مورد جدال تبدیل شده است، مورد تردید کسی نیست. جامعه به پا خواسته است. خواست سرنوشتی و تغییر رژیم اسلامی در دستور عمومی جامعه قرار گرفته است. این واقعیتی است که دست اندرکاران رژیم هم به آن معترفند. در چنین شرایطی طبقه کارگر در عین حال نیازمند تشکل و ظرفی علاوه بر تشکل حزبی خود است که بتواند قدرت عمل کارگری را در جامعه و در صحنه جدال بر سر قدرت سیاسی به فاکتور مهمی در سرنوشت تحولات حاضر ترجمه کند. شوراها کارگری و شوراها محلات دارای چنین قابلیت هستند. در عین حال نطفه های قدرت آتی و از اهرمهای حاکمیت کارگری در فرادای تحولات سیاسی اند.

اما پاسخ به این سؤال که کدام تشکلات کارگری شانس بیشتری دارند در سطح پایه ای تری به این مساله بر میگردد که چه اهداف و تغییراتی مد نظرند. و در اینجا به سنتها و گرایشات متفاوت در صفوف طبقه کارگر میرسیم. اگر هدف فقط تلاش برای بهبود دستمزد کارگر تحت مناسبات سرمایه داری حاکم بر جامعه باشند یک مساله است ولی اگر مساله علاوه بر بهبود روزمره اوضاع زندگی طبقه کارگر تلاش برای نابودی مناسبات کارمزدی در جامعه نیز باشد، مساله و پاسخ چیز دیگری است. اما در هر صورت در شرایط فعلی به نظر ما جنبش مجامع عمومی و شوراها کارگری مناسب ترین ظرف اتحاد و تشکل طبقه کارگر هستند همانطور که بارها تاکید کرده ایم حلقه گرهی در شرایط حاضر برپایی مجامع عمومی کارگری، منظم کردن مجامع عمومی و شکل دادن به شوراها کارگری بر مبنای مجامع عمومی روتین شده است. بدینمظور رهبران عملی کارگری و فعالین رادیکال - سوسیالیست کارگری باید پا پیش بگذارند. باید برای برپایی مجامع عمومی فراخوان داد. "بهانه ها" بسپارند. نباید منتظر اعتصاب و یا یک آکسیون کارگری شد. با تمام قوا باید دست به کار شد.

یک دنیای بهتر: حزب اتحاد کمونیسم کارگری نقد ویژه ای بر تشکلاتی مانند "کمیته هماهنگی"، "کمیته پیگیری" و ... غیره داشته است. این جریانات را ابزار تشکل توده ای کارگری ندانسته و اصولاً محصول کار آن ها را نه شکل دادن به تشکلات توده ای طبقه کارگر بلکه ایجاد سردرگمی و اغتشاش در صفوف طبقه کارگر ارزیابی کرده است؟ چرا؟ تفاوت این تشکلات با سایر تشکلات مانند سندیکاها کارگری چیست؟

آثر ماجدی: کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری و تشکلات این چنینی، تشکلات توده ای طبقه نیستند. اولاً، این نهادها خارج از محیط کار و سوخت و ساز فعالیت کارگری و کارگران تشکیل شده اند. ثانیاً، یک تشکل توده ای کارگری باید در واقعیت نیز توده کارگران را در برگیرد، در حالیکه این نهادها ربطی با توده کارگران ندارند. اینها تشکلاتی هستند که به نیابت کارگران تشکیل شده اند. اینها ظرف تصمیم گیری روزمره کارگران درباره مسائل زیست و کارشان نیستند. لذا این تشکلات را نمیتوان با سندیکاها کارگری مقایسه کرد، چون از یک جنس نیستند. این تشکلات معمولاً توسط تعدادی که عموماً کارگر هم نیستند تشکیل میشوند، تا به گفته خودشان برای ایجاد تشکلهای توده ای

کارگری تلاش کنند. "اما کارنامه عملی و فعالیت تانکونی شان نشان دهنده پراتیکی خلاف این اهداف اعلام شده است." این تشکلات کاملاً جدا از توده کارگران و محیط کارگری قرار دارند و فعالیت میکنند. خود این امر با فلسفه وجودی تشکلات توده ای در تناقض کامل است.

این نهادها بیشتر شبیه یک گروه سیاسی هستند تا تشکلات توده ای کارگری. این واقعیت که اینها اسم خود را تشکل کارگری میگذارند در نفس مساله تغییری بوجود نمیآورد. نیت تشکیل دهندگان آنها هر چه باشد، این تشکلاتی سیاسی هستند که به مسائل "صنفي" کارگران میپردازند. پراتیک تانکونی اینها، علیرغم نفوذ بسیار ناچیزشان، دامن زدن به اغتشاش فکری و گیج سری در میان جنبش کارگری بوده است. این تشکلات بجای تلاش برای تقویت و تحکیم وحدت و اتحاد در میان توده کارگران، به سکتاریسم و منافع گروهی دامن میزنند. به تمام این دلایل، نقش و تاثیر این نهادها در جنبش کارگری منفی است.

تلاش برای ایجاد تشکلات توده ای باید تلاشی برای تشکیل منظم و روئین مجامع عمومی در محیط کار باشد. تشکیل مجامع عمومی را باید به یک سنت پایدار در جنبش کارگری بدل کرد. بر مبنای این مجامع عمومی باید به ایجاد شوراهای کارگری مبارزت ورزید. اکنون شرایط برای ایجاد شوراهای کارگری هر روز مساعد تر میشود. کارگران پیشرو، و رادیکال – سوسیالیست باید اکنون بر امر تشکیل منظم مجامع عمومی و ایجاد شوراهای کارگری تمرکز کنند. از دل شرایط سیاسی ملتهب کنونی کارگران باید متشکل تر و متحد تر بیرون آیند. ایجاد شوراهای کارگری و جذب شدن به حزب اتحاد کمونیسم کارگری باید در دستور کادریهای حزب و کارگران رادیکال سوسیالیست قرار گیرد.

حزب قطعنامه ای در مورد این نهادها تهیه کرده است که در لینک زیر میتوان به آن دسترسی یافت:

http://www.wupiran.org/nashryeh_HTML/NO_85/qatname_dar_bare_commitehaye_kargari_final.html

یک دنیای بهتر: برخی از فعالین کارگری مطرح میکنند که در شرایط حاضر شکل دادن به سندیکاهای کارگری راه عملی تر و سهل تری برای شکل دادن به تشکلات کارگری است. میگویند در شرایط حاد شدن اعتراضات کارگری میتوان این تشکلات را به شوراهای کارگری تبدیل کرد. برخی دیگر بر تشکلات مخفی و نیمه مخفی کارگری تاکید میکنند. نقد شما چیست؟ پاسختان چیست؟

سیاوش دانشور: خوب معلوم شده که نیست. سندیکای اتوبوسرانی شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه چه سرنوشتی پیدا کردند؟ رهبرانیشان در زندان اند. سندیکا چه بسرش آمد؟ اسمی از آن هست و نمیتواند همان فعالیت محدود سندیکائی را در جهت منافع کارگران هم پیش ببرد. واقعیت اینست که در کشورهایی مانند ایران نفس تشکل کارگری مورد هجوم قرار میگیرد. در کشوری که در صنایع مهم و کلیدی اش حتی اجازه تشکیل شوراهای اسلامی کار – که ارگانهای پلیسی حکومت برای شناسائی و اخراج و دستگیری فعالین کارگری اند – ممنوع است، چطور تشکیل سندیکا "عملی تر و سهل تر" است؟ تجربه این سالها نشان داد که این تز "سندیکا امکان دارد اما شورا امکان ندارد" اتفاقاً شرایط را درک نمیکند. بگذارید بدوا این نکته را روشن کنم که هیچ ابهامی باقی نماند و آن اینست که ما از هر نوع سازمانیابی و تشکل یابی مستقل کارگران دفاع میکنیم. ما حزبی در مقابل تلاش کارگران برای ایجاد سندیکا نیستیم و همواره از تلاش کارگران واحد و نیشکر هفت تپه قاطعانه دفاع کردیم. اما سیاست و خط ما جنبش شورائی است و بر محدودیتهای جنبش سندیکائی در کشوری مانند ایران تاکید داریم.

اما پایه تحلیلی و سیاسی این تز چیست؟ آیا در شرایط اختناق سندیکا عملی است و شورا نیست؟ آیا اختناق سندیکا را تحمل میکند و شورا را تحمل نمیکند؟ واضح است که اختناق هیچکدامش را تحمل نمیکند و فلسفه وجود اختناق اینست که کارگر را امتیزه و منکوب کند تا سرمایه سودش را ببرد. این آوانس دادن به اختناق است که گویا میتواند با سندیکا کنار بیاید اما با شورا کنار نمی آید. وانگهی تشکیل سندیکاهای و قوام آنها بعنوان سازمانهای کارگری در هر کشوری تابع وجود گرایش قوی در خود حکومت مانند سوسیال دموکراسی است که تاریخاً با سنت ترید یونیونیستی پیوند نزدیکی داشته است. در ایران سندیکالیسم افق رشد و گسترش و قوام یافتن ندارد چون ویژگی سرمایه داری کشوری مانند ایران چنین امکانی را بطور مادی فراهم نمیکند. این بجای خود که سندیکا و اتحادیه، برخلاف شوراها، از نظر ساختار سازمانی متکی به دخالت مستمر و مستقیم کارگران نیست و همه جا سندیکاهای به یک نهاد بورکراتیک مافوق کارگران شکل دادند.

اما نکته "عملی بودن" سندیکا متکی به امیدها و توهمات است که امروز دیگر تماماً شکست خورده اند. در دوران خاتمی بحثها و وعده هائی برای کشیدن کارگران پشت جناحی از حکومت صورت گرفت. در چهارچوب قانون، و البته با اتکا به مفاد کنوانسیون سازمان جهانی کار که جمهوری اسلامی آن را امضا کرده، وعده تشکیل سندیکا داده شد. این سیاست هدفش این بود که تلاش و مطالبه قدیمی کارگران برای ایجاد تشکل کارگری را اولاً به تحرک و قدرت جناحی از حکومت گره بزند و ثانیاً حمایت کارگران را پشت جمهوری اسلامی بیاورد. قرار بود "چراغ سندیکا را آقای خاتمی روشن کند!" وعده ای پوچ مانند هر وعده بورژواها بویژه در دوره انتخابات. همین دولت در عین حال یادش نرفت که با هر تحرک مستقل کارگران "قاطعانه" و "با زبان امنیتی" برخورد کند. سندیکای واحد که روی طناب قانون از یکسو و استقلال تشکل کارگری راه میرفت مورد هجوم قرار گرفت و آن شد که دیدیم. همین اوباش خانه کارگر که امروز برای موسوی یقه پاره میکنند، آنروز با تیغ موکت بری و چماق در معیت نیروی انتظامی به دفتر سندیکا هجوم بردند و میخواستند زبان منصور اسالو را از حلقش بیرون بیاورند. منصور اسالو و رهبران سندیکا زندانی شدند و هنوز بخشا در زندان اند. سندیکای نیشکر هفت تپه هم که با اتکا به همین سوراخ سنبه های قانون به اندازه کافی امضا جمع کرده بود و حتی رای کارگران را علیرغم انواع کارشکنی ها پشت خود داشت، همین سرنوشت را پیدا کرد. و شاهد بودیم وقتی سرکوب سران سندیکا شروع شد، گرایش تملق گو دست بدامن خامنه ای شد. توهم ایجاد سندیکا از طریق راه قانونی و با اتکا به جناحی از حکومت اساس بحثی است که میگوید "در شرایط کنونی تشکیل سندیکا عملی تر و سهل تر است". معلوم شد که این راه بیراهه است و کارگران فقط و فقط باید به نیرو و قدرت مستقل خودشان متکی شوند.

و بالاخره این بحث که سندیکاهای امروز را در شرایط "حاد شدن مبارزات کارگری" میتوان شورا نامید، شاید رجعتی به تجارب دوره شاه در صنعت نفت است. واقعیت اینست که آندوران مانع تشکیل سندیکاهای دستگاهی و بدون خطر نمیشدند. این همان کارگران همواره این موانع را دور میزدند و تلاش میکردند رهبران واقعی و مستقل خودشان را وارد سندیکا کنند. در انقلاب شوراهای کارگری همه جا تشکیل شدند و سندیکاهای موجود عملاً دنیال جنبش شورائی افتادند. اینجا دو مسئله اساسی است: اولاً جمهوری اسلامی با داشتن تجربه حکومت شاه از همان ابتدا تشکلهای کارگری را کوبید و اجازه هیچ نوع تشکلی را نداد. ثانیاً امروز که دیگر مبارزات کارگری "حاد" شده است. کی قرار است

وقت تشکیل شورا برسد؟ واقعیت اینست در ایران نفس ایجاد تشکل کارگری اعم از سندیکا یا شورا با معضل سرکوب و اختناق روبرو است. لذا مطلقاً بحث این نیست که آستانه تحمل بورژوازی در باره سندیکا بیشتر است و در باره شورا کمتر. دولت بورژوائی در ایران تحمل ایجاد سازمانهای کارگری را ندارد و بشدت آنها را سرکوب میکند.

تشکل مخفی و نیمه مخفی کارگری چطور؟ به نظر من کارگران حق دارند انواع تشکلهای مخفی و نیمه مخفی را برای پیشبرد مبارزه شان بوجود بیاورند. کارگران حق دارند و باید لایه های مختلفی از تشکل و اتحاد را در صور مختلف ایجاد کنند. اما اگر بحث بر تشکل توده ای کارگری است، دیگر این احکام صدق نمیکند چون تشکل توده ای کارگری درست مانند مبارزه کارگری برای احقاق دستمزد و مطالبات کارگران علنی است. سندیکای مخفی، شورای مخفی، بیمعی و فرقه ای و مغایر با سوخت و ساز اعتراض کارگری است. رهبران و پیشروان طبقه محافل و نهادهای مختلف خود را در متن روابط طبیعی دارند و چه بسا بیشتر فعالیتهای آنها علنی نیست. حتی وقتی یک اعتراض توده ای کارگری شکل میگیرد، همه لایه های رهبری این اعتراض علنی نیست. اما نفس تشکل توده ای کارگری نمیتواند مخفی و یا نیمه مخفی باشد. اگر باشد تشکل توده ای کارگری نیست. قدرت کارگر در تشکل و اتحادی است که بمیدان میکشد. اگر این اتحاد توده کارگران ناموجود باشد، تشکل توده ای کارگری هم ایجاد نشده است.

مسائل گرهی سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر

گفتگو با هیئت دائر دفتر سیاسی حزب

(۲)

یک دنیای بهتر: ما تاکنون شاهد اعتراضات گسترده کارگری بوده ایم اما این اعتراضات بجز موارد معدودی نتوانسته است به تشکل پایدار کارگری منجر گردد. چرا؟ مشکل چیست؟ چگونه میتوان بر این ضعف غلبه کرد؟

علی جوادی: در درجه اول باید به میزان توحش و سرکوبگری رژیم اسلامی اشاره کرد. رژیم اسلامی یکی از سرکوبگرترین رژیمهای اواخر قرن بیست و اوائل قرن بیست و یکم است. در کارنامه اش اعداد بیش از صد و بیست هزار تن از شریفترین انسانهای آن جامعه با اسم و رسم و عکس ثبت شده است. بخش قابل ملاحظه ای از سرکوبگری این رژیم همواره متوجه فعالین رادیکال و سوسیالیست کارگری بوده است. سرکوب جنبش کارگری از خصوصیات ژنتیک نظام اسلامی سرمایه در ایران است. دائمی و همیشگی است. این رژیم گسترده ترین و پیشرفته ترین سیستمهای سرکوب را علیه کارگر و کمونیسم و مردم آزادیخواه بکار گرفته است. بیشترین بودجه ها را صرف سیستم سرکوب کرده است. میدانند که حکومت الله و اسلامشان را فقط با شمشیر و خون و طناب دار میتوانند سر پا نگهدارند.

به این عامل باید فاکتور سیاست اعمال فقر و فلاکت همه جانبه و گسترده را نیز اضافه کرد. به عبارت دیگر تحمیل فلاکت اقتصادی، پایین نگهداشتن سطح دستمزدها و معیشت طبقه کارگر در عین حال یک سیاست سرکوبگرانه است. به عبارت دیگر علاوه بر نقشی که استثمار همه جانبه کارگر در نظام کارمزدی بمثابه یک نظام استثمارگر سرمایه داری ایفا میکند، این اقدامات دارای نقش و جایگاه سیاسی است. تلاشی است برای زمین گیر کردن کارگر. تلاشی است برای مهار کردن تحرک و مانور طبقه کارگر. بطور مثال اگر در این شرایط حاد سیاسی و پرتلاطم جامعه سیاست حذف سوبسیدها و انطور که اینها نام گذاشته اند، سیاست "هدفمند کردن یارانه ها" را دنبال میکنند. دارند علاوه بر سازمان دادن بزرگترین چپاول دسترنج کارگر و مردم زحمتکش، به قدرت تحرک کارگر و مردم زحمتکش تعرض میکنند.

اما فاکتورهای بر شمرده شده به نقش یک رژیم سرکوبگر اسلامی در مواجهه با کارگر و کمونیسم اشاره دارند. عواملی هستند که باید در هر ارزیابی همه جانبه ای ملحوظ شوند اما بیانگر تمام معضلات و مشکلات نیستند که جنبش ما با آنها روبرو است. شاید این تقسیم بندی قدیمی زوایای مختلف این بحث را روشن کند: عوامل بر شمرده شده فاکتورهای "خارجی اند". در هر بررسی واقعی و همه جانبه در هر حال باید به "فاکتورهای داخلی" هم اشاره کرد. این فاکتورها کدامند؟

کلا جنبش کارگری در ایران دارای سنت ادامه دار کار تشکل کارگری نیست. به جز دوره های محدودی در سالهای ۳۲ و ۵۷ ما شاهد دوره هایی از تاریخ نیستیم که کارگران توانسته اند تشکلات خود را برپا کنند، متشکل باشند، تشکلات کارگری خود را برپا نگهدارند و بطور ادامه کار مبارزات خود را سازمانیافته به پیش ببرند. دلایل روشن اند: به سرکوبگری خشن بورژوازی ایران و باز هم به سرکوبگری باید اشاره کرد. نتیجتاً طبقه کارگر در ایران تاریخی از تشکلهای توده ای و علنی سنت دار و بادوام محروم بوده است. و فقدان این تشکلهای یک ضعف مهم در مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی و حاکمیت سیاسی است. اما زمانیکه از فاکتور سرکوب فراتر بروید مساله خود را در سنت و سابقه و جایگاه و اهمیت تشکل کارگری در صفوف و ذهنیت و عنصر مبارزاتی کارگر نشان میدهد. طبقه ما فاقد چهره های متعدد شناخته شده کارگری در ابعاد محلی و سراسری است. چهره هایی که در هر شهر و محل به عنوان شخصیت های مبارزاتی و مورد اعتماد کارگر و مردم در سطح جامعه ابراز وجود کنند. هر تلاشی در این زمینه با سرکوبگری همه جانبه رژیم روبرو شده است. جنبش کارگری دارای رهبران عملی متعددی است. اصولاً هر مبارزه ای بدون وجود درجه ای از رهبری و سازمانیافتگی نمیتواند به پیش برده شود. اما سرکوبگری رژیم توان و حیطة مانور و عملکرد این رهبران عملی را به شدت محدود کرده است و ما عمدتاً شاهد نقش حساس و تعیین کننده آنها در دوران اعتراض و یا در محیط کار هستیم. تردیدی نیست که کارگر و کمونیسم برای پیشروی در اعتراضات سرنوشت ساز جامعه باید بر این ضعف غلبه کنند. مسلماً مساله در تمایل و یا تلاش طبقه کارگر برای سازمانیابی و برپایی تشکلهای پایدار کارگری نیست. تاریخ تحولات سیاسی ایران نشان داده است که هر زمان ابزار خشن سرکوب بورژوازی کارایی خود را از دست داده است ما شاهد شکل گیری تشکلات گسترده کارگری بوده ایم. اما اکنون بحث بر سر دوران "ویژه" نیست که توازن قوای سیاسی در جامعه شرایط مناسبی را برای تشکل یابی ایجاد کرده است. مساله بر سر شرایط کنونی و چگونگی فائق آمدن بر این معضل طبقه در این شرایط خاص است.

به فاکتور دیگری هم در این چهارچوب باید اشاره کرد: و آن نقش و جایگاه سازماندهی و رهبری در جنبش کارگری و در جنبش کمونیسم کارگری است. واقعیت این است که سنت ها و تجربیات کارگری و به همین اعتبار سنت سازماندهی و رهبری در صفوف طبقه کارگر الزاماً از هر نسلی به نسل دیگر بسادگی منتقل نمیشود. عامل این انتقال سنت ها و تجربیات مبارزاتی نسل های فعالین کارگری هستند. نسل هایی که در عین حال باید بتوانند تجربیات خود را در هر برهه زمانی پراتیک کنند و بر مبنای آن نسل جدیدی از رهبران و سازماندهندگان کارگری را شکل دهند. واقعیت این است تجربیاتی که هر روزه تکرار نشوند به سادگی نیز باز تولید و تکثیر نخواهند شد. تبدیل به خصوصیت دائمی و ژنتیک اعتراضات کارگری نمیشوند. از این رو فقدان تشکلهای توده ای کارگری برای دوره های دراز مدت تلاش برای سازمان دادن به آن را نیز با موانع و مشکلات متعدد بیشتری همراه میکند. که در هر دوره باید بر این ضعف راههای اساسی و جدید پیدا کرد.

اما از کجا باید شروع کرد. ما بارها تاکید کرده ایم. هنوز هم راه حل همان است که بارها گفته ایم. باید از راه اندازی مجامع عمومی کارگری در محیط کار آغاز کرد. باید جنبش راه اندازی مجامع عمومی را گسترده و همه جانبه کرد. باید رهبران عملی و فعالین رادیکال-سوسیالیست پا پیش بگذارند، فراخوان برپایی مجامع عمومی را دهند و این مجامع عمومی را بطور روتین برگزار کنند. شوراهای کارگری که مطلوبترین و موثرترین تشکلات کارگری هستند را میتوان طی این پروسه برپا کرد. در عین حال در این پروسه رهبران عملی کارگری که در کارخانه

ها و واحدهای تولیدی دارای اعتبار و نفوذ هستند میتوانند به اعتبار مجامع عمومی و متحد و مرتبط کردن این مجامع عمومی در جغرافیاهای مشترک به رهبران عملی و شناخته شده کارگری در مناطق و شهرها تبدیل شوند. راه دیگری نیست. هر نوع سازماندهی مستلزم رهبران و فعالینی است که با این نقشه عمل پا به میدان بگذارند. راه اندازی جنبش مجامع عمومی، مرتبط کردن این مجامع عمومی، در عین حال امکان بروز و شکل گیری رهبران آلترناتیو در سطح محلی را نیز به کارگر و کمونیسم میدهد. این سیاستی است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری دنبال میکند.

یک دنیای بهتر: منصور حکمت تاکید بسیاری بر "حزب سازمانده - رهبر" داشت. چرا؟ تاکید بر این مساله پاسخ به کدام وضعیتی است؟ معنا و ضرورت این تاکیدات در شرایط کنونی چیست؟

آر ماجدی: هدف یک حزب کمونیستی سازماندهی یک انقلاب اجتماعی است، یعنی سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم. لذا حزب باید مطابق با این هدف خود را سازمان دهد و روش و سبک کار خود را تبیین کند. سازماندهی انقلاب اجتماعی از حزب طلب میکند طبقه کارگر و جامعه را برای دستیابی به این هدف سازمان دهد و رهبری کند. امر رهبری یک امر کلیدی در جنبش کمونیستی کارگری است. کار کمونیستی نمیتواند دیمی باشد، یعنی مقداری تخم "آگاهی سوسیالیستی" در جامعه بریزد و بعد منتظر باران و آفتاب باشد تا این انقلاب را به ثمر برساند.

این روش پوپولیستی است. پراتیک پوپولیستی بر تبلیغ و ترویج و آکسیونیم متکی است. بینش پوپولیستی از فعالیت تبلیغ و ترویج ایده های عام سوسیالیستی، افشای جنایات و ستم رژیم و یک مشت جست و خیز آکسیونی را می فهمد. متوهم است که اگر به اندازه کافی این کارها را انجام دهد، در یک روز آفتابی توده ها نور حقیقت پوپولیستی سازمان را می بینند، انقلاب میکنند و سازمان را به قدرت میرسانند.

درک و بینش کمونیسم کارگری کاملا متفاوت است. انقلاب اجتماعی را باید سازمان داد. دستگاه پیچیده حاکمیت بورژوازی را باید به زیر کشید. این کار ساده ای نیست. دیمی هم انجام نمیشود. نیاز به سازماندهی و رهبری فکر شده کمونیستی دارد. این وظیفه اصلی یک حزب کمونیستی کارگری است. رهبری هر لحظه از مسیر و سازماندهی عمل متشکل برای دستیابی به این هدف کار هر روزه و دائمی چنین حزبی است.

این مقوله ای است که منصور حکمت برای اولین بار بطور منسجم و همه جانبه در کنگره اتحاد مبارزان کمونیست طرح و بسط داد. سپس در تزه های رهبری کمونیستی آن را بصورت تزهایی فرموله کرد؛ در رابطه با سازماندهی طبقه کارگر، سوخت و ساز درون طبقه و مکانیزم تشکل و فعالیت متشکل درون طبقه مفصلا صحبت کرد و بالاخره ابعاد مختلف چنین فعالیتی را از زاویه استراتژی قدرت گیری کمونیسم کارگری، مباحث حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و سلبی - اثباتی طرح و بسط داد. در پلنوم ۱۴، آخرین پلنومی که منصور حکمت در آن شرکت داشت، وی بطور موقدی بر مبحث حزب سازمانده - حزب رهبر تمرکز کرد و رهبری وقت حزب را از این نقطه نظر مورد نقد جدی قرار داد.

این مساله نقطه گری و کلیدی قدرت گیری کمونیسم در جامعه است. کمونیسم بطور خودبخودی بقدرت نمیرسد. قدرت گیری کمونیسم مستلزم یک فعالیت فشرده، هدفمند و با برنامه روشن است. بدون یک حزب کمونیستی کارگری که بر این هدف اشاعه دارد، ملزومات قدرت گیری را میشناسد و میتواند در موقعیت رهبری طبقه و جامعه عروج کند کمونیسم قادر به قدرت گیری نخواهد بود. لذا برای ما بسیار مهم و میرم است که با سرعت به چنین حزبی تبدیل شویم. بتوانیم گرایش کمونیستی درون طبقه را سازمان دهیم. بخش قابل توجه کارگران رادیکال سوسیالیست و رهبران عملی رادیکال کارگری را به حزب جلب و جذب کنیم. بتوانیم رهبران عملی رادیکال جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه در جامعه را به حزب جلب کنیم. بتوانیم رهبری حزب را بر این جنبش های تامین کنیم. بتوانیم رادیکالیسم و آزادیخواهی در جامعه را در جهت شکل دادن به یک انقلاب اجتماعی سازمان دهیم.

اینها نقاط اصلی و کلیدی فعالیت حزب است. برای تمام اینها باید برنامه ای روشن داشت و در جهت پیاده کردن آنها حرکت کرد. اکنون زمان بسیار خطیر است. فرصت را نباید از دست داد. جامعه از ما طلب میکند که با بصیرت، افق باز، بلند پروازی ملزومات انقلاب اجتماعی را سازمان دهیم و طبقه کارگر و جامعه را در این جهت رهبری کنیم.

یک دنیای بهتر: چرا جنبش کارگری در ایران علیرغم تلاشهای گسترده و مبارزات فراوان فاقد چهره های کارگری شناخته شده در سطوح مختلف است؟ چه عواملی علاوه بر دیکتاتوری خشن باعث چنین وضعیتی شده است؟ چرا در کشورهای دیکتاتوری آمریکای لاتین ما شاهد این وضعیت نیستیم؟

سیاوش دانشور: در ایران البته به لطف فداکارها و جانفشانیهای کارگران سوسیالیست و فعالین کارگری، جامعه نام و چهره تعداد معدودی از رهبران کارگری را میشناسد و البته همه و یا بیشتر آنها زندانی اند. اما این هنوز با اینکه رهبر کارگری در نگاه هر شهروند مانند رهبران احزاب بورژوائی و مقامات دولتی از شهرت و ایمنی مشابهی برخوردار باشند بسیار فرق میکند. موقعیت کارگر از نظر قانون بورژوازی مثل برده است. حتی حق تعیین دستمزد خود را ندارد و اعتراضش به گرسنگی با داغ و درفش "اقدام علیه امنیت ملی" و سرکوب دولت اسلامی سرمایه داران روبرو میشود.

در آمریکای لاتین جلو صحنه آمدن رهبران کارگری و شناخته شدن آنها در جامعه محصول یک پروسه سیاسی بود. بدنبال شکست و بن بست جنبشهای چریکی و بویژه با رشد سرمایه داری و عروج یک طبقه کارگر شهری و گسترش مبارزات کارگری، زمینه ایجاد سازمانهای کارگری و از جمله اتحادیه ها بوجود آمد. تاریخ ایجاد سازمانهای اتحادیه ای در آمریکای لاتین مانند تاریخ طبقه کارگر در دیگر کشورها با خون و آتش نوشته شده است. در ابتدای شکل گیری سازمانهای کارگری، سرمایه داران علیه رهبران کارگری و در تلاش برای به سکوت کشاندن آنها از هر وسیله ای از جمله ترور و پرونده سازی و تطمیع وسیعا استفاده کردند و هنوز میکنند. زمانی نه چندان دور ۵۰۰ دلار

برای ترور یک فعال کارگری توسط گروه‌های باند سیاهی سرمایه داران کفایت میکرد. هنوز در کشورهای آمریکای لاتین آمار دقیقی از رهبران کارگری که ترور شدند و یا زیر شکنجه به سکوت کشیده شدند در دست نیست. اما نهایتاً وجود سازمانهای کارگری و نمایندگانشان در روند مبارزه کارگران و همینطور حمایت جریانات مرکز و احزاب رفرمیست طبقه حاکم نهادینه شد. در انتخاباتها کارگران از احزابی حمایت میکردند که وعده اصلاحات و بهبودی در زندگی طبقه کارگر میدادند و رهبران اتحادیه ای به این اعتبار و در این ساختار سیاسی توانستند در سطوح مختلف مکانی جدیدتر پیدا کنند. رابطه ای که در اروپای غربی میان اتحادیه ها و احزاب سوسیال دمکرات وجود دارد، در آمریکای لاتین میان سندیکاهای کارگری و احزاب مرکز و رفرمیست وجود دارد. و البته چپ هائی که امروز مشی چریکی را کنار گذاشتند و در چهارچوب بازار و سیاستهای بانک جهانی اجلاسهای "ضد امپریالیستی" تشکیل میدهند و منافع بورژوازی این کشورها را در چهارچوب رفائتهای جهانی و منطقه ای اعاده میکنند، چنین رابطه ای را با کارگران این کشورها دارند. اما علیرغم وجود سندیکاها و سازمانهای کارگری و حتی بقدرت رسیدن احزاب چپ، کارگر در آمریکای لاتین با نرخ استثمار بالا و حقوقهای روزی یک دو دلار برای سرمایه "خودی" جان میکند.

در ایران تاریخاً چنین فرصتی وجود نداشته است. تاریخاً گرایشی قوی در طبقه حاکم بورژوازی ایران که به یک ساختار سیاسی و اداری شبه سوسیال دمکراتیک شکل دهد وجود نداشته و اگر هم وجود داشته هیچوقت بورژوازی اختیارش را دست آن نداده است. تحرک واقعی سندیکالیسم ایرانی و شکلگیری سندیکاها در تمام سطوح و برسمیت شناسی نمایندگان آنها در معامله برسر تعیین دستمزد و حقوق اقتصادی طبقه کارگر، تابعی از تحرک و وجود گرایشی قوی در حکومت است که برای چنین پلاتفرم سیاسی و اقتصادی مبارزه میکند. این ناموجود تاریخی در ایران با کپی برداری دلبخواهی از تجارب دیگر کشورها متولد نمیشود. به همین دلیل سندیکالیسم در ایران گرایشی سترون و بی آینده است. در ایران روبنای متناسب سرمایه داری مبتنی بر کارگر ارزان دیکتاتوری عریان و کارگر خاموش است. در ایران دعوا بین راست افراطی و چپ افراطی است. راست افراطی تاچریست و نوکر بانک جهانی و طرفدار انقیاد سیاسی و استثمار وسیع طبقه کارگر است و چپ افراطی نماینده نفی سرمایه داری و ایجاد سازمانهای شورائی طبقه کارگر و حکومت کارگری است.

کمونیسم کارگری و گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر از هر تلاش کارگران برای پیشروی و استیفای گوشه ای از حقوق حقه طبقه کارگر حمایت میکند اما افق رهائی را در گرو افق انقلاب کارگری و بمیدان آمدن طبقه کارگر با پرچم سوسیالیستی برای آزادی جامعه میداند.

یک دنیای بهتر: طبقه کارگر بدون حزبش رها نمیشود. آزادی در گرو تصرف قدرت سیاسی است و نقش حزب سیاسی در این رابطه حیاتی است. سؤال این است که در شرایط کنونی چگونه میتوان به تشکیل حزبی طبقه کارگر شکل داد؟ حلقه های گرهی کدامند؟ رابطه کار محلی و کار سراسری در این زمینه چیست؟

علی جوادی: اجازه دهید قبل از پرداختن به سؤال تاکیدی مجدد بر مفروضات و احکام مستتر در سؤال شما بگذارم. این واقعیت که طبقه کارگر بدون حزبش آزاد نمیشود یک واقعیت بزرگ سیاسی در آزادی و رهایی طبقه کارگر است که نتایج و پی آمدهای متعددی در کار و تشکل و سازماندهی مبارزات ما دارد. اگر بورژوازی برای هر درجه پیشروی اش مستلزم حزب و سازمان خود است، اگر بورژوازی بدون حزب و احزابش نمیتواند قدرت سیاسی موجود در جامعه را حفظ و پایداری کند، همان شرایط هم برای طبقه کارگر برقرار است. طبقه کارگر هم نه تنها بدون حزبش رها نمیشود بلکه برای تامین شرایط رهایی باید قدرت سیاسی را توسط حزبش به تصرف بگیرد. راه دیگری نیست. توده کارگر هر چقدر هم در تشکلات توده ای خود متشکل باشد، بدون یک ستاد رهبری کننده سیاسی و کمونیستی نمیتواند قدرت بورژوازی را درهم بشکند. مسلماً ما در مورد هر حزبی صحبت نمیکنیم. منظور ما حزبی است که در واقعیت به "حزب سیاسی کارگران" تبدیل شده است. در برگزیده بخش قابل ملاحظه ای از رهبران و فعالین سوسیالیست و رادیکال کارگری است. دارای نفوذ چشمگیری در میان کارگران است. چسب اتحاد و همبستگی صفوف اعتراضی کارگران است، بعلاوه نماینده بخش رادیکال و افراطی در سیاست جامعه است.

بنظرم دو سیاست بطور کلی برای شکل دادن به حزبیت در صفوف کارگری در جامعه موجود است و پراتیک میشود. دو سیاستی که مهر و جایگاه دو جنبش متفاوت اجتماعی را بر خود دارد. یکی سیاست عمومی کمونیسم کارگری و حزب اتحاد کمونیسم کارگری است و دیگری سیاست جریانات چپ رادیکال و کلا سنت پوپولیست باقیمانده از انقلاب ۵۷ است. یکی گسترش سازمان حزبی در صفوف کارگران را در گرو "عضوگیری" و "جذب کارگران" به سازمان حزبی می بیند. دیگری سیاست کمونیستی است. عضویت را در اساس در گرو تحزب بخشیدن به طیف و گرایش رادیکال- سوسیالیست در صفوف طبقه کارگر و انسجام کمونیستی و حزبی بخشیدن به این طیف میداند. این دو سیاست برای شکل دادن به حزبیت در صفوف کارگری عملاً به دو پراتیک متفاوت منتج میشود. سیاست پوپولیستی سازمان و حزب را "منشاء" و "خالق" مبارزه کارگری، حال از هر گرایشی میداند. اما سیاست کمونیستی از پایه اجتماعی کمونیسم در صفوف کارگر شروع میکند. تلاش میکند به این گرایش انسجام بخشد. به افق و سیاست کمونیستی و پرچم حزب کمونیستی کارگری مجهز و استوارش کند. دیگری اما تمام تلاشش برای "جذب" تک تک کارگران به صفوف خودش است. کارگر در این سنت پوپولیستی زمانی دست به مبارزه کمونیستی میزند که از قرار در حزب و سازمان مزبور قرار گرفته باشد و ورقه عضویت را پر کرده باشد. اما بر عکس در سنت کمونیستی مبارزه ضد سرمایه داری کارگر قائم به ذات موجود است. یک گرایش همیشگی و دائمی است. تعطیل ناپذیر است. مستقل از موجودیت حزب کمونیستی واقعیتی موجود و داده شده است. نتیجتاً تحزب کمونیستی در این سنت معنا و مفهومی کاملاً متفاوت از سنت پوپولیستی دارد. گرایش پوپولیستی حمید تقوایی بیان امروزی چنین سیاستی است. سکتاریسم، تفرقه پراکنی، دامن زدن به شکافهای درونی کارگر از نتایج بارز چنین سیاستی است. در مقابل مباحث منصور حکمت در باره "عضویت کارگری" مشخص کننده خطوط اساسی تلاش برای شکل دادن به تحزب کارگری است.

در همین راستا باید به فاکتورهای زیر نیز اشاره کرد. طبقه کارگر یک لوح خام و نانوشته نیست که جریانات سیاسی و حزبی سیاست های خود را بر آن حک کنند. کمونیسم یک گرایش داده شده و غیر قابل انکار در صفوف کارگر است. هر جا اعتراض علیه سرمایه است، کمونیسم هم هست. این واقعیت یک رکن پایه ای سیاست حزبی ما در صفوف کارگران است. بعلاوه کارگران در هر دوره ای دارای محافل و شبکه های متعدد کارگری هستند. محافلی که تجمعات اولیه و پایه ای هر تشکل کمونیستی در صفوف کارگرانند. از این رو برای تقویت و تحکیم حزبیت کمونیستی باید از نیروی این گرایش آغاز کرد. این گرایش پایه اجتماعی کمونیسم کارگری در جامعه است و تحزب کمونیستی باید بر این پایه استوار گردد و بنا گذاشته شود. به این ترتیب سیاست سازماندهی حزبی ما در صفوف طبقه کارگر بر متن این داده ها و

سخت و سازهای طبیعی گرایش رادیکال - سوسیالیست کارگری استوار است.

اما حلقه گرهی که ما باید در شرایط کنونی در دست بگیریم کدام اند؟ مهمترین حلقه در گسترش حزبیت کمونیستی در حال حاضر پاسخگویی کمونیستی و اصولی به معضلات پیشروی گرایش رادیکال - سوسیالیستی است. راهگشا بودن ما، سیاست ما برای متحد کردن و متشکل کردن و نشان دادن افق رهایی و آزادی کارگر مهمترین اهرم در گسترش حزبیت کمونیستی کارگری در صفوف طبقه است. اقبالی که تاکنون حزب ما علیرغم جوان بودن تاریخ حزبی خودش در میان کارگران بدست آورده است را مدیون چنین سیاستی است. ما به میزانی که بتوانیم پاسخگوی نیازهای پیشروی کارگر در مبارزه علیه نظام کارمزدی و استثمار سرمایه باشیم به همان میزان هم شاهد روی آوری به حزب اتحاد کمونیسم کارگری و گسترش پایه های اجتماعی حزب خواهیم بود. فراخوان ما به کارگران رادیکال و سوسیالیست این است که باید سیاست تحزب کمونیستی را با دو فوریت در دستور کار خود قرار دهند. تلاش کنند محافل متعدد کمونیست را به گرد سیاست کمونیستی منصور حکمت و حزب اتحاد کمونیسم کارگری متحد کنند.

یک دنیای بهتر: سازماندهی منفصل یک ویژگی سازمانیابی حزبی در شرایط کنونی است؟ در عین حال در شرایط کنونی بخشی از فعالین کارگری بر تغییر این سیاست سازماندهی و حرکت بسوی سازماندهی متصل تاکید دارند. مسائل و فاکتورهای دخیل کدامند؟ طی چه شرایطی باید به سوی سازماندهی متصل عبور کرد؟

آذر ماجدی: جنبش ما در ظروف مختلف حزبی در سه دهه اخیر مقوله سازماندهی منفصل را بمنظور مقابله با سرکوب خشن و پلیسی رژیم جنایتکار و ضد کارگری اسلامی طرح و اتخاذ کرده است. سرکوب خشن دهه شصت و کشتار سوسیالیست ها، آزادیخواهان و فعالین کارگری توسط رژیم اسلامی، باعث شد که یک بازبینی جدی در شیوه فعالیت جنبش چپ و کارگری انجام شود. سازماندهی منفصل پاسخ منصور حکمت به امر تداوم مبارزه انقلابی در شرایط کشتار و سرکوب رژیم بود. سازماندهی منفصل روش فعالیت جنبش کمونیستی و کارگری در شرایط سرکوب پلیسی است.

البته تا آنجا که به جنبش کارگری باز میگردد، منصور حکمت بر مکانیزم های طبیعی ارتباط درون طبقه متکی شد. این مکانیزم ها را توضیح داد و آنها را بعنوان یک روش طبیعی اتحاد و تشکل و تداوم مبارزه جنبش کارگری در عین مقابله با سرکوب پلیسی طرح کرد. روشن است که سازماندهی منفصل روش همیشگی و دائمی سازماندهی کمونیستی نیست. بدیهی است که با تضعیف شرایط سرکوب پلیسی و با تغییر توازن قوا میان رژیم و طبقه و رژیم و مردم، در این سیاست باید تجدید نظر شود. همراه با تغییر توازن قوا سیاست سازماندهی منفصل نیز کمرنگ میشود و اشکال فعالیت بازتر و هرمی حزبی اتخاذ میشود. مساله اینجاست که برای ممانعت از ضربات جبران ناپذیر امنیتی، باید شرایط را بدرستی تحلیل کرد و درک درستی از توازن قوا داشت.

شرایط سیاسی در هشت ماه اخیر دستخوش تحولات مهمی شده است. جامعه بشدت تغییر کرده است. توازن قوا در جامعه میان رژیم و مردم تغییر کرده است. دیوار ارباب شکسته است. مشاهده میکنیم که علیرغم سرکوب بسیار خشن، مردم با شجاعت بی نظیری وارد یک جنگ رو در رو با رژیم شده اند. ۸ ماه خشن ترین شکل سرکوب، دستگیری های گسترده، شکنجه های وحشیانه، تجاوز، قتل و اعدام نتوانسته مردم را به عقب بنشانند و ساکت کند. این مولفات موجب شده که برخی از فعالین کارگری خواهان بازنگری حزب در سیاست سازماندهی منفصل شوند. این رفقا به این تحولات اشاره دارند و آنها را برای تغییر این سیاست کافی میدانند.

بنظر من حزب باید به این فراخوان توجه جدی کند و با تحلیل عمیق به آن پاسخ دهد. باید ابعاد مختلف فعالیت را در نظر گرفت. میان سیاست سازماندهی منفصل و متصل یک دره وجود ندارد. دو نقطه با ۱۸۰ درجه اختلاف نیستند. بنظر من بنا به تغییر شرایط میتوان برخی جوانب سیاست را تعدیل کرد. بتدریج و البته حساب شده به سوی سیاست سازماندهی متصل حرکت کرد. این امر بدیهی است که مبارزه انقلابی و کمونیستی در یک نظام سرمایه داری بویژه تحت حاکمیت چنین دیکتاتوری خشنی متضمن ریسک پذیری است. در این مساله کسی تردید ندارد. مساله بر سر اینست که ریسک بیخودی متقبل نشویم. ماجراجویی بر بینهش مان حاکم نشود. موانع را دست کم نگیریم. دچار روحیه آوارشیستی و بی صبری نشویم.

این فراخوان رفقا را باید حزب بطور جدی مورد بررسی قرار دهد و رؤس کلی شرایط فعالیت کمونیستی را چه در میان جنبش کارگری و چه علی العموم در شرایط کنونی تعیین کند. کار رهبری ارائه تحلیل درست و مارکسیستی از شرایط و تبیین خطوط کلی و عام است. کاربست این تحلیل و اصول عام به شرایط خاص در پراتیک روزمره با کادرها و فعالین در محل است. کادرهای کمونیست و رهبران عملی باید با در نظر گرفتن این اصول شرایط فعالیت خود را درون جنبش تعیین کنند.

یک دنیای بهتر: تشکل حزبی طبقه کارگر نمیتواند بدون اتکاء به سخت و ساز طبیعی و داده شده صفوف طبقه کارگر شکل گیرد. محافل و شبکه های کارگری اشکال اولیه تشکل طبقه کارگرند. بر متن این شرایط چگونه میتوان به تشکل حزبی دست یافت؟

سیاوش دانشور: حزب کمونیستی کارگری حزب پیشروان طبقه کارگر و کارگران کمونیست و سوسیالیست است یا اساسا باید این باشد. البته تاریخ قرن بیستم مملو از احزابی است که با جدائی از کارگر و جدائی از مارکسیسم، نام و پرچم کمونیسم را در خدمت منافع غیر کارگری و غیر سوسیالیستی یدک کشیدند. اما احزاب کارگری احزابی جدا از طبقه نیستند بلکه محصول مبارزه کارگری و افق و راه حل کارگری در قلمرو حزبی و سیاسی اند. احزابی که چه در دیدگاه و نگرش سیاسی و چه در پایه اجتماعی ربط مشخصی به مبارزه و تلاش کارگری ندارند، علیرغم هر نام و پرچمی که داشته باشند احزابی غیر کارگری اند. در عین حال حزب کارگری بودن و در میان کارگران نفوذ داشتن هنوز به معنای حزب کمونیستی کارگری نیست. گرایش بورژوائی و مشخصا جناح چپ و مرکز طبقه حاکم، سوسیال دموکراسی و رفرمیسم، تاریخا احزابی کارگری بودند و سیاستهای خود را از جمله با اتکا به حمایت گرایشی در درون طبقه کارگر پیش برده اند. ما در باره حزب سیاسی کمونیستی کارگری حرف میزنیم که جریانی بانفوذ و موثر در میان جناح رادیکال و پیشرو کارگران و در قلمرو سیاست سراسری است. حزبی که نبض اش با اعتراض و مبارزه جاری کارگران میزند و افت و خیزش تابعی از این مبارزه و سنتهای ریشه دار سوسیالیستی آنست. حزبی که مبارزه رادیکال کارگری شناسنامه آنست و پرچمدار نقد گرایش کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر به نظم موجود است.

اساس تشکیل حزبی کمونیسم کارگری موثر بودن و مطرح بودن سیاستهای حزب در میان کارگران است. اساس تشکیل حزبی کمونیسم کارگری تحرک کارگران کمونیست و سوسیالیست در اعتراضات کارگری است. همه کارگرانی که در مراکز متعدد کارگری سیاستها و اهداف حزب را افق مبارزه خود قرار داده اند نمایندگان و رهبران عملی حزب کمونیستی کارگری در جنبش طبقه کارگر برای سوسیالیسم اند. اینکه حزب در هر دوره ای و متناسب با تناسب قوا چه اشکال سازماندهی را اتخاذ میکند، امکان فعالیت علنی یا حتی نیمه علنی حزبی را در میان کارگران دارد یا نه، در قیاس با این مهم که وجود حزب در میان کارگران مستقل از اختناق و گشایش سیاسی امری مسلم در اشکال گوناگون است، ثانوی تر است. اختناق شرایط کار کمونیستی را محدود و تهدید میکند اما توجیه محکمی برای غیبت فعالیت حزب کمونیستی در میان کارگران نیست. کمونیسم اساساً یک گرایش قدیمی و یک افق جاافتاده و یک سنت مبارزاتی در درون طبقه کارگر است و حزب کمونیستی کارگری حزب این گرایش و این افق و این سنت مبارزاتی است و رابطه تفکیک ناپذیری با آن دارد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری بدواً برای همدلی و هم افقی گرایش کمونیستی طبقه کارگر تلاش میکند و تحقق آنرا در گرو اتخاذ سیاستهای حزب در قلمروهای سازماندهی و رهبری مبارزات کارگری توسط این گرایش در کل طبقه جستجو میکند. سازمان حزبی ما طبق تعریف تناقضی با زندگی و شرایط مبارزه روزمره و جاری کارگران ندارد. پیشروی و پسروی سازمان حزبی کمونیستی کارگری تابعی از موقعیت گرایش کمونیستی در کل طبقه و کل جامعه است. هم جبهتی و هم افقی کارگران کمونیست و رهبران کارگری با حزب و سیاستهای حزبی ماتریال اساسی و نمود عینی حزب و تشکیل حزبی در میان کارگران در شرایط امروز است.*

مسئله تشکل کارگری و جدلهای کمیته هماهنگی

جنبش مجمع عمومی تنها آترناتیو مقدر و عملی است!

سیاوش دانشور

ایجاد تشکل و سازمانهای مستقل کارگری یک خواست دیرینه جنبش کارگری ایران است. مانع اساسی ایجاد تشکلهای کارگری در رژیمهای سلطنتی و پهلوی اختناق سیاسی و پلیسی ای بوده است که لازمه سرپا نگهداشتن سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران است. هر زمان مهار اختناق در تحولات سیاسی شل شده کارگران در اشکال مختلف تشکلهای مستقل کارگری را برپا کردند و هر زمان دولتهای مرتجع سرمایه داری توانسته اند بقایشان را تضمین کنند، اولین حمله شان را به وجوه مختلف اتحاد و تشکل کارگران کرده اند. در سالهای اخیر با تضعیف و شکاف در رژیم اسلامی در متن جنگ بقا و حضور مستقیم تر کارگر و جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلب در صحنه سیاست، خواست انحلال شوراهای اسلامی و خانه کارگر جدیتر مطرح شد و مسئله تشکل مستقل کارگری بیش از پیش به مسئله مرکزی فعالین و رهبران کارگری بدل شد. تشکیل کمیته پیگیری و بعد کمیته هماهنگی، وارد شدن عملی کارگران اتوبوسرانی برای احیای سندیکای شرکت واحد، تشکیل انجمنها و نهادهای کارگری دیگر از جمله این تلاشهاست. همینطور تاکید سیاسی کارگران بر حق برپائی تشکلهای مستقل کارگری در قطعنامه های اول مه، عزم و آمادگی سیاسی طبقه کارگر را برای ایجاد سازمانهای مستقل کارگری تاکید میکنند.

تفاوتی که کمیته هماهنگی با کمیته پیگیری داشت این تاکید مهم بود که "کارگران به نیروی خود تشکل را ایجاد میکنند". در حالی که کمیته پیگیری با توجیه کار در شرایط قانونی خواستار رفع موانع ایجاد تشکلهای کارگری توسط وزارت کار بود، کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل توسط خود کارگران و تحمیل آن به دولت سخن میگفت که بعدها فعالین کمیته پیگیری در مصاحبه ها عنوان کردند که منظور آنها هم همین است. اما هر دو نهایتاً تشکل کارگری مورد نظر خود را در چهارچوب مقوله نامه های سازمان جهانی کار مطرح میکردند. کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی، علیرغم هر اختلاف موضعی که داشتند، در عمل اجتماعی و در تلاش برای ایجاد تشکل کارگری به یک نتیجه رسیدند. یعنی موفق به ایجاد تشکلهای کارگری نشدند و در ادامه همراه با محافل و نهادهای دیگری که عمدتاً مجامع فعالین کارگری و دانشجویی چپ است، "شورای هماهنگی" را تشکیل دادند. ما پیشتر در نشریه یک دنیای بهتر در نقد اساس این نگرش که میخواید تشکل کارگری را بیرون فعالیت و موجودیت اجتماعی طبقه تشکل دهد سخن گفتیم و این استراتژی را محکوم به شکست دانستیم. آنچه بحران کمیته هماهنگی نام دارد ادامه همین روند است و مستقل از اینکه مواضع سیاسی بخشهای تشکل دهنده اش چیست، نتیجه این نگرش و جنگ مواضع به کارگر و تشکل و اتحاد او خیری نمیرساند. تا همین امروز هم عملاً نشان داده است که نیرو و انرژی زیادی بیهوده هدر رفته است. وضعیت امروز در این کمیته ها و نهادهای، محصول بن بست دیدگاهی است که مکانیزمهای طبیعی اعتراض کارگری را دور میزند. این دیدگاهها نهایتاً اریاسیونی از دیدگاههای چپ فرقه ای و غیرکارگری یا محصول نقدی راست به همین دیدگاهها است که نمیتوانست جز این نتیجه ای داشته باشد. میگویم نقد راست، چرا که با تشکل کمیته هماهنگی برخی اظهار نظرات چه در این کمیته و چه بیرون آن حاکی از این بود که گویا کمیته هماهنگی به یک معضل کارگری در یک دوره طولانی پاسخ داده است! نفس کلمه "ضد سرمایه داری" و یا "لغو کار مزدی" و مقوله سازی از آنها عده ای را به این موضع انداخت که گویا درافزوده هائی جدید به تاریخ و سنت سوسیالیسم کارگران اضافه شده است و یک معمای چند مجهولی و تاریخی مهم پاسخ گرفته است! اما اگر کسی تبیین و سیاست سوسیالیستی اش را از مارکس و مارکسیسم گرفته باشد و همینطور دینامیزم اعتراض کارگر علیه سرمایه را بشناسد، اگر کسی از روند مباحث مارکسیستی در همان محدوده ایران اطلاع داشته باشد، آنوقت برایش این مقولات اختراعاتی محیرالعقول نیستند. کمیته هماهنگی البته در سیاست و نظر یک کمیته ناهماهنگ بوده که سیاستهایش را قطره چکانی مطرح کرده است. کارگران سوسیالیست و چپها و کمونیستها، عمدتاً از سر درک شرایط و محدودیتهای داخل کشور، به اولین سخنرانی محسن حکیمی در مراسم اول مه سال ۸۲ به قوی "مته به خشخاش" نگذاشتند. فرض عمومی این بود که نفس اینکه تعدادی از فعالین کارگری مراسم روز کارگر را برپا کردند و از ضرورت تشکل مستقل کارگری سخن میگویند یک پیشروی است و باید مورد استقبال و حمایت صمیمانه قرار بگیرد. اما مباحث و دیدگاههای بعدی که به این کمیته شکل و شمایل یک سازمان سیاسی میداد، نشان داد گرایشی در این کمیته برای ایجاد تشکل کارگری تلاش نمیکند بلکه تلاشش را بر خلع سلاح کارگران از هر نوع تشکل طبقاتی خود قرار داده است. معلوم شد "ضد سرمایه داری" بودن - که مبارزه و جدال طبقاتی کارگر اساساً چنین ماهیتی دارد- یک لوگو برای هیچ نگفتن است. معلوم شد عنوان "فعالین لغو کار مزدی" به عاریت گرفتن کلماتی خارج از متن از یک تبیین و تحلیل جامع مارکسی در نفی نظام موجود و تبدیل آن به سپری برای توجیه سیاستهای ضد کارگری و ضد سوسیالیستی است.

مباحث اخیر در کمیته هماهنگی که در ظاهر برسر بندهای اساس نامه ای و یک سری مقولات است، در واقع جدال دیدگاههای مختلف برسر ناتوانی در چگونگی عملی ایجاد تشکل مستقل کارگری است. اما سوال اصلی بعد از چند سال آمد و رفت و جلسه گرفتن و گلگشت رفتن و غیره هنوز اینست که چگونه میتوان تشکلهای کارگری را در وضعیت و تناسب قوای امروز ایجاد کرد، سرپا نگهداشت، دوفاکتو آن را تحمیل کرد، و عملاً و اثباتاً طبقه کارگر را در جدال طبقاتی جاری برسر سرنویشت آتی و آتی خود در مقابل سرمایه به میدان کشید؟ به این سوال تاکنون گرایشهای درگیر و نهادهای کارگری موجود پاسخ روشنی نداده اند.

دیدگاههای کمیته هماهنگی

کمیته هماهنگی در بیانیه اش تصریح میکند که تشکل کارگری نیست بلکه جمعی از فعالان کارگری است که برای ایجاد تشکل کارگری تلاش میکنند. در این اینکه نهادهای موجود تشکل کارگری به معنی تشکل توده ای کارگران در محل کار و زیست نیستند کسی تردیدی ندارد. اما اولین سوال اینست که کمیته هماهنگی چگونه میخواید تشکل کارگری را ایجاد کند و تشکل مورد نظرش چگونه استقلال طبقاتی کارگر را تامین میکند؟ به عبارت دیگر سیاست و استراتژی این کمیته در مورد ایجاد تشکلهای کارگری بر چه مبانی مشخص و روشنی استوار است؟

اولین سوال برای هر کسی که می‌خواهد کارگران را متشکل کند مانع جمهوری اسلامی و اختناق است که به کل جامعه تحمیل کرده است. جنبش کارگری ایران در شرایطی می‌خواهد تشکل مستقل خود را برپا کند که یک حکومت بسیار مستبد و ضد کارگر سر کار است که اجازه هیچ نوع متشکل شدن و ایجاد تشکل را نمیدهد. در این رژیم اولین نهادهایی که ممنوع و سرکوب شدند تشکل‌های کارگری، شوراهای سندیکاها و احزاب کارگری بودند. تاکید این حقیقت برای هیچ فعال کارگری ضرورت ندارد که قدرت کارگران در اتحاد آنهاست. بورژوازی بسادگی میتواند کارگر را بصورت منفرد سرکوب و منزوی کند اما بسادگی قادر به همین رفتار در مقابل با توده وسیع کارگران نیست. همین حکومت خشن ضد کارگر نمیتواند اجتماعات وسیع کارگری و تصمیماتش را نادیده بگیرد. این حقیقتی است که کارگران توسط کارگران آنهم در **اوج اختناق** و قدرت رژیم اسلامی اثبات شده است. بطور مشخص تر، آنجا که مجمع عمومی کارگری تشکیل شده و خواست کارگران توسط نمایندگان اعلام شده است، فعال و رهبر کارگری نیز مصونیت سیاسی بیشتری پیدا کرده و امر مبارزه کارگری در مکانیزم طبیعی تری پیش رفته است.

پس سوال را اگر دقیق تر بکنیم اینست که ایجاد تشکل کارگری که با مانع اختناق روبرو است - اگر فرض این نباشد که تا اختناق هست تشکل کارگری غیر ممکن است، که فرض برخی هست- چگونه ممکن است؟ چگونه میتوان اختناق را پس زد یا ناتوان کرد؟ چگونه میتوان در همین تناسب قوا کارگران را متحد کرد و متحد نگاه داشت و برای تحقق خواستها و مطالباتش به میدان کشید؟

یک پاسخ که معمولاً توسط جناح راست جنبش کارگری و دیدگاههای قانونگرا و امکان‌گرا داده میشود اینست که باید تشکل کارگری را در تعامل با قدرت ایجاد کرد و رسمیت داد. یعنی همان چراغی که قرار بود زمانی اتاق کانون نویسندگان ایران را روشن کند قرار است اتاق تشکل کارگران را نیز روشن کند! یعنی باید نیروی در دولت و حاکمیت رسماً و قانوناً مانند شوراهای اسلامی کار وجود این تشکلهای را برسمیت بشناسد، ثبت کند، قانونیت آنها را بپذیرد و لاجرم در دعوی کارگر و کارفرما دخالت دهد! این دیدگاه البته بسیار مضحک است و ضرورتاً و فقط در مورد تشکلهای کارگری مطرح نمیشود. این دیدگاه تصورش را از سیاست از دو خرداد و جامعه مدنی اسلامی میگیرد. فکر میکند روند سیاسی جاری در ایران امروز روندی است که سرمایه داری سیر متعارف شدن را طی میکند و لاجرم در این سیر طبقات اجتماعی تعیین سازمانی و حزبی می‌یابند. فکر میکند تضاد جناحها و تلاششان برای ایجاد "گروه کارگری" و "گروه دانشجویی" و "گروه زنان" و غیره میدانی باز کند که کارگران و دانشجویان و زنان و بخشهای مختلف جامعه در سازمانهای مدنی و قانونی متشکل میشوند و امرشان را از طرق مکانیزمهای اعتراضی یک جامعه مدنی پیش میرند؟! نه فقط تجربه یک دهه اخیر، بلکه تجربه دستکم صد سال اخیر در کشورهایی مانند ایران نشان میدهد که این درک بینهایت پادروا است. این گرایش وقتی سرش به دیوار سخت واقعیات سیاسی و الزامات سرمایه داری در ایران میخورد، به حاشیه رفتن و سکوت و سیاست انتظار را پیشه میکند. راساً سیاست مستقلی از سوخت و ساز سیاسی بالائی ها ندارد و حتی درک درستی از شکافهای بالائی ها و امکانی که میتواند برای مانور ایجاد کند ندارد. این خط ناتوان از ایجاد هر نوع تشکل کارگری است و نهایتاً با خانه کارگر و شوراهای اسلامی مجبور به سازش و همزیستی است.

یک پاسخ دیگر را محسن حکیمی و طیفی در کمیته هماهنگی میدهند. پاسخ این گرایش، اگر بتوان "گرایش" به آنها اطلاق کرد چون از پیشینه تاریخی و سنتی پایدار در جنبش کارگری برخوردار نیستند، اینست که مانع ایجاد سازمان و تشکل کارگری اختناق نیست. یا اگر اختناق هم مانع باشد نقش درجه اول را ایفا نمیکند. از نظر اینها مانع اساسی ایجاد تشکل کارگری جوش خوردن کارگران با احزاب سوسیالیست و کمونیست است. مانع در "یکصد سال اخیر از حزب کمونیست ایران دور اول تا کنون" جریاناتی هستند که "در لباس کارگر" علیه منافع کارگران کار کرده اند!! حکیمی و فعالین لغو کار مزدی معتقدند که "سکتاریسم و فرقه گرایی احزاب" و "رفرمیسم چپ و راست" مانع تشکل کارگران هستند. برای اینکه این خط بتواند پیشینه ای برای خود دست و پا کند، الگوی خود را انترناسیونال اول میداند و معتقد است که از آن زمان تاکنون "گرایش لغو کار مزدی" زیر دست و پای احزاب فرقه گرا و رفرمیست به حاشیه رانده شده است. اینها البته بسیار "شجاعانه" اعلام میکنند که دلیل سرکوب و اعدام و زندانی شدن کارگران رابطه با همین احزاب بوده است که کارگران را از محیط کارشان کنده و جنبش کارگری را از فعالین محروم کردند؟! و این انحلال طلبی و فرقه گرایی را مخالفت با "فرقه گرایی و رفرمیسم" نام گذاشتند!

یک مقایسه با خط پنج

آیا این خط پنج سابق یا کارگر کارگری سابق است؟ تفاوتها و شباهتهایی موجودند: مشورتی ها را البته همه میشناسند. آنها هر دیدگاه مینیمالیستی و "صنفي" که داشتند، لااقل تلاششان این بود که همگام با گرایشهای دیگر در جنبش کارگری برای مطالبات روز کارگران همراه شوند. اما ورژنی از این خط بنام "کارگران سرخ" بود که شباهت عجیبی به دیدگاههای محسن حکیمی و فعالان لغو کار مزدی داشت. کسانی که این خط را میشناسند، و از جمله بازماندگان زندانی در قزل حصار سالهای ۶۲ تا ۶۴، بیاد دارند که این آقایان معتقد بودند که درد کارگران را اساساً باید در روشنفکران جستجو کرد. دو قطبی "کارگر- روشنفکر" یک محور جدی دیدگاه این خط بود: "روشنفکران درد کارگران را نمیفهمند و کارگران را فریب میدهند!" یک مورد دیگر بسط این دیدگاه تشبیه کردن غیر کارگران و کسانی که شغل کارگری نداشتند به تعفن بود! در یک بند ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفره ۲۴ اتاقه (بند یک واحد یک قزل حصار دوره حاج داود رحمانی، که در آن نگاهبانان، کتک زنان زیر هشت، و زندانیانی که همکاری میکردند در سه چهار اتاق اول بودند و جزو اتاقهای در باز بود. مابقی اتاقها در بسته بودند و سر موضعی تلقی میشدند) اینها عنوان میکردند از اتاق ۳ به پائین بوی تعفن می آید! این اتاقها زندانیان سوسیالیست و چپ بودند. کسانی بودند که مرتباً زیر هشت به هر مناسبتی شکنجه میشدند و یک بند مهم و ویژه قزل حصار در مقاومت علیه سیاستهای رژیم در زندان بود. اما تحلیل "کارگران سرخ" این بود که اینها روشنفکرانند و بجز کارگرانی که اشتباهاً به آنها پیوسته اند باید با بقیه مرزی قاطع داشت. و این مرز داشتن هم به جاهای باریکی کشید. تصور اینکه در زندان جمهوری اسلامی جای منم و قربانی عوض شود و درد کارگر را که در زندان است "فریب روشنفکران" نامید و عملاً مقابل آنها در کنار رژیم قرار گرفت، شاید سخت باشد اما واقعیتی بود. آقای حکیمی و فعالان کار مزدی در این استدلال که فرقه گرایی احزاب سوسیالیست در صد سال گذشته باعث سرکوب و دستگیری و اعدام کارگران شده و مانع ایجاد تشکل کارگری بودند، شباهت عجیبی با این خط منحط دارد. تحفه اینکه عمده فعالین معدود "کارگران سرخ" درست مثل آقای حکیمی و برخی از دوستانشان "روشنفکر" بودند! مباحث اینها هم در باره دیالکتیک و هگل و پوزیتیویسم و بحثهای "غیر روشنفکری" بود. دکانی بود مانند اکثریت با این تفاوت که اینجا روشنفکر بورژوا از کارگر بت میساخت و عوامفریبانه به ستایشش میپرداخت. امرش کشیدن دندان رادیکالیسم اجتماعی و طبقاتی کارگر بود. تفاوتها عمدتاً در تغییر چهارچوبهای فکری متعاقب تغییرات و تحولات سیاسی در مقیاس جهانی بویژه بعد از پایان جنگ

سرد است. آقای حکیمی هم قبل از "دیدگاههای کارگری" اش، و در ادامه مباحث سنت مارکسیسم دانشگاهی در اروپا و تقسیم بندی مارکس با اهداف سیاسی معلوم، در باره "مارکس جوان" اظهار نظر کرده است. این خط و دیدگاهی که از "مارکسیسم" بدست میدهد، در متن تحولات سیاسی بین المللی و پایان جنگ سرد، عمدتاً از پست مدرنیسم و پسامارکسیسم الهام میگیرد و دوره ای کوتاه در ایران نیز فضای روشنفکری را اشغال کرد. اگر خط پنج تجسم زمخت تئوری "کمونیسم دکترین آزادی طبقه کارگر است" و تاکید نکردن بر این اصل مهم مارکسی که "آزادی کارگر بدون آزادی جامعه ممکن نیست"، خط حکیمی و دوستانش بر این بنیاد استوار است که "آزادی کارگر با جدائی تاریخی از احزاب سوسیالیستی ممکن است". مخالفت این خط با سنت سوسیالیستی طبقه کارگر و حزب کمونیستی - که در اساس مخالفتی با ماتریالیسم پراتیک مارکس است - خود را پشت "مارکس جوان" و انترناسیونال اول قایم میکند تا محتوای ضد مارکسی و ضد سوسیالیستی آن کمتر دیده شود و سیاست مقابله با متشکل شدن کارگران در احزاب سوسیالیست را به عنوان "مانع و گره اصلی" ایجاد تشکلهای مستقل کارگری پیش ببرند!

یا مخالفت اینها با سندیکا تحت عنوان رفرمیسم و سیاست عملی شان در قبال برسمیت نشناختن و دفاع نکردن از ایجاد سندیکای واحد، و عدم حمایت از کمپین جهانی ۱۵ فوریه که یک نقطه عطف در جنبش کارگری ایران بود، بیشتر ماهیت "رادیکال و کارگری" این خط را برملا میکند. وقتی با بیانیه کمیته هماهنگی نگاه میکنید با ایجاد اتحادیه مشکلی ندارد اما بر "ضد سرمایه داری" بودن آن تاکید میکند. منطقاً دلیل عدم حمایت از ایجاد سندیکای واحد و عدم حمایت از روز جهانی در دفاع از کارگران ایران باید این باشد که این تلاشها "ضد سرمایه داری" نیست و آقای حکیمی از موضعی دمکراتیک آن را "بوروکراتیک" مینامد! اینجا بحث بر سر شورا و سندیکا نیست. کمونیسم کارگری در مورد حق بیفید و شرط ایجاد سازمانهای کارگری، در مورد اتحادیه و سندیکا و شورا و جوانب مختلف اتحاد طبقه کارگر بحثهای مفصل و روشنی دارد و اینجا لازم به تکرار نمیبینم. اما فرض کنیم که با حکیمی و دوستانش توافق داریم که یونیونیسم و سندیکالیسم جملگی رفرمیستی و ارتجاعی اند و "مانع" ایجاد سازمان "ضد سرمایه داری" کارگراند، از منظر **دفاع از منافع کل طبقه در مقابل سرمایه**، و مادام که شما آلترناتیو اجتماعی وسیع و دربرگیرنده توده های طبقه کارگر ندارید، این موضعی ارتجاعی و ضد کارگری است. در مورد اینکه این اتحادیه ها رفرمیستی و بوروکراتیک و ارتجاعی اند و مانع مبارزه ضد سرمایه داری کارگراند، گرفتن یک موضعگیری صرف و حتی اصولی کافی نیست. این ساده ترین کار است. اولاً موقعیت جنبش اتحادیه ای در هر کشوری یکسان نیست. ثانیاً باید نشان داد که پراتیک جنبش اتحادیه ای در مقابل کدام پراتیک موجود دیگر کارگری در هر کشور مشخص ارتجاعی و ضد کارگری است. شما وقتی تنها سنگر دفاع کارگر از خودش را از او میگیرید و همزمان آلترناتیوی برای متشکل شدن بلافصل و فوری و غیر بوروکراتیک و ضد سرمایه داری که جایش بگذارید، دارید کارگر را از همان دو خشت هم محروم میکنید. اگر جنبش اتحادیه ای در یک کشور خود را در مقابل جنبش فی الحال موجود سوسیالیستی و کارگری تعریف نکرده است و پراتیک اتحادیه علیه جنبش واقعا موجود کارگر و سوسیالیسم مادیت نمی یابد، تلاش برای نفی اتحادیه و سندیکا و علی القاعده برحذر داشتن کارگران از پیوستن به آن، تلاشی آگاهانه یا ناآگاهانه برای کمک به اختناق و سرکوب ضد کارگری بورژوازی است که تلاش دارد همین دستاوردها را نابود سازد. این خط بحدی هیروتی است که متوجه نیست که نفس وجود اتحادیه و حقوق کارگری و قوانینی که تحمیل شدند، محصول یک تناسب قوای طبقاتی و یکدوره مبارزه کارگری است. این بلافاصله به این مربوط نمیشود که ممکن است جنبش اتحادیه ای در یک کشور خاص تماماً در کنار سیاستهای دست راستی سرمایه داران قرار گرفته باشد. هر مورد مشخص را نمیتوان تعمیم دلخواهی داد. با ارجاع به تئوری ممکن است بیشتر موجودیتهای سیاسی دنیای امروز ارتجاعی باشد و هست. اما ندیدن این مسئله که پشت همین هانی که ارتجاعی خوانده میشود کدام جدال طبقاتی و کدام اهداف و صیفندی طبقاتی خود را بیان میکنند، و بویژه چرا در یک کشور یا کشورهای معین تنها توانسته در این شکل امکان بروز یابد، دیگر اتخاذ موضع صرف تئوریک به وردهای بی خاصیت و غیر پراتیک و فرقه ای و سکتاریستی و "ایدئولوژیک" تبدیل میشوند. به لحاظ عملی کمونیسم تنها زمانی میتواند بر ارتجاعی بودن اتحادیه ها و دعوت کارگران به ترک آن کند که مثلاً جنبش وسیع شورانی و مجمع عمومی به ظرف اصلی و در دسترس تشکل و مبارزه کارگران تبدیل شده باشد. تازه در چنین شرایطی هم دیمی نمیتوان علیه هر اتحادیه سازی و سندیکا سازی حکم داد. در هر مورد باید بدقت منافع ارجح تشکل و توان و قدرت طبقاتی کل طبقه کارگر سرسوزنی ضربه ببیند. زمانی که یک قالب حتی هر درجه رفرمیستی **به تنها شکل** ممکن بروز اعتراض طبقه کارگر تبدیل نمیشود نمیتوان دلخواهی آن را ارتجاعی نامید. این نوع موضعگیری یعنی ندیدن مبارزه جاری طبقاتی و نداشتن تبیین روشن از آن در شرایط هر کشور معین. مستقل از هر دلیلی، وقتی اعتراض کارگر در اشکال مقدوری میتواند بروز کند، موضعگیری فرقه ای در قبال آن به معنی عدم درک موانع پیشروی کارگر و در اینجا **نداشتن آلترناتیوی برای ابراز وجود پیشرو تر کارگر علیه سرمایه** است. مواضع کمیته هماهنگی مانند در و تخته به هم چفت میشوند!

لذا آنچه "بحران کمیته هماهنگی" نام دارد، چیزی نیست جز بن بست این خط که عملاً در ناتوانی در ارائه راه روشن و قابل تحقق و چشم اندازی برای ایجاد تشکل کارگری خود را بیان میکند. خطی که مانع اساسی تشکل کارگری در ایران را در صد سال گذشته کمونیسم و سازمانهای کمونیستی میداند و حتی به عنوان مانعی مهمتر و اساسی تر از سیستم سرکوب و سرمایه میشارد، چگونه میتواند در مقابل سرمایه سنگر دفاع از کارگر ایجاد کند؟ خطی که هیچ راه حل روشن برای متحد کردن و متحد نگاهداشتن کارگر در مبارزه همین امروز علیه سرمایه داران برای نقد کردن حقوقش ندارد، چگونه میتواند اساساً سرشت ضد سرمایه داری مبارزه کارگری را درک کند تاچه رسد نیرویش را به میدان بکشد و رهبری کند؟ این خط عملاً علیه حزب و تشکل سوسیالیستی طبقه کارگر است و استقلال تشکل کارگری را نه فقط به استقلال از احزاب کمونیستی و سوسیالیستی بلکه به نفرت از آنها ارتقا داده است! دیدگاههای گرایش اقلیت کمیته هماهنگی بعنوان یک مجموعه نظرات غیر اجتماعی تر و بی ریشه تر در جنبش کارگری است که بشود وقت بیشتری را برایش تلف کرد. ورژن منسجم این دیدگاهها را در قالب مکاتب ضد سوسیالیستی فی الحال روشنفکران بورژوازی نمایندگی میکنند. اگر این خط در درون جنبش کارگری میتواند خود را "چپ" بنامد و پرچم حمله به چپ را در دست بگیرد، تنها نشان میدهد که کارگران سوسیالیست با خوش بینی به این خط سیاسی عمیقاً فرقه ای و راست برخورد کرده اند. کمیته هماهنگی با این دیدگاهها یک قدم نمیتواند بردارد. طبق اظهارات اعضای همین کمیته آقای حکیمی عنوان کرده یا اساسنامه من تصویب میشود و یا من از کمیته هماهنگی میروم! ایشان چون زیاد با امور دمکراتیک و بحث و اظهار نظر و دخالت کارگران موافقت و چون زیادی فرقه ای فکر نمیکند و سکتاریست نیستند، به شرط چاقو با دیگر بخشهای کمیته هماهنگی برخورد کردند. اینجا باید به سیاست بخشی دیگر هم اشاره کرد که از موضع خوش نیتی و خیرخواهی برای همین درجه تشکل فعالین کارگری و تاکید بر منافع کارگران، سیاست کنار آمدن با این دیدگاههای ضد سوسیالیستی را پیشه کرده است. این خط هر نیتی داشته باشد کمکی به تشکل و انسجام گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه نمیکند. چون سوال اساسی هنوز مستقل از این بحثها و مستقل از اینکه درجه موافقت یا مخالفت

هر کس با آن تا چه اندازه است، اینست که آیا این خط قادر به ایجاد تشکل کارگری هست یا نه؟ اگر پاسخ منفی باشد باید سیاست آلترناتیوی را برای ایجاد تشکل کارگری پیش رو نهاد. در غیر اینصورت معنی عملی این سیاست قبول دوفاکتو همین دیدگاهها، تضعیف جنبش کارگری، و سکوت در مقابل مواضع تطهیر ارتجاع ضد کارگر سرمایه و تبلیغات ضد سوسیالیستی است. این هرچه باشد با هر نوع موضع کارگری فاصله عمیق دارد.

اما شاید عنوان شود که اینها با هر حزب سازی مخالف نیستند. خودشان میگویند **حزب یعنی اتحاد پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری**. و از **"بستر سازی و ایجاد آگاهی ضد سرمایه داری"** در میان کارگران حرف میزنند. تلقی این خط از تحزب و تشکل توده ای کارگری مخدوش است. هم عملاً "سازمان ضد سرمایه داری کارگر" حزب است و هم حزب نیست. رابطه حزب و طبقه برای اینها متکی به دیدگاههای ضد سوسیالیستی است که در چپ سنتی نمونه های فراوان دارد. نفس این ادعا که طبقه کارگر را باید برای "ایجاد" تشکل آماده کرد و "آگاهی لازم و بستر سازی" برای آن کرد، تصویر قدیمی و سنتی "حزب - توده ها" را تکرار میکند.

در پاسخ این مورد گوشه ای از **سخنرانی منصور حکمت در سمینار سیاست سازماندهی ما** را که حدود بیست سال پیش صورت گرفته مناسب دیدم:

"حزب و طبقه"

در مورد رابطه حزب و طبقه یک سلسله درکها و مفروضات غلط در چپ سنتی ایران وجود دارد که باید از نقد اینها شروع کنیم. تصور مسلط در چپ از رابطه حزب و طبقه اینست که در یک قطب عنصر تئوری، ایدئولوژی، آگاهی و تشکل و انضباط وجود دارد و در قطب دیگر توده های کارگر وجود دارند. حزب یا سازمان یک قطب و "توده ها" قطب دیگر را تشکیل میدهند. مکانیسم سازمانیابی انقلاب کمونیستی اینست که این سازمان آن توده ها را گیر میآورد و اهداف و ایده آل های خود را به آنها منتقل میکند و آن توده ها، تک تک و بصورت آحاد مستقل انسانی، تغییر تفکر میدهند، تغییر نگرش میدهند، به کمونیسم و سوسیالیسم معتقد میشوند، به علل مصائب خود پی میبرند، و در نتیجه به آن سازمان میپیوندند و وارد مبارزه آگاهانه و هدفمند میشوند. بعبارت دیگر در یک سو توده های کارگر هستند در شکل اتمهای انسانی و در سوی دیگر سازمان و حزب قرار دارد بصورت تجسم آگاهی، تشکل و انقلابیگری.

این دوقطبی "حزب - توده ها" است که در مقاله سیاست سازماندهی به آن پرداخته ایم. علت وجود چنین فرض و برداشت نادرست و خام اندیشانه ای ضعف معرفتی چپ نیست. این در واقع انعکاس و امتداد همان برداشت و شناختی است که سرمایه و سرمایه دار در عرصه تولید از کارگر دارد. سرمایه صاحب چیزی است به نام سرمایه. تولید حاصل این است که این سرمایه را، این وسائل تولید را که به سرمایه دار تعلق دارد و کارگر بنا به تعریف فاقد آن است، ببرند و در اختیار کارگر بگذارند تا با آن کار کند. کارگران در این رابطه از نقطه نظر سرمایه دار اتمهای انسانی هستند که تک تک توسط سرمایه استخدام میشوند. از نقطه نظر سرمایه کارگر فردی است که برای دوره معینی (روز کار) با سرمایه تماس پیدا میکند و پس از آن دوباره در گوشه ای گنگ و غبار آلود در جامعه گم میشود تا فردا مجدداً در کارخانه حضور پیدا کند. در آنسوی کارخانه، در آنسوی رابطه حقوقی میان کار و سرمایه، کارگر برای بورژوا پدیده ای ناشناخته است. در نظر بورژوا کارگران همیشه آدمهایی هستند که به کار نیاز دارند و برای کار آمده اند. اینکه بعنوان انسان در متن جامعه چه میکنند، مورد توجه بورژوازی نیست.

نگرش سرمایه به کارگر در تولید، پایه و مبنای نگرش چپ حاصل از این سرمایه به کارگر در عرصه سیاست است. توده های بیشکل. وقتی این چپ می خواهد از کارگر سخن بگوید متوجه محرومیت و فقر او میشود. از اینرو در تئوری چپ سنتی طبقه کارگر به روشنی از زحمتکش و رنجبر و فقیر بطور کلی قابل تمیز نیست. این چپ راجع به اینکه این طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در چه موقعیتی است و چه میکند، آیا اساساً زندگی و سوخت و ساز سیاسی، فرهنگی، معنوی و هنری ای دارد یا خیر، آیا اعتراضی در درون آن در جریان است یا خیر و اشکال این اعتراض کدامند و غیره چیز زیادی نمیداند. این چپ کمترین تبیین و تحلیل را از این مساله دارد که کارگر در آنسوی تولید و اشتغال در اجتماع چیست.

وقتی یک بورژوا واقف میشود به اینکه سوسیالیست است و باید کاری بکند، بدوا دلش بحال فقرا سوخته است و معتقد شده است جامعه نباید به فقیر و غنی تقسیم گردد. مارکس در مانیفست کمونیست درباره اینگونه سوسیالیسم بورژوائی بدقت سخن گفته است. سوسیالیسم بورژواها برای نجات محرومان و فقرا. این دیدگاه عیناً به تئوری حزب اینها منتقل میشود. از یکسو به مارکس رجوع میکند و درباره پرولتاریائی میخواند که سوسیالیسم تئوری انقلاب اوست، آگاه و منضبط است، حکومت خود را برقرار میسازد، جامعه را دگرگون خواهد کرد و به عالیترین اشکال ممکن اداره خواهد کرد و غیره. از سوی دیگر به جامعه موجود خود مینگرد و "پرولتاریا" را در این انسانهای "محروم و ناآگاه و پابرنه" پیدا نمیکند.

در نتیجه "پرولتاریا" بتدریج برای او مشخصه کسانی میشود که رشد و آگاهی مورد نظر را یافته اند تا به حزب او و مبارزه ای که او تعریف کرده است ملحق شوند. به این ترتیب حزب ایشان خود به شاخص و محک پرولتار بودن تبدیل میشود. کارگر زنده و حی و حاضری که خارج از این حزب و جریان قرار بگیرد به سختی ممکن است بعنوان پرولتار به رسمیت شناخته شود. پرولتاریا بخشی میشود که توانسته است آن ایدئولوژی طلائی، انضباط طلائی و از خود متشکری طلائی سازمان را قبول کند و به سازمان بپیوندد. به این ترتیب میتوان سازمانهای رنگارنگ پرولتاریائی تشکیل داد بدون اینکه سازماندهنده و دربرگیرنده کارگران باشد. سازمانهایی که خصلت پرولتاریائی خود را صرفاً از تئوری و ایدئولوژی و مواضع خود استخراج میکنند. تفکر چپ سنتی ترکیبی است از یک تصور تجریدی و ذهنی گرایانه و اختیاری از پرولتاریا از یکسو و یک درک و برداشت شماتیک و تنزل گرایانه از کارگر بعنوان فقیر و پابرنه از سوی دیگر. هیچیک از این برداشتها درست نیست. هر دو نشاندهنده اینست که دوقطبی حزب - توده ها یک دوقطبی چرند و بی ارزش است که بر شناخت بورژوازی از کارگر در عرصه تولید بنا شده است. این دو قطبی فقط موقعیت و تعلق طبقاتی سوسیالیستهای بورژوا را برملا میکند و بس... در همین رابطه و در سطحی مشخص تر، ما به گرایشات واقعا موجود در درون طبقه کارگر اشاره میکنیم. این گرایشات حاصل تاریخاند. اگر کسی در سال ۱۸۴۷

تعبیری از کمونیسم بدست داده باشد، کارگر یک قرن بعد دیگر این تعبیر را می‌شناسد. به هزارو یک شکل این کمونیسم با طبقه کارگر در طول یک قرن مرتبط شده، کارگر با الهام از آن مبارزه کرده، صاحب نظران بوجود آمده‌اند و جدل کرده‌اند، احزاب تشکیل شده‌اند، انقلابات صورت گرفته است و غیره. طبقه کارگر به دلیل اینکه بخش زنده‌ای از جامعه است دیگر بعد از یک قرن و بیش از آن از مانیفست کمونیست، مارکسیسم و کمونیسم را به پدیده‌ای درونی برای خود تبدیل کرده است.

این کمونیسم در درون طبقه کارگر محصولات عینی‌ای بوجود آورده است. چند صد سال مبارزه علیه سرمایه‌داری و روبرو شدن با سرمایه‌دار و دولتها و تاکتیک‌هایش در اشکال و صورتهای گوناگون، کارگر معاصر را در مبارزه آموخته و صاحب سنت (سنت‌های مختلف) کرده است. گرایش‌های گوناگون مبارزاتی در درون طبقه کارگر بوجود آمده است. کارگر امروزی، درست نظیر بورژوازی امروزی در لبه انتهایی یک تاریخ طولانی قرار دارد. این تاریخ در او تاثیر گذاشته و او را به پدیده‌ای بسیار بالغ و پیچیده تبدیل کرده است. حتی کارگر چند قرن قبل که تازه از روستا و کارگاه کنده شده بود، ذهن و زندگی‌ای پخته‌تر و بالغ‌تر و شکل گرفته‌تر از چیزی داشت که چپ بورژوازی در مورد کارگر امروزی در فکر خود مجسم میکند.

وجه دیگر بحث ما این بود که این گرایش‌های ایدئولوژیکی و سیاسی موجود در درون طبقه کارگر پایه عینی احزابی هستند که به نحوی از انحاء خود را به طبقه کارگر منتسب و مرتبط میکنند. گرایش اصلاح‌طلبانه با تفکر و سنت و سابقه‌اش در درون طبقه کارگر در کشورهای مختلف وجود دارد و این پایه عینی احزاب اصلاح طلب دارای نفوذ در درون طبقه کارگر است. بهمین ترتیب گرایش انقلابی و کمونیستی وجود دارد. گرایشی که فعالین آن نسبت به تفاوت نظرات و راه حل‌هایشان در قبال مسائل کارگری با دیگر جریان‌ها خود آگاهند.

مساله بر سر مرزبندی‌های عمیق تئوریک نیست، بلکه بر سر مرزبندی‌های واقعی مبارزاتی میان سنت‌های مبارزاتی مختلف در درون طبقه کارگر است. این گرایش‌ها توده کارگران را تحت تاثیر قرار میدهند و به سمت خود جلب و جذب میکنند. طبقه کارگر مدام در حال قطب بندی درونی، آرایش گرفتن درونی و حتی کشمکش درونی برای پیدا کردن و دنبال کردن بهترین و موثرترین راه بهبود اوضاع و رهائی خویش است. حال اگر یک حزب سیاسی بخواهد حزبی کارگری باشد و یا در درون طبقه کارگر برای خود حمایتی پیدا کند، اولین سوالی که در برابرش قرار میگیرد اینست که مابه ازاء اجتماعی آنچه که این حزب در فکر و سیاست و مبارزه نمایندگی میکند در درون طبقه کارگر به شکل گرایشی بالفعل وجود دارد یا خیر. این گرایش در چه موقعیتی در درون کل طبقه کارگر قرار گرفته است. یک سازمان سوسیالیستی رادیکال که میخواهد در درون طبقه کارگر کار بکند اصولا باید با این فرض شروع بکند که یک جریان سوسیالیستی رادیکال در درون طبقه کارگر وجود دارد.

این تازه، گفته‌ای است مربوط به اوضاعی که نظیر ایران که سازمان سوسیالیستی مربوطه اساسا از ابتدا توسط روشنفکران و خارج محیط فعالیت سیاسی کارگری تشکیل شده باشد. وگرنه کمونیسم (گرایش مارکسیستی در آن) از ابتدا در محیط کارگری شکل گرفت و گرایش سوسیالیستی در درون خود طبقه را همراه داشت. باتوجه به خصلت روشنفکری چپ تاکید این هم ضروری است که بدیهی است که تبیین گرایش کارگری رادیکال و سوسیالیست از هویت سیاسی و ایدئولوژیکی خودش لزوماً مانند تبیین سازمان مربوطه نیست و نباید باشد. اما اگر واقعا داریم از سوسیالیسم انقلابی و رادیکال سخن میگوئیم آنوقت در اینکه یک چنین جریانی بطور واقعی در درون طبقه کارگر وجود دارد و دیگر در عصر ما بطور اجتناب ناپذیری بازتولید میشود تردیدی نیست. جامعه‌ای که در آن طیف رادیکال و سوسیالیستی کارگری وجود نداشته باشد، جامعه‌ای است که در آن سرمایه‌داری وجود نداشته است. قدمت سوسیالیسم کارگری به قدمت خود سرمایه‌داری است و اکنون قریب یک قرن و نیم است که جناح رادیکال این سوسیالیسم کارگری مستقیماً از مارکسیسم الهام میگیرد. به بیان دیگر بحث ما اینست که حزب به معنایی که معمولاً از آن حرف میزنیم، یعنی یک تشکیلات تعریف شده، صرفاً یک تعیین خاص از یک واقعیت اجتماعی وسیعتر است. واقعیتی که یک وجه آن وجود اجتماعی یک گرایش و حرکت بالفعل در درون طبقه کارگر است و وجه دیگر آن وجود تشکیلاتها، برنامه‌ها و غیره. حزب صرفاً تشکیلاتی متشکل از افراد نیست که بر مبنای توافق بر سر برنامه و اساسنامه گرد هم آمده اند. حزب حاصل بلوغ روندهای تاریخی است که طی آن ماتریال کافی در سطح جامعه، در درون طبقه کارگر بشکل گرایش‌ها و سنتها و فعالین، و نیز در قالبهای سیاسی و برنامه‌ای، برای پیدایش یک سازمان که بتواند این حرکت اجتماعی را سازماندهی و رهبری کند بوجود آمده است... پایان نقل قول.

چه باید کرد؟

همانطور که بالاتر طرح شد، اگر تلاشهای تاکنونی تاکنون موفق به ایجاد تشکل کارگری نشدند، چگونه میتوان تشکلهای کارگری را در وضعیت و تناسب قوای امروز ایجاد کرد، سرپا نگهداشت، دوفاکتو آن را تحمیل کرد، و عملاً و اثباتاً طبقه کارگر را در جدال طبقاتی جاری برسر سرنوشت آبی و آبی خود در مقابل سرمایه به میدان کشید؟ کارگران مبارزه و سوسیالیستهای جنبش کارگری بجای وارد شدن در بحث برسر مقولات باید اجتماعاً و اثباتاً به این سوال جواب دهند. آیا اگر اختناق اسلامی مانع اساسی در ایجاد سازمانهای کارگری است باید سوال را از دستور خارج کرد؟ باید منتظر فضای بازتر شد؟ خود همین فضای باز اساساً چگونه متحقق میشود؟ کارگر بعنوان یک طبقه اگر بخواهد وارد سیاست شود و برای امر خود و به این اعتبار جامعه به میدان بیاید امروز چکار باید بکند؟ روشن است سیاست مقابله با احزاب چپ به تشکل کارگری منجر نمیشود و کسی این را سرسوزنی جدی نمیگیرد. اما تنوری اختناق را بسط دادن و عدم امکان ایجاد تشکل کارگری را گرفتن نیز به یک نتیجه منجر میشود. کارگران سوسیالیست تنها میتوانند با ارائه آلترناتیو خود هم پاسخ این گونه "بحرانها" را بدهند و هم عملاً دست بکار ایجاد تشکل کارگری شوند. مسیر این کار از درک روشن تناسب قوا و اتخاذ سیاست و استراتژی ای میگردد که مانع اختناق را فلج کند. اعمال فشار و زور اختناق بالا را تنها میتوان با اعمال فشار و زور توده کارگر در پائین مهار کرد. و این ما را به ریل واقعی تلاش برای ایجاد تشکل در متن مبارزه جاری طبقاتی کارگران با اتکا به نیروی خود کارگران میرساند. جنبش عمل مستقیم کارگری و مجمع عمومی تنها راه برون رفت از بحران امروز است.

چرا جنبش مجمع عمومی کارگری تنها راه حل امروز است!

در کشورهایی مانند ایران، که اختناق و سرکوب عریان و ارزان نگهداشتن نیروی کار شرط سرپا نگهداشتن سرمایه داری است، تشکل

مستقل کارگری و رسمیت داشتن آن از جانب دولت، هر دولتی، تابعی از تناسب قوای سیاسی است. یعنی ایجاد عملی سازمان کارگری در گرو هیچ پیش شرطی نیست. بدرجه ای که اختناق قادر به کنترل کارگران و مردم نباشد، انواع و اقسام تشکلهای مثل قارچ از زمین میرویند. همینطور هر وقت سرمایه داری و دولتهای ارتجاعی شان میتوانند بند های اختناق را سفت کنند، بلافاصله سراغ فعالین کارگری و انحلال سازمانهای مستقل کارگری و دیگر اشکال بروز تشکل جنبش آزادی و برابری در جامعه میروند. اگر کارگران کمونیست و گرایش سوسیالیسم کارگری در این پیش فرض توافق دارد، اگر هر کارگری در تجربه ملموس زندگی خود این واقعیت را میبیند، آنوقت نباید مطلقاً به این امید ببیند که تشکل کارگری را شاید بتوان از دریچه ای که قانون کار بطور مبهم باز کرده و یا از مجرای مقاله نامه هائی که جمهوری اسلامی روی کاغذ خود را به آن متعهد کرده میتواند تحقق یابد. همه میدانیم که میتوان در قلمرو کار قانونی بدون اینکه رژیم و دولت سرمایه داران را تطهیر کرد یا تملقش را گفت مانور داد. اما این حقیقت را هیچ سوسیالیستی فراموش نمیکند که نفس سرمایه داری و دولت و قوانین و نهادهایش علیه منافع طبقه کارگر است و متقابلاً طبقه کارگر برای دفاع از موجودیت و مطالبات خود تنها میتواند در تقابلی بیوقفه با سرمایه باشد. سیاست و استراتژی و تاکتیک همزیستی طبقاتی بر همین واقعیت ساده سایه می اندازد. **بنابراین تشکل مستقل کارگری، در شکل رسمیت یافته آن، و ایفای نقش در سوخت و ساز سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، تنها زمانی ممکن است که یا سرمایه داران بصورت دوافکتو ناتوان از مقابله با آن باشند و یا قدرت عظیم جنبش کارگری قادر شده باشد طی دوره ای از مبارزات آن را به سرمایه داران و دولت شان تحویل کرده باشد.** مادام که به این وضعیت نرسیدیم، و برای رسیدن به چنین وضعیتی، باید به اشکالی از تشکل کارگران رجوع کرد که؛ اولاً، امکانپذیر باشد. ثانیاً، متناسب با توازن قوای طبقاتی موجود امکان و ظرفیت گسترش داشته باشد. ثالثاً اختناق سیاسی و کافرما و سرمایه داران ناتوان از ممانعت با آن باشند.

این چگونه ممکن است؟ مگر امروز اعتصاب غیرقانونی نیست؟ پس چرا اعتصاب به وفور صورت میگیرد؟ چرا نمیتوان در شرایطی که **اعتصاب به وفور** صورت میگیرد، نوعی از **تشکل کارگری هم به وفور** وجود داشته باشد؟ این امر تنها با اتکا به توده عظیم کارگران و دخالت دادن آنها و بمیدان کشیدنشان برای مسائل اساسی و خواستههای عمومی و میرم طبقه کارگر ممکن است. یعنی متکی شدن به دینامیزم مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و متشکل کردن کارگران بر همین محور و برای همین خواستها. در دنیای واقعی و غیر فرقه ای تنها وقتی فعال و رهبر کارگری میتواند کارگر را بمیدان بکشد و بدرجه ای تشکل و توان تشکلش را نگاه دارد و حتی ارتقا دهد، که نه روی عقاید و باورهای خودش بلکه دقیقاً روی محورترین خواست و اعتراض کارگر در همان روز و مقطع معین متکی میشود. خواست و مطالبه ای که ظرفیت این را دارد که **کل کارگران** را به میدان بکشد و رودرروی کارفرما و سرمایه دار و دولت قرار دهد. نگاهی به اعتصابات متعدد کارگری در ایران نشان میدهد که آنچه کارگر را در موقعیت معینی بطور اتومات وارد نبرد رو در رو میکند، همان درد مشترک کارگران و همان منافع عمومی کارگران است که در خواست یا خواستهائی تجلی می یابد. نکته اساسی اینست که همین مکانیزم است که اعتصاب و اعتراض و اتحاد و تشکل را موجد میشود و نه چیزی بیرون این پدیده.

تجارب اعتصابات و مبارزات موفق کارگری نشان میدهد که مجمع عمومی کارگری تنها سیاستی است که اراده جمعی کارگران را مستقیم بمیدان میکشد و تضاد منافع آنها را در مقابل سرمایه دار و کارفرما و دولت برجسته میکند. مجمع عمومی پتانسیل عظیم اعتراض کارگری را آزاد کند. مجمع خود کارگران است. هیچ امتحان "ایدئولوژیک" برای پیوستن و شرکت در آن از کارگر نمیگیرند. لازم نیست از پیش به فرمولهای اساس نامه ای قسم خورده باشد یا اعلام تعهد کرده باشد. روشی است که ساده و عاری از بحثهای کلیشه ای و مقولات بیربط به کارگران و منافع آنی و آتی آنهاست. ظرفی است که توده کارگر را مستقیماً در امر عمومی اش شریک میکند. ظرفی است که به بهترین شکلی و بنا به کارکرد آن در مقابل بوروکراسی و مناسبات گرو کشانه و فرقه ای است. کارگر در مجمع عمومی اختیارش را به کسی نمیدهد، خود مستقیماً همراه با همکارانش در امر روزش شریک و دخیل است. نماینده یا نمایندگان مجمع عمومی نیز نه دارای حقوق و اختیارات ویژه بلکه سخنگویان اراده جمعی و توافق کارگران در مجمع عمومی اند و موظفند از همان مکانیزم به کارگران گزارش دهند. مجمع عمومی ظرف آموزش کارگر و **تضمین دخالتگری مستمر** او برای منافع واقعی خویش است. مجمع عمومی مظهر قدرت جمعی کارگر و به صحنه آوردن توان متشکل اوست. از آنجا که رهبر و نماینده کارگری در چنین سنتی متکی به نیروی جمعی کارگران است و حمایت این نیرو را پشت سر خود دارد، امنیتش در مقابل اختناق و پلیس سیاسی بسیار بیشتر است. سنت مجمع عمومی هم اکنون و در اعتصابات مختلف یک نقطه اتکا و قدرت مبارزه کارگری است. کارفرما وقتی با اجتماع متحد کارگران روبرو میشود قادر به انجام کار زیادی نیست. در شرایط حاضر مجمع عمومی در دسترس ترین، زمینی ترین، و ممکن ترین شکل از تشکل کارگران در مبارزه علیه سرمایه داران برای دفاع از حقوق خویش است. نه نیازی به اجازه و ثبت دارد و نه هیچ فرمول غامض و اساس نامه ای میخواهد. کارگر به هر دلیل که تشخیص میدهد منافعش در خطر است در صحن کارخانه، در غذاخوری و غیره مجمع عمومی میگیرد. تصمیم میگیرد و برای اجرای تصمیماتش نمایندگانش را انتخاب میکند. مجمع عمومی در دوره اعتصاب بیشترین قابلیت را دارد چون کارگران دسته جمعی میتوانند در هر مورد سیاست و تاکتیک شان را تعیین کنند و متحدانه پشت آن بروند. تجارب مجمع عمومی در اعتصابات کارگری و از جمله در نساچیهای کردستان در متن اعتصاب نمونه بسیار ارزنده ای بدست داده است.

تجارب ایندوره نشان داده است که تلاش برای ایجاد تشکل **بیرون سوخت و ساز مبارزه کارگری و جدا از اعتراض جاری کارگران** به نتیجه ای نمیرسد. ما مخالف تشکل فعالین کارگری و نهادها و انجمنهای طبقه کارگر نیستیم. طبقه کارگر میتواند و باید در اشکال متنوع متشکل شود. هر نوع تشکل کارگران مکانی در مبارزه کل طبقه علیه سرمایه داران. اما تا به بحث ایجاد تشکل توده ای و مستقل کارگران مربوط است، روشهای تاکتونی بیشتر به روشهای جریانات چریکی و سنت سوسیالیسم بورژوائی شبیه اند که دست بر قضا کمیته هماهنگی ادعای مخالفت با آن دارد. اما خودش همینطور عمل میکند. برای هر کارگری ماحصل پراتیک اجتماعی به هر حال بیان دقیق تری از دیدگاههای واقعا موجود است.

جنبش مجمع عمومی منظم کارگری را تقویت کنیم!

هر کارگر باید این فرض باشد که طبقه کارگر در مختنق ترین جوامع هم درجه ای از تشکل و سوخت و ساز درونی را دارد. هر نوع تحرک و اعتراض و سازماندهی اعتصاب کارگری متکی به مکانیزمهای اجتماعی درون طبقه اند. نتیجتاً هیچ فعال کارگری و بویژه هیچ سوسیالیستی نمیتواند سیاست سازماندهی کارگری و تقویت درجه تشکل کارگر را از این داده های اجتماعی منفک کند. تشکیل مجمع عمومی

بطور منظم یعنی تحمیل دو فاکتو تشکل کارگری. امروز وظیفه هر کارگر سوسیالیستی از جمله کارگران مبارز و متشکل در کمیته هم‌هنگی اینست که بعد از این تجارب و نتایج بی‌حاصل آن، تلاششان را روی متشکل کردن کارگران در مقیاس کارخانه و فرا کارخانه و سراسری متمرکز کنند. برای سوسیالیستها در اوضاع کنونی و برای مقابله با هر نوع تضعیف جنبش کارگری، مبرمترین کار تلاش برای تشکیل مجامع عمومی کارگری بشکل منظم و تبدیل آن به یک سنت قوی و کارا در جنبش کارگری است. باید تاکید کرد که طبقه کارگر در ظرفیتهای متعددی متشکل میشود. برای هر شکل تشکل کارگران که مجموعاً طبقه را در مقابل سرمایه تقویت میکند و آماده تر میسازد باید تلاش کرد. اما نباید این نکته را از چشم دور داشت برای توده کارگران مسئله به شکل دیگری مطرح است. کارگری که در منگنه اختناق و فقر گیر کرده است، تنها وقتی میتواند وارد اعتراض شود و به قولی "هزینه" بدهد که **همه دردمش را فریاد میزنند**. مبارزه و تشکل طبقه و ارتقای آن به این اعتراض جاری و بیوقفه متکی است و محیط طبیعی این اعتراض کارخانه ها و محلات کارگری هستند. نقطه شروع بحث تشکل توده ای طبقه کارگر نیز همینجاست و مجامع عمومی کارگران را نیز باید همینجا برپا کرد. مجمع عمومی کارگران در متن هر اعتراض و اعتصاب امروز و تبدیل آن به یک سنت قدرتمند و رایج اعتراضات کارگری، تضمین عروج مجدد جنبش شوراهای کارگری فردا است. مجامع عمومی کارگری امروز که قادر شده اند دوفاکتو خود را تحمیل کنند و در همین متن تناسب قوا را در جنبش کارگری و در جامعه عوض کرده اند، با هر تغییر تناسب قوای عمومی تر این قابلیت را دارند که بلافاصله به شوراهای کارگری تبدیل شوند. شورای کارخانه متکی به مجمع عمومی است و مجمع عمومی رکن اساسی شورای کارگری است. تقویت جنبش مجمع عمومی کارگری تنها راه عملی و مقدور و اثباتی گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری برای برون رفت از وضعیت فعلی است.*

باز هم در مورد شورا، مجمع عمومی و سندیکا

پاسخی به ملاحظات یدالله خسروشاهی در مورد جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری

علی جوادی

یدالله خسروشاهی در بحثی در تلویزیون پرتو به طرح ملاحظات و انتقاداتی در قبال سیاست جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری در شرایط حاضر می پردازد که مایلیم به آنها پاسخ دهیم. پاسخ به این ملاحظات به صورت نوعی پرسش و پاسخ فرموله شده اند. هدف از این پاسخگویی هموار کردن راه پیشروی جنبش مجامع عمومی کارگری و ایجاد شوراهای کارگری است.

ذکر این نکته قبل از ورود به بحث حائز اهمیت است. اساس نگرشی که در این مجموعه در تقابل با ملاحظات یدالله خسروشاهی ارائه میشود متکی بر تزه‌های ارائه شده توسط منصور حکمت است که در مجموعه مقالات و مصاحبه‌هایی پیرامون تشکل توده‌ای کارگری بیان شده است. همچنین تمامی علاقمندان و فعالین جنبش مجمع عمومی و سازماندهی شورایی طبقه کارگر را به مطالعه دقیق این آثار: "در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا"، "باز هم در باره شورا"، "قطعنامه در باره تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر"، و همچنین "تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر، مصاحبه با منصور حکمت" که در کتاب "سبک کار کمونیستی" از انتشارات حزب اتحاد کمونیسم کارگری درج شده است، جلب میکنم. به اصل مطلب میپردازم. یدالله خسروشاهی میگوید:

۱- طرح سیاست مجامع عمومی یکی از عوامل بازدارنده ایجاد تشکل توده‌ای کارگری است. برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای کارگری باید از این شعار و مطالبه عبور کرد.

علی جوادی: طرح و پیشبرد سیاست مجامع عمومی کارگری عامل بازدارنده ایجاد تشکلات توده‌ای کارگری نیست، دستگاه سرکوب رژیم و سرمایه عامل بازدارنده ایجاد تشکل توده‌ای کارگری است. این ارزیابی مخالفین سرسخت جنبش مجامع عمومی کارگری است. حقیقتی را منعکس نمیکند. طرح سیاست جنبش مجامع عمومی بمثابة نقطه حرکت واقعی ایجاد شوراهای کارگری را تحت هیچ شرایطی نمیتوان یکی از عوامل بازدارنده ایجاد تشکل توده‌ای طبقه کارگر قلمداد کرد. این وارونه کردن واقعیت را کسی نمیبیند. بر عکس جنبش مجامع عمومی کارگری گام اول و اصولی در روند ایجاد تشکل‌های توده‌ای و واقعی کارگری است. عبور از این سیاست به معنای عبور از پرسه واقعی و عملی ایجاد تشکل‌های واقعی و منعکس کننده اراده آزاد توده‌های کارگر است. اما چرا چنین ارزیابی غیر واقعی و غیر منصفانه‌ای؟ مساله چیست؟ واقعیت این است که جدال بر سر مساله و نوع تشکل‌های توده‌ای کارگری انعکاس جدال دو گرایش سندیکالیستی و گرایش سوسیالیستی - شورایی در صفوف طبقه کارگر است. امری غیر واقعی و یا طرحی تجربیدی و آکادمیک نیست. مساله بر سر سرنوشت جنبش کارگری و چگونگی سازمانیابی توده‌های کارگر در جدال بر سر آینده جامعه است. این یک جدال واقعی در صفوف طبقه کارگر است. بازتاب تمایز گرایشات موجود در صفوف طبقه کارگر است. نمیتوان با چنین برچسبهای ساده انگارانه‌ای جایگاه و واقعیت این تفاوت در سیاست سازماندهی طبقه کارگر را انکار کرد. این جدال قدمتی به طول عمر تاریخ مبارزه طبقاتی دارد. صفوف طبقه کارگر را دیوار چین از جامعه مجزا نکرده است. گرایشات متفاوت اجتماعی طرحها و الگوهای سازماندهی خود را در جنبش کارگری دارند. مجامع عمومی و شوراهای طرح و الگوی سازمانی گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر است همانطور که سندیکا الگوی گرایش سندیکالیستی در صفوف طبقه کارگر است. در مقابله با بورژوازی متشکل و مجهز به قدرت سیاسی و دستگاه سرکوب تنها یک طبقه کارگر متشکل، سازمانیافته، و تحزب یافته میتواند به پیروزی دست یابد. تشکل‌های توده‌ای کارگری در کنار تشکل حزبی طبقه کارگر یک رکن پیشروی و پیروزی طبقه کارگر در جدال طبقاتی بر سر سرنوشت جامعه و رهایی انسان از اسارت استثمار و کار مزدی و جامعه طبقاتی است. اما مساله این است که کدام تشکل توده‌ای کارگری دارای بیشترین و مناسبترین ظرفیت برای انعکاس اراده واقعی توده طبقه کارگر و پیشبرد سیاست و سنت رادیکال و کمونیستی طبقه کارگر برای پیروزی است؟ جنبش سندیکالیستی و سندیکاها اساسا چنین هدفی را دنبال نمیکند.

طبقه کارگر در ایران فاقد تشکلات گسترده خود است. سندیکای واحد و سندیکای نیشکر هفت تپه تنها دو نمونه از تشکل‌های کارگری هستند. این نقطه ضعف را باید سریعاً برطرف کرد. اما هر تشکلی الزاما مناسبترین پاسخ نیست. بر این ضعف باید به شیوه‌ای انقلابی و رادیکال غلبه کرد. قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست. مناسبترین ظرف و قدرتمندترین تشکلی که میتواند این قدرت را استخراج کند و به جریان بیندازد، مجامع عمومی و منظم شده کارگری و شوراهای کارگری است. جامعه در دوران خطیری بسر میبرد. ما برای تغییر این شرایط زمان بینهایتی در اختیار نداریم. مجامع عمومی منظم شده کارگری که سنگ بنای شوراهای کارگری هستند، چنین تشکلی هستند. ما نیازمند تشکلی هستیم که هم مبارزه کارگر را در عرصه ارتقاء معیشت و زندگی کارگران نمایندگی کند و هم ارگانی برای تغییرات مهم و تعیین کننده در زندگی و جامعه باشد. شوراهای و جنبش مجامع عمومی چنین ابزاری است. ابزار مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی و انقلابی طبقه کارگر برای تغییرات روزمره و بنیادی.

۲- این مساله که سندیکا الگوی تشکل یک گرایش کارگری و مجمع عمومی و شورا الگوی گرایش دیگری در صفوف کارگران است، غلط است. این جدالی بر سر اسم است. سندیکا و یا شورا صرفاً ظروفي هستند. مساله بر سر محتوای درونی و سیاستهای آنهاست.

علی جوادی: این تبیینی غیر سیاسی از جدال میان گرایشات درون جنبش کارگری است. نه فعالین استخوان خرد کرده جنبش سندیکایی چنین تصویری از این مساله دارند و نه فعالین جنبش مجامع عمومی و شورایی کارگران. مساله بر سر اسم نیست. تقلیل یک رکن تمایزات دو گرایش تاریخی و داده شده در صفوف طبقه کارگر به جدالی کودکانه بر سر اسم روش مناسبی در برخورد به تمایزات و جنبشهای متفاوت در صفوف طبقه کارگر نیست. جدالی ساده بر سر اسم تشکلات کارگری نمیتواند چنین جایگاهی در جنبش کارگری داشته باشد. گرایشات متفاوت

در صفوف طبقه کارگر یک واقعیت مادی و داده شده تاریخی هستند. پیشینه و تاریخی دارند. مساله واقعی این است که سندیکا و شورا صرفاً دو نام متفاوت نیستند. اجزاء وسیعتر از یک جنبش اجتماعی گسترده و تاریخی هستند. آلترناتیوهای سازمانیابی جنبشهای متفاوت اجتماعی برای تشکل توده ای کارگر هستند. این گرایشها سیاست و افق و سنت یکسانی ندارند. به نیازهای متفاوتی پاسخ میدهند. این جنبشها آینده و چشم انداز متفاوتی را نمایندگی میکنند. سندیکالیسم یک گرایش تاریخی و داده شده رفرمیستی و بورژوازی است. نگرش معینی به سازماندهی طبقه کارگر دارد. نقدی به اساس مناسبات طبقاتی حاکم ندارد. انتقادی به کار مزدی و استثمار طبقه کارگر ندارد. خواهان نابودی نظام سرمایه داری و لغو کار مزدی نیست. برای بهبود و تغییرات معینی در معیشت و زندگی طبقه کارگر تلاش میکند اما در چهارچوب مناسبات موجود. قانون و قوانین سیستم حاکم را فرض میگیرد. سندیکا سازی اساساً سیاست این گرایش است. همانطور که ایجاد شوراهای کارگری و سازماندهی جنبش مجامع عمومی کارگری محصول تلاش گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر است.

سندیکا و شورا به یک اعتبار "ظروفی" برای تشکل طبقه کارگر هستند. اما "ظروف" و یا جزئی از یک جنبش سیاسی و اجتماعی داده شده متفاوت. جنبشهای سیاسی برای پیشبرد امر خود در جامعه تشکلات متفاوتی را ارائه میدهند. همانطور که وجود احزاب سیاسی راست و چپ امری اختیاری و تصادفی نیستند، تشکلات سندیکایی و شورایی نیز تشکلات اختیاری نیستند. به سنت متفاوتی تعلق دارند. اهداف متفاوتی دارند. دامنه و محدوده عملکرد متفاوتی دارند. گرایشی که این تفاوتها را در سیاست و افق و سنت و تاریخشان نمی بیند، گرایشی است که در عمل خواسته یا ناخواسته در مقابل تلاش رادیکال - سوسیالیستی و شورایی طبقه کارگر قرار میگیرد. معلوم نیست چگونه زمانیکه این جنبشها به ارائه آلترناتیو تشکل کارگری خود میپردازند بعضی ادعا میکنند که این تشکلات همگی یکی هستند، به یکباره تفاوتهایشان محو میشود و تمایزاتشان از بین میرود؟ چرا؟ شاید در پاسخ گفته شود که احزاب بر مبنای سیاست و برنامه معینی شکل میگیرند اما تشکل کارگری تشکل دربرگیرنده توده کارگر است؟ این تصویری خام و غیر سیاسی از تشکل کارگری است. نگرشی که حزب را تشکلی میداند که امرش سیاسی است اما تشکل کارگری را فاقد چنین ظرفیتی میداند عملاً از پیش در مقابل گرایش راست و سندیکالیستی زانو زده است. نگاهی به تشکلات کارگری در جوامع با سابقه تر در این زمینه بیندازید. آیا کسی میتواند ادعا کند که سازمان سراسری کارگران سوئد- ال او، تشکلی غیر سیاسی است؟ دارای گرایش معینی نیستند؟ به سنت سیاسی داده شده ای متعلق نیستند؟ آیا کسی میتواند ادعا کند که اتحادیه ای اف ال سی ای او جزئی از حزب دمکرات آمریکا نیست؟

آیا سیاست را فراموش نکرده ایم؟ واقعیت این است که ما اصولاً سندیکای انقلابی و رادیکال نداریم. حداقل در شرایط حاضر نداریم. شاید با تخفیف باید گفت که کمتر در طول تاریخ ما شاهد شکل گیری سندیکاهای رادیکال و انقلابی کارگری بوده ایم. سندیکای انقلابی به سرعت به تشکل دیگری تبدیل خواهد شد. وجود سندیکای انقلابی به معنای نفی فلسفه وجودی سندیکا بمناب تشکل کارگری گرایش راست و رفرمیستی در صفوف طبقه کارگر است. سیاست رادیکال و انقلابی کارگری برای پیشبرد امر خود بدون تردید باید با مقابله با گرایش سندیکالیستی برخیزد. سندیکای انقلابی یک پدیده قابل دوام نیست. یک محصول طبیعی عملکرد جنبش سندیکایی نیست. در طرف مقابل هم، شوراهای زرد و سازشکار هم پدیده قابل دوامی نیستند. واقعیت این است بورژوازی در مقابل با گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر قبل از آنکه به تلاش برای تغییر و تحولات درونی این جریان اقدام کند، به نابودی آن و دستگیری و زندان فعالین این جنبش اقدام میکند. تاریخ تلاشهای طبقه کارگر در این زمینه گواه چنین واقعیتی است. تاریخ جنبش شورایی در دوران "انقلاب ۵۷" گواهی بر این ادعا است.

۳- طرفداران شورا در حال حاضر همان مطالباتی را مطرح میکنند که طرفداران سندیکا، هیچ فرقی به لحاظ نوع مطالبات میان مدافعین این دو گرایش وجود ندارند. اگر اسم سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را هم میگذاشتند شورای کارگران هفت تپه هیچ فرقی در نوع مطالبات و خواستههایی که اکنون مطرح میکنند، نمیکرد.

علی جوادی: من میتوانم بپذیرم که در مقطعی در جنبش کارگری مطالبات طرح شده توسط فعالین جنبش شورایی و جنبش سندیکایی در تطابق و هماهنگی باشند. مطالبات یکسانی باشند. چنین مقطعی شاید به ندرت در تاریخ شکل بگیرد. اما از این تطابق و هماهنگی مقطعی نمیتوان نتیجه گرفت که این دو تشکل، این دو جنبش از یک جنس هستند. پدیده های مشابه و یا به قول پزشکان (ژنریک) هستند. آیا کم هستند جریاناتی که به دو قطب متفاوت اجتماعی تعلق دارند اما در مسائلی سیاستهای واحدی را پیش میبرند؟ آیا جنبش علیه اعدام جنبش "یکدست" و "یک جنسی" است؟ آیا مقابله با سنگسار و زندان فقط امر کمونیستها و سوسیالیستها است؟ آیا برابری حقوقی شهروندان فقط امر کمونیستها است؟ آیا تقابل با رژیم اسلامی فقط دارای یک قطب و یک صف واحد است؟ آیا میتوان از تشابه برخی از سیاستها و مطالبات تشابه ماهوی جریانات را نتیجه گرفت؟

اما اجازه دهید به مساله مشخص بپردازیم. بررسی تلاش کارگران نیشکر هفت تپه یک مورد گویا است. کارگران تلاش بسیاری کردند. مبارزه کردند، اعتصاب کردند. جنگیدند. به خیابان آمدند. مطالباتشان را به میان مردم و جامعه بردند، مجمع عمومی خود را تشکیل دادند، خانواده های خود را به این مبارزه کشاندند و توانستند پیشرویهایی در این مبارزه بدست بیاورند. نفس وجود سندیکای نیشکر هفت تپه مسلماً یک دستاورد و محصول مبارزه طبقه کارگر است. اما در عین حال نشاندهنده غلبه سیاست سندیکالیستی در یک مبارزه زنده و واقعی است. گرایش حاکم بر سندیکا در عین حال که برای پرداخت دستمزدهای معوقه تلاش میکند در عین حال برای کنترل مبارزات کارگران تلاش میکند. سیاستهای اعلام شده توسط سخنگوی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه گواه چنین واقعیتی است. اگر گرایش شورایی و سوسیالیستی در این اعتراض دست بالا را داشت ما مسلماً شاهد طرح مطالبات و خواستههایی بعضاً یکسان بودیم. مساله پرداخت دستمزدهای معوقه، افزایش دستمزد و مزایا، مساله حق تشکل مستقل کارگری و جلوگیری از اخراج کارگران شاید سیاستهای مشترکی بودند. اما در عین حال برای پیشبرد و تحقق همین مطالبات شاهد تفاوتها و تلاشهای متفاوتی میبودیم. شاهد سازشکاری سندیکالیسم نبودیم. شاهد محدود کردن مبارزه و تلاش کارگران در چهارچوب قوانین نظام سرمایه داری و حاکمیت سیاسی اش نبودیم. خلاصه کنم، حتی اگر در مقطعی مطالبات و تلاشهای این دو جنبش یکسان باشند، مساله کماکان تغییری در تعلق اجتماعی و جنبشی این دو گرایش بوجود نمی آورد. بعلاوه اگر حال این جریانات در مقطعی و در مواردی استثنایی یکسان باشد، آینده شان بطور حتم متفاوت است.

۴- سندیکالیسم و پیشبرد امر اتحادیه و سندیکا متفاوتند، اینها دو مساله جداگانه اند. کسی که بخواهد از چهارچوب قانونی رژیم فراتر نرود به آن میشود گفت سندیکالیسم. اما هر حرکت کارگری را نمیتوان به سندیکالیسم منتسب کرد.

علی جوادی: من کاملا موافقم که هر تلاش کارگری را نمیتوان به حساب سندیکالیسم و گرایش سندیکالیستی نوشت. چنین بذل و بخششی نابخشودنی است. در این زمینه نباید اجازه داد که گرایش سندیکالیستی هر تلاش کارگران را به حساب خود بنویسد. جنبش رادیکال - سوسیالیستی کارگر یک گرایش قوی و پرنفوذ در صفوف کارگران است. به اعتصابات و اعتراضات کارگری نگاه کنید، کدام گرایش را در جلوی صحنه می بینید؟ ببینید چگونه متشکل میشوند، چگونه مجامع عمومی خود را در متن اعتراض تشکیل میدهند، اینها سنت اتحادیه ای نیست، گوشه ای از سیاست رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر است. من عمیقا معتقدم که گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر دست بالا را دارد. حرف دل کارگران را میزند. مبارزه شان را در عمده اعتراضات کارگری نمایندگی و رهبری میکند.

۵- مجمع عمومی ظرف تجمع کارگران در دوران اعتصاب است و نه ظرف تشکل دائمی کارگران. کارگران زمانیکه کار نمیکند میتوانند مجمع عمومی خود را برپا کنند نه در شرایطی کار میکنند. مجمع عمومی کارگری را هر روز نمیتوان برپا کرد.

علی جوادی: مجمع عمومی دایر کارگری به معنای مجمع عمومی هر روزه کارگری نیست. اما مجمع عمومی ای که دائم و با تناوب معینی بطور روئین برگزار شود، عملا دیگر تشکل دوران اعتراض و اعتصاب نیست. تشکل دائمی شده است. موقت نیست. از نقطه نظر ما مجامع عمومی که مرتب برگزار میشوند عملا شورای کارگری هستند. مجمع عمومی ظرف پایه و اولیه شورای کارگری است. این تصور که مجمع عمومی فقط در دوران اعتصاب شکل میگیرد واقعی نیست. این تصور که مجمع عمومی فقط در دورانی شکل میگیرد که کارگران دست از کار کشیده باشند، اعتصاب کرده باشند، واقعی نیست. چنین تصویری عملا به این معنی است که تشکل کارگری را در برگزیده توده های وسیع کارگر نمایند، از پیش پذیرفته است که حضور و دخالت "بخشی" از کارگران در تشکل کارگری "کافی" است. مساله بر سر موانع واقعی رو در روی هر تجمع کارگری نیست. تفاوت در مکانیسم متفاوت تشکل شورایی کارگری و تشکل سندیکایی کارگری است. قدرت کارگر در تشکل کارگر است. قدرت کارگر در تعداد کارگر متشکل است. بسیج بیشترین توده طبقه کارگر یک امر پایه ای جنبش ماست. چنین مساله ای ویژگی و خصیصه جنبش سندیکایی نیست. گرایش سندیکالیستی ظرفی برای دخالت مستمر و دائمی توده کارگر در سرنوشت سیاسی و تشکل توده ای خود نیست. گرایشی است که در مقاطع معین و در محدودی ای امکان دخالت توده کارگر را فراهم میکند. مانند دوران اعتصاب و یا مجامع عمومی هر ساله. اما بوروکراتیسم و کنترل و مهار دخالت کارگران در سرنوشت تشکل کارگری یک سنت قوی جنبش اتحادیه ای است. در مقابل یک وجه تمایز جنبش شورایی از گرایش سندیکالیستی در همین امر نهفته است. ما فعالین جنبشی هستیم که دخالت مستمر و دائم توده کارگر را در تصمیمات سیاسی خود تامین میکند. دخالت کارگر برای ما امری صوری نیست. هر زمان که توده کارگران اراده کنند میتوانند نمایندگان را عزل کنند و تغییر دهند. دامنه و محدوده عمل نمایندگان کارگری محدود و مشروط است. هر مجمع عمومی اجلاسی برای طرح گسترده ترین سیاستهای مورد نظر کارگری است. خلاصه کنم مساله بر مشکلات فنی تشکل مجمع عمومی روئین نیست. مساله بر مکانیسم کارکرد تشکلات متفاوت کارگری است.

۶- شورا ظرف تصرف قدرت سیاسی طبقه کارگر است. تکیه بر سیاست ایجاد شوراهای کارگری به معنای موکول کردن تشکل توده ای کارگری به دورانی دور دست و محروم کردن کارگر از تشکل در شرایط حاضر و عملا به معنای بی تشکل نگهداشتن آن در شرایط کنونی است.

علی جوادی: شورا هم ظرف سیاسی توده ای طبقه کارگر است و هم ظرف اقتصادی طبقه کارگر. این تقسیم بندی که شورا تشکل سیاسی توده ای طبقه کارگری است و سندیکا ظرف تشکل اقتصادی طبقه کارگر تصویر ساده انگارانه ای است. نه سندیکالیستها چنین تصویری از خود دارند و نه فعالین رادیکال - سوسیالیست کارگری. شورا و مجمع عمومی ظرف اعتراض توده ای طبقه کارگر هستند. اعم از اقتصادی، اعم از سیاسی! برخلاف اظهارات ادعا شده شکل دادن به شوراهای کارگری هم اکنون ممکن است. مسلما اولین و عمده ترین مانع مساله سرکوب رژیم آدمکشان اسلامی است. تغییر توازن قوای سیاسی و عقب راندن رژیم اسلامی بسرعت منجر به شکل گیری تشکلات شورایی کارگری خواهد شد. از سوی دیگر شکل گیری تشکلات شورایی کارگری بسرعت توازن قوا را به نفع کارگر و کمونیسم تغییر خواهد داد. گرایش شورایی یک گرایش زنده در صفوف کارگران است. سنتی داده شده است. امتحان خود را در حساسترین شرایط تاریخ تلاش طبقه کارگر پس داده است.

شاید مطرح شود که ایجاد تشکل شورایی طبقه کارگر کاری دشوارتر از تشکل اتحادیه ای و سندیکایی است. یا تشکل سندیکا با مقاومت کمتری از جانب رژیم اسلامی مواجه میشود. در این زمینه چه باید گفت؟ سرکوبگری رژیم اسلامی بلایی است که شامل همه فعالین کارگری اعم از فعال سندیکایی و یا فعال شورایی میشود. هم اکنون فعالین کارگری گرایشات متفاوتی در زندان هستند. خصلت استبدادی هر نیروی بورژوازی در حاکمیت پدیده شناخته شده ای است. در عین حال باید اذعان کرد که سرکوبگری رژیم به رشد و بقای محافظه کاری و گرایشات غیر رادیکال سوبسید غیر مستقیم سیاسی میدهد. اما اساس مساله در جای دیگری است. واقعیت این است که هر گرایشی برای شکل دادن به تشکل توده ای کارگری، چه سندیکا و چه شورا، باید خود را به رژیم و بورژوازی تحمیل کند. باید بجنگد. اتحادیه و سندیکا تشکلات قانونی نیستند. اعتصاب و تحرک سندیکایی امری قانونی نیست. برای هر ذره پیشرفتی هر گرایشی باید مبارزه کند. حال سؤال این است که کدام تشکل، کدام جنبش قابلیت و توان بیشتری برای پیشبرد امر شکل دادن به تشکل توده ای طبقه کارگر در این شرایط دارد؟ جنبش شورایی یا جنبش سندیکایی طبقه کارگر؟ جنبش شورایی از درون اعتراض کارگرانی که مجامع عمومی خود را برپا کرده اند، شکل میگیرد. چنین جنبشی از امکان عملی و واقعی بیشتری برای شکل دادن به تشکلات توده ای کارگری برخوردار است. تاکید بر طرح جنبش مجامع عمومی و شورایی طبقه کارگر موکول کردن تشکل توده ای کارگر به آینده ای نامعلوم نیست. برعکس زمینه های عملی و واقعی آن را فراهم میکند.

۷- اتحادیه و سندیکا هم میتواند متکی بر مجمع عمومی باشد. برگزاری مجمع عمومی یک ویژگی منحصر بفرد شورا نیست. سندیکا هم میتواند هر ماه یکبار مجمع عمومی خود را داشته باشد. در سندیکا هم کارگران میتوانند نمایندگان نالایق خود را در هر زمان تعویض کنند.

علی جوادی: این بخشی از تلاش و سیاست کاری ما در سندیکاهای کارگری است. نزدیک تر کردن هر چه بیشتر اتحادیه ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و متکی کردن این تشکلات در هر سطحی به مجامع عمومی کارگری یک سیاست اعلام شده ما است. اما در عین حال باید تاکید کرد که چنین مختصاتی از ویژگی های جنبش اتحادیه ای نیستند. چنین شرایطی و مکانیسمی تنها میتواند تحمیلی بر مکانیسم و کارکرد جنبش اتحادیه ای باشد.

قابل عزل بودن نمایندگان کارگری در هر اجلاس مجمع عمومی یک خصلت عمومی جنبش سندیکایی نیست. چند نمونه از این نوع "سندیکاها" را میتوان نشان دهید؟ متأسفانه یک خصلت جنبش اتحادیه‌ای وجود بوروکراسی مزمین در این جنبش است. این خصلت ناشی از خصوصیات ژنتیک فعالین جنبش سندیکایی نیست. جنبشی که یک رکن فعالیتش تلاش برای مهار و کنترل جنبش کارگری در چهارچوب قوانین بورژوازی و سرمایه و نظام سیاسی حاکم است، نیازمند چنین مکانیسم و ویژگی‌ای است. بوروکراتیسم روینای سیاست راست و محافظه کارانه است. ابزاری برای کنترل دخالت توده کارگر و محدود کردن دامنه عمل انقلابی طبقه کارگر است. اما اجازه دهید این سؤال را مطرح کنم: اگر جنبش سندیکایی میتواند گوشه‌هایی از عملکرد جنبش خود را تحت فشار جنبش شورایی بپذیرد، آیا بهتر نیست که کارگران یکسره سراغ مجمع عمومی و شورا و خود جنبش شورایی بروند؟

۸- تبلیغ و در دستور قرار دادن ایجاد شوراهای کارگری در شرایط فعلی که کارگران برای مطالبات اقتصادی مبارزه میکنند، عملاً به معنای تنزل جایگاه و نقش شوراهای کارگری که ظرف تصرف قدرت سیاسی هستند به تشکل اقتصادی طبقه کارگر در چهارچوب مناسبات سرمایه داری است.

علی جوادی: من می‌بینم که بسیاری از مطالبات اعلام شده کارگری در شرایط حاضر مطالباتی اقتصادی هستند. مساله دستمزد، مساله اخراجها، مساله قراردادهای موقت از جمله مطالبات عمومی و اقتصادی طبقه کارگر هستند اما نمی‌پذیریم که مطالبات کارگری محدود به این مجموعه از مطالبات اقتصادی است. کارگرانی که شعار "ما کارگران خواهان جامعه‌ای آزاد و برابر و مرفه هستیم" را در مراسم اول ماه مه برافراشتند، خواستهای کارگران را نمایندگی میکنند. کارگر در همان جامعه‌ای زندگی میکند که هر روزه برای سرنگونی رژیم اسلامی تلاش میکند. خواست سرنگونی رژیم اسلامی یک خواست عمومی گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر است. درست است که این خواست در سخنرانی‌ها بعینت توازن قوای سیاسی نمیتواند منعکس شود اما نمیتوان آن را انکار کرد.

از طرف دیگر ایجاد شوراهای کارگری در شرایط حاضر به معنای محدود و مشروط کردن این تشکلات در چهارچوب قوانین ضد انسانی نظام سرمایه داری نیست. تشکل شورایی طبقه کارگر تا زمانیکه نظام سرمایه داری پابرجاست در این چهارچوب فعالیت میکند. اما تشکلی برای نابودی چنین شرایطی است. محدود و مقید به این مناسبات نیست. گزاشی برای نابودی آن است. ایجاد چنین تشکلاتی در شرایط حاضر دقیقاً به معنای رشد و گسترش جنبشی توده‌ای برای نابودی نظام سرمایه داری است.

۹- نوع تشکلات کارگری که در دستور قرار می‌گیرد منوط به شرایط سیاسی جامعه و توازن قوای سیاسی است. در شرایط تلاطم انقلابی سندیکاهای کارگری هم با تلاش فعالین سوسیالیست کارگری میتوانند به شوراهای کارگری تبدیل شوند.

علی جوادی: این ارزیابی نادرستی است. نوع تشکل کارگری را از شرایط جامعه استخراج نمی‌کنند. شرایط جامعه مسلماً محدودیتهای معینی بر عملکرد هر تشکلی اعمال میکند. اما از آن نتیجه نمیشود. این تقسیم‌بندی که سندیکا تشکل دوران اولیه رشد جنبش کارگری است و شورا تشکل دوران انقلابی طبقه کارگر واقعی نیست، خیالی است. اتفاقاً یک رکن مهم فعالیت سندیکالیستها تلاش برای مقابله با تشکل کارگری رادیکال و سوسیالیستها در دوران تلاطمات انقلابی است. این تصویر که سندیکالیستها در شرایط انقلابی فعالیت خود را تعطیل میکنند و میدان را به فعالین رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر تحویل میدهند، غیر واقعی است. از طرف دیگر شورا هم صرفاً تشکل دوران تحولات انقلابی نیست. انقلابی دوران تحولات انقلابی بودن بیشتر بیان یک سیاست اپورتونیستی است تا یک سیاست رادیکال و انقلابی. شورا ظرفی برای تشکل توده‌ای طبقه کارگر است. در هیچ کجای تاریخش نوشته شده است که فقط در زمان تلاطم انقلابی شکل می‌گیرد.

اینکه در شرایط انقلابی برخی از تشکلات سندیکایی طبقه کارگر تغییر شکل دهند، حاصل تحولات خودبخودی و درونی این گرایش نیست. چنین تحولی تنها میتواند محصول تلاش گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر و علیرغم میل و تمایل گرایش سندیکالیستی باشد. چنین تغییر و تحولی در صورت وقوع یک قاعده عمومی نیست. صرفاً میتواند استثنایی بر قاعده باشد. تاریخ تکتونی نشانگر این بوده است که سندیکالیسم در دوران انقلابی به یک ابزار بورژوازی در مقابله با گرایش کمونیستی طبقه کارگر تبدیل میشود.

۱۰- اگر در سندیکاهای کارگری هم سوسیالیستها دست بالا را داشته باشند سندیکا به جهت معینی میرود و اگر جریان‌ات رفرمیست دست بالا را داشته باشند جهت دیگری را برخواهد گزید.

علی جوادی: و بنظر من باید اضافه کرد اگر گرایش سوسیالیستی در سندیکا آنقدر دست بالا را داشته باشند در این صورت تشکل شورایی کارگری را شکل میدهند و کارگران را به پیوستن به این تشکل کارگری فرا میخوانند.

در خاتمه و در خطاب به کارگران رادیکال و سوسیالیست مایلم چند کلمه‌ای اضافه کنم: ما می‌گوئیم کارگران مجامع عمومی خود را به هر بهانه‌ای تشکیل دهید. این مجامع عمومی را منظم کنید. نمایندگان خود را انتخاب کنید. دامنه و حیطه اختیارات آنها را تعیین کنید. مجامع عمومی را بعنوان عالیترین ارگان تصمیم‌گیری کارگران برسمیت بشناسید. مجمع عمومی رسمی و منظم اولین رکن شورای واقعی کارگری است. ما کمونیستهای کارگری می‌گوئیم طبقه کارگر تنها به نیروی خود آزاد میشود. هر بهبود واقعی تنها حاصل مبارزه‌ای متشکل و انقلابی است. مبارزه برای بهبود زندگی و معیشت روزمره کارگر به مبارزه برای تغییرات بنیادی گره خورده است. طبقه کارگر باید خود را برای تعیین تکلیف نهایی در جامعه آماده کند.*

ایجاد تشکل توده ای کارگری

مروری مجدد بر تلاشهای تاکتونی

سیاوش دانشور

هدف این یادداشت طرح سوالی ساده است که بیشتر ما به آن پرداخته ایم: آیا تلاشهای جمع های مختلف فعالین سیاسی و کارگری (کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، اتحادیه و غیره) به ایجاد تشکلهای توده ای کارگری منجر میشود؟ آیا اصولاً این جمعها در قامت کنونی چنین ظرفیت و امکانی را دارند؟ خصلت مشترک این نهادها علیرغم اختلافات و تفاوتهاشان کدام است؟ نتایج کار تاکتونی این نهادها چه بوده است و چه چشم اندازی در تداوم فعالیت و سیاست و سنت کاری تاکتونی خود دارند؟

تلاشهای ناموفق تاکتونی

در سالهای اخیر و به تناسب تغییر تناسب قوای سیاسی در جامعه تلاش برای ایجاد تشکلهای کارگری افزایش یافت. "کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری" اولین اقدام نسبتاً قابل توجه بود که بدلیل سیاستها و افق حاکم بر آن - یا لاقلاً بخشی از آن- در همان ابتدا عقیم ماند و امروز بجز تعداد معدودی فعال اثری از آن نمانده است. به این حکم درخشان توجه کنید: "طبقه کارگر ایران دوران طفولیت خود را میگذراند و کاغذ سفیدی است که هنوز چیزی روی آن نوشته نشده است!" این اظهار نظر فعال این کمیته آقای داراب زند است. تصور کنید در کشوری انقلاب کرده که طبقه کارگرش تاریخ جنبش شورانی را پشت سر دارد، طبقه کارگری که سنتها و گرایشهای اجتماعی و خطوط سیاسی در آن بیشتر از عیان است، کشوری که در آن اعتصاب کارگری علیرغم "حرام" بودنش از سر و کول حکومت و سرمایه داران بالا میروید، کسی که قرار است تشکل کارگری "ایجاد" کند برای ما از توده بیشکل سلولی کارگران سخن میگوید! این همان داستان نیاز "آموزگار" به آموختن است و نه واقعیت "ناآگاهی" و صفحه سفید کارگران. تردیدی نیست این دیدگاه ویژه کمیته پیگیری نیست و تقریباً در تمام این نهادها کم و بیش یک فرض است. اما اگر نقطه عزیمت تشکلی از فعالین سیاسی که خود را "فعال جنبش کارگری" معرفی میکنند این باشد، روشن است که به ایجاد تشکل واقعی کارگران هیچوقت منتهی نمیشود. کمیته پیگیری بعد از سالها نه فقط منشا ایجاد تشکل کارگری نشد بلکه خود تدریجاً مضمحل و حاشیه ای شد.

کمیته هماهنگی که مدتی بعد در مقابل دیدگاه "نگاه به بالای" کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل کارگری تشکیل شد، بعد از دوره ای برسر اختلافات سیاسی و مسائل اساساً حاشیه ای به دو دسته تبدیل شد. بحثهای کشف درون کمیته هماهنگی معضلات واقعی و جاری مبارزه کارگری نبود بلکه معضلات فعالین سیاسی و طیفی از فعالین کارگری بود که در عین حال که به احزاب سیاسی فحش میدهند اما خود سنت عقب مانده ترین احزاب سیاسی غیر کارگری را در بحثها و مناسباتشان منعکس میکردند. نتیجه این بحثها نه پیشروی برای ایجاد تشکل کارگری بلکه پیشروی به سنت فرقه ای بود. امروز جناحی با نام "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و جناح مقابل با نام "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری" با یک آرم و یک شعار واحد فعالیت میکنند. تردیدی نیست سیاستها و نگرش و تاکتیکهای متفاوتی در هر دو بخش کمیته هماهنگی وجود دارد. نه اولی آنتی تحزب کمونیستی اش را به یک سنت آنارشستی تمام عیار ارتقا داده است و نه دومی "کمکی" برای ایجاد تشکل کارگری در مقابل اولیها صورت داد. معلوم شد که آن همه بحث مملو از اتهام زنی و سطح پائین نه برسر تعجیل در ایجاد تشکل کارگری یا حتی کمک به ایجاد آن، بلکه ایجاد نکردن هیچ نوع تشکلی و داغان کردن همین جمع از فعالین کارگری بوده است.

مدتی بعد در اواخر بهمن ۸۵ "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" شکل گرفت که خود آنها آن را بستر اتحاد عمل تعریف کردند. در این شورا، دو کمیته پیگیری و هماهنگی و محافل دیگری مانند "انجمن فرهنگی حمایتی کارگران (آوای کار)"، "اتحاد کمیته های کارگری"، "جمعی از فعالان کارگری"، و در اوایل دانشجویان آزادخواه و برابری طلب را در خود جا داده بود. البته هیچ **تشکل واقعی کارگری** عضو این شورا نبود و شورا صرفاً تلاشی برای پر کردن شکافهای جمعهای فعالین بود. آنها راجع به اختلافاتشان هرچه میگفتند در حقیقت اما شورا بیان **سنت و بستر واحد** همه این فعالین بود. فعالیت این شورا تأثیری بر روند افتراق و دعوای سکتاریستی کمیته ها نگذاشت و عملاً نتوانست از قامت یکی از این محافل و جمعهای فعالین کارگری و فعالین سیاسی فراتر برود و امروز نیز کمترین تحرک را دارد. این شورا هم مانند کمیته های دربرگیرنده اش در ایجاد تشکل کارگری و یا کمک به ایجاد آن تاکنون نقشی نتوانسته ایفا کند.

"اتحادیه آزاد کارگران ایران" همان اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار است که در مجمع عمومی فروردین ۸۷ در منگنه تناقضاتش تغییر اسم داد. این اتحادیه هم اساساً از کارگران بیکار، فعالین سیاسی بیرون محیط کارگری و تعدادی از فعالین کارگری تشکیل شده است. نام اتحادیه آزاد که اقتباسی از **Free Trade Union** است که در دور جنگ سرد در مقابل اتحادیه ها و تشکلهای کارگری دولتی در بلوک شرق شکل گرفت، تمایزی در عمل سیاسی با نهادهای فعالین کارگری دیگر نتوانست از خود نشان دهد. این اتحادیه نه توانست دردی از کارگران بیکار دوا کند یا به تشکل درصد بسیار محدودی از آنها کمک کند و نه توانست در محیطهای کار تشکلی کارگری ایجاد کند. اگرچه کمیته های دیگر در روندی به این نتیجه رسیدند که تشکل کارگری نیستند بلکه صرفاً و در بهترین حالت جمعی از فعالین کارگری هستند، اتحادیه اما از قرار از فاز تلاش برای ایجاد تشکل به خود تشکل رسیده است!

مابقی کمیته ها و تعداد نشریاتی که منتشر میشود و بخش زیادی از آنها حتی دست کارگران فعال نمیرسد نیز کاری در زمینه ایجاد تشکل

کارگری پیش نبردند بلکه هر کدام گوشه ای از جنگ مواضع و نظریات در میان فعالین کارگری متشکل در این نهادها بودند.

سنت و بستر مشترک

خصوصیت بارز و مشترک همه این تشکلهای اینست که بیرون محیط کار و زیست کارگران تشکیل شده اند و فعالیتشان اساسا در محیط کار و زندگی طبقه کارگر نیست. تشکل کارگری بنا به تعریف توسط خود کارگران و در محیطهای کارگری ایجاد میشود. ساختن تشکل توده ای کارگران امر خود کارگران است. اما ما اینجا با روندی تماما متمایز و سنتی عجیب روبرو هستیم. کسانی که در هر اظهار نظر این و آن را "قیم" کارگران نام میگذارند و کارگر را بی نیاز از حزب و تشکل حزبی میدانند و چه بسا در مواردی آگاهانه علیه احزاب سیاسی کمونیستی بیشتر از سرمایه داران تبلیغ میکنند، ناگهان خود به "قیم" و "تشکل" کارگرانی تبدیل شدند که شانس نداشتند حتی اینها را ببینند. تردیدی نیست که معدود فعالان و اعضای در این کمیته ها فعال کارگری در محیط کار خود هستند و یا کم نیستند که سابقه فعالیت در جنبش کارگری دارند. یا بسیاری از کسانی که از تشکیل بویژه دو کمیته هماهنگی و پیگیری در ابتدای تشکیل شان حمایت کردند کارگر بودند. اما امروز نه از آن کارگران و امید اولیه شان خبری هست و نه این کمیته ها حتی توانستند درصدی ناچیز از این کارگران را به فعال ایجاد تشکل کارگری در مراکز کارشان تبدیل کنند. جمع جبری آنها در بیرون محیط کار به تنها هدفی که نرسیده است همان فلسفه وجودی پیدایش آنها یعنی ایجاد تشکل کارگری بوده است. همین معضل خود موضوع بحث مکرر بسیاری از فعالین در جلسات مختلف بوده است. تصور اینکه در نهادی از فعالین کارگری که رسالت خود را ایجاد تشکل کارگری قرار داده است مرتبا این بحث طرح شود که باید با کارگران تماس گرفت و برای متشکل کردن آنها تلاش کرد خود موضوعی عجیب و وارونه است. سبک کار این نهادها بسیار شبیه و کپی مطابق اصل چپ سنتی است که کارگر را از محیط کارش میکند و به هسته مربوطه سازمانش وصل میکند. تفاوتی اگر هست اینجا صرفا پسوند و صفت "کارگر" اضافه شده است اما در دنیای واقعی با سوخت و ساز و اعتراض و اعتصاب کارگر در پهنه آن جامعه ربطی ندارند. راسا بعنوان آکتور فعاله اعتراضات و یا سازماندهندگان و متشکل کنندگان کارگر در اعتصابات عمل نمیکند. حتی بعنوان کسانی که ادعا میکنند باید حامل "آگاهی" بیرون کارگران "فاقد آگاهی" باشند، نتوانستند به اندازه سندیکالیستها در مورد ایجاد تشکل کارگری قدمی بجلو بردارند و روز به روز دچار معضلات خانگی و افتراق بیشتری شده اند. البته بسیاری از اینها نه فقط نقدی به سندیکالیسم بعنوان یک خط مشی و یک گرایش معین در جنبش کارگری ندارند بلکه در موارد زیادی دنباله رو سندیکالیستها میشوند. آنجا هم که مرزی با خط رفرمیستی دارند، تمایزی صرفا نظری و اپیدئولوژیک است و نه تمایزی اجتماعی و یا سنتی متمایز و رادیکال و ریشه دار در جنبش کارگری. خط حاکم به فعالیت این کمیته ها و نگرش شان به جنبش کارگری و امر تشکل در اساس خود متکی به دیدگاههای چپ رادیکال غیر کارگری است. نگرش و دیدگاه و مواضع سیاسی و تئوریک همان است، سنت و سبک کار همان است، حتی در موارد زیادی فعالین همانند. و بالاخره سوال ایجاد تشکل کارگری علیرغم تلاشهای دلسوزانه و نیت خیر و فداکاری و به زندان رفتن این و آن بقوت خود باقی است و تاکنون پاسخی نگرفته است.

"کارگران نا آگاهند"

برای کارگر ایجاد تشکل و نهادی که بتواند منفعت واقعی و مادی و روزمره و درازمدتش را حراست کند نیاز به تحلیل های آنچنانی و بویژه بردن "آگاهی" تخصصی به میان کارگران ندارد. تردیدی نیست کارگر مبارز نیاز دارد مارکسیست و کمونیست باشد، نیاز دارد درکی روشن از افق مبارزه کارگری داشته باشد، نیاز دارد انترناسیونالیست باشد، اما مخالفت با سرمایه داری و وجود سنتها و گرایشات تاریخی شکل گرفته در جنبش کارگری و از جمله وجود گرایش سوسیالیستی و کمونیستی یک واقعیت غیر قابل انکار و بدیهی است. کارگر طبیعتا از انزوا و اتمیزه بودن خوشحال نیست. افراد و "تشکل گریزی" آنها بعد چند دهه در یک جامعه سرمایه داری و تحولات سیاسی مهم فرهنگ رایج و مسلط در میان کارگران نیست. اساسا نفس متشکل شدن و شرکت در مبارزه طبقاتی قبل از آنکه محصول کار فکری و بردن "آگاهی" و "بستر سازی" مصلحین اجتماعی و روشنفکران پیامبر گونه باشد محصول قوانین مادی زندگی و کار طبقه کارگر است. ناآگاهی بعنوان مقوله ای نسبی همواره میتواند در میان متشکل ترین کارگران هم وجود داشته باشد. بی افقی سیاسی، غیر سیاسی گری، سکتاریسم، محدود بینی های صنفی و رشتنه ای که انعکاسی از تقسیم کار در همین جامعه است، تسلط گرایشات ارتجاعی و ضد کارگری در میان کارگران و غیره میتواند اشکال مختلف ناآگاهی و نامادگی باشد. اما نفس دفاع از خود، نفس تشخیص منافع متمایز با بورژوا برای هر کارگر نسبتا جدید در محیط کار، نفس خواستن حق و منفعت خود آنطور که در هر دوره درک میشود، همواره و بطور عینی وجود دارد و همین پایه مادی شکل گیری تشکلهای کارگری است. کسانی که جنبش کارگری را "لوح سفید" مینامند و یا نقش پیامبر "آگاهی" از بیرون به درون جنبش کارگری را برای خود قائل اند، دارند صریحا مبارزه طبقاتی و اشکال متنوع بروز آنرا انکار میکنند. معلوم نیست بر اساس این دیدگاهها که متأسفانه اینروزها زیاد شنیده میشود، این همه جدال سرسخت و نابرابر کارگران از کجا آمده است؟ پاسخ این خط عموما اینست که اینها مبارزات "خودبودی" و "صنفی" طبقه کارگر است! گویا این توده عظیم هرازچندگاهی جایی صرفا و آنها بصورت شرطی واکنش نشان میدهد!

بنابراین این بحث که اینروزها زیاد شنیده میشود که "کارگران ناآگاهند"، قبل از آنکه یک واقعیت پایه ای و مانع سر راه متشکل شدن باشد یک توجیه خام سیاسی عدم موفقیت خطی است که تاکنون دنبال شده است. کارگران هرچا جمع شدند و قدرتشان را احساس کردند، حتی آنجا که توسط سازمانهای پلیسی و ضد کارگری برای اهداف معلوم جمع شان میکنند، صدایشان بلند شده است. سوال واقعی اینست چرا این کمیته های مختلف فعالین در میان این دریای فقر و بالاکشیدن نان سفره کارگران توسط سرمایه داران در مبارزات وسیعی که هر روز در جریان است نقشی ملموس ندارند و در بسیاری موارد اساسا نقشی ندارند؟ چرا این فعالین کارگری و میشران آگاهی و انسجام طبقه خود به گزارشگران و دنباله روان هر تحرک و سیاست غیر کارگری تبدیل شدند؟ این نهادها هر کدام و با اتکا به جمع مربوطه چند اعتصاب را با صلاحیت پیش برده اند و چه درجه ای در تشکل کارگر در متن مبارزه با کارفرما دخیل بودند؟ چه درجه ای به تشکل نسبی و اتحاد کارگران کمک واقعی کردند و میتوان گفت که نتیجه کار این فعالین این ثمرات و دستاوردهای معین را داشته است؟ کارنامه این جمعهای متعدد در جنبش کارگری چیست؟ آیا این دوستان از خودشان سوال نمیکند که چرا بیشتر رهبران کارگری باتجربه و دخیل در اعتراضات و اعتصابات کارگری نه وارد این تشکلهای میشوند و نه حتی آنها را جدی میگیرند؟ آیا معضل از جانب آنهاست یا اینکه با نگرش و سنت سیاسی و سبک کاری و دیدگاه این کمیته ها به تشکل کارگری مسئله دارند؟ آیا مباحث سیاسی و تئوریک و تاکتیکی این فعالین از جنس نبردهای فکری میان

گرایش‌های اجتماعی در جنبش کارگری بین‌المللی و یا حتی خود ایران است؟ و بالاخره کارگر اعتصابی در هر گوشه ایران حق ندارد از خود بپرسد که شمائی که برای ایجاد تشکل کارگری تلاش می‌کنید چرا در کنار اعتصاب و اعتراض من و در محیط زندگی من خبری ازتان نیست؟ حق ندارد بپرسد که چرا نفس وجود شما به ارتقای موقعیت و حرمت من ترجمه نشده است؟

زمانی در کتابها می‌خواندیم که یک کمونیست یا "یک سرخ" به منطقه‌ای آمده است. بلافاصله سرمایه‌داران آن منطقه دچار وحشت می‌شدند و کارگران دچار هیجان و تحرک. طولی نمی‌کشید که اعتصاب و اعتراض علیرغم وجود جاسوسان و تفنگچی‌های کارفرماها منطقه‌ای را می‌خواباند. در این اسناد تاریخی نقش آژیتاتور و رهبر کمونیست و سوسیالیست مثل یک ماده عظیم انفجاری بود که هر جایی را بهم میریخت و حرکت طبقه کارگر را علیه سرمایه شکل می‌داد. امروز با پدیده‌ای روبروئیم که انواع کمیته‌ها و نهادهای مدعی "ایجاد تشکل کارگری" را داریم که صرفاً مدح تشکل را می‌گویند و به تشکل مادی و واقعی و ملموس کارگر در کارخانه و محیط زندگی اش کاری ندارند. این تناقضات امری معرفتی نیست، بلکه و اساساً امری اجتماعی و طبقاتی است. محصول سلطه سنگین دیدگاه‌های چپ رادیکال و سنتی و غیر کارگری بر ذهنیت و فعالیت و سنت کار این فعالین است.

فاکتور اختناق

در بحث ایجاد تشکل توده‌ای کارگری نمیتوان فاکتور اختناق را ندیده گرفت یا آن را بسادگی دور زد. برای هر سوسیالیست و مارکسیستی باید این فرض باشد که اختناق پایه حکومت سرمایه‌داری در ایران است. اختناق رکن اصلی اعمال قهر طبقاتی و دولتی بورژوازی است و تا تغییری زیر و رو کننده همواره وجود دارد. اما این بدیهیت سیاسی دیگر نمیتواند تماماً توجیه این نوع فعالیت و این نوع سبک کار و این نوع نگرش به جنبش کارگری باشد. اختناق در مختنق‌ترین جوامع نیز امری ثابت نیست بلکه تابعی از موقعیت قدرت دولتی و طبقات حاکم است. تابعی از تناسب قوای طبقاتی و شرایط عمومی‌تر سیاسی جامعه است. اختناق فرض و رکن مهم سرمایه‌داری بویژه در کشورهایی مانند ایران است اما ثابت نیست و نمیتوان به آن بعنوان فاکتوری ثابت نگاه کرد. اختناق قابل شکستن است. قدرت و زور را میتوان با قدرت و زور عقب راند. کسی که فعالیت کارگری را به گشت و گذار در کوه و دره و بدور از چشم آدمیزاد و محیط اجتماعی و شهری تنزل داده است حتماً نمیتواند خراشی به اختناق وارد کند. بلکه اختناق را برسمیت می‌شناسد و سعی می‌کند تنه اش به تن آن نخورد. کسی که اختناق را برای غیر ممکن بودن ایجاد تشکل کارگری تئوریزه می‌کند قصد ایجاد تشکل کارگری ندارد بلکه به آن قسم می‌خورد. وقتی دقت می‌کنید می‌بینید که این فاکتور اختناق نه در ایجاد کمیته پیگیری و نه در ایجاد انواع کمیته‌ها و محافل فعالین کارگری نقشی ندارد یا دستکم همان نقشی را ندارد که در تحلیل سیاسی در باره موانع ایجاد تشکل کارگری از جانب این نهادها ارائه می‌شود. این تناقض مهلک پاسخش این نیست که رژیم اسلامی وجود محافل کارگری را تحمل می‌کند اما وجود تشکل کارگری را تحمل نمی‌کند. یا اینکه امروز این اقدام ممکن است و در شرایطی دیگر اقدامی دیگر ممکن است. اگر واقعا امروز اختناق مانع ایجاد تشکل کارگری است پس این همه کمیته در انتظار چه نشسته‌اند؟ آیا راساً برنامه‌ای برای اختناق زدائی دارند؟ و بالاخره اگر اختناق مانع ایجاد تشکل است چرا کارگران شرکت واحد و اخیراً کارگران نیشکر هفت تپه تشکل‌شان را اعلام کردند؟ روشن است که سرکوب کارگران واحد و تهدیدات فعالین هفت تپه را همه می‌بینند. اما این دو تشکل محصول یک مبارزه جانانه و قهرمانانه و اجتماعی بود.

قرار بود تشکل کارگری در محیط کار و محیط زیست طبقه کارگر درست و اعلام شود و با پشتوانه قدرت توده کارگران خود را به دولت و کارفرما تحویل کند. چنین سیاستی در اساس مغایر با سنت و سبک کار این نهادها تانکونی است. چه آنها که هنوز "نگاه به بالا" دارند و چه آنها که اولی‌ها را نقد می‌کنند و بر استقلال طبقه تأکید می‌گذارند هر دو یک کار می‌کنند و در مقابل یک پدیده بنام اختناق عکس‌العمل واحد نشان می‌دهند. کسی که فکر می‌کند و توهم اینرا دارد که با مانور و پرسه زدن در کریدورهای اداره کار میتواند فلان نهاد را ثبت کند و قانونیت آن را بگیرد از همین حالا دارد برای رئیس شدن خودش نقشه می‌کشد. چنین سیاستی به کارگران سهل است، به همان جمع کوچک فعالین کارگری هم نمیتواند متکی باشد. بلکه ناچار است مرتباً با دور زدن و روشهای منحط چپ فرقه‌ای اموراتش را زیر پرچم "تشکل کارگری" پیش ببرد.

اینجا باید این فرض اساسی را تأکید کرد که ما هیچ‌گونه مخالفتی با ایجاد جمعهای مختلف کارگران یا فعالین کارگری و این کمیته‌ها نداریم. نه فقط مخالفتی نداریم و فکر می‌کنیم که کارگران باید در ظرفیتهای متنوعی متناسب با نیازهای مبارزه و زندگی طبقه کارگر متشکل شوند بلکه برایمان مثل روز روشن است که همواره در میان کارگران محافل مختلف، شبکه‌ها، گرایش‌های اجتماعی، سبک‌های مبارزاتی، اشکال معینی از اتحاد و سوخت و ساز درونی وجود دارد که در بسیاری موارد و بویژه در فقدان وجود تشکلهای توده‌ای و حزبی طبقه کارگر بار سنگین سازماندهی و رهبری مبارزات کارگری را بر دوش دارند. اما امروز دیگر روشن است و تقریباً همه قبول کردند که **تشکل کارگری توسط خود کارگران و در محل کار ایجاد میشود و نه توسط عده‌ای به نیابت از آنها و در بیرون محیط کار.** بحث برسر نفس وجود این نهادها نیست بلکه برسر ناتوانی این نهادها در رسیدن به هدفی است که اساساً تعریف آنهاست. این نهادها تشکل کارگری نیستند. خوشبختانه امروز بیشتر آنها این را اذعان می‌کنند. این نهادها بصورت کنونی نمیتوانند منشا هیچ نوع تشکلی بمعنای واقعی آن در میان طبقه کارگر باشند. این نهادها در بهترین حالت نوعی تشکل سیاسی برای حمایت از مطالبات کارگران هستند. از آنجا که حمایت از مطالبات کارگران و جلب حمایت برای این مطالبات، تا به ایران و جنبش کارگری مربوط است، مستلزم درجه‌ای از نفوذ در میان طبقه است، همین امر هم محقق نشده است. آنها در بهترین حالت پیامهائی را برای اینجا و آنجا در حمایت از اعتراضات کارگران صادر می‌کنند. آنها به اختناق کاری ندارند بلکه آن را در سیستم خود درونی کرده‌اند.

تابوی مجمع عمومی

یک مسئله بسیار شاخص شیوه برخورد این نهادها به سنت عمل مستقیم کارگری و جنبش مجمع عمومی است. در میان بخش نسبتاً زیادی از این فعالین کمیته‌های مختلف، مجمع عمومی و تلاش برای گسترش آن به یک تابو تبدیل شده است. نه فقط در ادبیات آنها بر آن تأکید نمیشود بلکه عبارت "مجمع عمومی تشکل نیست" زیاد شنیده میشود. در صورتی در مبارزات کارگری زیادی مجمع عمومی یک ظرف اتحاد و ابراز وجود و تصمیم‌گیری است. در موارد موفق مجمع عمومی نشان داده است که همه کارگران را در متن مبارزه نمایندگی میکند و قابلیت

انسجام و اتحاد کارگر اعتصابی را بالا میبرد. نشان داده است که این سنت فرجه را برای عریضه نویسی و چشم به بالا داشتن و دیپلماسی و دور زدن کارگر میبندد، راه سازش و ترساندن نماینده کارگری را کور میکند و یا بدرجه زیادی غیر ممکن میکند، حتی مصونیت و امنیت فعال کارگری را بالا میبرد، بار آموزشی بالائی برای کارگر معترض دارد و قدرت اتحاد و یگانگی اش را به بهترین وجه بمیدان میکشد. در مورد مجمع عمومی و اصل دخالت **مستقیم و مستمر** کارگر در امر تشکل کارگری زیاد گفته ایم و نوشته ایم. واقعا چه دلیلی میتواند وجود داشته باشد که بیشتر این فعالین که خود را "ضد سرمایه" و حتی سوسیالیست میدانند از روآوری به سنت عمل مستقیم کارگری و سنت شورائی استنکاف کنند؟ هیچ جا نمیبینید که مجمع عمومی کارگران در فلان اعتصاب و یا فلان کارخانه و قدرتی که بنمایش میگذارد مورد توجه و تحلیل این فعالین قرار گیرد و یا بسیار بندرت و بصورت امری حاشیه ای توجه آنها را جلب میکند. آیا این نشان از قوی بودن سنتی دیگر و سلطه نوعی "آگاهی" دیگر در میان این فعالین نیست؟ آیا در بحث و بررسی سنتهای مبارزاتی درون طبقه کارگر - و نه دیدگاه سیاسی و تئوریک این یا آن محفل - این تمایز تعیین کننده تر از مباحثی مانند اساسنامه و غیره نیست؟ آیا واقعا در شرایط امروز و بطور عملی حتی تشکیل سندیکا در شرکت واحد و هفت تپه میتواند در تداوم خود بدون اتکا به مجمع عمومی بقای خود را بصورت واقعی فرض کند؟ آیا در فقدان این مکانیزم و سنت اعتراضی که متکی به دخالت توده کارگر است همین روسای سندیکا ناچار نمیشوند در پارکها و خانه ها و کوه و کمر در مورد وضعیت شان جلسه بگیرند؟

به نظر من فعال کارگری که به مسئله مجمع عمومی و جایگاه مهم آن در توان تشکل طبقه کارگر بویژه در شرایط امروز بی توجه است، در اساس خود تشکل کارگری را چه سندیکا و چه شورا و غیره نفی میکند. به توان عمومی و تشکل عمومی و متنوع کارگر و ادامه کاری آن در مقابل سرمایه بی توجه است. لذا نمیتواند در مسیر ایجاد تشکل توده ای کارگری و به این اعتبار جدال روزمره با سرمایه و کارفرماها گام تعیین کننده ای بردارد. رویگردانی این فعالین از مجمع عمومی و سنت عمل مستقیم کارگری تصادفی نیست بلکه دقیقا ریشه در سنت سیاسی و نگرشی دارد که به فعالیت و کار این فعالین مسلط است. با این خط حتی نمیتوان یکقدم در مقابل سنت رفرمیستی و سندیکالیستی و تقویت سنت سوسیالیستی در جنبش کارگری برداشت.

امروز برای این فعالین مجمع عمومی به اجتماع خود آنها در جلسات محفلی تقلیل یافته است و بحثهای این مجامع نیز اساسا بحثهایی است که معضل همین امروز توده میلیونی کارگران نیست. این جدائی از مبارزه کارگری اتفاقی نیست. این جدائی یک تاریخ به قدمت قرن بیستم پشتوانه اش است. سنتی که مقولات رهبری و سازماندهی مبارزه جاری و واقعی کارگر را به تبلیغ و فراخوان و بلاگها و سایتها غیر فعال و بعضا تعطیل و بخشا اخبار تنزل داده است. یعنی همان روش چپ سنتی و غیر کارگری که اینبار اتیکت "فعالین جنبش کارگری" را دارد. این بازتاب و انعکاس این دیدگاه و سنت سیاسی است که بر دست و پای فعالین کارگری سنگینی میکند. چند سال طول میکشد تا جمعی از این فعالین در میان کورانی از بحث و کلی مطلب به این نتیجه ساده و بديهی برسند که باید به ایجاد تشکل کارگری در محیط کار کمک کرد و البته از این "کمکها" متاسفانه تاکنون کارگرانی که در نبرد روزمره با ارتجاع سرمایه اند هنوز بهره ای نبرده اند.

شیفت سیاسی ضروری است

تردیدي نباید داشت که علیرغم تلاش و حسن نیت فعالین متشکل در این کمیته ها و نهادها، چند سال گذشته نشان داده است که این خط به بن بست کامل رسیده است و تداوم آن نه تنها کمکی به ایجاد تشکل کارگری نمیکند بلکه به پراکندگی و خانه نشینی بیشتر همین فعالین منجر میشود. اگر کسی واقعا مسئله اش این نباشد که به هر حال جمعی و محفلی داشته باشد و کسانی در راس آن باشند، اگر مسئله اساسی و فوری امروز متشکل کردن جنبش کارگری در تمام اشکال و سطوح ممکن و مقدور آن باشد، اگر هدف این باشد که تلاش امروز ما باید بالقوه بتواند با هر تغییر در تناسب قوا به حرکتی جهشی و قدرتمند طبقه کارگر منجر شود، راهی جز تکیه بر سنت شورائی و مجمع عمومی کارگری و تلاش برای متشکل کردن کارگران در این ظرفیت در محیطهای کار و زیست وجود ندارد. من شخصا امیدی به ایجاد و مهمتر بقا سندیکا در شرایط فعلی ایران ندارم. علیرغم مخالفت ما با خط مشی سندیکالیستی و تاکید ما بر سنت شورائی و جنبش مجمع عمومی کارگری، سندیکا بعنوان شکلی از تشکل کارگران مورد حمایت ماست. ما همواره توان تشکل کل طبقه کارگر و منافع کل طبقه کارگر را مد نظر داریم و از هر تلاش کارگران برای ایجاد تشکل قاطعانه حمایت میکنیم. اما سندیکالیسم بقای خود را یا در حمایت جناحی از حکومت میبیند و یا تنها میتواند با اتکا به حمایت و حضور مستقیم و مستمر توده کارگران، یعنی با اتکا به مجمع عمومی کارگری سرپا بماند. در غیر اینصورت بعد از مدتی کارگران مرکز مربوطه احساس نمیکند که تشکلی دارند و در آن دخیل اند که قدرت و منافعشان را بطور مادی نمایندگی میکند. تنها سنت شورائی و مجمع عمومی کارگری میتواند هم فشار اختناق را پس بزند و هم به ایجاد تشکل مقدور کارگر در شرایط امروز جواب دهد.

کمیته ها و نهادهای کنونی به یک شیفت سیاسی نیاز دارند. ضروری است این دوستان صمیمانه ایندوره را بررسی و جمعبندی کنند و راجع به کارنامه شان و نقشی که در اعتراض و مبارزه و تشکل کارگر داشتند به جامعه و طبقه کارگر گزارش دهند. این تغییر نه تنها نیاز فوری متشکل شدن کارگران است بلکه به معضلات خود این تشکلهای فعالین کارگری هم بدرجه زیادی پایان میدهد. تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که سنت فعلی که نه حزب است و نه تشکل توده ای، هم هر دو است و هم هر دو نیست، سنتی کارگری نیست. بلکه بازتاب نگرش تفکر چپ رادیکال و سنتی است که مانند طنابی به پای این بخش از فعالین پیچیده شده است و قدرت و توان آنها را تحلیل میبرد. این سنت نه خود را با سنت رادیکال و کمونیستی کارگران تبیین میکند و نه با سنت سندیکالیستی و رفرمیستی. با هر دو درجات متفاوت مسئله دارد و با هر دو در زمینه هائی اشتراک دارد. آنچه که مسلم است این نوع فعالیت و کار غیر اجتماعی بیرون سوخت و ساز و مکانیزمهای واقعی جنبش طبقه کارگر قرار دارد. مهم نیست که عضو آن فعال کارگری و نماینده فلان کارخانه است یا کارگر بیکار و دانشجوی فارغ التحصیل یا فعال سیاسی سابق. سنت کار و فعالیت این نهادها، نوع نگرش شان به طبقه کارگر و مبارزات کارگری، دیدگاههای حاکم بر آنها، حساسیت و عدم حساسیت شان به سوالات واقعی و غیر واقعی، و بالاخره نتیجه پراتیک چند ساله شان نشان بن بست این خط است. چپ رادیکال در قلمرو جامعه بعنوان یک نگرش ظرفیت رشد و پیشروی ندارد. بازتاب این سنت سیاسی در میان فعالین این نهادها یا اعتراضات دانشجویی یا هر جنبش دیگری نیز کمابیش همین است. این کمیته ها و نهادها به نقدی پایه ای از این وضعیت برای برون رفت نیاز دارند. در غیر اینصورت حاشیه ای شدن و بی تأثیری مطلق و سبک و سیاق فرقه ها نهایتی است که در انتظار آنهاست.

آنچه واقعی است گرایشهای اجتماعی و سنتهای سیاسی اند که در جنبش کارگری وجود دارند. اگر کسی واقعا با رفرمیسم و راستگرایی و اتکا

به جناح ها و نهادهای دولتی سر دعوا دارد، میدان این دعوا در این کمیته ها و گلگشت ها نیست. بلکه معنی این جدال نفی و اثبات خود جنبش کارگری است. یعنی باید پرچم سنت و گرایش سوسیالیستی و کمونیستی را در متن و قلب و مرکز هر اعتصاب و اعتراض کارگری کوبید. با گرایشات اجتماعی نمیتوان بصورت فرقه ای روبرو شد. پاسخ سنتهای اجتماعی را باید با سنت اجتماعی داد. باید مکانیزم و کارکرد آن را شناخت. حتی آنجا که جدلی در قلمرو عقاید صورت میگیرد نمیتواند متکی به یک واقعیت اجتماعی و داده در جامعه نباشد. پیشروی سوسیالیسم کارگری و سنت عمل مستقیم کارگری در گرو اینست که این سنت لایه ای از رهبران و فعالین خود را جلو صحنه بگذارد و مبارزات کارگران را از زیر دست و پای تمایلات سازشکارانه بیرون بیاورد. تشکل واقعی کارگری را تنها این سنت میتواند شکل دهد و سرپا نگهدارد. در غیاب حضور فعال و ملموس و قدرتمند کارگران رادیکال و سوسیالیست در مبارزات جاری کارگران علیه کارفرماها و دولت مرتجع اسلامی، هر تلاش کارگران برای متحد شدن بناچار در چهارچوب سنتها و گرایشات دیگر واقعا موجود در جنبش کارگری قالب خواهد خورد. این اتفاقی است که مستقل از دعوای فعالین در این کمیته ها و تلاششان برای بردن "آگاهی" مهر خود را بر روند واقعی اوضاع میکوبد. کسانی که مکانیزم حرکت و تلاش کارگر معترض را نمیبینند و پاسخ روشنی برای آن ندارند، تنها میتوانند در جمعهای محدود انرژی خود را صرف کنند و میدان واقعی را برای جریانات راست و سازشکار خالی کنند. این عبارت که قدرت کارگر در اتحاد و تشکل اوست دیگر دارد به کلیشه تبدیل میشود اما متأسفانه برای تعدادی که خود را فعال جنبش کارگری هم معرفی میکنند هنوز این موضوع بیان پراتیکی و روزمره ندارد. کارگر لاستیک البرز با شهامت و قدرت اعتصاب میکند اما پرچمش اینست که مدیریت را دولتی کنید و نهادی مانند اتحادیه آزاد با زبان توده ایستی تغییر مدیریت را "خلع مالکیت" کارفرما نام میگذارد! این عبارت توخالی آدم را یاد "ملی کردن" های جمهوری اسلامی پس از انقلاب ۵۷ می اندازد که حزب توده با حرارت از آن دفاع میکرد. کارگر البرز هنوز حقوق اش را نگرفته، معضلاتش تماما حل نشده، اوباشی رفته و اوباشی دیگر آمده است، اما این تعبیر وارونه و ناسیونالیستی روی مبارزه آنها گذاشته میشود. اگر کسی دنبال جدال با رفرمیسم و به سازش کشیدن مبارزه کارگری است باید همانجا باشد که کارگر داد میزند و با اتکا به سنتی متمایز و رادیکال آن را پس بزند. در بیرون این ماجرا و تبریک گفتن به آنها دردی را درمان نمیکند. بلکه با گرایش و سیاست ناسیونالیستی و ضد کارگری مربوطه اعلام همبستگی میکند. اینجا باید تصریح کرد که مبارزه کارگران البرز برحق است و جزوی از مبارزه طبقاتی. اما سیاست حاکم بر این مبارزه سیاستی راست است که تنها در غیاب سنت سوسیالیسم رادیکال امکان بروز و خودنمایی یافته است.

در ایران موجی از فقر و فلاکت و گرسنگی شدیدتر در متن بحران اقتصادی موجود و سیاست آزادسازی قیمتها در راه است. وضعیت سرعت عوض میشود. نیاز به تشکلهائی که بتواند طبقه کارگر را در این جدال سربلند و پیروز بیرون بیاورد و در متن این جدال اتحاد کارگری را در مقابل طبقه سرمایه دار و دولتش تامین کند از نان شب واجب تر است. اگر فعالین این کمیته ها کاری میخواهند دراینمورد صورت دهند باید بدون فوت وقت و با تمام قوا پشت سنت شورائی و جنبش مجمع عمومی کارگری در محیطهای کار و زیست برونند. امروز کارگران کمونیست و رهبران کارگری پیشرو این خط مشی را پیش میبرند. باید به این جنبش پیوست. عمل مستقیم کارگری عبارت کلیدی ایندوره است. کسانی که منتظرند که بذره های آگاهی معوج آنها بالاخره کارگران را تکانی بدهد بجائی نمیرسند. آنها، شاید علیرغم میل و نیت خیرشان، تنها کاری که میکنند، اینست که فضائی بیشتر برای گرایشات راست در جنبش کارگری فراهم میکنند.*

به کارگران شرکت واحد

در باره نامه سندیکا به خامنه ای

سیاوش دانشور

اولین شماره نشریه "پیک سندیکا"، نشریه سندیکای شرکت واحد کارگران تهران، به تاریخ ۲۵ آبان ۸۶ منتشر و روی سایتهای خبری قرار گرفت. اولین شماره "پیک سندیکا"، بیان تسلط مجدد گرایش در رهبری این سندیکا است که "دفاع از کارگران" را از طریق سیاست عجز و لایه به درگاه خامنه ای و شاهرودی و مقامات جمهوری اسلامی پیش میبرد. نامه به خامنه ای و محتوای آن در این شماره نشریه، حاکی از مصادره شدن تلاش تاکنونی کارگران واحد برای ایجاد تشکل مستقل کارگری است. اگر سندیکای واحد روی این سیاست فعالیتش را ادامه دهد، باید صریحا اعلام کرد که **این تشکل مستقل کارگری نیست**. این گرایش کپی شوراهاى اسلامی و خانه کارگر است. ربطی به منافع آتی و آتی و خواستههای برحق کارگران واحد ندارد. اگر سیاست فعلی خط حاکم به این سندیکا باشد، آنوقت کارگران واحد و طبقه کارگر ایران باید سیاست دیگری در قبال این سندیکا اتخاذ کنند.

(توضیح: مطالب شماره اول نشریه پیک سندیکا بجز نامه به خامنه ای در سایت سندیکای واحد موجود است. همین موضوع، یعنی نبودن نامه در سایت، این تردید را بوجود می آورد که شاید نشریه جعلی است و یا توافق برسر این نامه وجود ندارد. اما از آنجا که سندیکای واحد جعلی بودن نشریه را بعد از چند روز اعلام نکرده است، فرض من اینست که نشریه را هیئت مدیره فعلی سندیکا منتشر و توزیع کرده است. با اینحال چنانچه این نشریه و این نامه را کسانی بجز شرکت واحدیها به نام آنها منتشر و توزیع کرده اند، لازم است این سندیکا رسماً و به سرعت در این مورد اظهار نظر کند.)

تیتیر نامه به خامنه ای با گفته ای از خمینی شروع میکند؛ "تمام جوامع بشری مرهون کار و کارگر است (امام خمینی)!" در متن نامه انقلاب ۵۷ و مبارزات پرشکوه کارگران نفت و طبقه کارگر علیه رژیم سلطنتی را "اسلامی" میکند! نیروی به قدرت خزیده اسلامی را "به قدرت رسیدن نیروهای انقلاب" نام میگذارد! مجوز حضور کارگران را در صحنه به "توجه منویات رهبر و دولتمردان" گره میزند! شکوه میکند که چرا "آقای قالیباف به عنوان یک مرد" وعده تحقق خواستههای کارگران را داده اما به وعده اش عمل نکرده است! سندیکا انگار از مریخ تازه امروز به زمین رسیده، اعلام "ناباوری" میکند که چطور "با وجود قانون اساسی، قانون کار، و قوانین شرعی اسلام"، کارگران سرکوب میشوند! اعلام "ناباوری" میکند که چطور کارگران گرسنه اند و بیکاراند و اعتراض شان به این وضعیت "اقدام علیه امنیت ملی" تلقی میشود! در پایان نامه سندیکا از درگاه "مقام رهبری" خواهان "صدور فرمان آزادی" اسانلو و مددی میشود. به "مقام رهبری" یادآور میشود که "ما مسلمانیم و در آموزه های حضرت محمد مصطفی صلی اله، ندیده اند که کارگرانی که به دست آنها بوسه زده شده"، ضرب و شتم و بیکار شوند!

اردوی آزادی و برابری و مشخصاً جنبش کارگری در ایران و جهان، عطف توجه ویژه ای به مبارزات کارگران واحد نشان داد. با تمام نیرو و بدرست از تلاششان برای ایجاد تشکل مستقل کارگری حمایت کرد. از آزادی اسانلو و دیگر کارگران زندانی و خواسته های برحق کارگران شرکت واحد بیوقفه دفاع کرد. حرکت شرکت واحد مکان مهمی در سیاست ایران بطور کلی و در جنبش کارگری بطور اخص ایفا کرد. همه متوجه این روند و اهمیت آن بودند و اگر از استثناهائی بگذریم جملگی مسئولانه و بیدریغ و علیرغم انتقادات به محدودیتهای این حرکت، از تشکیل سندیکا و دوام و سرپا نگهداشتن آن دفاع کردند. اما گرایشی در این سندیکا در دوره های معینی تلاش کرده است دفاع از موجودیتش را با دولا راست شدن در بارگاه خامنه ای پیش ببرد. در دوره اعتصاب و مبارزات شرکت واحد و بدنبال دستگیری بیشتر اعضای هیئت مدیره سندیکا، میرزائی نماینده این سیاست بود. به نظر میرسد همین گرایش با شدت بیشتری مجدداً بر سندیکا حاکم شده است. پائین تر به توجیهات و توجیه گران این سیاست پاسخ میدهم. اما سوال از هر کارگر شرکت واحد و هر کارگر و فعال کارگری اینست که آیا این سیاست میتواند یک سر سوزن منفعت کارگران تامین کند؟ آیا این سیاست جنبش کارگری را یکجا در مقابل پای خامنه ای و دست راستی ترین نیروها قربانی نمیکند؟ آیا کارگران واحد راهی دیگر برای دفاع از خواستههای برحق شان ندارند؟ آیا کارگران سوسیالیست و کمونیست و مبارز در شرکت واحد اجازه میدهند که نتیجه تلاش و کتک خوردن و زندانی کشیدن و گرسنگی، بوسیدن پای آمر سرکوب کارگران باشد؟ آیا با تسلط این گرایش چیزی از سندیکای شرکت واحد بعنوان تشکل مستقل کارگری میماند؟ آیا کسی میتواند تفاوت چنین تشکل فرضی را با شورای اسلامی کار توضیح دهد؟

وقتی سندیکا "سیاسی" میشود!

سندیکالیستها معمولاً اینطور وانمود میکنند که برای "خواستههای صنفی" کارگران مبارزه و تلاش میکنند. معمولاً از سیاست تیری میجویند. معمولاً دیوار چین بین خواستههای صنفی و سیاسی میکشند. نفس اینکه و به اعتراف "ناباورانه" همین گرایش، اعتراض به سفره خالی با سرکوب و زندان در جمهوری اسلامی و کشورهائی مانند ایران روبرو میشود، نشان میدهد این تقسیم بندیها تا چه حد قلابی و سطحی است. اما فعلاً از این بحث میگذریم. فرض کنیم که سندیکا امرش صنفی است و به سیاست وارد نمیشود. سوال اینست که چرا وقتی میخواهد در مورد سیاست حرف بزند، کل تلاش جنبش کارگری را به پای ارتجاع قربانی میکند؟ چرا حقیقت را نمیگوید؟ این چه گرایشی است که در مقابل سیاست بطور کلی کهنر میزند اما وقتی سیاسی میشود بلندگوی ارتجاعی ترین جریانها ضد کارگری میشود؟ بسیاری از رهبران

شوراهای کارگری در صنایع نفت و گاز و مراکز کارگری ایران در انقلاب ۵۷ زنده نیستند تا از خود دفاع کنند، اما جنبش کارگری و فعالینش هم دسته جمعی سکنه مغزی نکرده اند! سندیکای واحد به چه حقی مبارزات کارگران نفت علیه رژیم شاه را "اسلامی" معرفی میکند و سرکوبگران شوراهای کارگری و قاتلین فعالین جنبش کارگری را "نیروهای انقلاب" معرفی میکند؟ آیا این عوض کردن موقعیتها و جعل تاریخ تصادفی و یا معرفتی است؟ چرا صنفیگری سندیکا وقتی به سیاست و تاریخ میرسد، سیاست و تبیین اش دولتی و تاریخ نویسی اش اسلامی میشود؟ و بالاخره اگر کارگران در انقلاب ۵۷ نیرو و مدافع "انقلاب اسلامی" بودند و با امروز با "منویات رهبر و دولتمردان" در صحنه هستند، سندیکا و تشکل مستقل خواستن چه موضوعیتی دارد؟ چرا شورای اسلامی و خانه کارگر را روی سر نمیگذارند؟ طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ پرچم با پرچم شوراهای به میدان آمد. شعار همه گیر "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" هنوز در گوشها زنگ میزند. جنبش شورائی و مدرنیستی و سوسیالیستی کارگران نفت و مبارزات باشکوه طبقه کارگر ایران، جناح چپ و یک رکن مهم هویت پیشرو انقلاب ۵۷ بود. در این انقلاب البته سنتهای سیاسی غیر کارگری و ملی-اسلامی و جریانات متعلق به آن نیز حضور داشتند. همان جریاناتی که بدلیل محدودیتهای سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و عدم آمادگی اش در آن انقلاب، توانست ابتکار عمل سیاسی را از دست کارگران نفت خارج کند و به دست جنبش اسلامی بسپارد. حزب توده و جبهه ملی از نیروهای شاخصی بودند که همراه با دولتهای غربی از خمینی و خامنه ای و ایل و تبار اسلام "رهبری انقلاب" ساختند و به مردم فروختند. اینها کسانی بودند که با خط همین نامه سندیکای واحد پابوس خمینی و سپاه پاسداران شدند. همین خط را به کارگر فروختند. شوراهایش را "مالیدند". رهبران را یا کشتند و یا اخراج کردند و یا در زندان پوساندند. سازمانهایش را نابود کردند و طبقه کارگر را کت بسته تحویل کثیف ترین رژیم ضد کارگری سرمایه داران دادند. این سیاست نخ نما، تکراری، کسالت آور و عقب مانده است. کارگری که شش ما از عمر کارگری اش نمیگذرد و یا سرنوشت دوستان و بستگانش را در انقلاب ۵۷ دیده است، کارگری که میبیند این وحشی ها حتی به فرزندان کارگران واحد با مشت و لگد حمله میکنند، کارگری که میبیند اسانلو را علیرغم دفاع از قانون کار ضد کارگری زندان میکنند، از این سیاست سندیکای واحد منزجر میشود. به نظر من گرایش اسلام پناه، قانون گرا، و حتی پلتیک زن که فکر میکند اینگونه میتوان ضربات را بر سندیکا کم کرد، دیدگاهش همین است که در نامه به خامنه ای عنوان کرده است. این حتی دیدگاه همه سندیکالیستهای شرکت واحد نیست. اما تسری این دیدگاه به کارگران و اعضای شرکت واحد، همه را چکی غلام و برده حکومت اسلامی کردن، تاریخ قهرمانیها و مبارزات شکوهمندش را "اسلامی" نام گذاشتن، و مدال "انقلابی و نیروی انقلابی" به قاتلین کارگران دادن، بیش از حد زیاده روی است. و البته اینگونه "سیاسی" شدن سندیکالیسم پشت سکه "صنفي" بودنش است. این یک خط است. یک تمایل و نگرش قدیمی و راست و محافظه کار است که هیچوقت نتوانسته سر سوزنی منافع کارگران را متحقق کند. این یک سیاست ضد کارگری است. این سیاستی است که همیشه کارگر را پشت سرمایه داران "خودی" میکشد و در مورد "اوضاع نابسامان تولید داخلی" شکوائیه مینویسد و پیام حمایت میدهد. این گرایش به منافع و مصالح مبارزه کارگری بیربط است.

غسل تعمید اسلامی سندیکا

سندیکای واحد در این نامه به خامنه ای نقش مفتی اعظم اسلام را هم دارد بازی میکند. چگونه یک تشکل توده ای را، حال کارگری و غیر کارگری، که علی القاعده گرایشات و دیدگاهها و باورهای مختلف در آن وجود دارد، میتوان اسلامی و مسلمان نامید و یا معرفی کرد؟ آیا در این زمینه از کارگران واحد نظر خواسته اند؟ آیا این سیاست محصول یک اراده جمعی در شرکت واحد است یا نتیجه تسلط یک خط در رهبری سندیکا بدنیال دستگیری فعالین آن؟ این سیاست با سیاست خود جمهوری اسلامی چه فرقی دارد؟ مگر همین "رهبر انقلاب" شما نمیگوید "مردم ایران همه مسلمانند"؟ هیچ سندیکا و تشکل کارگری و تشکل مدنی نمیتواند براساس مسلمان بودن و غیر مسلمان بودن عضو بگیرد. اگر اینگونه است باید اسم سندیکا را گذاشت "سندیکای کارگران مسلمان شرکت واحد"! یعنی همان شورای اسلامی! آیا این گرایش دارد با ابتکار فشاری را پس میزند؟ کسی متوهم شده که کارگران شرکت واحد جملگی مارکسیست و کمونیست اند؟ کسی چنین ادعائی کرده و آزادی اسانلو و مددی و رضوی را منوط به این کرده اند؟ حقیقت اینست حتی اگر جمهوری اسلامی چنین شرایطی را هم میگذاشت، کارگران نباید به آن تن میدادند. این نامه دارد یکجانبه برای کارگران شرکت واحد هویت مذهبی میتراشد. شرکت واحد براساس "مسلمان بودن" جمع نشدند سندیکا درست کنند، بلکه سندیکا را براساس کارگر بودن و مطالبه و حقوقی را خواستن تشکیل شدند. آیا اگر کارگری گفت من مسلمان نیستم، سندیکا کارت عضویتش را باطل میکند؟ اگر نه این تملق به ارتجاع ضد کارگر چه معنی دارد؟ آیا این تبدیل سندیکای واحد به یک تشکل اسلامی طرفدار خامنه ای و به این اعتبار انحلال رسمی آن نیست؟ آیا دستخوش گفتن به محبوب و صادقی و چاقوکشان اسلامی نیست که زبان اسانلو را میخواستند با کارد از حلقومش دربیورند؟

همراهی با کمپین خانه کارگر

یک سیاست فعال دوره اخیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار، دفاع از قانون ضد کارگری کار جمهوری اسلامی است. از حمل تابوت قانون کار در مراسم روز جهانی کارگر تا تظاهرات امروز سه شنبه در مرقد خمینی با پرچم "خداحافظی با قانون کار"، دیدگاه تشکلهای ضد کارگری اسلامی و دولتی است که همواره سعی کردند کارگران را پشت قانون کار رژیم ببرند. نامه سندیکای شرکت واحد هم همین خط را دارد. قانون اساسی رژیم و قانون کار ضد کارگری اش را سنگر کارگران میدانند. با "ناباوری" میگویند که چطور "با وجود قانون اساسی، قانون کار، و قوانین شرعی اسلام"، کارگران سرکوب میشوند؟! آیا واقعا نویسندگان این نامه کراهت تاثیرات این قوانین ضد کارگری را در زندگی کارگران نمیبینند؟ آیا توهم بیش از حدشان به اسلام باعث این ناباوری است؟ اینها یادشان نیست که دعوی طبقه کارگر با دولت اسلامی برسر قانون کار چه بود؟ اینها یادشان نیست این قانون علیرغم تمام تغییرات هیچوقت توسط کارگران پذیرفته نشد و پاره شد؟ سندیکای واحد شرع اسلام را هم به قانون اساسی و قانون کار اضافه کرده تا واقعا "باورش" نشود که چرا مددی و اسانلو و رضوی را گرفتند و چرا به جنبش کارگری و فعالینش اینگونه حمله میکنند. دفاع از قانون کار، قانون اساسی، شرع اسلام در مقابل خامنه ای مجری همین قوانین، نشان میدهد آن اسلامیت سندیکا غلیظ تر از این حرفهاست! ظاهرا آقای خامنه ای "رویزیونیست" شده و سندیکای اسلامی شده واحد دارد از سنگر قانون اساسی دفاع میکند! سندیکای واحد با طرح این عبارات تنها در قلمرو قانون و نامه نگاری سنتی حرف زده است، بلکه در کنار ژست معلم اسلام گرفتن برای خامنه ای، کنار کمپین خانه کارگر و چاقوکشان در دفاع از قانون کار رژیم ایستاده است. اینجا بسیار روشن است که دفاعش از آزادی اسانلو و مددی بیپوده و فرمال است. اتفاقا این دفاع برای ساکت کردن کارگران واحد است نه دفاعی حقیقی و از موضع یک تشکل مستقل کارگری.

ادبیات مردانه - اسلامی بجای ادبیات کارگری

سندیکا در این نامه اش تنها اسلامی و مدافع قانون کار و قانون اساسی و شرع اسلام نمیشود، تنها بیجا مدافع سنت عقب مانده اسلامی نمیشود، بلکه مبارزه کارگران و "در صحنه بودن" آنها را به اشاره و "توجه منویات رهبر و دولتمردان" گره میزند. نه فقط جنبش کارگری را با یک شعبده بازی توده ایستی - اسلامی برده رژیم و سرانش میکند، بلکه به طرز تاسف انگیزی ادبیاتش نیز از همین سنت تغذیه میکند. روی قولهای عمل نشده "آقای قالیباف به عنوان یک مرد" انگشت میگذارند. مثلا سهیلا جلودار زاده که زن است و همین وعده های قالیباف را بارها به کارگران داده است، از نظر سندیکا دارای اعتبار نصف قالیباف است؟ آیا کارگر و مبارزه کارگری و جنبش آزادیخواهانه کارگری که چشم امید جامعه و جنبشهای پیشرو در همه تاریخ جهانی اش بوده است، ادبیاتش اسلامی - مردانه است؟ آیا سندیکا اصولا از زنان عضو میگیرد یا نه سندیکا مردانه است؟ وقتی سیاست و تاکتیک عجز و لایه در دفاع از حقوق پایه ای کارگر به جای اعتراض مستقل طبقاتی مینشیند، وقتی تاریخ مبارزات کارگری یکجا به تلاش برای سرکار آوردن اسلام و ارتجاع اسلامی مصادره اسلامی میشود، وقتی قانون کار و قانون اساسی و شرع اسلام به پناهگاه سندیکا تبدیل میشود، وقتی خامنه ای و شاهرودی و جلدان کارگران به مقام معظم "رهبر انقلاب" ارتقا داده میشود، وقتی نفس اعتراض کارگر و نحواستش منوط به اجازه و اشاره آقا میشود، وقتی سندیکای کارگری کاسه داغ تر از آش میشود و به مفسر اسلام و اسلامیت و "ناباوری" در سرکوب کارگر توسط اسلاميون تنزل پیدا میکند، وقتی یادشان میرود که هزاران فعال کارگری و میلیونها عضو خانواده های کارگری را همین جلدان به این خاک سیاه نشانند، صد البته ادبیات و ارزشها و اخلاقیات سندیکا هم آخوندی میشود!

پاسخ به یک توجیه

گرایش توده ایستی - دو خردادی معمولا تلاش میکند سازش و راست روی در مقابل حکومت را با بحث "شرایط داخل" توضیح دهد. این دو کلمه "شرایط داخل" ظاهرا آچار فرانسه ای است که میتوان هر گرهی را با آن باز کرد! مسئله اما تماما سیاسی است. کمونیسم کارگری هیچوقت به کارگران رهنمود نداده که در مبارزه برای نقد کردن دستمزدها شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهند. کسی نمیکوید رهبر و فعال جنبش کارگری یا هر جنبش دیگر شعارهایی بدهد که با سطح و توان مبارزه موجود و توازن قوای طبقات تناسب ندارد. حتی وقتی اسانلو در خارج بود و از قانون کار رژیم دفاع کرد، امثال من به همین اعتراض کردیم و نه اینکه چرا به جمهوری اسلامی فحش نداده است. برای دفاع از حقوق کارگر، برای دفاع از آزادی زندانیان سیاسی و رهبران سندیکا، نیازی به مجیزگوئی رژیم اسلامی نیست. همانطور که نیازی به دادن شعار سرنگونی نیست. تمام کسانی که در شرایط علنی و قانونی کار میکنند، میدانند باید فردا سرکارشان بروند. میدانند باید طوری حرف بزنند که ادامه کاریشان به خطر نیافتد. میدانند باید کارگر را روی اعتراض واقعی همانروزش متحد کرد و به میدان آورد. در عین حال میدانند که رعایت این وجوه و ظرائف کار، دوری از آوانتوریسم و حرکتهای نسنجیده، معنی اش تائید رژیم و قانون رژیم و سران رژیم نیست. اگر اینبود، باید انسان یا دیوانه یا بی مغز باشد که ابزارهای فی الحال موجود رژیم اسلامی را بعنوان ظرف فعالیت دور بزند و تشکیلی بنا نهد که سیاستش از خانه کارگر هم عقب تر است. ما انتظار کارها و اقدامات محیرالعقول از هر مبارزه مشخص نداریم. هر تلاشی در چهارچوب موضوع کارش میتواند خود را به اشکال مقدور بیان کند و اتحادش را روی همین بگذارد. هر تلاشی میتواند و باید در روند فعالیتش فضا را بطور مرتب برای فعالیت اش باز کند. فرق اساسی هست با نوع کار یک فعال اجتماعی در یک جنبش علنی در تناسب قوای معین با رادیکالیسم شعاری و غیر اجتماعی محافل بیدرد. اینها همه برای کمونیستها و سوسیالیستها جنبش کارگری از روز روشن تر است. اما کسی هم نمیپذیرد با توجیه شرایط کار در داخل، کل حرکت را در پای جمهوری اسلامی قربانی کرد. این تشخیص شرایط نیست، تقدیم دودستی و آگاهانه یک حرکت واقعی و یک اعتراض برحق کارگری به رژیم اسلامی است. این تیر خلاص زدن به استقلال طبقه کارگر و خواست تشکل مستقل کارگری است. این برآورده کردن همان هدف دیرینه رژیم اسلامی و خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار است.

وظایف کارگران سوسیالیست

تلاش برای احیای سندیکای واحد و پیشبرد اعتصاب و اعتراض کارگران واحد، علیرغم سرکوبهای جمهوری اسلامی، دستاوردها و جایگاه مهمی در جنبش کارگری داشته است. این جنگ تمام نشده است. هنوز طبقه کارگر ایران در مراکز مختلف فاقد تشکل مستقل کارگری هستند. در نتیجه سیاست امروز سندیکای واحد را باید دست بالا پیدا کردن گرایش راست و مذهبی در مقابل سندیکالیسم سنتی و صنفی گرا از یکسو و گرایش رادیکال و سوسیالیست از سوی دیگر دانست. این حتی با خط اسانلو و مددی و دیگران در دوره قبل تفاوت دارد. خط سندیکالیستی در شرکت واحد قویتر است اما این گرایش ارتجعی که امروز میداندار شده است، تماما تلاشهای تاکتونی را بر باد میدهد. این گرایش اعتبار و حیثیت سندیکای واحد و مبارزاتش را هیچ میکند. این گرایش با این سیاستها اعلام فاصله اش را با بقیه جنبش کارگری پیشاپیش اعلام کرده است و عملا در کمپ بالائی ها کار میکند. این گرایش حتی از حمایت تعداد محدودی از کارگران خود شرکت واحد برخوردار نیست. وظیفه کارگران سوسیالیست و کمونیست جنبش کارگری عموما و شرکت واحد خصوصا اینست که قاطعانه در مقابل این خط مشی عمیقا ضد کارگری بایستند. رجوع به کارگران در یک مجمع عمومی مناطق شرکت واحد بکروزه نشان میدهد که این سیاست از کمترین اعتبار در میان کارگران برخوردار است. کارگران سوسیالیست شرکت واحد در این مقطع وظایف سنگینی بعهده دارند. خط تمجید از رژیم اولین نتیجه اش دلسردی کارگران است. نتیجه دیگر این خط آزاد نشدن زندانیان شرکت واحد و عدم لغو احکام ضد انسانی است که به اسانلو و مددی دادند. این سیاست جنبش کارگری را دچار انشقاق میکند و همبستگی کارگری در سطح کشوری و بین المللی را به سرعت کاهش میدهد. این سیاست با هر تحلیلی اگر به یک خط مسلط در جنبش کارگری تبدیل شود، کمر این جنبش را خرد میکند. این سیاست تجربه سندیکای واحد را به عنوان تجربه ای تراژیک ثبت میکند. استقلال کارگر بعنوان یک طبقه در مبارزه اش با این حکومت و سرمایه داران اصل اساسی و ضامن پیشروی آنست. تشکل مستقل کارگری، تشکل مستقل از دولت و نهادهای دست ساز دولتی در میان کارگران، یک رکن مهم تامین استقلال طبقاتی کارگر است. سندیکا و شورا و اشکل مختلف تشکل کارگری در این مقاله مورد بحث نبودند. کمونیستها از هر دو خشتی که کارگران در زمینه تشکل و اتحاد طبقه روی هم میگذارند حمایت میکنند. کمونیستها در عین حال که سنت شان مجامع عمومی کارگری و ایجاد شوراهای کارگری است که دخالت مستمر کارگر را در مبارزه اش علیه سرمایه تامین میکند، از اتحاد و تشکل و سازمانهای طبقه کارگر در ابعاد وسیعتر مسئولانه حمایت میکنند. اما نه فقط کمونیستها و سوسیالیستها بلکه هیچ کارگر مبارزی این اشتباه را نمیکند که تشکل و حقوق

اش را از اسلام و ارتجاع و سرمایه و قانون ضد کارگریش مطالبه کند. شعار فوری طبقه کارگر ایران انحلال شوراهای اسلامی و خانه کارگر و ایجاد سازمانهای مستقل کارگران است. تلاش چند سال اخیر روی همین موضوع دور زده است. میتوان در مورد شکست این تلاشها و به نتیجه نرسیدن شان جداگانه بحث کرد و نوشت، اما هیچ جمعیندی نمیتواند به تائید رژیم و قانونش و خامنه ای و این مواضع ضد کارگری منجر شود. بعید میدانم جمهوری اسلامی جرات داشته باشد که چنین خواستی را علنا از کارگران بخواهد. کارگران سوسیالیست و رادیکال در شرکت واحد باید این موضوع را بسیار جدی تلقی کنند. فعالین کارگری لازم است در این زمینه بدون ابهام حرف بزنند. در خود شرکت واحد باید کارگران را نسبت به این موضوع حساس کرد. معلوم نیست اکثریت عظیم کارگران شرکت واحد حتی از چنین نامه ای خبر داشته اند. تجارب تاکنونی و نامه آخر سندیکای واحد نشان میدهد که جنبش مجمع عمومی کارگری امروز تنها راه ممکن و عملی است که هم قادر است خلا تشکل مستقل کارگری را پر کند، هم کارگران را در مبارزه برحق شان متحدانه به صحنه بیاورد، و هم در مقابل سرکوب و تعدی رژیم اسلامی و خیل سازشکارانی که جنبش کارگری را به یک ارزن میفروشند سدی محکم قرار دهد.

شماره اول نشریه "پیک سندیکا"، علیرغم تفاوتی در میان سندیکالیستهای ایرانی، برآستی پیکی ناامید کننده و شکست طلبانه بود. این نشریه و سیاست حاکم به آن نشان داد که سترونی سندیکالیسم در کشورهایی مانند ایران تا چه حد عمیق است. سندیکالیسم که در یک شرایط نرمال تلاش اش را بر ایجاد یک سازش بین کارگر و کارفرما قرار داده است، در دوره انقلابی و عروج جنبش کارگری دقیقاً کنار قدرت میایستد. نشانه های آن از هم اکنون پیداست.*

این سندیکالیسم است!

"هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است"

علی جوادی

گفتگوی رضا رخشان "مسئول روابط عمومی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه" با "خبرگزاری کار ایران" حاوی نکاتی است که بیانگر نقش تاریخی و مشخص سندیکالیسم در ایران است. اما ذکر ملاحظه ای قبل از پرداختن و نقد این مصاحبه حائز اهمیت است. این گفتگو توسط "خبرگزاری کار ایران" منتشر شده است. اینکه "خبرگزاری کار ایران" عینا اظهارات رضا رخشان را بدون دخل و تصرف و یا دستکاری درج کرده است، مساله ای است که تنها رضا رخشان میتواند تعیین کند. از این رو نقد نقطه نظرات ارائه شده در این گفتگو با این ملاحظه صورت میگیرد. هر چند که دست اندرکاران این سندیکا قبلا نیز تمایلات و سیاستهای مشابهی را بیان کرده بودند. در این گزارش آمده است:

"با وجود آنکه هنوز مطالبات کارگران هفت تپه با تاخیر دو ماهه پرداخت می شود و همچنان بیش از سه هزار کارگر این واحد تولیدی نسبت به آینده و امنیت شغلی خود نگران هستند اما در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است." ایشان همچنین اضافه کرده است: "این در حالی است که در مدت مشابه دو سال قبل، به دلیل نبود نهاد مستقل صنفی کارگری، کارگران هفت تپه برای پیگیری مطالبات خود بیش از ۵۰ بار به اعتصاب و حرکت های اعتراضی دست زدند."

آنچه در این متن کوتاه بیان شده است نشانگر گوشه ای دیگر از نقش واقعی سندیکالیسم و گرایش سندیکالیستی در جنبش کارگری است. معمولا در بررسی نقش سندیکالیسم به درجه زیادی به این گرایش ارفاق میشود و به آن صرفا بمثابه یک ابزار دفاعی از حقوق و سطح معیشت و شرایط کار کارگران نگریسته میشود. این گوشه ای از نقش سندیکالیسم است. اما یک روی سکه است. بیان تمام عملکرد آن نیست. در صورتیکه یک رکن دیگر فعالیت سندیکالیسم مهار کردن و کنترل اعتراضات رادیکال توده های کارگر است. جلوگیری از گسترش اعتراضات رادیکال توده های کارگر، قرار دادن این اعتراضات در چهارچوب قابل قبول برای سیستم و نظام بورژوایی حاکم، تقلیل سطح توقع و انتظار کارگران و همچنین مقابله با گرایشات رادیکال و شورایی و کمونیستی کارگران از ارکان دیگر سیاست سندیکالیسم است. گفته های رضا رخشان نیز این جنبه از فعالیت سندیکالیستها را نیز بطور دقیق بیان میکند. در این جا ما آن رکن سیاست سندیکالیستی را مشاهده میکنیم که تلاش میکند جلوی اعتراضات رادیکال و توده ای کارگران را سد کند.

گفتگوی رضا رخشان علاوه بر اشاره به این نقش در عین حال تلاش میکند مطلوبیت این جنبه از فعالیت سندیکالیستی را به مقامات حاکم خاطر نشان کند. "هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است!" بیان این مطلوبیت است. تکان دهنده است. رسما و علنا بعنوان یک اقدام مثبت در کارنامه خود اعلام میکنند که در دوران این سندیکا هیچ اعتراض و اعتصابی صورت نگرفته است در صورتیکه در دوره قبل بیش از ۵۰ اعتراض و اعتصاب صورت گرفته است. و این از قرار یکی از دستاوردهای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه است. کارگران نیشکر هفت تپه بارها و بارها مبارزه کردند. به خیابان آمدند. از مردم برای تحمل خواستهایشان درخواست کمک کردند. اعتراضشان یکی از مهم ترین تحرکات طبقه کارگر در دوران اخیر را شکل داد، اما آنچه نصیب کارگران شده است سندیکایی است که رسما اعلام میکند که عدم اعتراض و اعتصاب کارگری یکی از نتایج عملکرد این سندیکا است. و این اتفاقات از قرار به علت "حسن اعتماد کارگران" به سندیکا صورت گرفته است!

هیچ کارگری علی العموم و ذاتا شیفته اعتراض و اعتصاب و مبارزه نیست. مبارزه یک اجبار، یک تحمیل به زندگی کارگر است. کارگر ناچارا مبارزه میکند. مبارزه میکند تا شرایط کار و زندگی خودش را بهبود ببخشد. مبارزه میکند تا این شرایط ضد انسانی را دگرگون کند. مبارزه میکند تا به این اجبار در عین حال پایان ببخشد. اگر سرمایه و دولت و کارفرماها به زبان خوش تن به مطالبات و خواستهای کارگران میدادند، اگر به زبان خوش تسلیم خواستهای کارگران میشدند، اگر این نظام جامعه را تحویل صاحبان واقعی اش میداد، ضرورتی به اعتصاب و اعتراض و مبارزه اقتصادی و سیاسی و قیام و انقلاب نبود. اما شرایط داده شده در مقابل طبقه کارگر در ایران و جهان این چنین نیست و نبوده است. هر ذره پیشروی طبقه کارگر، قرار دادن هر خشتی بر روی خشتی دیگر، هر افزایش دستمزدی، مستلزم مبارزه ای جانانه بوده است. در ایران اسلام زده، سرمایه و کارفرمایان بعضا حتی همان حقوق و مزایا و دستمزدهای بخور و نمیر کارگران را در موعد مقرر پرداخت نمیکنند. در چنین شرایطی اعلام اینکه با توجه به "حسن اعتماد کارگران به سندیکا" ما شاهد هیچ اعتراض و اعتصابی نبوده ایم نشان یک رو در روی آشکار با مبارزه بر حق کارگران و تلاشی برای کنترل و مهار این تنها راه تحقق مطالبات و خواستهای کارگران است. مساله این نیست که سندیکا توانسته است، چه با مبارزه و چه حتی با سازش و بند بست، کاری کند که کارگران حقوق و مزایای خود را در آخر ماه دریافت کنند، نه؟ حتی اینطور هم نیست. کارگران هفت تپه هنوز حقوق و مزایایشان دیر به دیر پرداخت میشود. هنوز حتی بنا به ادعای خود سندیکا کارگران "نگران آینده و امنیت شغلی" خود هستند. هنوز حقوقشان با دو ماه تاخیر پرداخت میشود.

اما هدف از این اظهارات چیست؟ این گفته ها که عمدتا و بحق باعث رویگردانی کارگران از سیاست سندیکا و گرایش سندیکالیستی حاکم بر این تشکل میشود. پس هدف چیست؟ در پاسخ باید به نقش و عملکرد سیاسی سندیکالیسم اشاره کرد. سندیکالیسم یک گرایش بورژوایی در جنبش کارگری است. دامنه و حیطه عملکرد آن صرفا محدود به "مبارزه اقتصادی" کارگر نیست. عملکردی سیاسی دارد. تاریخا این گرایش پیوند روشن و صریحی با سوسیال دمکراسی و یا گرایشات سانتر و "چپ" طبقه حاکمه داشته است. به این اعتبار جنبش سندیکالیستی بخشی از یک جنبش وسیعتر اجتماعی است. سندیکالیسم آلترناتیو یک گرایش طبقه حاکمه برای سازماندهی اقتصادی و سیاسی در صفوف طبقه کارگر است. در پایه ای ترین سطح آن گرایشی در صفوف طبقه کارگر است که مناسبات ضد انسانی کار و سرمایه و استثمار کارگر برایش مورد سؤال نیست. فرض است. عملکرد و نقش این گرایش علی العموم بسیار فراتر از "سندیکا سازی" و یا "مبارزه اقتصادی" طبقه است. مانند هر گرایش اجتماعی دارای افق معینی در زمینه مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه است. به قول منصور حکمت این تصور خام

را باید کنار گذاشت که گویا احزاب مبارزه سیاسی میکنند و تشکل های کارگری "مبارزه اقتصادی" کارگری را سازماندهی و نمایندگی میکنند. در ایران گرایش سندیکالیستی چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ عملی به طور ویژه ای با سنت توده ایسم و همچنین گرایش و سنت جنبش ملی - اسلامی گره خورده است. توده ایسم و ملی - اسلامی گری بیان سیاسی گرایش سندیکالیستی در سطح جامعه است. اظهارات رضا رخشان نیز چنین جهت گیری سیاسی را بیان میکند. هدف از طرح مطلوبیت سندیکا در این شرایط برای "جذب" کارگران و "عضوگیری" بیشتر برای سندیکا نیست. هدف نشان دادن نقش و مطلوبیت سندیکا برای بخشهایی از طبقه حاکمه و سرمایه و گرایش در حکومت اسلامی است. گویا دارند به زبان بی زبانی اعلام میکنند که اگر دستگاه سرکوب نتوانست مانع اعتراض کارگران شود، سندیکا توانسته است با "جلب اعتماد کارگران" مانع جاری شدن اعتراض و اعتصاب علیرغم عدم دستیابی کارگران به اصلی ترین مطالبات و خواستههایشان شود. بی جهت نیست که ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار که میگوید چرا بجای ایجاد "شورای اسلامی کار" بر تشکیل سندیکا تاکید کردید" نقد خود به نهاد ارتجاعی و سرکوبگر "شوراهای اسلامی" را اینگونه طرح میکند: "علت این مخالفت تنها وجود آئین نامه ها و دخالت هایی بود که باعث محدود شدن شعاع حرکتی نهادهای صنفی شده بود." و اضافه میکند: "این وضعیت باعث شده بود تا در کارگران نوعی بدبینی نسبت به فعالیت شورای کار و وقت کارخانه به وجود آید به طوری که این تشکل سرانجام به دلیل ناکارآمدی با درخواست کارگران منحل شد." سیاست اعلام شده در این گفته ها نسبت به شوراهای اسلامی دقیقا بیانگر سیاست یک گرایش توده ایستی در قبال "سیاست کارگری" حکومت اسلامی است. در صورتیکه توده های کارگر و کارگران رادیکال به طور روشنی در همین "۵۰ مبارزه و اعتصاب" خود بارها و بارها خواهان انحلال و درهم شکستن این نهاد ارتجاعی شده اند. یکی از خواسته های کارگران نیشکر هفت تپه انحلال شورای اسلامی کارخانه بود. این کارگران خواهان اخراج نماینده حراست و جمع کردن بساط این اوباش اسلامی و ضمیمه دستگاه سرکوب رژیم اسلامی بودند. مساله بر سر "ناکارآمدی" این جریانات نبود. اگر این جریانات "ناکارآمدی" داشتند، این "ناکارآمدی" در پیشبرد اهداف ارتجاعی و شکست خورده شان بود. ما اجازه نمیدهیم این تاریخ اعتراض کارگران هفت تپه را مخدوش کنند.

مصاحبه رضا رخشان نشانگر ابعادی از عملکرد و سیاست سندیکالیستی در ایران است که تاکنون به این روشنی بیان نشده بود. واقعیت این است که سرکوب وحشیانه هر اعتراض کارگری تاکنون حتی اجازه رشد و گسترش چندانی به گرایش سندیکالیستی در جامعه نداده بود. اما مبارزات اخیر بخشهایی از کارگران در عین حال زمینه ای را فراهم آورده است که گرایش سندیکالیستی با سوار شدن بر آن بتواند بر متن اعتراض کارگران به خود سر و سامان و سازمانی دهد و بعضا نتیجه بخشهایی از مبارزه کارگری را از آن خود کند. ایجاد سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه نمونه ای از تلاش سندیکالیسم در ایران است. در این چهارچوب ذکر چند رکن سیاست کمونیستی حائز اهمیت است. ما کمونیستها از هر نوع تلاش کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری دفاع میکنیم. ما از تلاش هر بخشی از کارگران برای بهبود زندگی و شرایط کارشان دفاع میکنیم. اما در عین حال بر سازماندهی جنبش شورایی و مجمع عمومی کارگران و ایجاد تشکل های توده ای کارگران متکی بر مجمع عمومی و اراده مستقیم کارگر تاکید میکنیم. تقابل گرایش رادیکال و سوسیالیستی و گرایش رفرمیستی - سندیکالیستی در طبقه کارگر از نقطه نظر ما در عین حال گوشه ای از یک جدال پایه ای تر برای نابودی نظام سرمایه داری در پس قیام و انقلاب کارگری است.

اظهارات رضا رخشان نشان حقانیت نقد گرایش رادیکال کمونیستی و شورایی طبقه کارگر به گرایش سندیکالیستی است. *

در نقد سندیکالیسم در ایران

تلاشهای سندیکالیسم برای عقیم کردن جنبش کارگری ۱

(نقدی به نظرات رضا رخشان)

علی جوادی

جنبش کارگری یک جنبش یکدست و یا لوح نانوشته ای نیست. دیوار چین کارگر و جنبش کارگری را از جامعه و جنبشهای اجتماعی و سیاسی جدا نکرده است. ما در هر دوره شاهد گرایشهای متعددی در جنبش کارگری هستیم. در شرایط کنونی جنبش کمونیسم کارگری، جنبش اعتراض ضد سرمایه داری طبقه کارگر، و همچنین جنبش ملی - اسلامی، گرایش سندیکالیستی - توده ایستی، دو گرایش اصلی در صفوف طبقه کارگر و جنبش کارگری هستند. اهداف، افق، تشکل و سیاستهای مورد نظر این دو جنبش علیرغم برخی تشابهات و رویهم افتادگی ها اما در اساس متفاوتند. دو آینده، دو افق متفاوت را مد نظر دارند. یکی برای سرنگونی نظام سرمایه داری، نابودی استثمار و شکاف طبقاتی و لغو کارمزدی و بهبود روزمره زندگی کارگر مبارزه میکند. اما دیگری در اساس برای تغییرات محدود و اندک مبارزه میکند. تلاش برای دریافت "مزد عادلانه" و داشتن حقوق اولیه کارگری در چهارچوب مناسبات سرمایه داری اساس مطالباتش است.

این تمایزات در شرایطی که یک سرمایه داری خشن و سرکوبگر بر جامعه حاکم است، طبقه کارگر فاقد ابتدایی ترین حقوق اولیه و شناخته شده خود است، "معمولا" در پرده مبارزه برای این حقوق اولیه پوشیده میشود. اما در شرایط انکشاف مبارزه سیاسی و طبقاتی در جامعه، در شرایط تقابل گسترده اجتماعی و طبقاتی، در شرایطی که جامعه وارد دورانهای حاد و تاریخساز خود میشود، این پوسته ها و لایه ها به کناری میروند و جوهر و اهداف پایه ای و روزمره دو گرایش خود را به اشکال مختلف به نمایش میگذارند.

یکی از این نقاط افتراق و تمایز میان دو گرایش کمونیسم کارگری و گرایش ملی - اسلامی در جنبش کارگری مساله سرنگونی رژیم اسلامی و تغییرات بنیادی و پایه ای در راه رسیدن به اهداف روزمره و همچنین اهداف پایه ای هر کدام از این جنبشها است. مساله سرنگونی و یا اصلاح و تعدیل هیولای رژیم اسلامی در مرکز این تلاقی و تمایز قرار دارد. سرنگونی رژیم اسلامی یک حلقه کلیدی در تحقق اهداف و مطالبات کمونیسم کارگری است. بطور مثال حزب اتحاد کمونیسم کارگری همانطور که در برنامه یک دنیای بهتر خود تاکید کرده است برای پیروزی کامل و همه جانبه انقلاب اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری و اجرای کلیت برنامه آزادیبخش طبقه کارگر مبارزه میکند. ما در عین حال و مادام که نظام کثیف سرمایه داری پابرجاست برای تحمیل عمیق ترین اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که سطح زندگی و حقوق و آزادیهای توده وسیع مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد، مبارزه میکنیم. ما این حکم برنامه ای مان را باز هم تاکید میکنیم، و شرایط کنونی صد بار صحت آن را تایید کرده است، که امروز حتی کوچکترین بهبود در زندگی مادی و معنوی مردم ایران و کسب بدیهی ترین و ابتدایی ترین حقوق و آزادی های فردی و مدنی و سیاسی و کارگری در گرو بزیر کشیدن و سرنگونی انقلابی رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی است. از این رو ما برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری فوری یک حکومت کارگری مبارزه میکنیم. از نقطه نظر ما سرنگونی همه جانبه رژیم اسلامی و به اجرا گذاشتن کلیت برنامه کمونیسم کارگری شرط آزادی و رهایی و برابری واقعی و کامل کارگر و همه مردم در ایران است.

اما در نقطه مقابل حفظ رژیم منحوس اسلامی و تلاش برای اصلاح و تعدیل آن یک مولفه اساسی جنبش ملی - اسلامی و گرایش سندیکالیستی - توده ایستی است. این جنبش در جامعه اکنون خود را در قالب "جنبش سبز" بسته بندی کرده است. گرایش سندیکالیستی - توده ایستی در صفوف طبقه کارگر در کلیت خود متأثر از این جنبش ارتجاعی و دارای افق های یکسان و همخوانی با آن است. نقد و کنار زدن افق و سیاستهای سندیکالیستی - توده ایستی یک رکن تلاش ما برای تحکیم و گسترش گرایش رادیکال - سوسیالیست کارگری است.

با این مقدمات نگاهی به مصاحبه اخیر رضا رخشان از سندیکای نیشکر هفت تپه با "سایت جنبش کارگری" پیرامون "منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران" می اندازیم. این گفتگو پیرامون مطالباتی است که اخیرا برخی از تشکلات کارگری مطرح کرده اند. مطالبات مندرجه در این مجموعه اساسا بخشهایی از مطالبات برحق کارگری است که گرایش رادیکال - سوسیالیست و کمونیسم کارگری همواره بر آن همواره تاکید کرده و برای آن مبارزه کرده است. نتیجتا بحث بر سر تک مفاد مندرج و قید شده در این منشور نیست. ایشان هم در گفتگوی خود با "سایت جنبش کارگری" به بحث چندی پیرامون این مفاد نپرداخته است. و صرفا به ذکر اشاراتی سندیکالیستی و کلی مبنی بر تغییر فاز جنبش کارگری و ورود آن به "فازهای اجتماعی" بسنده کرده و تاکید خود را بر جایگاه و شان نزول این "منشور" استوار کرده است. و در واقع مساله گری و ریشه نقطه نظرات راست و سندیکالیستی ایشان را نیز در همین جا باید جستجو کرد: به چند نکته در بحث ایشان باید اشاره کرد:

سندیکالیسم در تقابل با سرنگونی رژیم اسلامی

یک رکن تحرک سیاسی گرایش سندیکالیستی - توده ایستی در صفوف طبقه کارگر مقابله با سرنگونی طلبی و گرایش انقلابی و رادیکال در این جنبش است. رضا رخشان در این مصاحبه با صراحت سندیکالیستی خاصی و در مقام "صاحب جنبش کارگری" به ما اعلام کرده است که:

"لازم به یادآوری است که جنبش کارگری در حال حاضر به دنبال انقلاب و تغییر حاکمیت نیست."

"من معتقدم که سایر جنبش‌های اجتماعی (و یا حتی دولت) اگر که بخواهند با جنبش کارگری وارد دیالوگ و گفتگو شوند، باید بدانند که جنبش کارگری در حال حاضر یک جنبش مطالباتی است و به دنبال انقلاب و انقلابی‌گری نیست."

نفی "انقلاب"، "انقلابی‌گری"، "تغییر حاکمیت" و محدود کردن جنبش کارگری به یک سری مطالبات در چهارچوب سیستم و نظام موجود، کلمات و مفاهیم کلیدی در تبیین سندیکالیستی از گرایش و اهداف طبقه کارگرند. در واقع قبل از اینکه این مفاهیم سندیکالیستی بیان واقعیت عمومی و کلی جنبش کارگری و یا گرایش غالب در این جنبش باشد، بیان مختصات سیاسی خود این جنبش و تلاش این گرایش توده ایستی برای مهار و کنترل و مقابله با گرایش رادیکال - سوسیالیستی در صفوف طبقه کارگر است.

البته رضا رخشان و هر سندیکالیست دیگری مجاز و مختار است برای پیشرفت اهداف سندیکالیستی خود تلاش کند. ایشان می‌تواند مخالف "انقلاب"، مخالف "انقلابی‌گری"، مخالف "تغییر حاکمیت" کثیف اسلام و سرمایه داری در جامعه باشد. می‌تواند مخالف انقلاب کارگری در نابودی نظام استثمارگرایی و مسبب فقر و فلاکت و محرومیت و نابرابری و شکاف طبقاتی در جامعه باشد. ایشان مجاز است و در جامعه آزاد سوسیالیستی مورد نظر ما همگان آزادند که مبلغ و مروج هر نقطه نظری باشند. آزادی قید و بند و محدودیتی از نقطه نظر کمونیسم ما، کمونیسم مارکسی، کمونیسم منصور حکمت ندارد. اما ایشان نمی‌تواند در شرایطی که جامعه و اکثریت عظیم توده‌های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی به پا خواسته‌اند، از جانب "جنبش کارگری" اعلام کند که این جنبش خواهان سرنگونی و تغییر حاکمیت و یا انقلاب نیست. ما همانطور که در سطح اجتماعی به مبلغان جنبش ارتجاعی سبز اجازه نمیدهیم تبیین و خواست خود از تحولات جامعه را به نام توده‌های مردم معترض به جامعه و مردم آزادیخواه حقه‌کنند، به رضا رخشان و امثالهم هم اجازه نمیدهیم که چنین تبیینی را درست و سازشکارانه ای را به عنوان "نماینده" کارگر و یا از جانب "جنبش کارگری" به جامعه اعلام کنند.

رضا رخشان اعلام کرده است که جنبش کارگری به دنبال "تغییر حاکمیت" نیست. آیا این مفاهیم تغییر ماهوی و تعیین کننده ای با تلاش اصلاح طلبان حکومتی مبنی بر اینکه "ساختار شکن نیستند"، دارد؟ آنها هم بارها و بارها به صد بیان متفاوت اعلام کرده‌اند که به دنبال "تغییر حاکمیت" نیستند. چه تفاوتی میان این دو تبیین موجود است؟ آیا تصادفی است که ایشان و گرایش اصلاح طلب و سازشکار در جامعه به یکباره اعلام میکنند که به دنبال "انقلاب" و "انقلابی‌گری" نیستند؟ آیا به همین علت نیست که مطالبات خود را در ۲۲ بهمن به جامعه اعلام کرده‌اند؟ آیا این بیان اعلان رسمی بیعت با جریانی نیست که خواهان حفظ و تعدیل رژیم اسلامی است؟

رضا رخشان از طرف دیگر با قاطعیت با "انقلاب"، انقلابی‌گری و "تغییر حاکمیت" با قید "در حال حاضر" تسویه حساب کرده است. معلوم نیست چرا درست در زمانیکه توده‌های مردم کارگر و زحمتکش و جوانان در خیابانها فریاد می‌زنند، "مرگ بر خامنه‌ای"، "خامنه‌ای بدونه حکومتش سرنگونه"، "موسوی بهانه است هدف کل نظام است"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "حکومت اسلامی نمیخواهیم نمیخواهیم"، "مرگ بر جمهوری اسلامی". در شرایطی جامعه به گمان دوست و دشمن وارد دوره ای از تحولات انقلابی شده است، ایشان اعلام میکنند که "در حال حاضر" جنبش کارگری قصد انقلاب و یا تغییر حاکمیت را ندارد. این سخنان و تبیین‌ها تشابه بسیاری با مواضع اعلام شده داریوش همایون نظریه پرداز حزب مشروطه دارد که در شرایط خیزش عظیم توده‌های مردم اعلام کرد، حزب ایشان در شرایط کنونی "گزینه حفظ نظام" را در دستور خود باید قرار دهد. واقعا باور نکردنی است، اما واقعیت دارد. مردمی برای سرنگونی رژیم اسلامی و پایان دادن به کابوس سی و یک ساله رژیم اسلامی خود را به آب و آتش می‌زنند، به مقابله سهمگینی با رژیم اسلامی برخاسته‌اند، در چنین شرایطی ایشان اعلام میکنند، که جنبش کارگری قصد تغییر حاکمیت را ندارد. و این را به عنوان شرایط "جنبش کارگری" برای چانه زنی با سایر جنبشها و رژیم اسلامی اعلام میکنند. آیا لازم است به رضا رخشان یاد آوری کرد که رژیم اسلامی با تمام دستگاه سرکوب و تحمیق و گله آخوندها و مکلاهای اسلامی اش از ابتدای استقرار خونین اش برای مقابله با سرنگونی طلبی در جنبش کارگری و جامعه بیش از صد هزار تن را کشته و اعدام کرده است؟ بعلاوه باید از ایشان پرسید منظور ایشان از ذکر در "شرایط کنونی" چیست؟ ویژگی شرایط کنونی در چیست؟ چرا درست در زمانیکه مردم دست به کار عملی بزیر کشیدن رژیم شده‌اند، ایشان صدور چنین احکام سازشکارانه ای را در دستور خود قرار میدهند؟ آیا ایشان می‌تواند این سیاست سازشکارانه خود را در خیابانها با صدای رسا اعلام کند؟ به جوانان و زنان به پاخواسته بگوید که جنبش مورد نظر ایشان خواستار "تغییر حاکمیت" نیست؟!

ما بار دیگر درمقابل این گرایش سندیکالیستی تاکید میکنیم کسب پایه ای ترین حقوق و مطالبات کارگری در شرایط کنونی در گرو سرنگونی رژیم اسلامی و بزیر کشیدن کلیت رژیم اسلامی است. هرگونه کتمان کردن این حقیقت عظیم سیاسی و یا تلاش برای تحریف و مقابله با آن دشمنی آشکار با خواسته‌های برحق کارگران و توده‌های مردم زحمتکش و ستمدیده در جامعه است. ما اجازه نمیدهیم گرایشات سندیکالیستی از جانب "جنبش کارگری" به مقابله با این حقیقت پایه ای تحولات جامعه بپردازند.

ما تاکید میکنیم که تلاش برای اعلام اینکه جنبش کارگری جنبشی "مطالبه محور" است یک تلاش راست و سازشکارانه و تلاشی برای کنترل و مهار این جنبش در غالب سیاست بورژوازی سندیکالیستی و توده ایستی است.

سندیکالیسم: در تقابل با انقلاب کارگری

از طرف دیگر مقابله با انقلاب و انقلابی‌گری یک رکن دیگر سیاست اعلام شده توسط گرایش سندیکالیستی است. ایشان اعلام کرده‌اند که جنبش کارگری و به بیان دقیقتر جنبش سندیکالیستی مورد نظر ایشان، به دنبال انقلاب و انقلابی‌گری نیست. و این البته پدیده و خصلت جدیدی نیست. سندیکالیسم کمتر و شاید باید گفت هیچگاه در طول حیات سیاسی خود به دنبال انقلاب و انقلابی‌گری نبوده است. محافظه کاری، حفظ بنیادها و ارکان نظام استثمارگر طبقاتی حاکم همواره یک وجه تلاش و یک خصوصیت دائمی این گرایش راست و سازشکار است. اما تلاش برای تسری دادن این خصوصیت فرمیسیتی به سایر بخشهای جنبش کارگری، همواره از جانب گرایش رادیکال - سوسیالیست کارگری پاسخ خود را گرفته است.

گرایشات فرمیسیتی و سندیکالیستی همواره تلاش کرده‌اند مردم را از تحول انقلابی و انقلاب کارگری برحذر دارند. راست ترین جناحهای این گرایش در جامعه انقلاب را مترادف با خونریزی، خشونت و از هم پاشیدگی شیرازه جامعه قلمداد کنند. تعجب آور است: در جامعه ای که

مبنایش بر خشونت و قهر و سرکوب خواسته‌های برحق کارگر و توده‌های مردم استوار شده است، انقلاب در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر است. در نظامی که از اساس بر مبنای خشونت و سرکوب علیه جسم و جان و عواطف و اذهان توده‌های مردم بنا شده است، آیا میتوان بدون یک تحول بنیادی، بدون یک انقلاب عظیم اجتماعی مناسبات کار مزدی و استثمار طبقاتی را درهم شکست و نابود کرد؟ آیا در جامعه‌ای که ابتدایی‌ترین مطالبات کارگر با سرکوب وحشیانه دستگاه سرکوب مواجه میشود، میتوان بدون یک انقلاب عظیم کارگری، مناسبات اقتصادی و سیاسی بورژوازی و حکومت اسلامی را در هم شکست و نابود کرد؟ آیا میتوان تصور کرد بدون سازماندهی یک انقلاب کارگری این جهان وارونه سرمایه‌داری را از قاعده اش بر زمین گذاشت؟ آیا میتوان تصور کرد که میلیون‌ها کارگر میتوانند خود و جامعه را بدون یک تحول انقلابی در مناسبات حاکم بر جامعه و تغییر حکومت و نظام آزاد و رها کنند؟ آیا میتوان مالکیت خصوصی بر تولید وسایل کار و تولید را در هم شکست و آن را به مالکیت اجتماعی و دارایی جمعی جامعه تبدیل کرد، بدون آنکه نظام مزدگیری را درهم کوبید؟ انقلاب کارگری یک تحول عظیم در متن تحولات و مبارزه طبقاتی جاری است. امری ارادی نیست. یک تحول مادی در تاریخ تحولات جامعه است. رضا رخشان فقط میتواند موضعش را در قبال آن تعیین کند. اما در شرایطی که جامعه وارد دوران تحولات انقلابی شده است، مخالفت با انقلاب هر نیروی سازشکاری را به ضدیت با انقلاب سوق میدهد. سندیکالیسم را نمیتوان درمان کرد. اما رضا رخشان میتواند سندیکالیست نباشد. میتواند سیاست دیگری را اتخاذ کند.

در قسمت بعدی این یادداشت به مباحثی از جمله "آرمان" زدگی، "ایدئولوژی" زدگی، نقش و جایگاه حزب کمونیستی طبقه کارگر و تلاش رضا رخشان برای بسته بندی تزه‌های خود در چهارچوب تلاش "برای یک دنیای بهتر" پرداخته خواهد شد. *

تلاشهای سندیکالیسم برای عقیم کردن جنبش کارگری (۲)

علی جوادی

همانطور که در بخش اول این یادداشت تاکید شد، جنبش کارگری یک جنبش یكدست نیست، لوح خام و نانوشته ای نیست، فاقد گرایشات مختلف سیاسی نیست. در هر زمان محل تلاقی گرایشات مختلف اجتماعی است. طبقه کارگر در هر زمان، حتی در غیاب احزاب سیاسی کارگری، بستر مجموعه ای از گرایشات و خطوط فکری و سیاسی فعال متشکل از طیف های گوناگون کارگران پیشرو و مبارز است. در حال حاضر بازتاب دو گرایش عمده سیاسی در جامعه یعنی جنبش کمونیسم کارگری و جنبش ملی - اسلامی در سطح جنبش کارگری را میتوان در قالب گرایش رادیکال - سوسیالیست کارگری و گرایش سندیکالیستی مشاهده کرد.

در این بخش تلاش میشود علاوه بر تاکید بر ویژگی ها و مختصات خطوط تمایز اجتماعی میان این دو گرایش، عرصه های دیگری از تمایز اهداف و جوهر واقعی سیاستهای سندیکالیستی در متن شرایط حساس سیاسی حاضر را مورد بررسی قرار دهیم. اما پیش از ورود به بحث بار دیگر باید تاکید کنیم که تلاش برای سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر یک وظیفه اعلام شده و دائمی حزب اتحاد کمونیسم کارگری است. ما در عین حال که از هر تلاش طبقه کارگر برای سازمانیابی و متشکل شدن دفاع میکنیم در عین حال گرایش و سیاستی را که میکوشد مبارزات کارگران را در چهارچوب سیاستهای سندیکالیستی محدود کند، عمیقاً نقد میکنیم. ما در عین حال که از سندیکای مستقل کارگری دفاع میکنیم، در عین حال تلاش میکنیم تا این تشکلات را هر چه بیشتر به تشکل شورایی طبقه کارگر که متکی بر اراده مستقیم و رادیکال کارگری و فاقد بوروکراتیسم و سیاستهای محدود کننده در چهارچوب مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم است، نزدیک کنیم.

در یادداشت پیشین همچنین اشاره شد که جنبش سندیکالیستی یک جنبش سرنگونی طلب نیست. خواهان سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی نیست. این گرایش تمایلی به انقلاب، انقلاب کارگری، و تغییرات بنیادی در سیستم اقتصادی و نابودی کارمزدی و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع اجتماعی در جامعه ندارد. عمدتاً بر علیه آن است. اصولاً یک گرایش انقلابی نیست. و به قول رضا رخشان، از فعالین سندیکای هفت تپه، در حال حاضر یک جنبش مطالباتی و به عبارت رایج تر "مطالبه محور" است. ("لازم به یادآوری است که جنبش کارگری در حال حاضر به دنبال انقلاب و تغییر حاکمیت نیست" و یا "یک جنبش مطالباتی است و به دنبال انقلاب و انقلابیگری نیست." رضا رخشان)

بعلاوه تاریخاً گرایش سندیکالیستی نشان داده است که در مقاطع انقلابی یا در تقابل با گرایش رادیکال و کمونیستی طبقه کارگر قرار میگیرد و یا بمثابة گرایشی محافظه کار و سازشکار عمل خواهد کرد. تبیین رضا رخشان از جنبش کارگری در شرایطی که بخشهای وسیعی از توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی بپاخواسته اند، گوشه ای از این واقعیت است. این حقیقت تاریخی در کنار این ارزیابی از نقش عمومی سندیکاها در شرایط کنونی بیانگر جایگاه سیاست سندیکالیستی در شرایط غیر متعارف جامعه است. ایشان مقبولیت سندیکا را در این شرایط علاوه بر پیشبرد مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بلکه همچنین در کنترل و مهار اعتراضات کارگران توضیح میدهد. در دفاعشان از عملکرد سندیکای کارگران هفت تپه میگویند: "در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است." همچنین اضافه کرده است: "این در حالی است که در مدت مشابه دو سال قبل، به دلیل نبود نهاد مستقل صنفی کارگری، کارگران هفت تپه برای پیگیری مطالبات خود بیش از ۵۰ بار به اعتصاب و حرکت های اعتراضی دست زدند." (از گفتگوی رضا رخشان با "خبرگزاری کار ایران")

دو گرایش، دو سنت اجتماعی

سندیکالیسم تنها گرایش موجود در جنبش کارگری نیست. یکی از گرایشات موجود است. واقعیت این است که جنبش سندیکایی و جنبش شورایی جنبشهای متمایزی در صفوف طبقه کارگر هستند. گرایشاتی که اهداف سیاسی و افق عملی متفاوت و الگوهای متفاوتی را نمایندگی میکنند. به عبارت دیگر نه سندیکالیسم گرایش و سنت نو و تازه ای در صفوف طبقه کارگر است و نه کمونیسم و سوسیالیسم. نه کارگر سندیکالیست پدیده کم یاب و نو ظهوری است و نه کارگر کمونیست. این گرایشات دهه هاست که دیگر از اجزاء طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آن را تشکیل میدهند. این اجزا توسط مکانیسم های درونی خود طبقه باز تولید میشوند. این گرایشات دارای وزن و نفوذ متفاوتی در لایه های مختلف طبقه کارگر هستند. تلاش ساده لوحانه سندیکالیستها برای پرده پوشی موقعیت و نقش گرایش رادیکال کمونیستی در صفوف طبقه بخشی از رقابت و کشمکش میان این گرایشات است. بعلاوه بر خلاف تصورات رایج بورژوازی سندیکالیسم یک گرایش "خود بخودی" در صفوف کارگران نیست. عکس العمل طبیعی و اولیه هر کارگری نیست. به قول منصور حکمت دهها سال است که سندیکالیسم جزئی از یک خط مشی فرمیستی و بورژوازی در جهان است. در ایران سندیکالیسم بخشی از سنت توده ایستی و جنبش ملی - اسلامی است. تاریخش به تاریخ حزب توده و سنت توده ایستی در جامعه گره خورده است. مقطع سالهای ۳۲ و پیش از آن نقش گرهی و تعیین کننده ای در جوش خوردن این سنت با تلاشهای کارگری داشته است. بعلاوه در بررسی جنبش سندیکالیستی اصولاً باید توجه داشت که این جنبش بخشی از یک حرکت وسیع اجتماعی سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این جنبشها حتی سیاستهای متفاوتی در صفوف طبقه کارگر برای سازماندهی و نوع تشکل در دستور دارند. تلاش برای سازماندهی سندیکایی یا شورایی طبقه کارگر یک محور تمایز این تلاشها است.

منصور حکمت در زمینه تمایز اجتماعی این دو گرایش میگوید: "این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر میرود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه های تصمیم گیری اقتصادی و حتی تئوری ها و برنامه عمل اقتصادی معین نیز طرح میشود. ... جنبش اتحادیه ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند. ... در مورد جنبش شورایی هم عین این مسئله

صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است. شوراها اگر چه تاریخاً بدرجه زیادی مورد توجه آنارشیسم قرار داشته اند، اما مدتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم تداعی شده و پیوند خورده است. تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقاً به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دمکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). (منصور حکمت: تشکلهای توده ای طبقه کارگر) همکاری و همچنین جدال میان این گرایشات در پیشبرد امر مبارزاتی طبقه کارگر و در تلاش برای تامین رهبری و هژمونی در جنبش کارگری بخشی از نقش و واقعیت وجودی عملکرد این گرایشات است. هر کدام از این گرایشات میکوشند افق سیاسی و اهداف خود را به افق جنبش کارگری و فعالین و رهبران عملی آن تبدیل کنند. در عین حال یک رکن تلاش گرایش سندیکالیستی در صفوف طبقه کارگر انکار و پرده پوشی این تمایزات سیاسی بمنظور تامین سلطه نفوذ خویش بر تلاش گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر است. اظهارات رضا رخشان در مورد حق ایجاد تشکلهای کارگری گویای این ارزیابی است: "وقتی کسی می‌خواهد در مورد جنبش کارگری حرف بزند، باید بگوید که تشکیل سندیکا و اتحادیه‌های کارگری، حق تشکیل کنفدراسیون کارگری، حق اعتصاب و مانند آن به رسمیت شناخته می‌شود." این گرایش آنجا که راجع به تشکلات توده ای طبقه کارگر می‌پردازد حتی کوچکترین اشاره ای هم به تشکلات شورایی و مجامع عمومی طبقه کارگر، که یک واقعیت عظیم تلاش طبقه کارگر برای سازمانیابی است، نمیکند.

یک تفاوت عظیم دیگر میان گرایش سندیکالیستی و گرایش کمونیستی طبقه کارگر مساله سازماندهی بخشهای غیر شاغل طبقه کارگر است. سندیکالیسم یک شکل معین از تشکل بخشیدن به کارگران است. این شکل و سیاست با مبارزه برای اصلاحات اقتصادی در چهارچوب نظام موجود سرمایه داری خوانایی دارد. در سنت کار سندیکالیستی کارگر در ظرفیت "کارگر شاغل" یعنی کارگری که عملاً در کار تولید است و عملاً به "حرفه" خود مشغول است، مد نظر است. کارگر بیکار و یا خانواده کارگر علی‌العموم جایی در سازماندهی سندیکایی و اتحادیه ای ندارند. واحد پایه فعالیت سندیکا، شاخه سندیکا در واحد تولیدی است، چرا که محور همانطور که اشاره شد، کارگر شاغل است. سندیکا کار محلی نمیکند. سندیکا خارج کارخانه قادر به هیچ نوع سازماندهی طبقه کارگر نیست، و لذا از آنجا که کارخانه تنها یک عرصه، هر چند عرصه ای بسیار مهم، از تقابل و ابراز وجود طبقه کارگر است، سندیکا در این عرصه ها عملاً خود را بی وظیفه میکند. به این اعتبار سندیکالیسم حتی قادر به دفاع فعال و رادیکال از سطح معیشت و زندگی کارگران شاغل هم نیست. چرا که سنت سندیکایی یک سنت مبارزه کارگری وسیع و همه جانبه طبقاتی و یک سنت طبقاتی و انقلابی نیست. به عبارت دیگر باید گفت سندیکالیسم در تحلیل نهایی یک سنت "طبقات دیگر" است و طبقه کارگر نمیتواند تمام پتانسیل مبارزاتی خود را از طریق سندیکالیسم بروز دهد و در مواردی هم سندیکالیسم عملاً در مقابل تحرک انقلابی طبقه کارگر قرار میگردد.

سرمایه داری یا سوسیالیسم

یک رکن اصلی تمایز این دو گرایش مساله نظام اقتصادی مورد نظر است. سندیکالیسم علی‌العموم یک گرایش ضد سرمایه داری نیست. نقدی به نفس کار مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه بر ابزار تولید و توزیع اجتماعی ندارد. گرایشی در چهارچوب سرمایه داری است. تمام تلاش سندیکالیسم برای بهبود موقعیت رفاهی طبقه کارگر به محدوده مناسبات اقتصاد سرمایه داری خلاصه میشود. این جوهر پایه ای حرکت سندیکالیستی را در هر حرکت این گرایش میتوان مشاهده کرد.

بطور مثال رضا رخشان به ما یاد آوری میکنند که اولاً: "جنبش کارگری در حال حاضر به دنبال انقلاب و تغییر حاکمیت نیست. جنبش کارگری برای یک دنیای بهتر مبارزه می‌کند." و ثانیاً "هدف جنبش کارگری این است که برای کارگران همان رفاهی را به دست بیاورد که در شان و منزلت انسان‌هایی است که سازندگان نعمات و رفاهیات و منزلت‌ها هستند." این شاید "چپ" ترین تبیین این گرایش از اهداف طبقه کارگر باشد. اما همینجا از رضا رخشان باید پرسید چگونه جنبشی که به دنبال "تغییر حاکمیت" و "انقلاب" نیست، میتواند برای دستیابی به یک "دنیای بهتر" مبارزه کند؟ مبارزه برای "یک دنیای بهتر" یک رکن اصلی ادبیات جنبش کمونیسم کارگری و کمونیسم منصور حکمت است. حال چگونه تبیینی میتوان از تلاش برای "یک دنیای بهتر" بدست داد که در آن حاکمیت اسلامی دست نخورده باقی می‌ماند. انقلابی هم برای بزیر کشیدن آن در دستور نیست؟ پاسخ روشن است. چنین تناقضی ممکن نیست. این تلاش گرایش سندیکالیستی برای هضم و از آن خود کردن یک رکن مهم گرایش کمونیستی طبقه کارگر است. میکوشد این گرایش را با ویژگی‌های سیاست راست و سازشکارانه خود منطبق کند. از طرف دیگر مبارزه برای "همان رفاهی" که "در شان و منزلت انسان‌هایی" که "سازندگان نعمات و رفاهیت و منزلت‌ها هستند" یک تبیین کاملاً مبهم از اهداف طبقه کارگر است. کمونیسم کارگری و گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در هر شرایطی برای بالاترین درجه رفاه و آسایش همگان در جامعه مبارزه میکند. این واقعیت انکار ناپذیر یکی از مختصات جنبش کمونیسم کارگری است. اما بالاترین رفاه مادام که مناسبات استثمارگرایی سرمایه داری بر جامعه حاکم است، مادام که بخشی از جامعه ناچار به فروش نیروی کار خویش برای بقاء است، مادام که ابزار تولید و توزیع اجتماعی در اختیار اقلیت محدود سرمایه دار در جامعه قرار دارد، صرفاً اصلاحاتی در وضع موجود است و تغییری بنیادی در نظام اقتصادی حاکم ایجاد نخواهد کرد. مسلماً برای تک تک این اصلاحات باید هر روزه تلاش کرد، اما این تلاشها در هر زمان قابل باز پس گیری هستند و هدف کارگر باید در عین حال نابودی مناسباتی باشد که این وضعیت را ایجاد کرده است. سرمایه داری "اصلاح شده" هم کماکان یک نظام استثمارگر و ضد کارگر و نابرابر است. ما هم برای اصلاحات و هم برای انقلاب مبارزه میکنیم. اما طبقه کارگر تنها با انقلاب کارگری و برپا کردن حکومت کارگری و اقتصاد سوسیالیستی است که میتواند به این وضعیت ضد انسانی و دون شان کارگر یکبار و برای همیشه خاتمه دهد. پرده پوشی این هدف غایی مبارزات طبقه کارگر در پس کلمات مبهم و گنگ "منزلت" و "رفاهیات" تلاشی برای سایه انداختن بر مبارزه انقلابی طبقه کارگر برای نابودی نظام کارمزدی و محدود کردن این مبارزات در چهارچوب مناسبات سرمایه داری است.

اما معنای عملی این اظهارات سندیکالیستی که: "جنبش کارگری در حال حاضر به دنبال انقلاب و تغییر حاکمیت نیست."، این است که اولاً این گرایش نسبت به مبارزات جاری در جامعه کاملاً بی اعتنا است. نقشی برای طبقه کارگر در تحولات سیاسی حاضر نمی‌بیند. و نتیجتاً خواسته

و ناخواسته سیاستش عملاً به حفظ وضع سیاسی موجود کمک میکند. ثانیاً میکوشد کارگر را از انقلاب و انقلاب را از کارگر دور کند. در تقابل گرایش کمونیستی طبقه کارگر نسبت به این اعتراضات کاملاً ذی‌فیع است. گرایش کمونیستی مبارزه فی الحال جاری در جامعه را نادیده نمی‌گیرد. نمیتوان کوچکترین ادعایی برای مبارزه برای "یک دنیای بهتر" داشت و در عین حال نسبت به مبارزات و تلاش توده‌های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی بی تفاوت بود. هدف کمونیسم کارگری به میدان کشیدن و سازمان دادن صف مستقل طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی، است. کسی ادعای جریاناتی را که نسبت به مبارزه واقعی در جامعه بی تفاوتند، جدی نخواهد گرفت. واقعیت این است که تقابل دو گرایش صفوف طبقه کارگر در دوران تلاطمات انقلابی جامعه تشدید شده و ما تاریخاً شاهد فرار گرفتن گرایش سندیکالیستی طبقه کارگر در کنار گرایشات محافظه کار و بورژوایی بوده ایم. تمایز عمیق این دو گرایش اجتماعی را منصور حکمت بطور دقیقی اینگونه جمع بندی میکند:

"ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی، میدانند و می‌خواهد کارگر در قامت ارائه کننده آلترناتیوی برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تئوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی اقبال کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه و ابراز وجود طبقه کارگر است و از نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایشات اجتماعی، اعم از کارگری و غیر کارگری، که این کلیت را میشکند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه میدارند، باید زیر انتقاد ما باشند." (منصور حکمت، مبانی و چشم اندازها)

در تقابل با تحزب کمونیستی

یک رکن دیگر سیاست سندیکالیستی پرهیز و یا بهتر بگوئیم مقابله آشکار و پنهان با تحزب کمونیستی طبقه کارگر است. رضا رخشان در این زمینه می‌گوید: "به نظر من کارگر امروز ایدئولوژی زده نیست و دنبال آرمان‌های بیهوده هم نمی‌رود. از طرف دیگر، احزاب به اصطلاح چپ هم نشان داده‌اند که کارگری نیستند و به زندگی کارگران دلبستگی ندارد؛ همچنان که کارگران هم عنان اختیار خود را به این احزاب نسپرده و نشان داده‌اند که خودشان می‌توانند راه گشا باشند و برای تغییر زندگی‌شان تلاش کنند و گامی به پیش بردارند." در بررسی به کلیه مسائل بیان شده نمی‌پردازم. اشاراتی کوتاه به مفاهیمی از قبیل "ایدئولوژی زده"، "آرمانهای بیهوده"، "عنان اختیار" معرف یک نگرش عمیقاً بورژوایی و ضد کمونیستی اند، کافی است.

واقعیت این است که پس از شکست بلوک سوسیالیسم بورژوایی شوروی در پس کشمکش دو قطب اصلی جهان پس از جنگ دوم جهانی ما شاهد یک تهاجم همه جانبه سیاسی، اقتصادی، عقیدتی و ایدئولوژیک علیه هر گونه آزادیخواهی و برابری طلبی و عدالت اقتصادی در جامعه بودیم. سرمایه داری عنان گسیخته بازار آزاد و بلوک غرب پیروز شده بودند و تلاش میکردند پیروزی خود را پیروزی سرمایه داری بر "سوسیالیسم" به مردم و افکار عمومی جامعه بشری حقه کنند. این تعرض به کمونیسم و کارگر ابعاد گسترده و دامنه وسیعی داشت. همه جانبه بود. مبارزه با مارکسیسم و آرمان رهایی و آزادی طبقه کارگر و جامعه یک وجه عمده آن بود. تلاش برای "ایدئولوژی زدایی" از صفوف اعتراض طبقه کارگر که در واقع اسم رمز مقابله با مارکسیسم، بمثابه علم شرایط رهایی طبقه کارگر است، عرصه مهم دیگر این تعرض عظیم و جهانی سرمایه به کمونیسم و کارگر بود. رضا رخشان این تبلیغات را غورت داده است. با همان زبان و ادبیات ضد کمونیستی به مقابله با گرایش کمونیستی طبقه کارگر برخاسته است. از ایشان باید پرسید: کجای آرمان آزادی و رهایی طبقه کارگر، آرمان استقرار یک جامعه سوسیالیستی بدون استثمار و کار مزدی یک "آرمان بیهوده" است؟ کجای تلاش برای برپایی جامعه ای آزاد، برابر و استقرار یک حکومت کارگری که متضمن چنین وضعیتی باشد، "آرمان بیهوده" است؟ "ایدئولوژی زدگی" است؟ و در پاسخ باید گفت: اگر این تلاشها نشان آرمان زدگی و ایدئولوژی زدگی است، ما کمونیستهای کارگری با افتخار چنین اتهاماتی را می‌پذیریم. اعلام میکنیم که آرمان رهایی کارگر و جامعه آرمان خدشه ناپذیر ماست. ما جایگاه این تعرض ضد کمونیستی به آرمان طبقه کارگر را میشناسیم. این تعرض ایدئولوژی و آرمان بورژوایی را عمیقاً نقد میکنیم و پس میزنیم.

رضا رخشان در عین حال تصویری از رابطه و مناسبات کارگر و احزاب کمونیستی ارائه داده است که تماماً دروغین و تلاشی برای دور کردن کارگران از احزاب کمونیستی و کارگری است. بیش از سه دهه است که هر گونه تشکل کمونیستی در جامعه در وحشیانه ترین شکل سرکوب شده است. کارگران کمونیست بخش وسیعی از قربانیان تهاجم ارتجاع اسلامی را تشکیل میدادند. تحزب کمونیستی یک گرایش قوی و داده شده در صفوف طبقه کارگر است. هر زمان که توازن قوا در جامعه به نفع کارگر و آزادیخواهی تغییر کرده است، کارگران مانند سایر بخشهای آزادیخواه و برابری طلب جامعه به صفوف احزاب کمونیستی و چپ پیوسته اند. اطلاق "عنان اختیار" خود را در دست احزاب کمونیست و چپ به این تلاش کارگران یک تهاجم سیاسی به کمونیسم و کارگر متحزب است. اما این به معنای آن نیست که سندیکالیسم کلا ضد تحزب است. اینطور نیست. این گرایش ضد تحزب کمونیستی طبقه کارگر است.

در خاتمه

ما کارگران را به متشکل و متحزب شدن فرا میخوانیم. ما فعالین کارگری را وسیعاً به برپایی جنبش مجامع عمومی و ایجاد شوراها فرا میخوانیم. "ما می‌گوئیم شوراها روشهای طبقاتی تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می‌آورند، شکافهای صنفی و رشته‌ای در میان کارگران را تشدید نمیکند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوایی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند"

* ما تاکید میکنیم که رهایی و آزادی طبقه کارگر در گرو ایجاد تشکل‌های توده ای کارگری و تحزب کمونیستی طبقه کارگر است. *

سندیکای نیشکر هفت تپه به کجا می‌رود؟

نامه سرگشاده به فعالین و مسئولین سندیکای کارگران هفت تپه

علی جوادی

رفقای سندیکای هفت تپه سلامهای گرم من را بپذیرید. برای شما در مبارزه برای تحقق و دستیابی مطالبات کارگران هفت تپه آرزوی موفقیت میکنم. ما از هر "خشتی" که کارگر، در مبارزه خود علیه نظام سرمایه داری برای بهبود و گسترش رفاه و امنیت اقتصادی و حقوق مدنی، رویهم میگذارد، قاطعانه دفاع میکنیم. اما اجازه دهید در همینجا دل نگرانی های خود را در مورد مسیری که در سیاستها و پراتیک شما مشاهده میشود، ابراز کرده و نکاتی را در مورد یک تشکل موفق کارگری با شما مطرح و در میان بگذاریم.

حساسیت بر سر اینکه رئیس هیات مدیره سندیکا کیست؟

پس از آزادی علی نجاتی از زندان جمهوری اسلامی، شما به اطلاع عموم رساندید که سندیکا انتخاباتی داشته است و رضا رخشان و قربان علی پور به عنوان رئیس هیات مدیره و سخنگوی سندیکا انتخاب شده اند. پس از چندی اطلاعیه دیگری تحت عنوان "توضیحی در باره یک اطلاعیه" از جانب سندیکا منتشر شد که در آن تصریح شده بود که بر خلاف اطلاعیه "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری" و "انجمن دفاع از کارگران اخراجی سقز" علی نجاتی دیگر رئیس هیات مدیره سندیکای کارگران هفت تپه نمی باشد. این دو اطلاعیه بنا به وبلاگ سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه از موخرترین اطلاعیه های سندیکا پس از اخباری است که از قول "ایلنا" در وبلاگ شما در تاریخ ۱۱-۱۰-۱۳۸۸ منتشر شده است.

مسئله سندیکا و هر تشکل دیگری حق دارد و باید بتواند که در هر مجمع عمومی خود تمامی مسئولین خود را در صورت لزوم بر مبنای رای توده کارگر تغییر دهد و یا انتخابات جدیدی برگزار کند. اما باید متذکر شد که اصولی ترین شکل این تغییر و تحولات در مجمع عمومی کارگران آن تشکل و در اینجا سندیکا است. مسلماً مسئولین سندیکا موظفند فراخوان تشکیل اجلاس مجمع عمومی سندیکا را به اطلاع عموم کارگران از طرق متعارف و معقول رسانده و اعضای سندیکا از برگزاری اجلاس عمومی سندیکا و دستور جلسه آن کاملاً مطلع بوده و امکان حضور در آن را داشته باشند. اما حساسیت بیش از حد مسئولین سندیکا مبنی بر اینکه چه کسی در مقام رئیس هیات مدیره سندیکا قرار دارد و غیره برای ما کمی غیر قابل هضم است. ما می‌پرسیم آیا بخشی از مشغله سندیکا به این خلاصه شده است که چه کسی مسئول سندیکا هست و چه کسی مسئول سندیکا نیست؟ چرا در شرایطی که کارگران هفت تپه با هزار و یک مشکل اقتصادی و رفاهی و سیاسی مواجه هستند، اطلاعیه های سندیکا در شرایط کنونی صرفاً بر تصریح مقام رئیس هیات مدیره جدید و سخنگوی آن متمرکز شده است؟ برآستی چقدر این مساله در پیشبرد مبارزات مشخص کارگران هفت تپه و تحقق خواسته های آنها، از جمله: جلوگیری از اخراج و تعلیق کارگران، لغو احکام انضباطی صادر شده، آزادی بی قید و شرط تمامی فعالین سندیکا، پرداخت منظم کلیه حقوق و مزایای کارگران، افزایش دستمزد بر مبنای نیازهای یک زندگی انسانی و با استانداردهای امروزی جامعه بشری، و هزار و یک خواست سیاسی مبرم جامعه که کارگران بیش از هر بخشی از جامعه در آن نینفعند، مهم و تعیین کننده است؟ برآستی آخرین مجمع عمومی کارگران سندیکای هفت تپه در چه تاریخی برگزار شد؟ آیا اصولاً مجمع عمومی کارگران جا و مکانی در تعیین سرنوشت سیاسی سندیکای کارگران هفت تپه دارد؟ پاسخ شما دوستان عزیز به این سئوالات چیست؟

نقاط ضعف سندیکا؟

شما در "اطلاعیه هیات مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه" اشاره کرده اید که: "در این جلسه عملکرد سندیکا و مسئولین انتخابی آن در ماههای گذشته به بحث و بررسی انتقادی گذاشته شد. هیات مدیره سندیکا در این جلسه با تکیه بر برخی نقاط ضعف سندیکا بر لزوم برقراری ضوابط سندیکائی تأکید نموده و در این راستا تصمیماتی را اتخاذ نمود. بر اساس این تصمیمات در راستای برقراری ضوابط کار سندیکائی مقرر شد که مسئولین انتخابی به طور مرتب گزارش فعالیتهای خود را در اختیار هیات مدیره سندیکا قرار دهند. همچنین قرار شد که رئیس هیات مدیره سندیکا به طور مرتب کل هیات مدیره را در جریان تصمیمات خود قرار دهد. بر اساس این تصمیمات اتخاذ سیاستهای جدید و یا تغییر در سیاستهای تاکتونی تنها با تصویب در جمع هیات مدیره امکان پذیر خواهد بود."

ما از شما انتظار داریم و میخواهیم که این "نقاط ضعف سندیکا" را بطور مشخص بر شمارید تا بتوان پیرامون آن به بحث و تبادل نظر پرداخت و از آن نواقص در بخشهای دیگر جنبش کارگری پررئز کرد. تمام تلاش شما در این اطلاعیه تأکیدی بر ضوابط "دمکراتیک" در مناسبات میان اعضای هیات مدیره سندیکا و رئیس هیات مدیره و سایر مسئولین سندیکا است. شما کوچکترین اشاره ای به تلاش سندیکا برای مطلع نگهداشتن، متحد نگهداشتن، و دخیل و درگیر نگهداشتن توده های کارگر هفت تپه در تصمیمات و تلاشهای سندیکا نکرده اید! هیچ اشاره ای به اینکه نقش و جایگاه اراده توده کارگر در این تشکل چیست، نشده است. هیچ بحثی در زمینه نقش مجمع عمومی کارگران در تعیین خط و سرنوشت سندیکا نشده است. در حالی که هم ما و هم شما خوب میدانیم که هر درجه پیشروی مطالبات و خواسته های کارگران تنها با گسترش اتحاد و قدرت و آگاهی طبقاتی کارگران ممکن است.

تاکید بر مجمع عمومی کارگران

شما در اطلاعیه خود اشاره کرده اید که: "سرانجام پس از مدتها هیات مدیره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه موفق به برگزاری جلسه ای با شرکت اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیات مدیره گردید." هر چند که برگزاری منظم و روتین جلسات هیات مدیره در فواصل اجلاس مجمع

عمومی کارگران یک ضرورت پیشبرد کار و فعالیت هر تشکل کارگری است، اما مهمتر از آن برگزار جلسات روتین و منظم "مجمع عمومی" کارگران متشکل در تشکل کارگری است. اگر تشکل سندیکایی کارگران هفت تپه خواهد به یک ظرف بوروکراتیک کارگری تبدیل شود، باید متکی بر مجامع عمومی کارگران متشکل در صفوف خود باشد. از نقطه نظر ما مجمع عمومی کارگران هفت تپه بالاترین مرجع تصمیم گیری است. مجمع عمومی مسئولین اجرایی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشست های خود تعیین میکند. این مقامات و مسئولین نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود. تکیه بر مجمع عمومی کارگران یک رکن حیاتی اجتناب از بوروکراتیسم و ضامن پایداری سندیکا بعنوان یک تشکل توده ای کارگری است.

شما اشاره کرده اید که "اتخاذ سیاستهای جدید و یا تغییر در سیاستهای تاکتونی تنها با تصویب در جمع هیأت مدیره امکان پذیر خواهد بود." و ما در مقابل دوست داریم تاکید کنیم که تغییر و یا اتخاذ سیاستهای جدید باید اساسا در مجمع عمومی کارگران صورت گیرد. هیأت مدیره و یا مسئولین سندیکا در هر شرایط باید نماینده و پیشبرنده سیاستهای اتخاذ شده توسط مجمع عمومی کارگران باشد. در غیر این صورت سندیکا به یک تشکل بوروکراتیک کارگری، یک تشکل سندیکالیستی (اجازه دهید همینجا تصریح کنم که هر سندیکایی الزاما یک تشکل سندیکالیستی و با خط و سیاست بورژوازی میتواند نباشد.) و دور از دسترس توده کارگر تبدیل خواهد شد.

سیاست حاکم بر سندیکا؟

وجه مهم دیگر مساله نگرش سندیکالیستی حاکم بر سندیکا در مبارزه برای کسب برخی از حقوق بدیهی کارگران است. در اطلاعیه ها و مصاحبه های مسئولین سندیکا علت مصائب و معضلات کارگران هفت تپه "سیاست واردات بی رویه"، "وضع بحرانی صنعت شکر" و یا "بی لیاقتی کارفرمایان" ذکر شده است. از نقطه نظر ما این توجیحات کارفرما و بخشی از سرمایه در بررسی مسائل کارگران هفت تپه است. کارگران هفت تپه نباید چنین تبلیغاتی را بپذیرند. ارائه این استدلالات از جانب سندیکای هفت تپه تلاشی در جهت گمراه کردن کارگران از علت اصلی مصائب کارگران، که نظام سرمایه داری میباشد، است. در این رابطه باید به دو نکته اساسی اشاره کرد:

الف- مبلغین و مدافعین سرمایه و کارفرما اینگونه وانمود میکنند که این صنایع دچار رکود اقتصادی هستند، قابلیت رقابت و سود آوری در رقابت با کالای تولید شده وارداتی را ندارند. علت عدم پرداخت بموقع دستمزد و مزایای کارگران و تعدیل و اخراج کارگران را موقعیت بحرانی این رشته تولیدی میدانند. این بهانه ها بعضا میتواند بیان موقعیت سرمایه در این بخش از صنایع تولیدی باشد. اولاً وجود "بحران اقتصادی" تغییری در نفس حقانیت و ضرورت مبارزه کارگر برای دریافت بموقع تمامی حقوق و مزایای خود و جلوگیری از اخراج کارگر ایجاد نمیکند.

مگر هیچ بخشی از سرمایه می پذیرد که کارگران به علت "بحران اقتصادی" قیمت اقلام و کالاهای مورد نیاز زندگی خود را به صاحبان کالاها نپردازند؟ مگر صاحبان سرمایه و کالاها از کارگران میبیزند که اجازه مسکن خود را نپردازند؟ و یا هزینه آب و برق و پوشاک و آذوقه خود را بعلت "بحران اقتصادی" نپردازند؟ بعلاوه چرا کارگران باید بار "بحران اقتصادی" سرمایه را بر دوش بکشند؟ این بهانه ها پوچ و بی پایه است! مساله این است که کارگر، هنگامی که سرمایه دار سودش افزایش می یابد، لزوما دستمزدش افزایش پیدا نمیکند. افزایش دستمزد تنها حاصل تلاش و مبارزه مستقیم و متحدانه کارگر است. اما هر زمان که سود سرمایه افت کرده است، ما شاهد تلاش برای "شریک" کردن این افت سود سرمایه با کارگران هستیم. زمانیکه سود سرمایه تنزل میکند. سرمایه در میزان سودش ضرر میکند، اما تلاش کارفرما برای "شریک" کردن و در واقع تحمیل کردن بار بحران اقتصادی به کارگران به معنای این است که کارگر در هستی و شرایط زندگیش ضرر میکند.

واقعیت این است که "بحران اقتصادی" یک جزء اجتناب ناپذیر نظام سرمایه داری است. این بحران ها از یک تناقض پایه ای در بطن نظام سرمایه داری مایه میگیرند. بخشهایی از سرمایه همواره در مواجهه با "بحران اقتصادی" تلاش میکنند با تشدید استثمار، کاهش سهم کارگر از ثروت جامعه، کاهش دستمزد، نپرداختن دستمزد و کاهش خدمات اجتماعی، بار بحران را بر دوش کارگر بیندازند. نباید پذیرفت. نباید اجازه داد. کارگران رادیکال و سوسیالیست باید پرچمدار این نه و نپذیرفتن باشند. اگر قادر به اداره جامعه نیستند، باید از سر راه کارگر برای سازماندهی جامعه و استقرار حکومت کارگری و سازماندهی سوسیالیستی جامعه به کناری بروند!

ب- مدافعان خجول سرمایه میگویند صنعت تولید قند و نیشکر در ایران با مشکلات پایه ای رقابت در سطح جهانی با کالاهای مشابه مواجه است. مشکل کارگران را در سیاست تعرفه و ازدیاد واردات دولت میدانند. میگویند قیمت هر کیلو شکر تولید شده در ایران معادل ۸۰۰ تومان و قیمت یک کیلو شکر وارداتی برابر با ۵۰۰ تومان است. و نتیجتاً "ازدیاد واردات" را مسبب این وضعیت میدانند. عدم قابلیت این صنعت تولیدی در رقابت با کالاهای وارداتی را عامل عدم پرداخت دستمزد ها و مزایای کارگران قلمداد میکنند. متعاقباً راه حل کارگر را نیز در حمایت از سیاستهای گمرکی و محدود کردن واردات کالا و بالابردن تعرفه های گمرکی در این رشته میدانند.

رفقای کارگر سیاست حمایت از "تولیدات داخلی" در قبال "تولیدات وارداتی" یک سیاست کارگری نیست. سیاست دفاع از بخشی از سرمایه در قبال بخش دیگری از سرمایه است. سیاستی است که زندگی کارگر را به بهبود موقعیت سرمایه "خودی" گره میزند. این سیاست در عین حال کارگر را در مقابل مردم و شهروندان و مصرف کنندگان علی العموم قرار میدهد. چرا شهروند عادی جامعه به خاطر اینکه بخشی از سرمایه قادر به رقابت اقتصادی با کالای وارداتی نیست باید هزینه بیشتری برای خرید کالاهای مورد نیاز خود بپردازد؟ چرا باید اجازه داد که دولت سرمایه با افزایش تعرفه های گمرکی سهم بیشتری از دسترنج کارگر و مردم زحمتکش را از آن خود کند؟ بعلاوه چقدر و تا کی باید تعرفه های گمرکی را افزایش داد؟ آیا افزایش تعرفه گمرکی در عین حال به معنای افزایش هزینه زندگی مردم زحمتکش نیست؟ تاکید میکنم سیاست بالا بردن تعرفه های گمرکی یک سیاست بورژوازی در عرصه رقابت سرمایه ها است.

کارگران نباید چنین پرچمی را به افق مبارزاتی خود تبدیل کنند. کسی که برای رفاه جامعه مبارزه میکند نمیتواند در عین حال خواهان افزایش قیمت اقلام مورد نیاز زندگی همگان باشد. واقعیت این است که عدم قابلیت رقابت سرمایه در این رشته از تولیدات نه بخاطر سطح دستمزد کارگر بلکه بخاطر پائین بودن سطح تکنولوژی و سیستم تولید در این رشته های تولیدی است. از طرف دیگر بهبود تکنیک و افزایش بار

آوری کار در نظام سرمایه داری الزاما به معنای بالا رفتن سهم کارگر و زندگی بهتر نیست بلکه در عمل و در بسیاری موارد به معنای جایگزینی کارگر با ماشین است که نتیجه اش چیزی جز کاهش نیروی کار و گسترش بیکاری در جامعه نیست. بعلاوه هر روزه بخشهایی از سرمایه در رقابت با سایر بخشهای سرمایه دچار رکود و بحران و ورشکستگی میشوند و در عرصه رقابت با سایر تولید کنندگان از میدان به در میشوند. اما این مناسبات اقتصادی را کارگران بوجود نیاورده اند که مسئولیت عواقب عملکرد آن را نیز بپذیرند؟ مگر رقابت سرمایه ها محصول تلاش کارگر است؟

ورشکستگی بخشهایی از سرمایه بخشی از یک نتیجه جبری روند انباشت سرمایه است. شرط وجود سرمایه داری رقابتی و جزء ذاتی کارکرد سرمایه داری و جریان انباشت سرمایه در جامعه است. چگونه است که این مدافعین سرمایه "خودی" به یکباره ناتوان از رقابت با بخشهایی دیگر سرمایه به "معضلات رقابت" و نتایج ناشی از رقابت اقتصادی سرمایه ها متوسل میشود؟ کجاست آن تبلیغات کر کننده که "رقابت" بخشی از "ذات" بشر است؟ کجاست آن تبلیغات عوامفریبانه که "رقابت" باعث سلامت جامعه و پالایش اقتصادی در جامعه است؟ کجاست آن تبلیغاتی که "رقابت" را شرط پیشرفت بشریت و کلید سعادت انسانها قلمداد میکند؟ علت وجودی معضلاتی که کارگر با آن مواجه است، رقابت سرمایه ها نیست. نفس وجود سرمایه و کارکرد نظام سرمایه داری است.

در پایان

رفقای کارگر هفت تپه مبارزه شما یک مبارزه چند وجهی و پیچیده است. قدرت شما در اتحاد و تشکل و در میدان نگهداشتن توده کارگران و اتکا بر مجمع عمومی کارگری در چهارچوب سیاستهای رادیکال و سوسیالیستی کارگری است. آینده سندیکای شما به این بستگی دارد که به چه میزان این تشکل به ظرف اعتراض و اتحاد توده کارگر تبدیل شده و از یک تشکل بورکراتیک سندیکالیستی که ابزاری برای سازش طبقاتی است، دور میشود.

در حاشیه پیام رضا رخشان به سندیکاهای کارگری فرانسه

علی جوادی

فراخوان اتحادیه‌های سراسری کارگری فرانسه در برگزاری تظاهراتی در روز ۹ ژوئن در مقابل دفتر سازمان جهانی کار در دفاع از آزادی کارگران زندانی در ایران و محکوم کردن سیاست ضد کارگری رژیم اسلامی یک گام مهم در همبستگی جهانی کارگری و محکومیت رژیم اسلامی است.

این فراخوان، جلب و تحکیم همبستگی تشکلات کارگری از مبارزات کارگران در ایران و محکوم کردن سیاستها و موجودیت ضد کارگری رژیم اسلامی محصول تلاش کمونیستها و فعالین کارگری بسیاری است که طی سالیان متمادی در این راه تلاش کرده اند. قطعنامه‌های متعدد کارگری، فراخوانهای اعتراضی در این راستا، پیام‌های همبستگی، همگی اکنون به یک رکن فعالیت کمونیستی کارگری در خارج از کشور تبدیل شده است.

ما خواهان محکومیت رژیم اسلامی در تمامی مجامع کارگری هستیم. ما خواهان گسترده‌ترین همبستگی میان بخشهای مختلف طبقه کارگر در سطح جهان هستیم. طبقه کارگر در ایران متحدی جز طبقه کارگر جهانی و مردم آزادیخواه و بشریت متمدن ندارد. محکومیت رژیم اسلامی در هر مجمع کارگری سیاستی است که ما پیگیرانه دنبال کرده و خواهیم کرد.

بسیاری از جریان‌های کمونیستی و چپ و کارگری از فراخوان اتحادیه‌های کارگری فرانسه دفاع کردند. رضا رخشان، دبیر سندیکای کارگران هفت تپه هم در این زمینه پیامی صادر کرده است. اما تفاوتی فاحش واکنش ایشان را از سیاست سایر جریان‌ها در قبال این مسأله کاملاً مجزا میکند. میگوید:

"به اطلاع شما می‌رسانم که یکی از دلایل مهم مشکلات کنونی طبقه کارگر ایران فقدان تشکلهای توده‌ای کارگران در ایران و تبلیغات شدید ضد سندیکائی است که از جانب بسیاری از دوستداران ظاهری طبقه کارگر اعمال می‌شود. بسیاری از کسانی که با ارسال پیام به شما سندیکاهای فرانسه با شما اظهار دوستی می‌نمایند، در داخل ایران خود نه تنها در ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های محیط کار فعال نیستند، بلکه در حد توانشان در مقابل سندیکاهای موجود به کارشکنی نیز می‌پردازند.... بسیار از شما سپاسگزار خواهیم بود اگر که در کنار محکوم نمودن سیاستهای ضد کارگری در ایران، نفوذ معنوی خود را برای تقویت تشکلهای درون محیط کار به کار بگیرید و ضرورت ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل را نیز به دوستان ایرانی خود گوشزد کنید." (از پیام رضا رخشان به سندیکاهای کارگری فرانسه)

در این زمینه به چند نکته اساسی باید اشاره کرد:

۱- شرم آور است! این اولین باری است که یک فعال کارگری مسئولیت "فقدان تشکلات توده‌ای کارگری در ایران" را نه سیاستهای سرکوبگرانه و خشن رژیم اسلامی، نه نتیجه سرکوب، دستگیری، کشتار و زندانی کردن فعالین کارگری در طول حیات ننگین سی و دو ساله اش، نه ناشی از سرکوب هر تلاش اجتماعی طبقه کارگر توسط رژیم آدمکشان اسلامی، بلکه محصول "تبلیغات ضد سندیکائی... دوستان ظاهری طبقه کارگر" قلمداد میکند. این اظهارات قبل از هر واکنشی، تعجب عمیق خواننده و هر کسی که کوچکترین آشنایی با واقعیت زندگی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش تحت حاکمیت اسلامی و استعمارگرایی رژیم اسلامی را دارد، بر می‌انگیزد. چگونه میتوان جنایت آشکار و سیستماتیک رژیم اسلامی را در سرکوب همه جانبه تلاشهای طبقه کارگر انکار کرد؟ چگونه میتوان تاریخ درهم شکستن تشکلات مستقل کارگری و زندانی و شکنجه کردن و اعدام فعالین کارگری را انکار کرد؟ چگونه میتوان تاریخ خونین و ضد کارگری رژیم اسلامی در مقابله با طبقه کارگر را انکار کرد؟ چگونه بسادگی میتوان قلم را روی کاغذ برد یا بر حروف تخته کلید کامپیوتر کوبید که فقدان تشکلهای توده‌ای کارگری ناشی از "تبلیغات ضد سندیکائی" و "کارشکنی" است؟ کدام فعال کارگری است که این تبلیغات زهر آگین علیه چپ و کمونیسم و فعالین کارگری را برای لحظه‌ای بپذیرد؟ کدام انسان با وجدانی میتواند تره برای این سیاستها خرد کند؟ چه تعداد فعال کارگری، چه تعداد رهبر کارگری، چه تعداد کمونیست و غیر کمونیست کارگری باید سرکوب و زندانی و شکنجه و اعدام شوند تا رضا رخشان بپذیرد که رژیم اسلامی در تمامیت خود مسئول فقدان تشکلات کارگری در ایران است؟ اگر یک روز سرکوب از بالای سر کارگر برچیده شود، فردای آن روز ما شاهد تشکیل مجامع کارگری و شکل‌گیری تشکلات مستقل کارگری اعم از شورا و سندیکا در ابعادی باور نکردنی خواهیم بود.

۲- رضا رخشان دروغ می‌گوید. تاکنون هیچ گرایش کمونیستی و کارگری هیچ تبلیغاتی علیه شکل‌گیری سندیکا و تشکلات مستقل کارگری و یا "تبلیغات ضد سندیکائی" و "کارشکنی" نکرده است. بر عکس دفاع از تشکلات مستقل کارگری اعم از شورا، سندیکا و یا مجمع عمومی با تاریخ کمونیسم کارگری و حتی بخشهای عمده چپ غیر کارگری عجین شده است. تاریخ تمامی گرایشاتی که بخشی از سیاستشان جلب همبستگی کارگری در اروپا و آمریکا و سایر کشورها با کارگران در ایران است، در عین حال تاریخ دفاع قاطعانه و همه جانبه از هر تلاش طبقه کارگر برای شکل دادن به تشکلات مستقل کارگری اعم از سندیکا و شوراها کارگری است.

۳- رضا رخشان رسماً تحریف میکند. تلاش میکند نقد گرایش سندیکالیستی را با تبلیغ علیه نفس ایجاد سندیکا و اتحادیه یکی قلمداد کند. این یک تحریف آشکار است. گویی اگر نیرویی به نقد سیاستهای راست و سازشکارانه گرایش سندیکالیستی در قبال رژیم حاکم، در قبال جدال جناحهای رژیم اسلامی، در قبال سایر سیاستهای بورژوازی رژیم حاکم پردازد، گویا مانعی در مقابل ایجاد و شکل‌گیری تشکلات مستقل کارگری و اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری ایجاد کرده است. تلاش رضا رخشان با این تبلیغات، تلاشی برای خلع سلاح کردن گرایش رادیکال و کمونیستی کارگری در قبال گرایش راست و سندیکالیستی است. تلاش رضا رخشان تلاشی بمنظور خنثی کردن و منحرف کردن نقد گرایش رادیکال و کمونیستی کارگری در قبال سیاستهای سازشکارانه و راست گرایش سندیکالیستی در صفوف طبقه کارگر است. رضا

رخشان مدعی است که هر کسی که گرایش راست سندیکالیستی را نقد و افشا کند مانعی در راه ایجاد تشکلات مستقل کارگری است. این یک ادعای سخیف و بی مقدار است. یک اتهام زشت و ناروا است. این اتهامی علیه تمامی فعالین رادیکال و کمونیست کارگری، تمامی فعالین سوسیالیست و کمونیستی است که سرنگونی رژیم اسلامی را شرط اول تحقق خواسته‌های و مطالبات کارگری میدانند. این ادعایی علیه تمامی فعالین کارگری است که خواهان سرنگونی همه جانبه رژیم اسلامی هستند. این ادعایی علیه تمامی فعالین کارگری است که مجمع عمومی و شوراهای کارگری را تشکلات مناسب تری در شرایط حاضر بمنظور سازماندهی صفوف طبقه کارگر میدانند. هیچ فعال کارگری نیست که نداند میتوان منتقد سیاستهای راست و سازشکارانه کارگری بود و در عین حال مدافع قاطع حق تشکل، هر نوع تشکل مستقل کارگری، بود.

۴- رضا رخشان در مقام دبیر سندیکای کارگران هفت تپه به سندیکاهای کارگری فرانسه پیام میدهد، اما خواهان محکومیت قاطع و همه جانبه رژیم اسلامی و سیاستهای ضد کارگری آن نمیشود. بر عکس از این تشکلات اتحادیه ای میخواد که به نقد فعالین کارگری بنشینند؟ از اتحادیه های کارگری فرانسه میخواد تا به نقد کسانی بنشینند که تلاششان منجر به اعلام فراخوان از جانب این اتحادیه ها در دفاع از حقوق بین المللی و شناخته شده کارگری در ایران شده است. فراخوان رضا رخشان درخواست مبارزه قاطع تر و همه جانبه تر علیه رژیم اسلامی نیست. برعکس است! پیام رضا رخشان حاوی هیچ گوشه ای از درد و رنج طبقه کارگر در تحت حاکمیت کثیف سرمایه و اسلام نیست. او در پیامش حتی گوشه ای از مشقات کارگران هفت تپه را که افشا نمیکند. او از تعرض و تیغ کشیدن رژیم و دستگاه سرکوبش علیه کارگران هفت تپه سخن نمیگوید. بلکه برعکس قلمش را علیه کمونیسم و رادیکالیسم بکار گرفته است. آیا معنای این فراخوان جز کند کردن مبارزه علیه رژیم اسلامی چیز دیگری است؟

۵- رضا رخشان نماینده و فعال یک گرایش سازشکار و سندیکالیستی در صفوف کارگران است. ایشان مدافع سیاست سازشکاری میان کارگر و دولت سرمایه است. تاکنون بارها بر نقش "موثر" سندیکای هفت تپه در تقلیل و کاهش اعتراضات کارگری در محیط کار مورد نظرشان تاکید کرده است. ایشان مخالف سرسخت تحول بنیادی در جامعه برای نابودی مناسبات استثمارگر و لغو کار مزدی است. یک مخالف سرسخت انقلاب کارگری است. مانند تمام مبلغین بورژوازی انقلابیگری کمونیستی را خام و خیالی و پوچ می پندارد. مدافع سیاست حذف سوبسیدهای دولت احمدی نژاد است. خواهان نظارت کارگران بر اجرای "بهبه" این طرح ارتجاعی توسط مجلس اوباش اسلامی است. بعلاوه ایشان معتقد است که وضعیت طبقه کارگر در دوران احمدی نژاد بطور فاحشی بهبود یافته است؟! این سیاستها رضا رخشان را در چه جایگاهی قرار میدهد؟ آیا اشتباه است که با ارفاق بسیار سیاستهای ایشان را در چهارچوب یک گرایش عمیقاً راست و سازشکارانه تلقی کرد؟ آیا اشتباه است اگر گرایشی که فقر و فلاکت گسترده کارگران را بهبود شرایط زندگی کارگر قلمداد میکند، یک گرایش راست و ضد منافع عمومی کارگری نامید؟

۶- رضا رخشان مسئول سندیکای هفت تپه است اما معلوم نیست که چرا بیشتر مطالب کتبی ایشان علیه کمونیسم و رادیکالیسم کارگری است؟ چرا تاکنون ایشان بیشترین نقد خود را متوجه فعالین کمونیست و رادیکال کارگری و احزاب کمونیستی کارگری کرده است؟ آیا تصادفی است که نقد کمونیسم و رادیکالیسم توسط ایشان در عین حال با تعریف خجولانه از سیاستهای احمدی نژاد و جناحی از رژیم اسلامی و سرمایه همراه بوده است؟

۷- ما منتقد سرسخت سیاستهای سازشکارانه و راست گرایش سندیکالیستی در صفوف کارگران هستیم. اما در عین حال از هر تلاش کارگر برای گذاشتن "خشتی بر خشت" دیگر قاطعانه دفاع میکنیم. ما مدافع سر سخت جنبش مجامع عمومی کارگری و شوراهای کارگری هستیم. این تشکلات و این جنبش را مناسبترین شکل و ظرف سازماندهی صفوف کارگران میدانیم. اما در عین حال از هر تلاش طبقه کارگر برای ایجاد سندیکا و اتحادیه و شورا قاطعانه دفاع میکنیم. ما اجازه تحریف این تاریخ شناخته شده را به کسی نمیدهیم!

ما برخلاف رضا رخشان، قاطعانه تاکید میکنیم که رژیم اسلامی مسبب اول و آخر فقدان تشکلات توده ای و مستقل کارگری در جامعه است. ما سرکوب و وحشیانه و سیستماتیک تلاشهای کارگری توسط حکومت اسلامی را مسئول و مسبب فقدان تشکلات کارگری در ایران میدانیم. ما اعلام میکنیم مادام که رژیم اسلامی پابرجاست کارگر در جامعه از حقوق ابتدایی و شناخته شده خود برخوردار نخواهد شد. ما اعلام میکنیم که سرنگونی رژیم اسلامی پیش شرط تحقق حقوق و مطالبات شناخته شده کارگری و اجتماعی است.*

پیش به سوی ایجاد شوراها

گفتگو با سیاوش دانشور و نسرین رضاعلی

یک دنیای بهتر: قطعنامه حزب بر ایجاد تشکل های توده ای در محیط کار و در محیط زیست در سطح محلی و سراسری تاکید کرده است. اهمیت و جایگاه این ارگانها در شرایط کنونی و در تحولات سیاسی جامعه کدام است؟

سیاوش دانشور: ما جنبشی برای آزادی انسانها از هر نوع قید و بند و انقیاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هستیم. مدل حکومتی که کمونیسم کارگری و جنبش طبقه ما بدست میدهد مبتنی بر اعمال اراده انسانهای آزاد است. مبارزه امروز ما با تمام محدودیتهایی که اختناق و فرهنگ و سیاست مسلط بورژوازی تحمیل میکند، مبارزه ای در این جهت است. تردیدی نیست الزامات مبارزه طبقاتی میتواند به ما شرایط متفاوتی مانند جنگ و غیره را تحمیل کند که بنظر در آن نمیتوان به نیروی توده مردم در شوراها متکی شد. اینها و بسیاری مسائل دیگر فرض بدیهی ماست. اما در هر شرایطی جنبش کمونیستی طبقه کارگر روی سازماندهی اعمال اراده مستقیم و مستمر و تا حد مقدور آزاد و برابر تاکید دارد. ما حتی در دوره جنگ و شرایطی ویژه نمیتوانیم دست به روشها و نرملهای طبقات حاکم و جریانهای ارتجاعی ببریم. محدودیتهای هیچوقت اصول انقلابی ما را زیر سوال نمیبرند بلکه کارکرد آنها را تغییر میدهند. برای ما شوراها سنتی قدیمی در متن جنبش رادیکال طبقه کارگر است و ارجاع به آن در دوره انقلابی بیش از هر زمان ضرورت و مبرمیت دارد.

اوضاع امروز بطور خلاصه عبات از اینست که قدرت به خیابان منتقل شده است. طبقه حاکم و دولت مرتجع اسلامی در مسیر غیر قابل برگشتی افتاده است. تمام سوال اینست که دخالت موثر طبقه ما و نیروی انقلابی چگونه و با چه ابزارهایی ممکن است. یک ابزار و ستون مهم این دخالتگری انقلابی شوراها و سازمانهای اعمال اراده توده ای است. ما در زمینه شوراها زیاد صحبت کردیم. اما شرایط امروز متفاوت است. امروز در وضعیتی هستیم که با ابزار شوراها وارد جدال برسر قدرت به معنی روزمره آن میشویم. در کارخانه و محل کار تا محیطهای آموزشی و اداری و محلات میتوان و باید شوراها را برپا کرد یا دستکم نطفه های آنها به هر میزان و متناسب با هر تناسب قوا ایجاد و گسترش داد. هر نوع خلا قدرتی اگر بدست نیروی انقلابی و کمونیسم طبقه کارگر پر نشود توسط نیروهای کمپ ارتجاع پر خواهد شد. اهمیت این سیاست در ایندوره اینست که کارگر و مردم زحمتکش و انقلابی و خواهان تغییر راسا وارد عمل شوند. قدرت را به هر میزان تجربه کنند. در امور جاری و روزانه تا سازماندهی اعتراض و بیرون انداختن اوباش در هر محیط قدم بردارند. سنت رادیکال کارگری شوراها را بعنوان یک جنبش فراگیر شورانی گسترش و تحکیم کنند تا در حلقه بعدی بتوانیم نیروی غیر قابل حذفی باشیم و برای فتح تمام قدرت خیز برداریم. شوراها امروز ابزار اعمال اراده توده ای، ابزار سازماندهی مبارزه انقلابی، ابزار مقابله با نیروی سرکوب، ابزار قانون گذراندن در محل کار و محل زندگی، ابزار تضمین امنیت و آزادی نسبی، و فردا ابزار قیام و در مقیاسی وسیع تر سازمان اداره جامعه بعد از پیروزی و خلع ید سیاسی و اقتصادی از طبقه حاکم است.

نسرین رضاعلی: حزب اتحاد کمونیسم کارگری طی دو سال گذشته با تصویب قطعنامه و قرارها اولویت فعالیت خود را برای سازماندهی و رهبری یک انقلاب کارگری اعلام کرده است. ما تلاش کردیم شرایط و ملزومات فردای گرفتن قدرت سیاسی را ترسیم کنیم. تصویب قطعنامه اخیر حزب در همین راستا است. باید بر این تاکید داشت ما شاهد شرایطی کاملا متفاوت و متحول در جامعه ایران هستیم. رهبری حزب با تحلیل از اوضاع و ارزیابی واقعی از شرایط و ظرفیتهای سازماندهی توده ای و شناخت موانع و گرهگاهها با صدور این قطعنامه بر ایجاد تشکلهای واقعی توده ای تاکید کرد.

بنظرم در هفته های اخیر مردم شاهد تجربه ای بی سابقه بوده اند. اینکه مردم چگونه می توانند متشکل شوند و چگونه در بدترین شرایط سرکوب و فضای رعب و وحشت می شود هدفمندتر این اعتراضات را تداوم و گسترش بخشند. مردم در خیابانها با قرارهایی که دهن به دهن میچرخد تلاش میکنند جاهای خالی را پر کنند و ابتکارات مختلف را بکار بندند. رادیکال شدن اعتراضات و توده ای تر شدن و تداوم و گسترش این اعتراضات در گروه سازماندهی و رهبری در تمامی عرصه ها می باشد. ما در مورد اهمیت و جایگاه شوراها واقعی که به دست خود کارگران و مردم زحمتکش درست شود بعنوان ارگانهای اعمال اراده توده ای صحبت کردیم. اما امروز شرایطی ایجاد شده است که مردم می توانند تشکلهای واقعی خود را ایجاد کنند. شرایطی که مردم هر شب بر پشت بامها شعارهای مرگ بر دیکتاتور می دهند تنها یک معنی دارد و آن تقویت همبستگی و فضای اعتماد بخودی است که ایجاد شده است. مردم این را به خوبی تشخیص داده اند. فضای رعب و وحشت شکسته است. زمانی نه چندان دور، علیرغم اینکه اگر در صف نان و گوشت مردم می ایستادند به سران رژیم از ریز و درشت فوش می دادند، اما به کرات می شنیدی که اعتماد نیست. اما امروز و در ایندوره این فضای اعتماد بوجود آمده است. دیگر مردم نظراتشان را بیان می کنند و برای اتحاد و همبستگی بیشتر تلاش میکنند تا مثلا فردا شب محکمتر شعارهای مرگ بر دیکتاتور را تکرار کنند یا چگونگی تجمع شان را سازمان دهند. ببینید الان وضع طوری است که هر تحرک نیروی سرکوبگر فیلم و عکس می شود و بسرعت روی نت میرود و یا عکسهای مزدوران را بر روی دیوارها می چسبانند. این موقعیتی است که شرایط سازماندهی در شوراها و تشکلهای محلات را فراهم کرده است.

اعتراضات و مبارزات مردم در ایران باید قدمهای بعدی برای پیش روی و مبارزه را از مرحله ای به مرحله دیگر بردارد. شوراها یکی از بهترین اشکال برای پیش برد و هدایت قدمهای بعدی و طی کردن این دوران و شناختن پتانسیلها و راههای پیشرو دخالت هر چه بیشتر مردم در سرنوشت خود است. مهمترین ابزار مردم ایجاد شوراها در محل زندگی است. شوراها امر تصمیم گیری را بعهده بگیرند و در عین حال نه تنها خواستها بلکه حتی امنیت محل و مقابله با حضور نیروهای سرکوبگر را به محلات می توانند محدود و حتی منتفی کند. همانطور که در روزهای گذشته شاهد بودیم خیابانها توسط نیروی مردم معترض مسدود شد. شاهد بودیم مردم چگونه در پس کوچه ها دهها نیروی تا دندان مسلح را به محاصره خود در آوردند. این تنها یک بخش از قدرت قدرت جمعی مردم است. امر آموزش برای مقابله و رویارویی با مزدوران

می تواند از طریق همین شوراها در دستور قرار بگیرد. در عین حال باید تاکید کرد حراست و سازمانهای سرکوبگر در محلات بشدت ایزوله خواهند شد و قدرت تحرک و مقابله با مردم را نخواهند داشت. ما در مقابل سواالی قرار گرفتیم و مردم از ما پاسخ به شرایط امروز را می خواستند. اینکه چگونه مقابله کردن با مزدوران محلی و سراسری و مقابله با نیروهای سرکوبگر در اعتراضات چگونه باید باشد؟ در پاسخ به این ضرورت است که حزب این قطعنامه را تصویب کرد.

در دل چنین موقعیتی جنبش اعتراضی طبقه کارگر و مردم به ظرفهای مناسب تصمیم گیری و اعمال اراده مستقیم خود نیاز دارد. شوراها ابزار اینکار است. کارگران و مردم زحمتکش میتوانند و باید در این ظرف متشکل شوند و در عین حال تصمیمات مبنی بر بهبود نه تنها شرایط زیستی و کاری را قابل تحمل کنند بلکه در این فرصت و فرصتهای پیش آمده بتوانند با اتکا به قدرت خود مبارزات جاری را سازماندهی کنند. اگر چه تاکنون رسماً شوراها اعلام نشدند، اگر چه علنی جمعها در محلات جمع نشدند، اما در روزهای گذشته شاهد بودیم در محلات زیادی جوانان به همراه پدران و مادران خود جمع شدند، صحبت کردند و تصمیم گرفتند که در محلات تدابیر امنیتی و مبارزاتی را چگونه باید پیش برد.

فکر می کنم مسئله مهمتر کشیدن مبارزات به کوچه ها و محل زندگی بود. خیابانها اساساً حکومت نظامی اعلام نشده بود. اما کوچه ها در دست جوانان و مردم بود. شرایطی ایجاد شده که نسل امروز را که به خیابان آمدند ناچار شدند خاطرات و تاریخ انقلاب 57 را بازخوانی کنند و جوانب فعالیتها و اعتراضات و مقابله با نیروهای سرکوبگر را با هم مقایسه کنند. تا با تجارب و شگردهای تازه به جنگ این رژیم بروند. ایجاد تشکلهای مستقل در محیط کار و زیست و ایجاد شوراها محلات و دانشگاهها و مدارس برای به کرسی نشاندن خواستههای برحقمان مهم است. یک واقعیت را باید در نظر داشت. مردم بلاخره هر چند انقلابی هم باشند باید کار کنند و امورات زندگی را بگذرانند. بنابراین مهم است ایجاد شوراها نه تنها امر سازماندهی و تصمیم گیری را بعهده خواهد داشت بلکه گامهای بعد را نیز برنامه ریزی خواهد کرد. طی یک ماه گذشته صدها خواست و شعار طرح شد. رسیدن به این خواستهها تنها از کاتال اراده مردم پیش می رود. و نکته مهمتر این است که رژیم اسلامی ترس و نگرانی از جمع شدن انسانها دور هم هست. پاسخ امروز مردم متشکل شدن در شوراها و تشکلهای واقعیشان است که حزب ما به درست و به موقع بر آن تاکید گذاشته است.

یک دنیای بهتر: در قطعنامه از شوراها در ظرفیتهای متفاوتی صحبت شده است: ارگان مبارزه و تشکل و ارگان کنترل و اعمال اراده توده ای. این جنبه از کار و عملکرد تشکلات توده ای را باید بیشتر توضیح داد. چه عملکردها و مختصاتی مد نظر است؟

سیاوش دانشور: مسئله بسیار ساده است و تجارب مبارزه سیاسی و اجتماعی کارگران و توده مردم بفریبت ارگانهای اعمال اراده توده ای را الزامی میکند. در ایندوران انواع تشکلهای و محافل و هسته ها و جریانات مثل قارچ از زمین میرویند. نیاز باعث میشود تشکل گریزترین افراد به نوعی تشکل و اتحاد بر اساس منافع واقعی و مادی خود رو بیاورند. راست جامعه در کلیت خود تلاش دارد از نیروی کارگران و مردم بعنوان پلکان ترقی خود استفاده کند و لذا نه فقط کاری به اعمال اراده توده ای ندارد چه بسا آنرا مضر و "خطرناک" میداند. جوانان، زنان، کارگران و هر کسی که این وضعیت را نمیخواهد نیازمند نوعی تشکل موثر و کارا و فراگیر است. یک خصوصیت ایندوران اینست که الیبتیسم سیاسی جایش را به سیاست توده ای میدهد. یعنی توده مردم و توده طبقه کارگر سیاسی میشوند و در سیاست به معنی وسیع کلمه دخالت میکنند. برای پیشبرد مبارزه امروز تشکل نیاز فوری است. از حزب سیاسی تا تشکل توده ای به مهمترین ابزار در ایندوران تبدیل میشود. شورا بعنوان تشکل یعنی طرفی که کارگران هر کارخانه، مردم هر محله، جوانان هر منطقه، پرستاران و کارکنان هر بیمارستان. معلمان هر مدرسه، و هر بخش مردم مطابق با نیاز و الزامات مبارزه علیه جمهوری اسلامی میتوانند خود را در آن متشکل کنند.

مثلاً ایجاد و اعلام شورای کارخانه بلافاصله قدرت جمعی طبقه کارگر را بمیدان میکشد و بلافاصله وارد جدال برسر تعیین قدرت و اختیارات و کنترل و نحوه سازماندهی کار و غیره میشود. اینها موضوعاتی است که کارگر بدون شورا نمیتواند پیش برد. کارگر برای تحمیل خواستههایش به سرمایه داران و دولت مرتجع شان نیازمند شورا است. کارگر برای تامین صف مستقلش و تامین حضور سیاسی اش بعنوان یک طبقه در جدال قدرت از جمله نیازمند شورا است. از گرفتن حقوق تا اعمال کنترل کارگری و اعمال قدرت در ابعاد مختلف شوراها یک سلاح مهم طبقه کارگر است. چه در کارخانه و چه در محل زندگی شورا ابزار اساسی مبارزه انقلابی و اعمال اراده توده ای است. تجمع عمومی کارگران در محل کار و محیط زندگی و سازماندهی هر آنچه که در هر مقطع این اوضاع ملتهب الزامی است کار شوراها است. کارگران و مردم زحمتکش برای تامین هر نیازشان راهی بجز اتکا به قدرت وسیع خود ندارند و این قدرت وسیع تنها در شوراها تبلور پیدا میکند. شوراها هم تشکل هستند، هم ابزار سازماندهی اعمال اراده جمعی و توده ای هستند و هم ابزار ممانعت از بازگشت ارتجاع و اختناق سیاسی. شوراها ارگانهایی هستند که خلا قدرت را به هر میزان پر میکنند و امکان سازماندهی ابتکارات وسیع توده ای را در تقابل با هر معضلی که جامعه با آن روبرو میشود تامین میکنند. مثلاً فرض کنید که تامین حضور نمایندگان مستقیم مردم، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن و عزل کردن آنهم در جامعه ای که "حق انتخاب" اساساً و قانوناً و شرعاً وجود ندارد، اعمال کنترل بر محیط کار و زندگی و مقابله با تعدیهای سرمایه داران و اوباش سیاسی و نظامی، نظارت بر تقسیم و رساندن نیازهای مردم در شرایط بحرانی، اعمال قدرت دوفاکتو تا ایجاد قدرت دوگانه، محافظت از محل کار و زندگی با اتکا به نیروی توده ای و در صورت نیاز نیروی مسلح، بیرون راندن اوباش و آزاد کردن محل و منطقه و اعمال قوانین آزاد و انسانی و صدها مورد دیگر موضوعاتی هستند که توسط شوراها و نیروی توده ای میتواند اعمال شود. شورا ظرف سازماندهی مبارزه توده ای و شکفتن انواع ابتکارات است. شورا ارگان طرح قدرتی نوین توسط طبقه و نیروی انقلابی در مقابل قدرت کهنه طبقه و نیروی ارتجاعی است.

یک دنیای بهتر: برای تشکیل شوراها محیط کار چه باید کرد؟ حلقه های گرهی کنونی در این راستا کدام است؟ موانع کدام اند؟

نسرین رضاعلی: ببینید یکی از موانع بزرگ در مقابل تشکل یابی طبقه کارگر در محیط کارشان فضای سرکوب است. اوضاع سیاسی اقتصادی و این بن بست لاجلاج رژیم اسلامی تنها با سرکوب سرپا مانده است و شگردی که بکار می گیرد زندگی و حیات میلیونها کارگر را به مخاطره جدی می اندازد. مسئله دستمزدهای پایین و ناچیز، مسئله نداشتن امنیت شغلی، نداشتن بیمه های اجتماعی، نداشتن هیچ گونه امکانات رفاهی در محل کار مسائلی هستند هر روز کارگران با آن روبرو هستند. بگذارید برای روشن شدن یک مثال بیاورم؛ کارگران

گونی باقی سما در سندج اعتراض کردند به عدم پرداخت 3 ماه حقوقشان. کارفرما و مدیریت گفتند ما بیمه شما را نمی دهیم، حقوق شما را بشرطی می دهیم که خودتان بیمه را پرداخت کنید. کارگران قبول کردند. دو روز بعدش فیش حقوقی کارگران را می دهند. اولاً بجای 15 هزار تومان 50 هزار تومان از حقوق 221 هزار تومانی کم شده است. دوماً فیش داده شده اما پول به حساب کارگران تا همین امروز واریز نشده است. دیروز کارگران در مقابل دفتر مدیریت تجمع می کنند و خواهان حقوقهای معوقه می شوند. کارفرما اعلام می کند اولاً به نیروی کار شما نیازی نیست بروید خونه هایتان بعد هم نیروی کار زیادی موجود است که با خیلی کمتر از این حاضر بکار هستند. ادامه اعتراض و حمله کردن به مدیریت و کارفرما وقتی خدایان قدرت و خدایان ثروت پشت حضرت آقا را گرفتند، تهدید کردن کارگران به "ضد انقلاب و اغتشاشگر!" از این مثالها خیلی زیاد هستند. همین دیروز طی گزارش دیگری می گویند کارگران عسلویه در خوابگاههای که دارند اولاً برق قطع بوده که گرمائی این محل بیش از 50 درجه بوده وقتی کارگران اعتراض کردند گفتند همین است و سریع نیروهای لمپن حزب الله را وارد می کنند.

این اوضاعی است که پیش روی طبقه کارگر است. دارند با زندگی و حیات کارگران بازی میکنند. کارگران آن قشری نیستند که نفهمند منافعی که چه و یا کلا چه کسی دوست ندارد از شرایط زندگی انسانی برخوردار باشند. اما کمکان یکی از موانع بازدارنده برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگران فضای سرکوب و توطئه هائی است که صف طبقه کارگر را پراکنده می کند. برای خود من که روزانه با فعالین کارگری زیادی در شهرها و مراکز مختلف مرتب در تماس هستم همیشه یکی از مباحث شناسائی و بخشا اخراج از محیط کار است که مستقیماً کارگران را از محل کارشان ایزوله می کند. در واقع تمامی فعالیتهای این دوره ما آموزش و پروده کردن جانشنیان است که در صورت اخراج یکی دیگری مجبور نشود از صفر شروع کند. شخصاً فکر می کنم ایجاد شوراهای زمان میخواید. زمانی که کارگران از حداقل ایمنی جانی و مالی برخوردار باشند. شکی نیست در این سالهای اخیراً مبارزات کارگران چشمگیر بوده است. به لحاظ آماری بالاترین آمار را داشته است. در حین اعتراضات و اعتصابات کارگران مثل یک تن واحد ظاهر شدند اما بعد از اتمام اعتراضات، که بخشاً هم با اخراج چهرهای سازمانده روبرو شده است، تا اعتراض بعدی کارگران پراکنده با هم در مورد وضعیت و شرایط کار و زندگی صحبت کردند. امروز موقعیتی است که میتوان این سد را شکست و ایجاد شوراهای در چند مرکز مهم کارگری موضوع را عوض میکند.

یک دنیای بهتر: جامعه شاهد ایجاد شوراهای محیط کار بوده است. در دوران انقلاب ۵۷ ما شاهد شکل گیری شوراهای کارگری در مناطق مختلف بودیم. اما شوراهای در محیط زیست کمتر شناخته شده است، شاید "بنکه" ها به نوعی به این ارگانهای محلی نزدیک شدند. برای شکل گیری این ارگانها چه باید کرد؟

نسرین رمضانعلی: تا آنجا که حافظه ام به من اجازه می دهد اتفاقاً شوراهای محلات و مدارس و شهرها و روستاها در همان جابجائی قدرت در انقلاب 57 ایجاد شد. اما با سرکار آمدن رژیم اسلامی یک پیشوند اسلامی به آن داده شد. در واقع با خلع سلاح کردن مردم قدرت را از مردم گرفتند. و این تجربه ای است که نسل امروز باید هوشیار باشد.

و اما بنکه ها بیشتر نوعی از تشکل یابی جوانان و مردم بود. بنکه ها نه تنها امر کارهای آگاهگرانه را بعهد گرفته بودند بلکه کنترل محلات نیز در دست مردم بود. اینها همه تجاربی است که باید امروز با ارتقا آن و تطبیق آن با شرایط کنونی بکار بست. در جریان اعتراضات اخیر در تهران خیلی از کوچه ها و محلات توسط مردم کنترل می شود. نیروهای انتظامی کمتر جرات داشتند بخصوص در شبها حضور داشته باشند. هم اکنون هم نه تنها شبها بلکه در طول روز نیروهای سرکوبگر جرات رفتن به محلاتی را ندارند. در واقع حکومت نظامی اعلام نشده ای در تهران حاکم است اما در این محلات اعلام نشده کنترل در دست بخصوص جوانان است که جای تحسین دارد. اما این کافی نیست. باید ارتقا داد و بیشتر از تجربیات این محلات گفت و الگوها و تجارب را انتقال داد. من فکر می کنم تداوم این اعتراضات ضرورت کنترل محلات را بیش از پیش برای جوانان معلوم خواهد کرد. در محلاتی که رژیم کنترلی بر آن ندارد هزار میشود صورت داد.

یک دنیای بهتر: سیاست کنترل کارگری به عنوان یکی از حوزه های عملکرد شوراهای کارگری مطرح شده است. چند ماه پیش زمانیکه این سیاست از جانب حزب مطرح شد، مورد نقد احزاب به اصطلاح کمونیسم کارگری و استقبال بسیاری از رهبران رادیکال سوسیالیست کارگری قرار گرفت. امروز در این زمینه چه میتوان گفت؟ حق با که بود؟ تأکیدات امروزی شما چیست؟

سیاوش دانشور: بسیار مباحث را شرایط سیاسی و زمان پاسخ میدهد. بحث مهم کنترل کارگری هم یکی از آنهاست. آنهایی که "هنر" شان اینست که بگویند "همیشه" و "وقتش نیست" امروز هم چنین سیاستی را توصیه نمیکنند. اما معلوم شد که اوضاع را نخوانده بودند و هنوز هم نخوانده اند یا وارونه خوانده اند. این یک سیاست کمونیستی و پیشرو بود که امروز طبقه کارگر روی آن بدرجه زیادی روشن است و نتایج خود را از آن گرفته است. به نظر من امروز دوره ای است که سرعت به سمت ایجاد شوراهای کارگری میرویم و اولین اقدامات کارگران بویژه در متن فقر و فلاکتی که ارتجاع اسلامی سرمایه داری تحمیل کرده است راه افتادن یک جنبش وسیع کنترل کارگری است.

کنترل کارگری و شوراهای برای ما دو رکن یک سیاست واحد هستند. ما روی سنت رادیکال عمل مستقیم کارگری انگشت گذاشتیم که تاریخی طولانی در جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر دارد. اگر بحثی باشد، بحث شرایط و ملزومات اعمال چنین سیاستی است. هر کسی چند ماه پیش فکر میکرد کارگران شکست خوردند، مردم زانوی غم بغل گرفتند، یا در مقابل ناسیونالیسم و احمدی نژاد تسلیم شدند و غیره، امروز باید بروید و یک خانه تکانی درست و حسابی سیاسی با خودش بکند. امروز تکرار این حرفها تنها باعث بی اعتباری مطلق گوینده اش میشود. ما به استقبال تغییر اوضاع در جهان و ایران رفته بودیم و سیاستهایمان عمیقاً با این اوضاع جدید خوانائی دارد. امروز نه فقط در ایران بلکه در فرانسه و یونان و ایتالیا و حتی روسیه تحت حاکمیت مافیا و کلیسا و عظمت طلبی، کنترل کارگری طرفدار دارد و اعمال میشود. در ایران وارد دوره ای شدیم که این سیاست وسیعاً بدست گرفته خواهد شد. کارگران راهی جز این ندارند که سرمایه داران را با اتکا به قدرت توده ای شان عقب برانند و برپائی شوراهای و کنترل کارگری یک حلقه مهم خیز برداشتن طبقه برای تمام قدرت است. قطعاً اوضاع پیچیده و کشدار است و در این اوضاع داشتن یک تلقی "جدولی" و یا یک بعدی از سیاست برای کمونیستها کشنده است. اما کارگران ناچارند برای هر درجه بهبود موقعیت شان در کارخانه و در جامعه به سیاست کنترل کارگری و سنتهای عمل مستقیم و رادیکال کارگری رو بیاورند. جنبش کمونیستی طبقه کارگر این را تضمین خواهد کرد.

یک دنیای بهتر: مساله خارج کردن کنترل محلات از دست رژیم بمنابه یک قلمرو فعالیت ارگانها و شوراهای محل زیست مطرح شده است. چگونه؟ چطور؟

سیاوش دانشور: هسته اساسی این بحث جنگ قدرت است. امروز قدرت همه جا ظاهرا دست جمهوری اسلامی است و عواملش را هر جا نشانده و مردم باید با هزار روش از بند کمیتة و اطلاعاتیها و "منکرات" و غیره عبور کنند. تصور اینکه بساط همه اینها برچیده شود تصویری غیر ممکن نیست. وقتی حکومت در قلب تهران و در مهمترین مناطق قدرت و مشروعیت ندارد و ریزش آن شروع شده است، چرا باید همان قدرت سابق را در محلات داشته باشد؟ روشن است که طرفداران خودشان هم رنگ عوض میکنند، جابجا میشوند، برمیگردند، از خشم مردم میترسند، و چه بسا وانمود میکنند که آنها هم "مخالف" اند. بحث اینست که به میزانی که تناسب قوا اجازه میدهد باید بساط حکومت را هر جا جمع کرد. در همین دوره در تهران و اصفهان و شیراز شبها محلات در دست نیروی سرکوب نبود. تظاهراتهای شبانه و شعارهای رادیکال آن، لغو فوری آپارتاید جنسی و دست زدن به بسیاری کارها که چند هفته قبل غیر ممکن مینمود، همه مواردی است که به ما میگوید قدرت حکومت اسلامی دارد میریزد. جای این قدرت را باید اراده توده ای و رادیکال مردم بگیرد و محلات یکی از مهمترین مراکز اینکار است. مراکزی برای بسیج مردم، متشکل کردنشان در قالب عمومی و مقدور و طبیعی، پیشروی شان در مقابل نیروی سرکوب، و نهایتا گرفتن کنترل کامل آن.

در محلات باید سرعت شوراها و انواع ارگانهائی را برپا کرد که مضمونا اراده توده مردم و قدرت شان را در مقابل قدرت رژیم قرار میدهد. اگر محله را از حکومت بگیرید خیابان را هم سرعت میگیرید. اگر در محلات شوراها متشکل از کارگران و مردم آزادیخواه و انقلابی شکل بگیرند، مبارزه انقلابی وارد دوران کیفی و جدیدی میشود. چگونگی آن بسیار ساده است. جوانان و زنان در تهران و شهرستانها همین دوره نشان دادند که چگونه میتوان بر کنترل رژیم فائق آمد. بحث برسر اینست که این روند وارد یکدوره آگاهانه و سازمانیافته تر و مستمر تر شود. اینکه چه کارهائی باید کرد را نیازها میدانند. اما روشن است هر درجه کنترل از پائین به معنی نفی کنترل بالا است و معنی بلافصل آن لغو قوانین موجود و تغییر تناسب قوا است. شرایط به شما میگوید چی ممکن است و چی ممکن نیست. اراده انقلابی و سیاست انقلابی باید شرایط را درک کند و به همان میزان قدرتش را اعمال کند.

نسرین رضاعلی: ببینید من فکر می کنم ما باید جوانب مسئله را بررسی کنیم چطور و چگونه می شود محلات را مردم به کنترل خود درآورند. در واقع باید گفت هر روز و هر دوره از مبارزات مردم در ایران شرایط جدید و وظایف تازه ای را پیش پای مردم می گذارد و حزب ما باید ابزارها و پاسخ درخور اوضاع را بدهد. گره هاگها را بشناسد و راه پیش روی را هموار کند. کنترل محلات مسئله ای نیست که غیره ممکن باشد. با یک بحث هم نمی شود گفت فردا تمامی محلات به کنترل مردم و جوانان در آمده است. در همین مدت کوتاه نسلی که امروز به خیابان آمده اند تجاربی را کسب کردند. بخشا از تجارب پدر و مادران خود که نسل انقلاب 57 هستند استفاده می کنند. اما کافی نیست. پیش از هر چیزی باید ملزوماتی را آماده کرد. در واقع این کار همان مردم همان زنان و جوانان است که روزهای زیادی را در اعتراضات علیه رژیم در خیابانها بودند و هستند. ملزومات اعتماد به همدیگر است ملزومات درک بیش از پیش از اتحاد و همبستگی برای رسیدن به خواستها است. ملزومات شناخت از اوضاع و تعیین وظایف بر اساس موقعیت اجتماعی و حاضر است. امروز می شود گفت مبارزات و ازد فازی شده است که رژیم از کشیدنش به محلات هراس داشته است. شبها بر پشت بامها شعار می دهند. دیوارها را با شعارهای رادیکال پر کردند. عکس مزدوارن را بر دیوارها می چسبانند. از پرستار و دکتر محل می خواهند آنها را کمک کنند که زخمیها به دست رژیم نیفتند. از آنها میخواهند مقداری آموزش بدهند. در این زمینه روزها در محل کار همه دارند از شب گذشته چکار کردند صحبت می کنند و تجارب از این طریق انتقال داده می شود. متاسفانه حزب ما تاکنون امکان این را نداشته بخاطر حجم زیاد کار که همه اینها را یکجا جمع کند. اما شاهد تجارب خوب و گرانبهائی در این دوره بودیم. شبها دکتر تنها مردها نیستند بلکه زنان نقش برجسته ای دارند. بقول یکی از دوستان می گفت باور نکردنی است دل و جراتی که زنان دارند قابل تحسین است. از یک طرف باتوم می خورند از طرف دیگر باز شعار می دهند و می دوند و مردم را به حمایت فرا میخوانند. بنظرم در محلات نه تنها مجامع عمومی و شوراها ایجاد می شود بلکه کمیته های رهبری و سازماندهی در حال شکلگیری است. کمیته های اعصاب و کمیته های هماهنگ کننده برای اعتراضات جاری نیز تشکیل خواهد شد. سنگرها سر هر کوچه درست می شود و مادران خود را سپر می کنند که جوانان صدمه نبینند و جوانان سپری خواهند بود که محلات از تعرض شبانه روزی مزدوارن در امان باشد. تردیدی ندارم هم کنون مشغله بخش زیادی از مردم چگونه سازمان دادن اعتراضات و ایجاد شرایط برای مقابله است. شکی ندارم با گذشت 3 هفته کارگران و رهبران رادیکال سوسیالیست برای شرایطی که اوضاع را بدست بگیرند خود را آماده می کنند که در راس این اعتراضات برای سرنگونی رژیم اسلامی سازماندهی کنند. برای برپائی انقلابی کارگری، برای گرفتن قدرت این بار با دستان توانای خود، بیش از پیش خود را آماده میکنند.*

به کارگران کمونیست و سوسیالیست،

شوراهای کارگری را برپا کنید!**سیاوش دانشور**

در آستانه سالروز قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و در متن تحولات سیاسی ایران نقش بازیگران اجتماعی آندوران بیش از پیش برجسته میشود. اگر تحولات قبلی جامعه ایران را ناراضیان طبقات بالا و جنبشهای سیاسی خانواده بزرگ مشروعه - مشروطه رقم زدند، اما آنچه که انقلاب ۵۷ را از سایر تحولات صد سال گذشته ایران متمایز می‌کرد، نقش و جایگاه طبقه کارگر در آن بود. در انقلاب ۵۷ طبقه کارگر جوان و شهری در کشوری تازه صنعتی با شوراهایش پا بمیدان مبارزه سیاسی گذاشت. کارگران نفت اگرچه اولین نمایان نفی رژیم پهلوی در سطح علنی و توده ای بودند، اگرچه طبقه کارگر با اعتصاباتش در سرنگونی رژیم سلطنتی مهمترین نقش را ایفا کرد، اما خود و شوراهایشان اولین قربانیان ضد انقلاب اسلامی بودند. ضد انقلابی که مأموریت داشت دستگاه سرکوب را بازسازی کند، انقلاب را درهم بکوبد، و نظم سرمایه را از "خطر" چپ برهاند.

یکبار دیگر ایران وارد تحولاتی برگشت ناپذیر شده است. جمهوری اسلامی سرمایه در پایان خط است. اگر امروز یک مسئله مهم پیروزی بر ارتجاع اسلامی و پانین کشیدن پرچم آن است، مسئله مهمتر برسر آینده جامعه ایران است. آیا آینده قرار است تکرار گذشته با بسته بندی جدیدی باشد؟ آیا قرار است در پس انقلابها و قیامها و جانفشانیهای نسلهای متمادی باز هم حاکمیت ارتجاع سرمایه خود را بازسازی کند و کماکان در بر پاشنه استثمار و فقر و اختناق بچرخد؟ یا نه، اینبار میتواند و باید این تاریخ را برای همیشه ببندد و با پایان جمهوری اسلامی سرمایه داران جامعه ای مبتنی بر آزادی و شگوفائی همگان ایجاد کند؟

پیروزی کارگر و کمونیسم در این تحولات اجتناب ناپذیر نیست، حتمی نیست. کلیه نیروهای طرفدار وضع موجود، طرفداران جامعه طبقاتی با پرجمهای مردمسالاری و دموکراسی و جمهوری و سلطنت، تلاش دارند بار دیگر سر سرمایه داری را به سلامت از تند پیچ تحولات سیاسی عبور دهند. همه نیروهای کمپ بورژوازی در قدرت و در اپوزیسیون به نیروی طبقه کارگر بعنوان "سیاهی لشکر" خود نیاز دارند. همه به "کارگران میهن" که قرار است چرخ استثمار و بردگی را بچرخانند در پیامها و سخنرانیهایشان سجده میکنند. همه کارگر را تاریخا ضمیمه اهداف ضد کارگری خود کردند و میکنند. و هرچه احتمال سقوط رژیم اسلامی بقدرت مبارزه انقلابی بالاتر میرود، بذل توجه اینان به "صنف کارگر" و "مطالبات صنفی کارگر" در خدمت اهداف بورژوائی بیشتر میشود.

آنچه که باید هر بورژوا بداند!

کارگر "صنف" نیست و صرفا مطالبات "صنفی" و اقتصادی ندارد. کارگر یک طبقه مهم و گسترده و تعیین کننده در نظام سرمایه داری چه در ایران و چه در هر جای جهان است. منشا کوبیدن کارگر و سازمانهایش و ممانعت از اتحاد و تشکل و تحزب سیاسی اش همینجاست. اگر کارگر کار نکند کثافت از سر و روی همه بالا میرود. اگر کارگر کار نکند مملکت میخوابد و باد فیس و افاده بورژواها خالی میشود. اگر کارگر کار نکند منبعی لایزال برای استخدام مزدور و سرکوبگر و چرخاندن بورکراسی و ماشین دولتی بورژواها باقی نمیماند. اگر کارگر متحد شود و اراده طبقاتی اش را نشان دهد دودمان سرمایه بر باد میرود. هر بورژوا و نو کیسه تازه بدوران رسیده و بچه حاجی تحصیل کرده در غرب، که بعد از چند دهه تازه عبارت "جامعه منی" بگوشش خورده است، باید خوب بداند اینبار نمیتوانند کارگران را به لشکر و هوراکش اهداف ارتجاعی شان تبدیل کنند. کارگران بعنوان یک طبقه، یک راه حل و یک آلترناتیو سیاسی اند و دوری و نزدیکی هر جریان سیاسی با اهداف طبقه کارگر با تلاش و دفاع مشخص و بدون ابهامش از راه حل کارگری مشخص میشود. کارگران اگر درسی از انقلاب ۵۷ گرفته باشند اینست که اینبار اجازه ندهند نیروهای طرفدار نظم سرمایه داری بار دیگر دستگاه ستم و استثمار و فلاکت را روی دوش آنان بازسازی کنند. اینبار بورژواها نباید روی کارگران بعنوان "کارگران میهن" و بردگان بازار داخلی حساب کنند. این دوران گذشته است.

سنگرهای کارگری را برپا کنیم!

قدرت طبقه کارگر در تشکل و اتحاد اوست. کارگر منفرد ممکن است بعنوان شهروند در هر اعتراض و تظاهراتی شرکت جوید و هر شعاری سر دهد. اما قدرت کارگر بعنوان یک طبقه در سازمانهای حزبی و توده ای و راه حلی است که برای آزادی در مقابل کل جامعه قرار میدهد. برخلاف پوپولیستها و توده ایها و سبزه های حکومتی که کارگران را به صفوف "همه با هم" و یا طرح مطالبات "صنفی" و دفاع از "تولید ملی" فرا میخوانند، ما کمونیستهای کارگری بر استقلال سیاسی و حزبی طبقه کارگر در مصاف با ارتجاع اسلامی تاکید ویژه داریم. استقلال سیاسی طبقه کارگر یعنی داشتن سیاست و تاکتیک و استراتژی روشن طبقاتی برای آزادی جامعه، یعنی برخورداری از حزب سیاسی کارگری با برنامه و اهداف کارگری، یعنی تبدیل شدن به یک آلترناتیو معتبر و مطلوب در مقابل آلترناتیوهای رنگارنگ بورژوائی، یعنی قد علم کردن بعنوان رهبر سر سخت آزادی جامعه. و کارگر نمیتواند در قامت یک طبقه و بعنوان یک آلترناتیو سیاسی علم کند مگر اینکه سنگرهای طبقاتی خود را ایجاد و تحکیم کند. شوراهای کارگری در کنار تشکل سیاسی و حزبی طبقه کارگر یک رکن مهم قدرت کارگری در هر مصاف سیاسی و هر جدالی برای تحقق مطالبات فوری طبقه کارگر است. امروز وقت آنست همه جا شوراهای کارگری را برپا کنیم، توده کارگران معترض و گرسنه را در مجامع عمومی کارگری به صحنه بکشیم، و شیپور ابراز وجود علنی و توده ای طبقه کارگر سوسیالیست را در مقیاسی وسیع بصدا درآوریم.

رهبان کارگری پیشقدم شوید!

تردید نیست که با شکستن درجه ای از اختناق همه جا سازمانهای مستقل کارگری ایجاد میشوند. ایران جزو کشورهایی است که سنت شورائی، سنت عمل مستقیم کارگری، در آن قدرتمند و ریشه دار است. اما مسئله آمادگی کافی برای چنین شرایطی و نزدیک کردن چنین شرایطی با عمل آگاهانه انقلابی و نقشه مند است.

تشکل توده ای کارگری نمیتواند مانند فلان "کمیته کارگری" مخفی باشد. مبارزه کارگری مبارزه ای علنی و مشروع است و تشکل توده کارگران طبق تعریف باید علنی باشد. هر گونه میدان دادن به سنتها و روشهایی که پشت پرده و به بهانه اختناق حکم "نمایندگی کارگران" را برای خود صادر میکنند، تنها به قیچی کردن تلاش کارگران در خدمت ایجاد تشکلهای توده ای طبقه کارگر ضربه میزند. این واقعیت که جمهوری اسلامی هر اقدام و تحرک کارگران را وحشیانه سرکوب میکند نباید مجوز سنت ریش سفیدی و رهبری در سایه و مخفی آنهم در مورد تشکل توده ای کارگری شود. رهبان کارگری و کارگران پیشرو و کمونیست باید پیشقدم شوند و با تدارک برپائی شوراهای و تسهیل ابراز وجود توده ای و مقدور و علنی کارگران مانع رشد سنتهای انحرافی در درون طبقه کارگر شوند.

کلید مجمع عمومی است!

کارگران همواره در صنایع و مراکز مختلف از جمله در هنگام اعتراض و در حین آن به سنت مجمع عمومی متکی میشوند. مجمع عمومی سنتی جاافتاده و قدیمی در میان طبقه کارگر است. اما این تصور اشتباهی است که مجمع عمومی تنها در زمان اعتراض قابلیت دارد. مجمع عمومی ظرفی است که در هر مورد که کارگران تشخیص دهند، و نه صرفاً روز اعتصاب، میتواند و باید تشکیل شود. مجمع عمومی راه متحد کردن و متحد نگهداشتن توده کارگر است که منفعت واحدی را دنبال میکند. مجمع عمومی رکن اصلی شورای کارگری است. شورا یعنی مجمع عمومی منظم با دخالت توده کارگران واحد مربوطه. حتی اگر شوراهایمان را اعلام کنیم و معضلی بنام اختناق رفع شده باشد، شورای پایه یا شورای کارخانه تنها میتواند به مجمع عمومی منظم متکی باشد و در این مجامع عمومی است که کارگران اراده شان و تصمیماتشان را اعلام میکنند و اجرای آن را به نمایندگان منتخب و قابل عزل خود میسپارند. بدون مجمع عمومی و اتکای منظم به دخالت مستقیم و مستمر کارگر، شورا صرف یک نام است و در خود هیچی را بیان نمیکند.

وضعیت عینی طبقه کارگر در مراکز مهم صنعتی و وضعیتی انفجاری است. اعتراض و نفرت از سرمایه دار و کارفرما جماعت موج میزند. هیچ زمان به اندازه امروز امکان و شرایط اعتراض توده ای کارگران فراهم نبوده است. تنها ابزار حکومت اسلامی سرمایه داران هنوز سرکوب بوسیله نیروهای حراستی و جاسوس های خانه کارگری و شورای اسلامی، و همینطور گرفتن شمشیر اخراج و بیکاری بالای سر میلیونها کارگر گرسنه است که حتی قرارداد هم ندارد. در چنین شرایطی کارگر را به مرگ گرفته اند تا به تب راضی شود و ماکزیم پشت خانه کارگر و موسوی و سبز حکومتی و شعارهای ناسیونالیستی بخشی از بورژواها و کارفرماها برود. این ابزارهای کهنه و ارتجاعی برای کارگران فاقد ارزش اند و فضا بیش از پیش برای ابراز وجود مستقل و رادیکال کارگران آماده میشود. امروز گسترش جنبش مجمع عمومی کارگری نه فقط تنها شرط برپائی شوراهای واقعی کارگری است بلکه شرط مهمی برای ممانعت از کشیدن کارگران پشت شعارهای ناسیونالیستی و اسلامی به نفع جناحی از حکومت یا اپوزیسیون بورژوازی است.

مجمع عمومی اجتماع طبیعی کارگران برسر هر معضل و مشکلی است که به کارگران مربوط است. مجمع عمومی شورای اعلام نشده کارخانه در تناسب قوای فعلی است. مجمع عمومی فعلاً میتواند از معرفی نمایندگان کارگری برای اجتناب از دستگیری امتناع کند و بویژه اعتراض و تجمعش را بصورت اعتراض جمعی کارگران پیش ببرد. اما سازماندهی مجمع عمومی و دامن زدن به جنبش مجمع عمومی کارگری در مراکز مختلف تنها میتواند با اتکا به فعالیت آگاهانه رهبان و پیشروان کارگری صورت گیرد که برپائی شوراهای کارگری را هدف فوری خود قرار داده اند. نه کمیته های مخفی کارخانه، نه جمع "ریش سفیدان کارگری"، نه "هیئت های موسس غیبی"، که هر کدام قرار است تحت عنوان "شرایط فعلی و اختناق" جای عمل مستقیم و مستمر توده کارگران را بگیرد، تشکل توده ای کارگری نیست. تشکل کارگری طبق تعریف بمیدان آوردن توده کارگران برای منافع و مطالبات خود است. مجمع عمومی هم کلید اصلی ایجاد شوراهای در وضعیت امروز و هم رکن اساسی شوراهای کارگری فردا هستند. کارگران پیشرو باید پیشقدم شوند و موانع این امر را از سر راه بردارند. تدارک برپائی شوراهای کارگری امروز از مسیر دامن زدن به جنبش مجمع عمومی میگذرد. کارگران کمونیست و سوسیالیست و پیشرو که محور تلاششان را اتحاد و تشکل طبقه کارگر برای رسیدن به اهداف شریف کارگری قرار داده اند، امروز باید این مهم را در مرکز توجه خود قرار دهند. زنده باد شوراهای، زنده باد مجمع عمومی کارگران.*

خلع مالکیت کارفرما یا دولتی کردن؟

طرد سیاست های راست کارگری

آذر ماجدی

"اتحادیه آزاد کارگران ایران" طی اطلاعیه ای با شادی "حکم خلع مالکیت از کارفرمای کارخانه (لاستیک البرز) و واگذاری آن به شرکت سرمایه گذاری سازمان تامین اجتماعی" را بعنوان یکی از دستاوردهای مبارزه کارگران ارزیابی کرده و به کارگران لاستیک البرز تبریک گفته است. بلافاصله چند تشکل دیگر نیز این اتفاق را به کارگران تبریک گفتند. هر کارگر و کمونیستی در قبال این خبر با این سوال روبرو می شود: آیا این واقعا یک دستاورد جنبش کارگری است؟ آیا کارگران باید از این مساله خشنود باشند؟ آیا این اقدام در موقعیت کارگران تأثیر مثبت می گذارد؟

یک رهبر کارگری باید برای تمام این سوالات پاسخ داشته باشد. این اطلاعیه از "خلع مالکیت کارفرما" سخن می گوید. طرح واقعه یا فرمولبندی آن به این شکل، ظاهری رادیکال به مساله می دهد. زمانی که یک تشکلی که خود را مدافع کارگران می نامد از خلع مالکیت کارفرما سخن می گوید، تصویری که بلافاصله به ذهن متبادر می شود، خلع مالکیت از کارفرما توسط کارگران است. و فقط در این صورت نیز هست که خوشنودی یک تشکل مدافع حقوق کارگر و تبریک و تهنیت آن معنا خواهد داشت. اما خیلی سریع خواننده متوجه می شود که رژیم اسلامی از کارفرما خلع مالکیت کرده است. این به زبان عامه فهم، یعنی دولتی کردن کارخانه. اما چرا این دوستان همین عبارت را استفاده نمی کنند؟ چه قصدی در پس این مساله نهفته است؟ به این سوال خواهیم پرداخت.

دولتی کردن یک سیاست کارگری یا سرمایه دارانه؟

تاریخا جریانات رفرمیستی و سندیکالیستی دولتی کردن را در جهت منافع کارگران قلمداد کرده اند. یک جریان گسترده درون جنبش چپ متناسب به کمونیستی، سوسیالیسم را همان دولتی کردن می داند. عملا تفاوتی میان سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم قائل نیست. اینها مقوله اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله، یک رکن اساسی استقرار سوسیالیسم را همان دولتی کردن فهمیده اند. یک میبخت مهم و پایه ای در تحلیل از شوروی بر همین مقوله و تفاوت میان دولتی کردن و اجتماعی شدن وسایل تولید و مبادله بوده است. آن گرایشاتی که شوروی را سوسیالیستی ارزیابی می کنند، اساسا بر مبنای همین سوء درک و سوء تعبیر از مقوله مارکسیستی اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله به این ارزیابی می رسند. بر مبنای همین درک نادرست و وارونه از سوسیالیسم، گرایش رفرمیستی درون جنبش کارگری همواره و در هر شرایطی کاملا از سیاست های دولتی کردن دولت های متبوع دفاع کرده است.

اما سوال اینجاست که آیا دولتی کردن به نفع کارگران است؟ بشرط آنکه دولتی کردن را همان چه که هست بنامیم، یعنی یک سیاست سرمایه دارانه و افق رفرمیستی دولتی کردن را به افق کارگران بدل نکنیم، دولتی کردن در برخی شرایط می تواند شرایط بهتر کار را برای کارگران فراهم کند. بطور نمونه در دهه 60 و 70 میلادی در کشورهای اروپای غربی، برخی صنایع و بویژه بخش خدمات عمدتا دولتی بود. به این ترتیب کارگران و کارکنان این بخش از ایمنی شغلی و شرایط کاری بهتری برخوردار بودند. در طول دهه 80، پس از سقوط بلوک شوروی و حاکمیت تاجریسم و ریگانیسم در بسیاری از کشورها بخش گسترده ای از خدمات به بخش خصوصی واگذار شد و این مساله موجب وخیم تر شدن شرایط کار کارگران و کارکنان گردید. اتحادیه های کارگری در مقابل خصوصی کردن مقاومت و اعتراض کردند. در چنین شرایطی مقاومت در برابر خصوصی کردن بعنوان یکی از خواست های کارگران می تواند موضوعیت داشته باشد. زیرا خصوصی شدن بلافاصله اخراج عده ای از کارگران، تحمل شدت استثمار بر بقیه و کاهش امنیت شغلی کارگران را بدنبال خواهد داشت.

اما آیا این مساله در مورد هر جامعه ای و هر شرایطی صدق می کند؟ پاسخ منفی است. تجربه سرمایه داری نیمه دولتی دوران میرحسین موسوی را از یاد نبرده ایم. این سیاست ممکن است باب طبع توده ایست ها بوده باشد، اما کارگران سیاست های ضد کارگری این رژیم را دست اول آزموده اند. آیا واقعا دولتی شدن یک واحد تولیدی در ایران را باید به نفع کارگران ارزیابی کرد؟ آیا دولت استثمار کمتری نسبت به سرمایه دار خصوصی بر کارگران تحمیل می کند؟ شرایط کار بهتری را برای آنها تامین می کند؟ آیا شرایط کار کارگران البرز پس از دولتی شدن این کارخانه بهتر از قبل خواهد شد؟ اینها آن سوالات اساسی است که باید پاسخ گیرد. اما "اتحادیه آزاد کارگران" و دیگر تشکلاتی که با خوشحالی شیرینی پخش کردند، به این سوالات نه تنها نمی پردازند، بلکه اصولا توجهی به آن نیز ندارند. دیدگاه سنتی چپ توده ایستی حاکم بر این جنبش آنها را بدون تفکر و تحلیل به این ارزیابی می رساند.

در شرایط بحران عمیق و گسترده جهانی سرمایه داری، دولت های غربی بسیاری از بانک ها را دولتی کردند. آیا این برفع طبقه کارگر و مردم زحمتکش است؟ برخی حتی از سوسیالیزه شدن وال استریت سخن گفتند. آیا در چنین ارزیابی هایی ذره ای حقیقت نهفته است؟ خیر. دولت های سرمایه داری برای نجات نظام سرمایه داری از سقوط، میلیاردها دلار از پول مردم را هزینه نجات این بانک ها و موسسات ورشکسته کردند. با روش این دوستان لابد باید برای این سیاست ها نیز هورا کشید. آیا تفاوت ماهوی میان این دو سیاست وجود دارد؟ دولت سرمایه دار به نجات سرمایه دار و سرمایه داری آمده است. این حقیقت نهفته در این اقدامات، علیرغم تفاوت در ابعاد و عرصه ها است. آنگاه باید از اتحادیه آزاد کارگران پرسید، که چرا بابت اقدام دولت برای نجات سرمایه دار، به کارگران تبریک می گوید؟ چرا این اقدام را بعنوان دستاورد کارگران قلمداد می کند؟

دیدگاه حاکم بر این تشکل و تشکل های مشابه، که به اشتباه عده ای آنها را تشکلات کارگری می خوانند، آنها را به چنین استنتاجاتی می رساند. آنها از منافع و موقعیت فوری و دراز مدت کارگران حرکت نمی کنند. از ایده ها و ایدئولوژی رفرمیستی - سندیکالیستی شان حرکت

می‌کنند. اگر چنین جریان‌اتی دارای نفوذ واقعی میان کارگران باشند، نه تنها مبارزه جاری را به انحراف و شکست می‌کشانند، بلکه افق تنگ و کوتاه بین رفرمیستی را بر جنبش کارگری حاکم می‌کنند. زمانی که حقیقت نهفته پشت اقدام رژیم اسلامی را درک کنیم، متوجه می‌شویم که چرا این اقدام را "خلع مالکیت از کارفرما" نامیده‌اند. به این خاطر که رژیم اسلامی در میان کارگران بی‌آبرو تر از آن است که دولتی کردن هیجان و شوقی در آنها ایجاد کند. استفاده از القاب و توصیفاتی که با عمل مستقیم و رادیکال کارگر تداعی شود، بهتر می‌تواند این سیاست را به خورد کارگران بدهد.

باید چنین سیاست‌هایی را نقد و افشاء کرد. باید کارگران را از زیر نفوذ چنین ایده‌ها و تفکرات راست خلاص کرد. چنین تفکرانی کارگران را بعنوان بردگان دائم العمر سرمایه می‌شناسد. در این شرایط سخت و مشقت باری که بر طبقه کارگر تحمیل شده است، کارگران باید با اتکاء به نیرو و تشکل خود از طریق اقدامات کارگری در مقابل سرمایه و دولت سرمایه اسلامی بایستند. در این شرایط کنترل کارگری تنها راه متری، کارگری و عملی است. دولتی کردن راه حل دولت سرمایه برای حفظ نظام سرمایه است، نه برای تامین نیازهای کارگران. دولتی کردن دردی از کارگران دوا نمی‌کند. جنبش کارگری باید خواهان اعمال کنترل کارگری بر واحد‌های تولیدی باشد و این سیاست‌های ضد کارگری را نقد و طرد نماید*.

در نقد بیانیه مشترک دو سندیکا در مورد اصلاح قانون کار

شاهدی دیگر بر مآشآت جویی سندیکالیسم!

آذر ماجدی

اخیرا سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و هیات بازگشایی سندیکای کارگران فلزکار مکانیک بیانیه مشترکی صادر کرده اند تحت عنوان "اصلاح قانون کار نابودی دستاوردهای زحمتکشان است." این بیانیه نه تنها سندی در دفاع از حقوق و معیشت طبقه کارگر نیست، بلکه مملو است از توهم پراکنی نسبت به قانون کار اسلامی، به بورژوازی "خودی" یا "ملی"، به قانون اساسی رژیم اسلامی و حاکمیت دو دهه اول این نظام سرکوبگر و جنایتکار. تزه‌های اصلی این بیانیه بر مبنای کاهش توقع طبقه کارگر و زحمتکشان تا حد یک زندگی بخور و نمیر و بیحقوقی مسلم است.

این بیانیه آنچنان از قانون کار اسلامی دفاع می کند و نقض آنرا منطبق با فقر و بندگی طبقه کارگر میخواند که اگر کسی این قانون را نخوانده باشد یا از وضعیت جامعه، فقر گسترده و بردگی بخش اعظم مردم، از زندگی زیر خط فقر بیش از نیمی از جامعه، سرکوب کارگران بخاطر مطالبه حق پایه ای دریافت دستمزدهایشان اطلاع نداشته باشد، تصور خواهد کرد که ایران کشوری تحت حاکمیت سوسیال دموکراسی در دوران شکوه آنست و اکنون تحت نسخه صندوق بین المللی پول، حقوق کارگری و رفاه اجتماعی دارد سلب می شود. نقطه عزیمت این بیانیه حفظ قانون کار اسلامی و ستایش آن است. به این بخش از بیانیه دو سندیکا توجه کنید، انسان حاج و واج می ماند که نویسندگان این بیانیه آیا در ایران تحت رژیم اسلامی زندگی می کنند یا فقط دستی از دور بر آتش دارند!

"نسخه های صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی که برای استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان دنیا به نفع عده ای قلیل ارایه گشته، این روزها به دروازه های میهن عزیزمان ایران رسیده است. از سخنرانی سارکوزی رییس جمهور فرانسه که اعلام می کند زحمتکشان فرانسه باید ریاضت اقتصادی را تحمل کنند تا کسب و کار و سرمایه گذاری در فرانسه رونق بگیرد با این سخنان وزیر کار که تشویق سرمایه گذاری و بهبود فضای کسب و کار از رویکردهای لایحه اصلاح قانون کار است، چه تفاوتی می کند؟ ... ما کارگران به نسخه های خانمان برانداز صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی که نابودی اقتصاد ملی و غارت ثروت ملی امان را با هم دستی سرمایه داری انگل تجاری داخلی نشانه رفته است، مخالف هستیم."

همین یک پاراگراف از این بیانیه کافیهست تا تلاش آنرا برای توهم پراکنی و آرام کردن کارگران درک کرد. اولاً دارد فقر و فلاکت و بدبختی زمینی که گریبان طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه را گرفته به گردن "بیگانه ها" می اندازد. مقصرین این وضعیت را نه جمهوری اسلامی و سرمایه داران "ایرانی" بلکه صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی قلمداد می کند. گویی نرخ استثمار در ایران بسیار پایین بوده است و تحمیل نسخه های این دو نهاد سرمایه داری بین المللی، دارد نرخ استثمار را در ایران افزایش می دهد! گویی وزیر کار رژیم اسلامی آدم بهتر و منصف تری از سارکوزی رئیس جمهور فرانسه است، که این بیانیه برای نشان دادن سقوط او، او را با سارکوزی مقایسه می کند! ثانیاً، گویی سرمایه صنعتی در ایران کارگر را استثمار نمی کند، گویی کارگران در عسلویه و شرکت گاز و نفت، در معادن، در کارخانه ها استثمار برده وار نمی شوند و فقط سرمایه "تجاری انگلی" و نهادهای سرمایه بین المللی مقصر اند.

در همین یک پاراگراف کوتاه، آنچنان مواضع ضد کارگری، ناسیونالیستی، در دفاع از "اسطوره بورژوازی ملی" و همچنین در دفاع از رژیم اسلامی با صراحت بیان شده است که گرایش نویسندگان بیانیه مشترک دو سندیکا را در تلاش برای مآشآت با رژیم اسلامی و ایفای نقش سوپاپ اطمینان، کاملاً میتوان تشخیص داد. کمونیسم کارگری نقد های بسیار عمیقی از سندیکالیسم ارائه داده است. اما این بیانیه حتی نمی کوشد بشکلی پوشیده و ظریف از بورژوازی صنعتی داخلی و رژیم اسلامی دفاع کند. نویسندگان این بیانیه گرایشی را نمایندگی میکنند که عملاً مدافع بورژوازی صنعتی داخلی و رژیم نماینده آن درون طبقه کارگر اند؛ نه بالعکس، نه نماینده طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و حکومت آن.

نویسندگان این بیانیه ظاهراً نقدی به قانون کار اسلامی ندارند. با این حقیقت که قانون کار اسلامی، قانون بندگی کارگران است توافق ندارند. این واقعیت که این قانون حق تشکل، حق اعتصاب، حق اعتراض و حق تجمع را از کارگران سلب می کند، مورد نقد آنها قرار نمی گیرد. زیرا نقد خود را نه متوجه قانون کار، بلکه فقط اصلاح آن کرده اند و مدعی شده اند که اصلاح آن مطابق "نسخه های صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی" انجام گرفته است. و همراه با این اصلاح شرایط دیکته شده این نسخه ها "که برای استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان دنیا به نفع عده ای قلیل ارایه گشته" تازه دارد "این روزها به دروازه های میهن عزیزمان ایران" می رسد!

در ادامه این موضع می خوانیم:

"در این اصلاحیه حتی شوراهای اسلامی به یک نماد بی خاصیت که تنها نظاره گر پایداری شدن حقوق کارگران است بدل گردیده و طراحان این اصلاحیه، ماده ۳۳ قانون کار ضدکارگری محمدرضاشاه را دوباره زنده کرده و به کارفرمایان حقوقی بیشتر از زمان ستم شاهی برای اخراج بی قید و شرط داده است، که این نقض آشکار مقدمه قانون اساسی بخصوص سپردن سرنویشت مردم بدست خودشان می باشد. آنچه اعتراض زحمتکشان را در سراسر دنیا برانگیخته است، توصیه سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول به دولت هاست که از هر قانونی که به نفع طبقه کارگر باشد جلوگیری شود. در کشور ما نیز برای آنکه خیال کارفرمایان و سرمایه داری انگل تجاری راحت شود مزمه انحلال سازمان تامین اجتماعی، تعاونی های مصرف و مسکن به گوش می رسد و با واردات بی رویه، نابودی زیرساخت های کشور

را نشانه گرفته اند. ... ما نخواهیم گذاشت آنچه دستاوردهای یکصدساله مبارزات خونین پدرانمان است با توصیه های سرمایه داری جهانی و تهاجم سرمایه داری انگل تجاری داخلی، از بین برود".

این بیانیه نهاد ضد کارگری شوراهای اسلامی را تلویحا بعنوان نهادی که پیش از این از حقوق کارگران دفاع می کرده، قلمداد می کند. به گونه ای از این تغییرات سخن می گوید که گویی پیش از این "اصلاح" اخیر، وضعیت طبقه کارگر و مردم زحمتکش قابل تحمل و رضایت بخش بوده است. گویی وضعیت طبقه کارگر تحت حاکمیت رژیم اسلامی از نظام استثمار و سرکوب سابق بهتر بوده است. توهم به قانون کار اسلامی محدود نمی شود، قانون اساسی رژیم اسلامی که مورد دفاع و ستایش اصلاح طلبان حکومتی، در راس آن موسوی و شرکاء است، مورد تعریف و تمجید قرار می گیرد. گویی اگر طبق حرف موسوی، رژیم اسلامی قانون اساسی اسلامی را پیاده کند، حق تشکیل آزاده طبقه کارگر برسمیت شناخته می شود؛ اوضاع اقتصادی و رفاه مردم بهبود پیدا می کند و استثمار کاهش می یابد. شرایطی بوجود می آید که طبقه کارگر فرانسه باید حسرت آنرا بخورد و بکوشد سارکوزی را به نفع یک رژیم اسلامی و قانون اساسی و کار اسلامی سرنگون کند!

ظاهرا، نزد نویسندگان این بیانیه، قانون اساسی و کار اسلامی "دستآورد یکصد سال مبارزات خونین پدران" شان بوده است. حتما نویسندگان این بیانیه میدانند که در اولین نسخه قانون کار جمهوری اسلامی، تدوین کنندگان این قانون حتی حاضر نبودند اسم "کارگر" را بیاورند. کارگران اساس اعتراض شان این بود که در تدوین این قانون نقشی نداشته اند و پاسخگوی مطالبات کارگران نیست. در دوره سالهای بعد انقلاب و سرکوب خونین آن و تصفیه رهبران رادیکال کارگران و انحلال شوراهای، نهایتا رژیم اسلامی در تدوین قانون کار که مدتها طول کشید و چند بار تغییر کرد، در ظاهر سازش هائی با کارگران میکرد اما در هر مورد عملا کارگر را از هر حقی محروم میکرد. کارگران همواره و به قدمت این قانون ننگین خواهان الغای آن بودند. طبقه کارگر ذره ای نفع در ابقاء و اجرای این اسناد ضد کارگری ندارد. رهبران عملی رادیکال و پیشرو و حزب اتحاد کمونیسم کارگری، این تلاش های ماماشات جویانه و توهم پراکنانه درون طبقه کارگر را قاطعانه افشاء خواهند کرد.

طبقه کارگر خواهان یک جامعه آزاد، برابر و مرفه برای همگان است. چنین جامعه ای یک جامعه سوسیالیستی است. پیشروان رادیکال طبقه کارگر آگاهند که برای رسیدن به اهداف و آرمان هایشان باید رژیم اسلامی را به همراه نظام سرمایه داری به زیر کشید. باید سرمایه داخلی و خارجی را با هم واژگون کرد. "بورژوازی ملی خودی" نزد طبقه کارگر یک اسطوره بیش نیست. سازماندهی یک انقلاب کارگری برای سرنگونی سرمایه داری و رژیم اسلامی و برپایی یک جمهوری سوسیالیستی، نظامی که حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای آن مبارزه می کند، تنها ضامن دستیابی به آزادی، برابری و رفاه همگانی است. کارگران باید برای دستیابی به خواست های رفاهی و حقوق پایه ای شان در شوراهای کارگری متشکل شوند و مجامع عمومی خود را بطور روتین تشکیل دهند. کارگران سوسیالیست باید برای سازماندهی یک انقلاب کارگری به حزب خود، حزب اتحاد کمونیسم کارگری بپیوندند*.

سندیکالیسم ارگان سازش طبقاتی و مشاوره به بورژوازی

در حاشیه سخنان رضا رخشان

آذر ماجدی

سندیکالیسم یک گرایش بورژوازی درون طبقه کارگر و جنبش کارگری است. فعالین رادیکال و سوسیالیست کارگری با این حکم مخالفتی نخواهند داشت. این حکمی است که تاریخا به اثبات رسیده است. مبارزه برای بهبود شرایط زیست و کار طبقه همزاد جامعه سرمایه داری است. همزمان با حاکمیت نظام سرمایه داری، کالا شدن نیروی کار، استثمار نیروی کار و پیدایش طبقه کارگر و بورژوا مبارزه کارگران برای بهبود شرایط کار و بالا بردن نرخ فروش نیروی کار آغاز گردیده است. اما در میان طبقه کارگر گرایشات متفاوتی وجود دارد. گرایشی که رفرمیسم نامیده می شود و سندیکالیسم یا تردیدونیویسم را در برمی گیرد و گرایش انقلابی و ضد سرمایه داری که سوسیالیست و کمونیست است.

رفرمیسم صرفا به معنای مبارزه برای اصلاحات نیست. گرایش انقلابی و سوسیالیستی نیز برای اصلاحات مبارزه می کند. مبارزه برای اصلاحات و بهبود شرایط زیست و کار یعنی شرایط اقتصادی و همچنین شرایط سیاسی یکی از فعالیت های روزمره و دائمی گرایش سوسیالیستی است. لذا این افسانه پوپولیستی که گویی سندیکالیسم برای اصلاحات مبارزه می کند و گرایش سوسیالیستی و انقلابی صرفا در فکر و تدارک انقلاب سوسیالیستی است، یک تز و حکم پوچ و بی اساس است.

رفرمیسم در واقعیت امر اشاره به دیدگاهی عمیق تر دارد. رفرمیسم دیدگاهی است که برای دریافت بعضا دستمزد بیشتر، یا قدری بهبود شرایط کار، اراده جمعی و حرکت مستقیم کارگری را نابود می کند و به جنگ افق انقلابی و ضد سرمایه، یعنی سرنگونی سرمایه و سرمایه داری، لغای استثمار و کار مزدی و لاجرم حذف آرمان ایجاد یک دنیای آزاد و برابر در میان طبقه کارگر می رود. لذا رفرمیسم یک گرایش مضر و مخرب است. باید توجه داشت که این نقد رفرمیسم بهیچوجه ریشه در دیدگاه پوپولیستی ای که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را تحت نام اکونومیسم تحقیر می کند، ندارد. این دیدگاه پوپولیستی بهمان اندازه مخرب و انحرافی است.

کمونیسم کارگری همواره موکدا اعلام کرده است که باید از هر تلاش طبقه کارگر برای ایجاد تشکل و اتحاد در صفوف کارگران استقبال کرد. بویژه در جامعه ایران که تحت اختناق شدید یک رژیم سرکوبگر قرار دارد و جنبش کارگری در آن دچار ضعف های تاریخی بسیار در عرصه تشکل و اتحاد است، این مساله نقشی تعیین کننده تر پیدا می کند. هر میزان تجهیز بهتر طبقه کارگر برای جنگ با سرمایه و بورژوازی یک حرکت کاملا مثبت است. کمونیسم کارگری از این شرایط کاملا استقبال می کند. اما این مساله بمعنای سکوت در قبال گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی نیست. این گرایش باید عمیقا مورد نقد قرار گیرد. رفرمیسم فقط افق انقلابی و سوسیالیستی کارگر را کور و عقیم نمی کند، بلکه حتی در دستیابی به خواست های بلافاصله کارگران نیز برای و کارایی ندارد.

مشاور بورژوازی، ارگان سازش طبقاتی

تاریخا و سنتا سندیکالیسم و ترید یونیونیسم نقش مشاور بورژوازی و دولت آن را ایفاء کرده اند. این از خصوصیات ذاتی این گرایش است. در هر جامعه و در هر شرایط تاریخی که سندیکالیسم شکل گرفته است عملا به این شکل عمل کرده است. نقش اصلی سندیکالیسم، زدودن خصومت طبقاتی و ایجاد آشتی طبقاتی میان طبقه کارگر و بورژوازی و دولت آن است. این مهمترین خصیصه و نقش سندیکالیسم است. این اتفاقی نیست که سندیکای جدیدالتاسیس نیشکر هفت تپه، بحض ایجاد و علیرغم آنکه از دل مبارزه طولانی و قهرمانانه کارگران نیشکر هفت تپه شکل گرفته است نیز در همین جهت قدم بر میدارد. رضا رخشان سخنگوی سندیکا این نقش را خیلی صریح و روشن فرموله و توجیه می کند:

"چون که اولویت کارگر هفت تپه از آغاز مبارزاتش، ابتدا حفظ مجموعه تولیدی بوده است و خواسته های صنفی کارگران در عرض این هدف بوده است. برای کارگر هفت تپه بسیار مهم است که در بستر وجود شرکت، به مطالبات و خواسته های صنفی خود دست پیدا کند. از این رو سندیکا در دو جبهه مشغول بکار است. جبهه اول، برخورد، راهنمایی و مشورت با مدیریت (بادر نظر گرفتن دولتی بودن کارخانه) برای احیا و نجات شرکت از این وضعیت بغرنج صورت می گیرد. سندیکا نقطه نظرات کارگران را در اداره هر چه بهتر کارخانه به مدیریت منتقل میکند. تا همین چندی پیش نظر و نقش کارگر هفت تپه در مدیریت و تصمیم گیریهای کلان شرکت، هیچ انگاشته می شد. اما امروزه با این همه تلاش و مبارزه کارگر هفت تپه هم نسبت به مطالبات خود مصراست و هم بدلیل بیمناکی از آینده شرکت، نسبت به عملکرد مدیران خود حساس میباشد. و از طریق پرسش گری و نظارت، همه مسئولان شرکت را نسبت به عملکردشان پاسخگو کرده است. امروز کارگر هفت تپه، علاوه بر مطالبات صنفی خود بدنبال دفاع از کیان شرکت میباشد. (پاسخ رضا رخشان به محسن حکیمی. کلیه نقل قول های این مطلب از همین نوشته است).

از انشاء پردازی ها در بزرگ کردن نقش کارگر در برابر کارفرما که بگذریم، آقای رضا رخشان دارد خیلی روشن و به زبان ساده می گوید، سندیکا مشاور کارفرما است و هدف مهم و اصلی آن حفظ کارخانه است و پس از آن مساله خواست های کارگران را در چهارچوب حفظ "کیان شرکت" دنبال می کند. از این روشن تر نمی شد نقش سندیکا را در به سازش طبقاتی کشاندن کارگران و ایفاء نقش مشاور کارفرما بیان و فرموله کرد. البته ایشان با یک جمله معترضه "با در نظر گرفتن دولتی بودن کارخانه" کوشیده است نقش مشاور خود را توجیه کند. به این مساله در پایین خواهیم پرداخت.

سندیکالیسم گرایش ناسیونال - رفرمیست بورژوازی را درون طبقه کارگر نمایندگی می کند. ناسیونالیسم دشمن طبقه کارگر و مبارزه انقلابی برای واژگونی سرمایه داری است. ناسیونالیسم یک گرایش خطرناک است که در صورت حاکمیت، دشمن واقعی طبقه کارگر و مردم زحمتکش را در اذهان آنها مخدوش می کند. ناسیونالیسم میان کارگر و سرمایه دار یک هم جبهتی و هم هدفی دروغین تعریف می کند. بالا بردن شدت کار و تولید و کیفیت محصولات که هدف اصلی بورژوازی برای افزایش سودآوری است به هدف اصلی کارگران ترجمه و تبدیل می شود. "افتخار ملی" و افزایش تولید و "ثروت ملی" به مهمترین منفعت و هدف کارگران و زحمتکشان جامعه بدل می شود. این ماهیت واقعی ناسیونالیسم است و سندیکالیسم عینا این گرایش را درون طبقه کارگر نمایندگی می کند. ایجاد جدایی و تفرقه میان کارگران بر مبنای "ملیت" یکی از ترفند های قدیمی و کارآی بورژوازی است. سندیکالیسم همواره نه تنها در مقابل این تاکتیک بورژوازی کاملا تسلیم است، بلکه بعضا خود شدید تر از بورژوازی بر مبنای "ملیت" منافع کارگران را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در حالیکه این حکم مارکسیستی بهترین تبیین از منافع کارگری است: کارگران سرزمین ندارند و انترناسیونالیسم کارگری یکی از خصلت های مهم جنبش انقلابی طبقه کارگر است.

جالب اینجاست که آن چنان ناسیونالیسم و سندیکالیسم با یکدیگر عجین و هم ریشه اند که هر سندیکای تازه تاسیسی نیز بلافاصله به ایفای نقش و وظیفه ناسیونالیستی خود مشغول می شود. باز از زبان آقای رضا رخشان بشنویم:

"سندیکای نیشکرهفت تپه مشکلات تمامی کارگران تولید قند و شکر ایران، منجمله واردات بی رویه شکر، پایین بودن تعرفه گمرکی و فرسوده بودن صنایع تولید شکر را در داخل کشور منعکس کرده است. به گفته آقای شفیع مدیرعامل شرکت، تنها کارخانه تولید شکر در کشور که آنهم بدلیل تلاشهای پیگیر کارگران منجمله اعتصابات و... تامین اعتبار شده است، کشت و صنعت نیشکرهفت تپه می باشد".

در این جوابیه آقای رضا رخشان در رابطه با سیاست شناخته شده ناسیونالیسم بورژوازی، یعنی پروتکشنیسم، داد سخن داده است. حمایت از تولید داخلی، هدف و وظیفه کارگر نیست. کارگر هیچگونه منفعتی در حمایت از تولید داخلی ندارد. این بخشی از بورژوازی است که از پروتکشنیسم سود می برد و برای اعمال آن تلاش می کند. این یک جدال قدیمی میان بخش های مختلف بورژوازی است. بارها و بارها در طول تاریخ طبقه کارگر قربانی ناسیونالیسم بورژوازی شده است. شدت کار طاقت فرسا، شرایط سخت کار، دستمزدهای ناچیز و بخور و نمیر را بخاطر "تولید ملی"، "افتخار ملی" و "ثروت ملی" به تن خورده است. این یک گرایش انحرافی و بورژوازی است و باید با قاطعیت نقد و از صفوف جنبش کارگری طرد شود. کارگران نباید نگران تعرفه های گمرکی و غیره باشند. آنها کار می کنند و باید از دستمزد مکفی و زندگی انسانی برخوردار باشند. اگر بورژوازی از تامین این خواست پایه ای و حداقل کارگران عاجز است، کنار برود، طبقه کارگر خود کنترل را بدست می گیرد.

رفرمیسم و سرمایه داری دولتی

گرایش رفرمیستی درون طبقه کارگر منجمله سندیکالیسم از دولتی شدن سرمایه ها دفاع می کند. این گرایش سرمایه داری دولتی را بعنوان یک هدف غائی کارگران قلمداد می کند. تاریخا سندیکالیسم و سوسیال دموکراسی همدوش و دست در دست یکدیگر در دوجبهه، یکی در میان طبقه کارگر و دیگری در میان بورژوازی، از سرمایه داری دولتی بعنوان یک گرایش رفرمیستی دفاع کرده اند.

بعلاوه جا زدن سرمایه داری دولتی بجای سوسیالیسم در شوروی و بلوک شرق بمدت 60 سال سنت محکم در دفاع از سرمایه داری دولتی را درون بورژوازی بوجود آورده است. بورژوازی ناسیونالیست روسیه موفق شد با ایجاد سرمایه داری دولتی و جا زدن آن بعنوان سوسیالیسم و محصول انقلاب کارگری اکبر، طبقه کارگر و زحمتکشان شوروی را چندین دهه به فداکاری افسانه ای برای قدرتمندی شوروی وادارد. جنبش ناسیونال - رفرمیسم شوروی به شکل گیری یک سنت قوی ناسیونال رفرمیست در میان بورژوازی و جنبش کارگری بین المللی دامن زد. لذا سرمایه داری دولتی توسط این گرایش بعنوان یک رفرم مهم و به نفع کارگران جلوه گر میشود. جریانات چپ پوپولیست و سنتی در سطح بین المللی سرمایه داری دولتی را عملا بعنوان سوسیالیسم معرفی می کنند. در میان جنبش چپ ایران این یک گرایش کاملا حاکم است، از راست ترین جناح آن حزب توده و اکثریت تا جریانات چپ رادیکال دیگر سرمایه داری دولتی را مترادف با سوسیالیسم می دانند.

از همین رو است که گرایشی درون جنبش کارگری به دفاع از دولتی شدن واحدهای تولیدی بلند شده است و مبارزه کارگران برای احقاق حقوق شان را عملا به طرح خواست دولتی شدن واحد تولیدی گره می زند. اینها در مقابل طرح خواست انقلابی کارگری، کنترل کارگری توسط حزب اتحاد کمونیسم کارگری، به شکلی ارتجاعی از خواست دولتی شدن دفاع کرده اند. در این زمینه علاوه بر بحث آقای رضا رخشان که در بالا در دفاع از سازشکاری سندیکا، دولتی بودن نیشکر هفت تپه را ذکر کرده است، مورد کارخانه لاستیک البرز را نیز داریم.

کارگران لاستیک البرز در چند ماه اخیر یک مبارزه طولانی برای دریافت حقوق معوقه خود سازمان دادند. پس از مدتی این کارخانه دولتی شد. در این میان کارگران موفق شدند فقط دو ماه از هشت ماه حقوق معوقه خود را دریافت کنند و سپس منتظر شدند تا هیات مدیره دولتی به وعده های دولت عمل کند. در این میان برخورد تشکیلی که نام خود را "اتحادیه آزاد کارگران ایران" گذاشته است به این واقعه جالب توجه است.

اولا باید گفت که این "اتحادیه" یک تشکل توده ای کارگری نیست. در محیط کار کارگران تشکیل نشده است. تشکل تعداد معدودی فعال و کارگران بیکار و منفرد است که توسط عده ای شکل گرفته است. از این نوع نهادها که نه تشکل توده ای کارگران اند و نه تشکلات حزبی، تعدادی در ایران تشکیل شده است. باید به ماهیت و نقش این تشکلات در زمان دیگری پرداخته شود. (ضمنا توجه خوانندگان را در این زمینه به مقاله سیاوش دانشور در شماره ۷۷ نشریه برای یک دنیای بهتر جلب می کنم) فقط به اشاره به این نکته بسنده میکنیم که این تشکلات عملا به ضرر منافع کارگران عمل می کنند و موجب تفرقه و گسترش اختلافات و سکتاریسم درون جنبش کارگری هستند.

تا آنجا که به اتحادیه آزاد کارگران برمی گردد، وجه تشبیه این نام معلوم نیست. اتحادیه آزاد چه صیغه ای است؟ آزاد به چه اشاره دارد؟

اینها همه سوالاتی است که باید در جایی دیگر به آن پرداخته شود. اما از بحث خود دور نشویم. این به اصطلاح اتحادیه آزاد کارگران ایران به کارگران لاستیک البرز بخاطر دولتی شدن کارخانه تبریک گفته است. گویی با دولتی شدن کارخانه کارگران به خواست هایشان خواهند رسید. این گرایش بسیار انحرافی است که باید از درون جنبش کارگری طرد گردد. سرمایه داری دولتی یا خصوصی مساله و محور مبارزات کارگران نیست. کارگران با کل این نظام از اساس در جنگ اند. آن گرایش و رهبران عملی کارگری که می کوشند کارگران را به سربازان مبارزه برای دولتی کردن سرمایه داری بدل کنند، عملاً دارند در خدمت بورژوازی عمل می کنند و منافع کارگران را قربانی می نمایند.

پراگماتیسم توجه سازش طبقاتی

آقای رضا رخشان در این جوابیه با حرارت بسیار پراگماتیسم را بعنوان یک روش اصولی و واقع گرایانه مطرح کرده است. پاسخ ایشان به مساله شعار "تصرف کارخانه" است که توسط "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" مطرح شده است. ما در جایی دیگر به نقد این شعار آنارکوسندیکالیستی پرداخته ایم. تصرف تک کارخانه یک سیاست انقلابی و کمونیستی نیست. طبقه کارگر با اجتماعی کردن وسایل تولید و مبادله می تواند حاکمیت خود را عملی کند. کسانی که شعار تصرف کارخانه ها را می دهند، عملاً در پوشش یک ظاهر رادیکال کارگران را در اسارت این نظام نگاه می دارند. به پایه های نظام کاری ندارند، در حالیکه ظاهراً به یک عمل انقلابی و رادیکال فراخوان می دهند. از این رو است که این شعار را باید نقد و طرد کرد. آنارکوسندیکالیسم پاسخ کارگران نیست. در مقابل سندیکالیسم، کارگران نباید آنارکو سندیکالیست شوند. این دو گرایش هر دو به زیان منافع طبقاتی کارگران است.

آنچه در شرایط کنونی میتواند مطرح و بعنوان یک سیاست انقلابی کارگری کارساز و پیشبرنده مبارزه طبقه کارگر باشد، سیاست کنترل کارگری است که ما آن را مطرح کرده و در میان بخش هایی از جنبش کارگری نیز با استقبال روبرو شده است. اما در اینجا فرصت بحث در این رابطه نیست. (به ضمیمه نشریه برای یک دنیای بهتر در رابطه با کنترل کارگری رجوع کنید.) قصد، نقد سیاست رفرمیستی، تقلیل گرایانه و سازشکارانه سندیکالیسم است که توسط آقای رخشان به روشنی و با حرارت طرح می شود:

"اما نسخه شما چیست؟ کارگران با تصرف کارخانه ها و با ایجاد شورای کارگری زمام امور را بدست خویش گیرند. آیا در شرایط حاضر این فکر عملی است؟ آیا بهانه راجهت سرکوب کارگران فراهم نمی آورد؟ آیا این انداختن کارگران در دام ایدئولوژیک نیست؟ آیا پذیرفتنی است به خاطر یک ایده و خیال، سندیکا که واقعیت و خواست کارگران امروز است را نفی کرد؟ آیا این تحمیل اندیشه کمونیستی شما بر عموم کارگران نیست؟

مشکل شما اینست که براساس معیارها و ایدئولوژی جزم گرای خود، در مورد جنبش کارگری قضاوت می کنید. و هنوز در خیال یک ایده مانده اید. من کارگر این چنین نمی خواهم. من بدنبال نابود کردن و حذف سرمایه دار نیستم. من بدنبال تسخیر جایی، براندازی و... نیستم. من جستجوگر حقوق پایمال شده خویشم. من با ایجاد تشکل مستقل و قدرتمند، حق خویش را می ستانم."

همانطور که در بالا اشاره شد، از مساله "تصرف کارخانه ها" می گذریم. آنچه در این دفاعیه آتشین از سندیکالیسم برملا می شود جالب توجه است. آقای رخشان از حاکمیت گرایش انقلابی و رادیکال در میان کارگران آگاه است. لذا ابتدا به ساکن به انقلابی گری و رادیکالیسم حمله ور نمی شود. ابتدا به پراگماتیسم متوسل می شود. اینگونه وانمود می کند که گویی او هم یک انسان رادیکال و انقلابی است، فقط بخاطر عدم آماده بودن شرایط سندیکالیست شده است. لذا ابتدا به "عملی نبودن" اشاره می کند. سپس مساله سرکوب کارگران را مطرح می کند، تا کارگران را از هر گونه رادیکالیسم و انقلابی گری بترساند و خود را بعنوان یک رهبر مسئول جلوه گر سازد. اما جالب اینجا است که ایشان نیز مانند کلیه رهبران رفرمیست، رژیم را عامل سرکوب کارگران نمی داند، بلکه رادیکالیسم را بعنوان عامل اصلی معرفی می کند. گویی این تقصیر گرایش رادیکال است که برای سرکوب "بهانه" بدست رژیم می دهد.

همین یک پاراگراف کوتاه خصلت های ذاتی سندیکالیسم و رفرمیسم را بعنوان یک سنت جاافتاده بخوبی نشان می دهد. آقای رضا رخشان نشان می دهد که یک رهبر تردست رفرمیست و سندیکالیست است. ایشان در این دفاعیه قدم به قدم جلو می رود و صریحاً ضد کمونیسم خود را آشکار می کند. و در انتها رسماً و علناً اعلام می کند که ضد سرمایه و سرمایه داری نیست. خواهان حذف سرمایه داری نیست، بقول خودش برانداز نیست و فقط میخواهد حقوق برای کارگر دریافت کند. و حق کارگر را هم لابد گرفتن ذره ای حقوق می داند، نه بیشتر.

حال پس از بررسی و شکافتن این جوابیه، اگر به بخش اول صحبت ایشان در مورد نقش سندیکا در هماهنگی مبارزه کارگران بپردازیم، منظور واقعی از این هماهنگی را درخواهیم یافت:

"یک چیز دیگر اینکه، بدنبال تشکیل سندیکا در دو ماه پیش تا کنون، یک نوع هماهنگی و انسجامی در روند فعالیت و حرکت کارگران شکل گرفت که اگر احیاناً در گذشته تکروری ها و ناهماهنگی هایی بین کارگران از نظر تاکتیک حرکت و جنبش وجود داشت اما اکنون سندیکا، تکنیک و روش حرکت را با درک شرایط موجود تعیین میکنند. و اگر قرار باشد اعتصابی رخ دهد، سندیکا با در نظر گرفتن بهترین شرایط از نظر زمان و موقعیت به آن اقدام خواهد نمود."

با در نظر گرفتن دفاعیه آتشین ایشان از سندیکا و سندیکالیسم در پایان این جوابیه، و در متن سخنان ایشان در مورد نقش و هدف سندیکا، کاملاً روشن می شود که این هماهنگی و انسجام در دنیای واقعی به چه معنا است و در مواردی که کارگران بخواهند دست به حرکت رادیکال در نفی سرمایه داری بزنند، سندیکا در مقابل این حرکت کارگران خواهد ایستاد. زیرا این "سندیکا است که روش و تکنیک حرکت را تعیین می کند" این گفته بسیار گویا و خصلت نما است. تحمیل بورکراتیسم سندیکالی به کارگران و سقط و عقیم کردن حرکات رادیکال کارگری، مقابله با عمل مستقیم کارگری و ضدیت با اعمال اراده جمعی کارگران از خواص دیگر سندیکالیسم است. الحق که آقای رضا رخشان در این جوابیه کوتاه چه روشن و شفاف تمام خصائص سندیکالیسم را برملا کرده است.

ما در عین حالی که از هر حرکت کارگران برای تشکل و اتحاد استقبال می کنیم، با نقد قاطعانه سندیکالیسم بعنوان یک خط مشی می کوشیم فعالین کارگری را به معضلات و ضرباتی که سندیکالیسم به جنبش طبقه کارگر وارد می آورد، آگاه نماییم. تشکل مجامع عمومی

کارگری در کلیه واحدهای تولیدی، اساس و پایه تشکلات توده ای رادیکال کارگری است. ما طبقه کارگر را فراموش نمی‌کنیم تا با تشکیل مجامع عمومی و تبدیل آن به یک سنت پایدار کارگری، شرکت توده کارگران در مبارزه، اعمال نظر جمعی کارگران و حرکت رادیکال کارگران را تامین نمایند. طبقه کارگر جدالی آشتی ناپذیر با سرمایه و سرمایه داری دارد. تلاش برای صلح و آشتی میان دو طبقه اصلی، تلاشی جهت عکس منافع طبقه کارگر است. کارگران به تشکیل ارگان های آشتی طبقاتی و مشاوره دادن به بورژوازی و دولت نیاز ندارند. کارگران باید تشکلات توده ای خود برای پیشبرد مبارزه شان برای تامین یک زندگی انسانی را برپا دارند*.

پاسخ به یک سوال

در باره "شورای موقت کارگران ذوب آهن"

نسرین رضاعلی

اخیرا طی یک بیانیه ای اینترنتی اعلام شد که در ذوب آهن اصفهان، "شورای موقت کارگران ذوب آهن" تشکیل شده است. تعدادی از فعالین کارگری در همین مرکز صنعتی سوالاتی را پیرامون این "شورای موقت و مخفی" طرح کردند و موضع حزب را در این زمینه جویا شدند.

حزب ما در این زمینه بلافاصله واکنش نشان نداد چون میخواست از جوانب خبر مطمئن شود. این امکان وجود داشت که سنتهای قدیمی و غیر کارگری روی تعدادی از فعالین این تاثیر را داشتند که به بهانه اختناق دست به چنین اقدامی بزنند. یعنی اگر این شورا توسط فعالین سرشناس و یا معتمد کارگران ذوب آهن تشکیل شده بود - علیرغم نقدی که به روش و شیوه کار نادرست شان بود - هنوز فرق میکند با اینکه کسانی که رابطه مشخص و روشنی با کارگران ذوب آهن ندارند و ممکن است صرفا از طرق غیر مستقیمی به گوشه ای از صنعت وصل باشند، دست به چنین اقدامی زده باشند. با اینحال نقد ما و پاسخ ما به دوستانی که سوال کرده اند روی این سنت کار متمرکز است.

زمانی چپ ناسیونالیست ایران به بهانه اختناق از سندیکای مخفی و انقلابی حرف میزد. امروز عده ای دیگر، شاید همانها، از شورای موقت و مخفی سخن میگویند. قبلتر انواع کمیته های کارگری بیرون محیط کار شکل گرفت که هدفشان را ایجاد تشکل کارگری گذاشته بودند. ما این سنت و ناکارائی آن را نقد کردیم و نتیجه کار آنها به هیچ تشکل کارگری منجر نشده است. نهایتا عده ای کارگر و بیکار و غیر کارگر در بیرون محیط کار و بدون تاثیر بر محیط کار محفلی برای خود درست کرده اند. نه ربط مشخصی با سوخت و ساز مبارزه کارگری دارند و نه در مبارزات جاری کارگران شریک و دخیل اند و نه حتی از بیشتر مراکز مهم کارگری خبر دارند. این نتیجه این نوع کار است. تشکیل شورای موقت مخفی در ذوب آهن چیزی به این کوله بار اضافه نمیکند و نمیتواند منشا امیدی در میان کارگران این صنعت شود.

تشکل توده ای کارگری اسمش توضیح دهنده مشخصات آن است. یعنی تشکلی که توده کارگران هر مرکز در آن دخیل اند و طبق تعریف علنی است. تشکل مخفی حتی اگر هزاران عضو بگیرد، هرچه نامش را میخواهید بگذارید، اما تشکل توده ای کارگری نیست و دقیقا علیه اهداف تشکل توده ای کارگران است.

تشکل توده ای کارگران قرار است کارگران را در مبارزات جاری متحد کند و با اتحادی که ایجاد میکند به اهدافش برسد. تشکل مخفی که با بیانیه غیبی با مردم حرف میزند، ابتدا چنین نقشی را ندارد و نمیتواند چنین نقشی را بازی کند. چون دقیقا به توده کارگران متکی نیست. معضل حتی این نیست که چون کارگران به آن رای ندادند اسمش موقت است، معضل اینست که تشکل توده ای مخفی مسئله ای ناموجود است. راجب به ناموجود نمیتوان حرف زد.

میگویند رژیم نمیگذارد، سرکوب میکند، نمیشود علنی شد، اختناق است. درست میگویند. اما این فرض درست را نمیتوان با عمل نادرستی پاسخ داد. مگر با اینکار توانسته اید اختناق را دور بزنید و کارگران را صاحب تشکل کارگری کنید؟ مگر با اینکار توانسته اید کارگران را در امرشان شریک کنید؟ شما، یک نفر یا دو سه نفر، جانی بیانیه مینویسند و اسم آن را شورای موقت یا کمیته کارگران سوسیالیست و یا هسته فلان و غیره میگذارید. سوال من اینست این اقدامات چه تفاوتی با هسته های سازمانهای چپ سنتی جدا از کارگر دارد؟ فووش به اسم کارگر مزین شده است.

ما یا در مورد حزب و سازمان حزبی کارگران حرف میزنیم که چهارچوب هایش مشخص است و یا در مورد تشکل توده ای و سازمانهای غیر حزبی کارگران سخن میگوئیم که علنی است و اهداف روشنی را دنبال میکند. جهت اطلاع دوستان از همین شماره نشریه مباحثی را در باره مسائل گرهی سازماندهی حزبی و توده ای کارگران شروع کردیم. توجه همه رفقا و فعالین کارگری را به آن جلب میکنم.

پاسخ اختناق را باید با شکستن اختناق داد. اولاً اعتراض کارگران علنی است. نمیشود کارگران بصورت مخفی برای گرفتن دستمزدها و یا دیگر مطالباتشان اعتراض کنند! حلقه ای که اعتراض علنی را به اراده جمعی کارگران وصل میکند مجمع عمومی و اعتراض جمعی است. مجمع عمومی هم توده کارگر را دخیل میکند و هم اختناق را دور میزند. اگر فردا شورای واقعی ذوب آهن و صنایع دیگر هم تشکیل شود ناچار است رسمیت و سیاست و تصمیمش را در مجمع عمومی بگیرد. یعنی مجمع عمومی قلب تشکل کارگری است که اراده کارگر را از پائین نمایندگی میکند. و گرنه هر چند نفر میتوانند خودشان را "نماینده و سخنگوی" کارگران جا بزنند و کاری نداشته باشند که کارگر چه میگوید و چه میخواهد.

همین هفته ها کارگران بخشهای مختلف ذوب آهن اعتصاب و اعتراض کردند. قبلتر بارها بازنشستگان ذوب آهن تجمع و اعتراض کردند. کارگران شهرداری اندیمشک بیش از یکم هفته است هر روز در اعتراض به بیحقوقی خود و دستمزدهای بالا کشیده شده شان در مقابل شهرداری و فرمانداری و استانداری تجمع میکنند. حمایت مردمی را جلب کردند و شرایطی را فراهم کردند که کارگران هر روز جمع شوند، تصمیم بگیرند، اشکال دیگر از اعتراضات را بررسی کنند و در نهایت اولتیماتوم به رژیم بدهند. دهها مرکز کارگری همین کار را میکنند. آیا میشود برای همه اینها بدون اطلاع و دخالت کارگران و بدون ارتباط با اعتراضاتشان هر جا شورای موقتی بصورت مخفی تشکیل داد؟ اصلا چرا به تشکلی که افراش دستکم برای کارگران شناخته شده نیستند باید اعتماد کرد؟ من بحث بی اعتمادی به هیچکسی را مطرح نمیکنم اما سوال واقعی طرح میکنم. مگر چنین مواردی در تاریخ نبوده است؟

و بالاخره این بیانیه در شرایطی اعلام موجودیت شورای مخفی را بما خبر میدهد که مدتهاست طبقه کارگر از فعالیت مخفی و زیرزمینی عبور کرده است. تلاش کرده است به اشکال مختلفی ابراز وجود علنی داشته باشد. ایجاد تشکلهایی مثل سندیکای شرکت واحد یا هفت تپه علیرغم هر نقدی که به این و آن سیاست این سندیکاها داشته باشیم، بالاخره راه واقعی ایجاد نوعی تشکل توده ای کارگری است. حتی کمیته های کارگری با اینکه ربط روشنی به محیط کار نداشتند باز بدرجه ای علنی بودند. تعدادی فعال کارگری و سیاسی بودند که دور هم جمع میشدند و تلاش داشتند کاری صورت بدهند. اما شورای مخفی دارد میگوید ایجاد تشکل کارگری ممکن نیست. این در سطح مبارزات تاکتونی کارگران ایران یک عقبگرد است.

اوضاع کنونی و مسئله تشکل کارگری

تردیدی نیست اوضاع سیاسی ایران بشدت ملتهب است و سیاست رژیم در مورد کارگران یکی به میخ و یکی به نعل زدن است. از طرفی رژیم مانع هر تحرک و ایجاد تشکل کارگری میشود و اعتصاب و اعتراض را در مراکز مهم و با هدف تسری پیدا نکردن بسرعت پاسخ میدهد. یعنی به کارگرانی که میتوانند حلقومش را بگیرند باج میدهد. و از طرفی به کارگران پیمانی و موقت و صنایع کم اهمیت تر حمله میکند و پاسخ اعتراض شان را نمیدهد. جاهائی مثل پالایشگاه تهران، عسلویه، نیروگاه برق در تهران، و غیره جزو دسته اول اند. و جاهائی که مشمول "خصوصی سازی" و واگذاری به لات و لوتهای حکومت شدند جزو دسته دوم است.

این واقعیتی است که در شرایطی که کارگران را به روز مزد تا قراردادهای یکماه و چند ماه و رسمی و غیر رسمی و حرفه ای و غیر حرفه ای و بومی و غیر بومی تقسیم کردند، مشکلات جدی برای متحد کردن کارگران و حتی اعتراض به ندانن حقوقها بوجود می آورد. اینها را هر فعال کارگری میداند. پاسخ این معضلات ایجاد تشکلهای مخفی و زیر زمینی نیست، بلکه خنثی کردن اهداف شوم این سیاستها در شقه شقه کردن کارگران و بمیدان کشیدن طبقه کارگر در مقیاسی توده ای و علنی است.

ما بطرف یک رودروئی بزرگ با حکومت اسلامی سرمایه میرویم. تناسب قوا هنوز محدودیتهائی را بر فعالیت ما تحمیل میکند. اما هدف ما روشن است. چه هدف متشکل کردن توده ای کارگران و چه هدف نفی کردن وضعیتی که طبقه ما را در آستانه نابودی قرار داده است. رهبران رادیکال و سوسیالیست طبقه باید با اتکا به نقاط قوت جنبش کارگری حرکت کنند. امروز تشکیل مجامع عمومی کارگران یکی از ظرفهای مهم برای متحد کردن و به کرسی نشاندن خواستهای طبقه کارگر است. در عین حال با این مجامع سنگ بنای شوراهای واقعی کارگران نهاده میشود. *

باز هم در باره

مجمع عمومی کارگری

سیاوش دانشور

بحث پیرامون تشکل کارگری در میان تعدادی از فعالین کارگری به یک نوع مخالفت با مجمع عمومی تبدیل شده است. یک رگه این مخالفت غیر منطقی در واقع یک تمایل سندیکالیستی راست در تقابل با خط مشی و سنت مجمع عمومی - شورائی است. اما رگه دیگر که آشکارا با مجمع عمومی مخالفت نمیکند، استدلالش اینست که مجمع عمومی در وقت اعتصاب حتما پیش می آید و خوب است، اما "**مجمع عمومی تشکل نیست**" و نباید بجای تشکل کارگری در نظر گرفته شود.

تشکل چیست؟

اگر "مجمع عمومی تشکل نیست"، اولین سوال اینست که تشکل چیست؟ آیا تصویر این دوستان از تشکل صرفا شکل اداری، رسمی و بورکراتیک تشکل است؟ مثلا اینکه فلان تشکل دفترش فلان خیابان است، ثبت و یا قانونی و یا توسط دولت برسمیت شناخته شده، اساس نامه اش در فلان مجمع تصویب شده، نمایندگانش این افراد هستند و غیره. اما این خصوصیات و جنبه فرمال در مورد هر تشکلی و نه ضرورتا تشکل کارگری صدق میکند. این وجه تشکل هنوز چیزی راجع به سنتهای متمایز مبارزاتی درون طبقه کارگر که از جمله خود را در تشکلهای مختلفی بازتاب میدهد نمیگوید. این شکل تشکل هنوز راجع به دخالت مستمر توده طبقه کارگر در سرنوشت خود چیزی نمیگوید. این وجه تشکل هنوز در مورد قدرت و درجه اتحاد کارگران و تناسب قوانی که به کارفرما تحمیل کرده چیزی نمیگوید.

وقتی داریم راجع به تشکل کارگری حرف میزنیم، در واقع داریم در مورد درجه سازمانیابی و قدرت طبقه کارگر حرف میزنیم و نه ظاهر اداری و بورکراتیک تشکل. داریم در مورد این حرف میزنیم که کارگران به اتکا تشکل شان توانسته اند این درجه اتحاد را میان خود ایجاد کنند و با اتکا به دخالتگری مستمرشان توانسته اند این درجه عقب نشینی را به کارفرما و سرمایه داران تحمیل کنند. یک وجه و بنیاد اساسی تشکل کارگری خصوصیتی است که افراد ذینفع در تشکل مربوطه، یعنی اتحاد کارگران یک مرکز صنعتی، دارند و آن چیزی جز قدرتی نیست که کارگران میتوانند در هر لحظه بمیدان بکشند. این قدرت اگر حین اعتصاب و یا تجمع خیابانی بیشتر خود را نشان میدهد، دقیقا به این دلیل است که در این نقطه توده کارگران نیروی واحد و قدرت واحد و منافع واحدشان را حس میکنند و با اتکا به آن جلو سرمایه داران می ایستند. اتفاقا وقتی کارگر تشکل اسمی هم دارد و نمایندگانش مشغول رتق و فتق امور هستند، چنین قدرتی بیان مادی ندارد. اگر این سیستم مرتبا به مجمع عمومی و توده کارگران متکی نباشد، کارگر قدرتی ندارد و لای بورکراسی منزوی میشود. کارگر وقتی قدرت خویش را حس میکند که آن قدرت بطوری مادی در میدان باشد و برآیند تصمیم جمعی کارگران، هر چه باشد، قطبنمای حرکت باشد. در غیر اینصورت کارگر چه علاقه ای دارد که صرفا در قلمرو حقوق و قانون صاحب تشکل باشد اما در قلمرو واقعی نیرویش مادیت پیدا نکند؟ بسیار واضح است که حتی شکل فرمال و حقوقی و قانونی برسمیت شناسی حقوق کارگری، و در این بحث حق تشکل، بسیار مهم است. اما اینجا بحث برسر این اهمیت و تفاوت بود و نبود آن نیست، بحث برسر محتوای واقعی تشکل و قدرتی است که به توده طبقه کارگر میدهد.

مجمع عمومی تشکل است

مجمع عمومی تشکل است چون بیان قدرتی از طبقه در مقطعی از مبارزه و جدال کارگر با سرمایه دار است. مجمع عمومی تشکل است چون اتحاد کارگر را معنی میکند و توده طبقه را نمایندگی میکند. مجمع عمومی تشکل است چون قدرت اراده جمعی، تصمیم جمعی، تاکتیک جمعی، انتخاب جمعی کارگران را نمایندگی میکند. مجمع عمومی تشکل است چون اتفاقا اشکال بورکراتیک و فرمال تشکل کمتر در آن معنی پیدا میکند و عمل مستقیم کارگری و شکل واقعی و مادی تشکل بیشتر و به بهترین وجهی میتواند در آن نمایندگی شود.

وانگهی، مدافعان نظریه "مجمع عمومی تشکل نیست"، علی القاعده باید شورای کارگری را بعنوان تشکل قبول داشته باشند. شورا چیزی جز مجمع عمومی دایر نیست. شورا چیزی جز بمیدان آوردن اراده جمعی کارگران از طریق مجمع عمومی نیست. رکن اساسی و پایه ای و معرفه هر سنت شورائی مجمع عمومی است. بدون مجمع عمومی شورا میتواند به اشکالی بورکراتیک، ضد کارگری و ضد طبقه کارگر تغییر شکل دهد. آن مکانیسمی که کارگر در شورا میتواند اعمال قدرت کند، یعنی انتخاب کند و انتخاب شود، تصمیم بگیرد و یا تصمیمی را لغو کند، گزارش بدهد و گزارش بگیرد و غیره، مجمع عمومی است. این مجمع عمومی است که اصل برابری را میان اتحاد عضو تشکل کارگری تامین میکند و استمرار آن، یعنی حضور مستمر کارگران از طریق مجمع عمومی، مکانیسمی برای حاکم کردن اصل برابری و تقابل با بورکراسی و قدرت مافوق است. مجمع عمومی تشکل است چون پایه هر تشکل واقعی کارگری و منشا قدرت و اتحاد طبقه و مرکزی برای بررسی تصمیمات و بمیدان آوردن اراده توده طبقه کارگر برای اجرای سیاستها و یا لغو آنست.

مجمع عمومی و اوضاع امروز

ما همواره براین نکته تاکید کردیم که نباید این توهم را داشت که در لابلای قوانین و تعهدات دولتها به سازمان جهانی کار و یا امکانات قانون ارتجاعی کار دنبال تشکل کارگری گشت. این گرایش که البته در ایران ضعیف است وجود دارد. سندیکالیسم راست عملا وجود تشکل را به عروج جناحی از حکومت و حمایت آنها گره میزند. قرار است چراغ این نوع تشکل را حکومتها روشن کنند و البته وظیفه سران این سندیکاهها هم اینست که مانع اعتراض و تحرک کارگری و بویژه تحرک رادیکالهای جنبش کارگری شوند. این افق تماما شکست خورده است و بویژه در ایران پایه مادی ندارد.

اما جناح چپ تر این سندیکالیسم که برتشکل مستقل کارگری اصرار دارد، و بخش عمده آن شورا و ایجاد شوراها را ویژه دوره انقلابی میداند، معتقد است که مجمع عمومی تشکل نیست و لذا کارگران نباید دنبال آن بروند. بنظر من این گرایش راست است که امکان و دامنه تشکل کارگری را در تناسب قوای کنونی درک نمیکند. درکی سیاه و سفید از تشکل دارد. از آنجا که نه سندیکا و نه شورا را حکومت تحمل نمیکند، و دستکم تجربه عینی دو سندیکای واحد و هفت تپه جلوی چشم همه است، لذا به روشهای ولونتاریستی و فرقه ای و غیر کارگری رو می آورد. عده ای از هسته های مخفی حرف میزنند، عده ای از شورای مخفی و برخی از کمیته های و نهادهای مخفی. جهت عمومی این خط، علیرغم تفاوتها، اینست که تشکل به شکل علنی ممکن نیست و یا اختناق نمیگذارد ایجاد شود. همینطور تلاش برای ایجاد تشکل را نمیخواهد به بهانه اختناق بایگانی کند. با مجمع عمومی هم موافق نیست و روی خوش به آن نشان نمیدهد. تنها راهی که میماند اینست که باید هسته مخفی درست کرد و برای ایجاد "تشکل کارگری" تلاش کرد!

در دنیای واقعی اما این تلاشها با سنت مبارزه کارگری در تناقضی عمیق قرار دارد. میتوان فهمید که سازمان حزبی و کمونیستی کارگران لاف در تناسب قوای امروز باید مخفی باشد. اما اگر بحث برسر تشکل توده ای طبقه کارگر است، هسته مخفی و شورای مخفی و غیره صرفا بهانه ای برای تسلیم شدن به اختناق و اعلام "نمیباشد" است. کارگر علنی مبارزه میکند، تشکل توده ای امر طبقه کارگر است و توسط طبقه کارگر ایجاد میشود، نه توسط عده ای به نمایندگی کارگران و برای کارگران. این داستان همان موتور کوچک و موتور بزرگ است که اینبار به شکلی جدید و با پسوند کارگر خود را احیا کرده است. این ربطی به مبارزه واقعی و روزمره کارگران ندارد و با سنت های واقعی مبارزه کارگری بیگانه است.

مجمع عمومی مقدر است

مجمع عمومی شکل مقدر و ممکن تشکل کارگری در اختناق سیاسی است. شکلی که کارگران در صنایع مختلف به آن متکی میشوند. مجمع عمومی چه قبل از اعتراض و اعتصاب و چه قبل آن مطلوبیت دارد. چون اشکال و تاکتیک های دیگر مانند هیئت نمایندگی و غیره امروز نمیتوانند پاسخگوی نیازهای مبارزاتی کارگران باشند. مجمع عمومی مقدر و عملی است چون بهترین شیوه حفظ امنیت رهبران عملی کارگران است و اعتراض دسته جمعی کارگر را بمیدان میکشد. مجمع عمومی یک جز ارگانیک سنت رادیکال و عمل مستقیم کارگری است. مجمع عمومی مبنای هر تشکل واقعی کارگری و بویژه رکن اساسی هر شورای واقعی کارگری است. برپائی مجمع عمومی نه اجازه میخواهد، نه ثبت میخواهد، نه انتخابات میخواهد و نه هیچی. کارگران هر وقت تشخیص دهند در سالن نهار خوری، صحن کارخانه، موقع ورود و خروج شیفت ها، در پارکینگ، مقال درب ورودی، داخل سالن تولید و غیره جمع میشوند. این مجمع عمومی و تجمع طبیعی و اعتراض دسته جمعی کارگران است. واضح است که برای هر کدام از این اجتماعات قبلتر لایه ای از رهبران عملی تلاش لازم را انجام داده اند تا این اجتماع ممکن شود. باز هم واضح است که این شکل مجمع عمومی با مجامع عمومی ای که توسط کارگران یک مرکز صنعتی در شرایط و تناسب قوای بازتری برپا میشود و زمان و دستورات آن فرق دارد. در این شکل دوم خود تشکل کارگری تحمیل شده و مجمع عمومی یک بروز این تحمیل و تناسب قوای جدید است.

جنبش مجمع عمومی را گسترش دهید

حزب اتحاد کمونیسم کارگری به سنت عمل مستقیم و شورائی کارگری و گرایش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر تعلق دارد. متشکل کردن این گرایش و مسلط کردن افق سوسیالیستی آن در جنبش کارگری نه فقط هدف ماست بلکه آنرا شرط پیشروی کارگران در مبارزه روزمره و متضمن اتحاد و تشکل شان و یک شرط اساسی آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی و سرنگونی سرمایه داری میدانیم. ما بر سنت عمل مستقیم کارگری در جامعیت آن تاکید داریم. تقویت سنت مجمع عمومی و شورائی کارگری، دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و تبدیل آن به شکل طبیعی اعتراض و تجمع کارگران، تلاش برای ایجاد شوراها کارگری، و دست بردن به سیاست کنترل کارگری و غیره از اشکال و تاکتیکهای سنت عمل مستقیم کارگری است.

در شرایط و تناسب قوای کنونی، گرایش ما و کارگران کمونیست نه منتظر بهتر شدن تناسب قوا میمانند، نه چشم به کسی و جریانی در بالا و سازمان جهانی کار دوخته اند، و نه تسلیم اختناق سیاسی میشوند. ما راسا برای تغییر این وضعیت تلاش میکنیم. ما نمیتوانیم از مبارزه واقعی و روزمره طبقه کارگر انتزاع کنیم. پاسخ روشن و عملی ما برپائی مجمع عمومی و دامن زدن به جنبش مجمع عمومی است. **یک جنبش مجمع عمومی در مراکز مهم کارگری یعنی وجود بالقوه دهها شورای کارگری قدرتمند و عروج یک جنبش رادیکال و توده ای کارگری.** کارگران کمونیست و پیشرو باید آگاهانه به مجمع عمومی دامن زنند و مطلوبیت آنرا در شرایط کنونی برای دیگر گرایشها و رهبران عملی کارگران توضیح و جا بیاندازند. این سنت نه فقط جوابگو است بلکه امنیت رهبران کارگری را به بهترین شکل ممکن حفظ میکند و این بسیار مهم و حیاتی است. سندیکالیسم حتی نمیتواند رهبرانش را از چنگ خونین اختناق دور کند. سنت فرقه ای چپ رادیکال نیز چنین توانی در حفظ سرمایه های جنبش کارگری ندارد. یا کلا زمین را به بورژواها واگذار میکند و یا به تشکل های بی تاثیر و جنجالی و مخفی رو می آورد. یک سیاست مسئولانه کمونیستی اما هم سیاست و سنت رادیکال کارگری را بجلو میراند و همراه آن مرتباً به دامنه تشکل و اتحاد و قدرت کارگران می افزاید، و هم با استفاده از تاکتیک های درست و سنت اعتراض جمعی و توده ای کارگری امنیت رهبران عملی کارگران را حفظ میکند، و هم به تربیت و آموزش لایه های جدیدی از رهبران کارگری کمک میکند.

کارگران پیشرو باید آگاهانه در مبارزه روزمره و در تلاش برای متحد کردن کارگران به مجمع عمومی متکی شوند و جنبش مجامع عمومی را دامن زنند. این تشکل مقدر امروز و پایه تشکلهای واقعی فرداست.*

کارگران و مسئله حذف سوبسیدها

نقدی بر دیدگاه رضا رخشان

سیاوش دانشور

آقای رضا رخشان رئیس جدید سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه بحثی تحت عنوان "پارانه ها، تلاشی برای یک ارزیابی واقعی" منتشر کرده اند. این مطلب بعنوان یک نگرش جدید نیست و مشابه آنرا در فراکسیونهای مختلف طبقه حاکم میتوان دید. اما از آنجا که توسط یک فعال کارگری و رئیس یک سندیکا بیان شده است اهمیت دارد و باید مسئولانه به نقد آن نشست.

قبل از ورود به محورهای اساسی این بحث ضروری است نکاتی را تاکید کرد. اول، رضا رخشان توسط حکومت اسلامی و در ادامه توطئه علیه سندیکای کارگران هفت تپه به زندان محکوم شده و در دوران "آزادی" نیز مانند دیگر فعالین کارگری تحت فشار بوده است. آیا رضا رخشان برای نوشتن این مطلب از سوی نهادهای امنیتی حکومت تحت فشار بوده و یا واقعا نظر سیاسی او در این بحث مشخص است؟ از آنجا که این موضوع بر من روشن نیست، من این یادداشت را با این تردید مینویسم و جا را برای این موضوع باز میگذارم. دوم، دیگر نظرات رضا رخشان بعنوان یک سندیکالیست و تلقی اش از تشکل کارگری مورد قبول من و بسیاری از فعالین رادیکال کارگری نیست اما این مسئله ابدا این پرسش همیشگی کمونیسم کارگری را نقض نمیکند که از آزادی عمل و تلاش فعالین کارگری برای ایجاد سازمانهای مستقل کارگران - مستقل از هر اختلاف سیاسی- دفاع کنیم و هر نوع تعرض حکومت ضد کارگر اسلامی به کارگران و فعالین کارگری را محکوم و علیه آن مبارزه کنیم. سوم، از آنجا که وحدت و منافع کل طبقه کارگر راهنمای عمل ماست و علیرغم نقد سیاسی به خط مشی سندیکالیستی - و نه سندیکا بعنوان یک تشکل کارگری- نحوه انتقاد به رضا رخشان نقدی در چهارچوب گرایش درون جنبش کارگری است و از همان موضعی که دیدگاه مشابه رضا رخشان مثلا توسط یک حزب بورژوازی اعلام شود صورت نمیگیرد. تشخیص این تفاوتها و ظرفیتها و ملحوظ کردن آنها در بحث سیاسی بویژه از موضع منفعت واحد و وحدت طبقه کارگر و در تمایز با منافع طبقه سرمایه دار برای هر فعال کارگری و بویژه کارگران کمونیست اساسی است.

پیشداوریها و احکام

رضا رخشان در ابتدای مطلبش بر این مسئله تاکید دارد که بر خود او روشن نیست که اجرای طرح ضد کارگری حذف سوبسیدها دقیقا چه پیامدهائی دارد با اینحال از همان ابتدا و با علم بر اینکه "اکثریت مردم نگران اند" به جدال با گمانه زنی های بدبینانه میرود و بویژه هشدارها در میان نیروهای چپ و راست! را بسیار اغراق آمیز و گاه توأم با جبهه گیری های سیاسی میداند. این البته حق ایشان است که به نادرست خوشبین باشد، بعنوان یک کارگر و بویژه رئیس یک سندیکای مستقل کارگری به نادرست جبهه گیری سیاسی و متمایز طبقاتی در مقابل طبقه سرمایه دار و دولتش نداشته باشد، اما باید به این سوال پاسخ میداد که چرا اکثریت جامعه نگران ریختن آوار این سیاست بر سرشان هستند؟ البته در میان راستها نگرانی جدی ای وجود ندارد. مثالهای ایشان در مورد راستها - نوریزاده و سازگار- نمیتواند حتی خودش را قانع کند. راستها در کلیت آن اعم از حکومتی و اپوزیسیونی، تا به بحث چهارچوبهای اداره سرمایه داری ایران و منافع طبقه سرمایه دار برمیگردد، حرف فراتری از اسلاف خود ندارند و اساسا بستر اصلی کل بورژوازی جهانی در این زمینه یک پلاتفرم دارد. اینکه بخشهایی آنها گاه و از موضع فرصت طلبانه در موقعیت اپوزیسیون مانوری میدهند، نه منعکس کننده پلاتفرم و راه حل اقتصادی طیف راست است و نه بویژه میتواند هموائی ضمنی با منافع کارگران تلقی شود. و بالاخره اینهم حق هر طیف و هر کسی است که از موضع مخالفت با حکومت اسلامی جبهه گیری سیاسی داشته باشد. نفس جبهه گیری سیاسی حقانیت و عدم حقانیت سیاستهای مشخص را توضیح نمیدهد. مگر اینکه جدال جنبشهای سیاسی را نوعی "لج بازی" تعریف کنیم. بنظر نمیرسد خود آقای رخشان از موضع یک سندیکالیست که سازمان متبوعش سرکوب شده و برای رهبرانش پرونده سازی شده جبهه گیری سیاسی نداشته باشد. اگر نداشت بجای تلاش برای ایجاد سندیکا لابد میرفت عضو شورای اسلامی نیشکر هفت تپه میشد. این پیشداوریها و احکام منتج از آن، باز هم با توجه به تاکید خود ایشان بر روشن نبودن پیامدهای این طرح بر زندگی واقعی طبقه کارگر و مردم زحمتکش، اتفاقا مخاطبش نیروهای راست نیست بلکه نیروهای چپ است. این هم هیچ ایرادی ندارد و اصولی تر بود نقدش را بر سیاست چپ مستقلا میگفت و راه حل عملی و اجتماعی دیگری که منافع کارگران را بهتر تامین میکند ارائه میکرد.

"سیاست های مالی حساب شده و انبساطی"

اما اگر از پیشداوریها و احکام آقای رخشان بگذریم، ریشه این دیدگاه خوشبینی و توهم ناموجه ایشان به "سیاستهای مالی حساب شده و انبساطی" حکومت اسلامی در جلوگیری از وقوع احتمالی و رفع نگرانی های اجتماعی مورد اشاره است. اما این نگرانیهای مورد اشاره چه مبنائی دارند؟ لازم نیست "اقتصاد دان" و متخصص علم اقتصاد سیاسی بورژوازی بود که درک کرد آزدانها قیمتها با یک سیر گرانی و کاهش قدرت خرید خانواده کارگری و مردم کم درآمد و خالی تر شدن سفره ها و آلودگی نشینی و خیابان خوابی بیشتر و مجموعه ای از پیامدهای اجتماعی تشدید فقر و فلاکت منجر میشود. در جوامعی که فاقد یک سیستم حداقل خدمات اجتماعی است و زنده ماندن و نفس بقا به باغ وحش بازار سپرده شده است، مثل روز روشن است که وضعیت واقعی کسانی که بیکار میشوند، بی مسکن میشوند، بیمار میشوند، و از حداقل های انسان بودن محروم شده اند چه اتفاقی می افتد. اگر رضا رخشان فکر میکند چپ در تقابل با حکومت اسلامی اغراق میکند و موضعش بر اساس جبهه گیری سیاسی نادرست است،

لطفا مصر را نگاه کند. تجربه اندونزی را بررسی کند. کشورهای سرمایه داری را از یک موضع ایژکتیو و بدون پیشداوری نگاه کند. چرا گرسنگی و بیخانمانی و لگد مال کردن حرمت طبقه کارگر در نتیجه همین سیاستها به سبانه ترین شکل تشدید شده است؟ آیا منشا این دیدگاه خوشبینی نوع رضا رخشان به سیاستهای غیر انقلابی و بدبینی به انتقاد اجتماعی کارگری به وضع موجود نیست که او را به این نتایج رسانده

است؟ وانگهی رضا رخشان که علی القاعده بعنوان یک فعال کارگری باید برای تامین اتحاد و منافع کارگران بکوشد چه بدهکاری به طبقه حاکم و سیاستهای اقتصادی اش دارد؟ چرا فکر میکند طبقه حاکم یا هر بخش آن میتواند با "سیاستهای حساب شده" منشا رفع نگرانی کارگران و محرومان شوند؟ این نقطه عزیمت غیر "بد بینانه" به بالائی ها و تاکید بر "بدبینی" پائینی ها و بویژه چپ در دیدگاه آقای رخشان چه زمینه ای دارد؟ چرا باید کارگران به سیاستهای انبساطی احمدی نژاد و شرکا خوشبین باشند؟ این خوشبینی و ترویج آن نه فقط سر سوزنی در دنیای واقعی منافع آتی و آتی کارگران را تامین نمیکند بلکه کارگران را کت بسته به مسلخ سرمایه میبرد.

وانگهی همین سیاستهای به اصطلاح انقباضی و انبساطی جناحهای سرمایه داری که مبنای تحلیل اقتصادی آقای رخشان است چه گلی به سر طبقه کارگر زده است؟ کارگران نیازی ندارند در برخورد به مسائل اجتماعی در زمین فرمولهای علم اقتصاد بورژوازی بازی کنند و با "جبهه گیری سیاسی" بین طرفداران سیاست انبساطی و انقباضی نیرویشان را پشت جناحی از سرمایه داری قرار دهند. من یک سر سوزن توهم ندارم که یک سندیکالیست که در بهترین حالت با حفظ مناسبات سرمایه داری در جستجوی بهبود فروش بهتر نیروی کار و تامین حقوق کارگری است، با عینک و نقد اجتماعی یک مارکسیست و کمونیست به سوالات اجتماعی و اینجا بحث حذف سوبسیدها نگاه نمیکند و به طریق اولی چنین انتظاری از رضا رخشان ندارم. اما ایشان اتفاقا با بیانی که نوعی جبهه گیری را بروز میدهد و با فاکتهائی در مورد وضعیت معیشتی کارگران و همینطور روند اقتصادی ایران، دارد بین کارگران در قبال یکی از ضد کارگری ترین طرحهای اقتصادی طبقه سرمایه دار ایجاد خوشبینی میکند. مسئله اینست که رخشان ها بعنوان فعالین کارگری صاف و ساده مطالبات و منافع واقعی کارگران را طرح کنند و از موضع منافع کارگران در مقابل سیاستهای سرمایه داران و اکنش نشان دهند. در جایی که خود حکومت اسلامی که امروز سکانش دست احمدی نژاد (دولتهای نهم و دهم) است، پیشاپیش مانور ضد تظاهرات کارگری راه انداخته، تمریناتش را با سرکوب اجتماعات کارگران هفت تپه و واحد و دیگر اعتصابات کارگری انجام داده، هر روزی را با قرق نظامی به شب میرساند، در تریبون نماز جمعه تا مطبوعاتش تحمل ریاضت را به کارگران موعظه میکند، کابوس "فتنه اقتصادی" دارد، چرا ما کارگران باید بگوئیم "انشالله گریه است"؟

پروستریکای اسلامی

بخش مهم و پایه ای مطلب رضا رخشان به بحث دولتگرایی بعنوان یک الگوی اقتصادی چه در قلمرو جهانی و چه در دو رژیم ضد کارگری سلطنتی و اسلامی اختصاص داده شده است. دولتگرایی اقتصادی هرچه هست بجای خود اما بحث تجربه شوروی و مرکزی شدن آن در مطلب رضا رخشان و بویژه استنتاجات او مانند "ضعف پایه های اجتماعی طبقه سرمایه دار ایران" و جانبداری اش از به اصطلاح "لیبرالیسم اقتصادی" قابل تامل اند. من اینجا نمیخواهم وارد تحلیل رخشان در مورد شوروی و بحث الگوهای اقتصادی شوم چون این بحث بیراهه است. فقط به چند تناقض اشاره میکنم که استخوانبندی بحث رضا رخشان را شکل داده اند.

اول، دولتگرایی اقتصادی ویژه شوروی و بلوک شرق نبود. کل سیستم دولت رفاه در اروپای غربی و اقتصاد کینزی یک ستون اساسی اش اقتصاد دولتی بود. حتی در بازاری ترین اقتصادی های دنیا از جمله آمریکا نقش دولت در اقتصاد در دوران جنگ سرد و تا دهه هفتاد قوی بود. بدنبال تعرض راست افراطی ناچریستی و ریگانیستی در دهه هشتاد - و نه به تعبیر ایشان لیبرالیسم - و پرچم زنده باد سود و دولت کوچک و کم هزینه و مجموعه سیاستهای اقتصادی این جناح هنوز دولت نقش کلیدی دارد. اساسا و برخلاف هوچگری های تئورسین های بازار آزاد همواره دولت بعنوان ارگان سلطه طبقاتی نقش اقتصادی اش را از دست نمیدهد و مثل خود بازار فونکسیون مهمی در اداره سرمایه داری است. همین او آخر هم که نوکنسرواتیسم مثل خر در گل نشست دوباره فرمان را به طرف برجسته کردن نقش بیشتر دولت برای "نجات اقتصاد" چرخاندند و دولتهای دنیا یک کار صبح تا شب شان نجات سرمایه ها و بانک ها است. اینها را همه میدانند و رضا رخشان هم میدانند. اما اینکه بحث دولتگرایی اقتصادی یا سرمایه داری دولتی را به شوروی و بلوک شرق محدود میکند، و بدتر "ضعف پایه های اجتماعی طبقه سرمایه دار ایران" را در دولتگرایی جستجو میکند، تنها میتواند از درکش نسبت به حاکمیت سرمایه داری بعنوان چهارچوبی برای رقابت افسار گسیخته سرمایه های متعدد و خصوصی و جمعبندی نادرست اش از تجربه شوروی ناشی شده باشد. اگر حتی قبول کنیم که نقش مالکیت دولت بعنوان یک سرمایه دار بزرگ ضعف اجتماعی سرمایه داری ایران و یا سرمایه داری دولتی در بلوک شرق بوده است، چرا همین ضعف در مورد دولتهای رفاه در جوامع غربی صدق نمیکند؟

دوم، پروستریکای گورباچف که بقول ایشان به جایی نرسید، چرا باید نوع اسلامی و احمدی نژادیش بجائی برسد؟ مقایسه ایران و روسیه در قلمرو اقتصادی البته قیاس مع الفارغ است. اگر تشبیهی واقعی وجود داشته باشد همان به نتیجه نرسیدن پروستریکا و گلاسنوست در هر دو کشور است. چون اساسا صورت مسئله اصلی نه در شوروی و نه در ایران بازسازی نیست بلکه مسئله بقا بود و هست که با اسم رمز پروستریکا و اصلاحات و طرح تحول اقتصادی و غیره مطرح میشوند.

سوم، ایشان بعنوان یک سندیکالیست و اساسا سندیکالیسم بعنوان یک خط مشی سیاسی اگر چشم اندازی برای تداوم کار و انتگره شدن در اقتصاد و سیاست جامعه سرمایه داری داشته باشد، باید الزاما بعنوان جزئی از یک سیستم و سوخت و ساز سیاسی و اداری باشد که اینهم در ایران دستکم تا امروز یک رویا است و ملزومات آن حتی با فرض نادرست عملی بودن متکی بر درجه زیادی از نقش دولت در اقتصاد و ایجاد نهادهایی است که کل این مجموعه اقتصادی و سیاسی را سرپا نگهدارد و بازتولید میکند. افق سندیکالیستهای ایرانی در دوره دو خرداد و خوشبینی ناموجه شان به وعده های مبهمی که خاتمی میداد، از یک موضع سندیکالیستی منسجم تر از دیدگاه رضا رخشان بود.

چهارم، رضا رخشان برخلاف دیدگاهی که میان برخی از فعالین نیشکر هفت تپه و تعدادی از فعالین کارگری مبنی بر "حمایت دولت از تولیدات داخلی" و نقد "واردات بی رویه" وجود داشت و هنوز وجود دارد، با تز "تکامل سرمایه داری ایران" از سیاست بازار آزادی و بقول خودش لیبرالیسم اقتصادی احمدی نژاد تولیدا دفاع میکند و بر این اساس به مقابله "بد بینی" های چپ آمده است. سوال اینست که از موضع منافع مستقل طبقه کارگر چه تفاوتی بین این دو سیاست بورژوازی که یکی پرچم تبلیغاتی و ناسیونالیستی موسوی و شرکا است و حمایت از تولیدات داخلی و نقد بی رویه بودن واردات پایه اش است و یکی پرچم احمدی نژاد و یکی از ابزارهای او یعنی سیاست متکی بر واردات و خصوصی سازی همه چیز و برداشتن هر نوع سوبسید دولتی است وجود دارد؟ هیچ!

رضا رخشان با مرور بحث دولتگرایی اقتصادی و تز تکامل سرمایه داری در ایران دو نتیجه گیری را مطرح و نقد میکند: اول، این استدلال که گویا طرح حذف سوبسیدها از جانب عده ای از چپ بمثابه راهی برای خروج حاکمیت از بحران اقتصادی است و اینکه بحث بحران اقتصادی امروز ادامه بحران اقتصادی دهه 50 نیست. دوم، سرمایه داری ایران همگام با سیر جهانی یک سیر تکاملی از دولتگرایی به اقتصاد بازار را طی میکند و سیستم یارانه ای مانعی بر سر راه اقتصاد رقابتی است و باید از میان برداشته شود. استدلال آقای رخشان برای مسئله بحران اینست که طی سه دهه گذشته دوره های رونق و دوره هایی از رکود و بحران داشته ایم و در دوره های رونق دستمزد کارگران بالا رفته است.

خوب است اگر رضا رخشان آمار و اعدادی فراتر از گزارشات بانک مرکزی و نهادهای دولتی و یا حتی گزارش نهادهای اقتصادی جهانی در مورد دوره های رونق اقتصاد ایران و رشد اقتصادی دارد در اختیار علاقه مندان بگذارد. نرخ رشد اقتصادی یا حتی انباشت محدود حتی در اقتصاد سیاسی بورژوازی به معنی رونق اقتصادی و رشد سرمایه داری و شکلگیری یک اقتصاد متعارف در چهارچوبهای سرمایه داری نیست. بحران اقتصادی همواره یک گوشه بحران حکومتی در ایران بوده است و تمهیدات و طرحهای بعد از جنگ و مباحثات برسر پلانهای اقتصادی که اوج آن در دوره رفسنجانی بود به نتیجه ای نرسید، شکست خورد و نتوانست حداقل ملزومات یک اقتصاد رو به رشد و متعارف سرمایه داری را ایجاد کند تا چه رسد به تکامل سرمایه داری ایران. حکومتی که نتوانسته هنوز عضو سازمان تجارت جهانی شود و مهمترین صنایعش محتاج بازسازی و تکنولوژی جدید است و زیر ظرفیت 50 درصد کار میکند و بیشتر کارخانجات متوسط و صنایع کوچک و سنتی آن در حال ورشکستگی است و یا بخش تعطیل شده اند، حرف زدن از رشد سرمایه داری و دوره های رونق هیچ مبنایی ندارد. اولاً اقتصاد کوپنی دوران جنگ محدود به رفع نیازهای پایه ی و توزیع آن همراه با دنیایی از درد و سرکوب است و این بازار ایران است که نه فقط هزینه جنگ را تامین میکند بلکه شاهرگ اقتصاد ایران را منهای صدور نفت در اختیار دارد. نفوذی که بازار سنتی در سیاست و قدرت سیاسی در ایران داشت و هنوز بخشا دارد بسیار عیان تر از اینست که اجرای اصل 44 و روند خصوصی سازی را "تکامل سرمایه داری از دولتگرایی به بازار و سیستم رقابتی" نامید. ثانیاً این روشن است که یک سیستم سرمایه داری اساساً و نه تماماً متکی بر فعالیت سرمایه خصوصی و رقابت سرمایه ها و استفاده از امکانات جهانی برای رفع نیازهای رو به رشد انباشت سرمایه و حضور در بازار جهانی است. کجای اقتصاد ایران چنین مشخصاتی دارد که باید نام آن را تکامل سرمایه داری نامید؟ و بالاخره اصل رقابت آزاد و آزادی و امنیت حقوقی سرمایه ها کجا در حکومت اسلامی تامین شده است که نتیجه آن رونق اقتصادی و رشد اقتصادی باشد؟ اگر چنین روندی علیرغم خط مشی اقتصادی رفسنجانی که بعدتر خاتمی و احمدی نژاد دنبال کردند و همه تلاشهایی که برای آزاد سازی قیمتها، اتکا به واردات، ایجاد تسهیلات برای سرمایه ها، خصوصی سازی، تغییر قانون کار، تلاش برای دادن چهره "تغییر" در جهتگیری اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک حکومت اسلامی، هنوز نتوانسته است نیازهای اقتصاد مزوی ایران از اقتصاد جهانی را جوابگو باشد، برچه اساسی حذف سوبسیدها قرار است تز تکامل سرمایه داری ایران را از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار و رقابتی توضیح دهد؟ وانگهی چرا برخلاف انتقادی که خود شما از موضع جناحی به راستها دارید در بحث تان تا این حد بر دولت نهم و دهم یعنی دولت احمدی نژاد تکیه میکنید؟ غیر اینست که همه دولتهای جمهوری اسلامی سیاستهای نظام و نه سیاست متمایز خود را پیش برده اند؟ اقتصاد سرمایه داری ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به خر لنگی میماند که قرار است از اورست بالا برود. ثالثاً سیاست حذف سوبسیدها حتی اگر با تقابل کارگران و مردم زحمتکش با حکومت هم روبرو نشود دردی از اقتصاد ورشکسته و بحران همه جانبه حکومتی دوا نمیکند. "تکامل سرمایه داری ایران" و افتادن چرخهای اقتصاد روی یک ریل که سرمایه صنعتی را جذب و در یک دراز مدت اقتصادی بکار گیرد و چشم انداز یک دوره شکوفایی و گشایش اقتصادی را به جامعه بقبولاند از مقدرات جمهوری اسلامی خارج است. جمهوری اسلامی و اقتصاد ایران نه در مسیر تکامل که در مسیر یک فروپاشی تمام عیار است.

یارانه ها و سیاست کارگران

رضا رخشان مورد سوخت را - که محدود به بنزین و گازوئیل بود - که زمان خودش با اعتراضاتی هم مواجه و بشدت سرکوب شد را دلیلی بر موفقیت دولت نهم احمدی نژاد در یک پروژه بزرگ و اشتباه محاسبه "کارشناسان اقتصادی" آنهم صرفاً در میزان نتایج توری میداند و با "اما و اگر"هایی موفقیت طرح جراحی اقتصادی را نیز ممکن میداند. فرض من اینست که رخشان میخواهد ارزیابی واقعی ای از یک سیاست و نتایج آن بدست دهد و سیاست عملی طبقه کارگر را از نظر خودش ترسیم کند. اول به همین سیاست واقعی بپردازیم. میگوید سیاست ما کارگران نمیتواند مخالفت با حذف سوبسیدها باشد. چرا؟ چون این از الزامات "تکامل سرمایه داری و تغییر سیستم اقتصادی" در ایران است و صرف بودن و نبودن آن برای کارگران خوشبختی یا بدبختی نمی آورد.

سوال هر کارگری اینست که آیا دولت در قبال زندگی و معیشت شهروندان جامعه بی وظیفه است و صرفاً چون "کشور بسمت اقتصاد آزاد رفته است وجود یارانه چیزی نیست جز مانعی بر سر راه رشد هرچه بیشتر بازار. یارانه یعنی قیمت کاذب، یعنی غیررقابتی بودن که منافی اسلوب و شیوه رایج در جوامع سرمایه داری است"؟ به ما کارگران چه مربوط است اسلوب و شیوه رشد سرمایه داری رقابتی چه نیازهایی دارد؟ پس نیاز ما بعنوان انسان و خانواده کارگری چه میشود؟ مگر من و شما و فعالین کارگری مشاور اقتصادی بورژوازی هستیم که نیازها و ملزومات پر کردن کیسه اش را تشریح و خود را موظف به انطباق با آن کنیم؟ مگر دولت از جیب خودش یا از ارث پدرش سوبسید میدهد؟ مگر همین سوبسیدها گوشه ای از دسترنج و استثمار طبقه کارگر نیست که از صندوق دولت پرداخت میشود؟ مگر دولتهای اروپایی و سرمایه داری های پیشرفته صنعتی سوبسید نمیدهند؟ مگر سیستم خدمات اجتماعی و بیمه ها و حمایتهای دولت از کودکان و بازنشستگان سوبسید نیست و از صندوقی که از جیب کارگران و مالیاتها مستمراً گرفته میشود تامین نمیشود؟ مگر با هر محاسبه ای کل این هزینه ها گوشه بسیار کوچکی از کل ثروت اجتماعی تولید شده توسط طبقه کارگر نیست که دولتها به نیابت طبقه سرمایه دار بازتولید طبقه را بدرجات مختلف سازمان میدهند؟ در سرمایه داریهای پیشرفته به صنایع کشاورزی هم سوبسید میدهند. چرا کل این مجموعه در تناقض با "تکامل سرمایه داری" نیست؟ آیا نظر شما اینست که صرفاً سیاستهای دولت کوچک و کم هزینه و باغ وحش بازار راست افراطی با سرمایه داری خوانائی دارد؟

اتفاقاً برعکس، سیاست کارگران پیشرو باید این باشد که تامین یک زندگی انسانی حق مسلم ماست. تامین اقلام و کالاهای اساسی مورد نیاز طبقه کارگر و مردم کم در آمد، تامین بهداشت و درمان و مسکن، رفاه و آموزش و بیمه ها حق مسلم هر شهروندی است. نمیشود حقوق ها سه

مرتبه زیر خط فقر باشد و کارگر نان خشک را دانه ای 100 تا 300 تومان بخرد. نمیشود در کارگاههای کوچک 100 تا 200 تومان حقوق به کارگر در قبال 11 ساعت کار داد، در صنایع مهم 300 تومان و تازه چند ماه چند ماه هم نپرداخت و هزینه حمل و نقل و مسکن و بدوی ترین نیازها سر به فلک بکشد! هیچ دولتی چنین حقی ندارد که این سیاستها را به کارگران تحمیل کند. کارگران نه فقط قاطعانه باید مخالف این سیاست باشند بلکه قاطعانه تر باید برای ملزم کردن دولت اسلامی به رفع نیازهایشان تلاش کنند و بیشتر هم بخواهند. اگر دولت نمیتواند رفاه و نیازهای شهروندان را تامین کند باید گورش را گم کند. کارگران و حکومت شان تامین این نیازها را به بهترین شکل تضمین میکنند. رضا رخشان علیرغم هر حسن نیت و تحلیلی فردی که دارد عملاً دارد شاخکهای حسی کارگران در اعتراض به این تهاجم وسیع به زندگی شان را تحت عنوان ملزومات رشد سرمایه داری رقابت آزاد بی حس میکند. این سیاست بسیار خطرناکی برای جنبش کارگری است و عواقب بسیار خطرناک تری برای موجودیت اجتماعی طبقه کارگر در بر دارد.

اهداف دولت

خامنه ای سال گذشته را "سال الگوی مصرف" نامید و احمدی نژاد هم تحقق همین هدف را در کنار رقابتی کردن اقتصاد و کمک به دهکهای پائین را هدف طرح موسوم به "دهمفمند کردن یارانه ها" نام گذاشته است. این سیاست نظام ضد کارگری جمهوری اسلامی است. سوال اول اینست الگوی مصرف چه کسی باید "اصلاح" شود؟ کارگران؟ طبقه کارگر که در فقر و نداری و بیحرمتی و بیحقوقی دست و پا میزند. حضرت آقا و خیل حکومتیها و تخم و ترکه هایشان که بانکهای دنیا را از جیب کارگران انباشته اند و سلطانهای افسانه ای هم مثل حضرات زندگی و ولخرجی و عیاشی نمیکردند. چرا به کارگران میرسیم باید به "نیازهای اقتصادی رقابتی بعنوان روندی اجتناب ناپذیر" تن دهند تا فرزندانمان بیشتر تن فروشی کنند و عالیجنابان اسلامی و آدمکش بیشتر حرمت طبقه کارگر را لگد مال کنند؟ چرا حقوق کارگران را لااقل یک برابر و نیم خط فقر رسمی افزایش نمیدهند؟ چرا نجاتی و اسالو و شهابی و خود شما و دیگر فعالین کارگری را بخاطر فعالیت شرافتمندانه کارگری به صلابه میکشند؟ چرا انواع حزب و هیئت و تشکل و سازمان قدرت برای بورژواها و هر نوع حقی وجود دارد و منافاتی با الگوی سرمایه اسلامی و رشدش ندارد اما به کارگران که میرسند موعظه صرفه جوئی و ریاضت و الگوی مصرف میکنند؟ اهداف دولت اهداف طبقه سرمایه دار است و هیچ ربطی به منافع کارگران ندارد و کارگران مطلقاً نباید زیر بار این زورگوئی و سیاست فقر و فلاکت بیشتر بروند. مسئله این نیست که با وجود یارانه ها دنیا برای کارگران گلستان بوده است. نه، هیچ کسی این اشتباه احمقانه را نمیکند چون یک دقیقه با واقعیت زندگی اجتماعی خوانانی ندارد. مسئله اینست که نبود همین یارانه ها و سپردن گردن کارگر به تیغ تیز و بیرحم ملزومات بازار آزاد جهنم واقعی برای میلیونها عضو خانواده کارگری ایجاد میکند.

رضا رخشان مواردی را بعنوان عواملی برای ایجاد تورم و رکود اقتصادی و یا ابزارهای دولت برای کاهش آن برمی شمارد که موضوع بحث و نحوه بررسی من نیست و اساساً اینها را مشغله طبقه کارگر نمیدانم. در عین حال به نکته درستی اشاره میکند و آن اینست که بخشی از نقدهای درون حکومتی و یا دست راستی از موضع موقعیت و منافع سرمایه ها و صنایع کوچک است. همواره در مباحث اقتصادی فراکسیونهای مختلف بورژوازی از موقعیت منافع خود موافق و مخالف بحثهایی هستند که ربط مستقیمی به محاسبه سود و زیان شان دارد و این مخالفتها ارتباطی به موضع و مخالفت طبقه کارگر ندارد.

چپ و بحث یارانه ها

رخشان در مورد موضع چپ و بقول خودش "دیدگاه چپ اعم از احزاب چپ و محافل چپ یا کلا چپ خورده بورژوا" چند نکته را طرح میکند.

اول، "انگیزه اجرای این طرح در دولت جستجو می شود و میزان رشد مناسبات سرمایه داری در ایران و مرحله کنونی آن نادیده گرفته می شود". اینکه راه حلی ندارند، نمیگویند کارگران در تقابل باید چکار کنند و شعار عمومی شان جلوگیری از اجرای طرح یارانه هاست. او علت بی توجهی چپ به این موضوع را "عدم اعتقاد به راهکارهای عملی در مقابل شرایط حاضر است که چپ این راهکارها را رفرمیستی و سازشکارانه میدانند. بسیاری از این کارشناسان، بشدت از تجزیه تحلیل این طرح جهت رسیدن به راهکاری عملی ابا دارند تا مبدا انقلاب رویایی آنها به تاخیر بیافتد گویا که در دل این طرح انقلابی نهفته است. نتیجه این امر انفعال در مقابل اجرای طرح است که باعث وخامت بیشتر زندگی کارگران خواهد شد. اگر آنها فکر می کنند که با وخیم تر شدن وضع کارگران آنها انقلاب خواهند کرد، این اشتباهی است که در تمام سی سال گذشته هم مرتکب شده اند. اگر کارگران سی سال گذشته را طبق نظر و مدت این چپ، منفعلمی بودند، یعنی فقط باید زمان انقلاب جنبشی کرد و دیگر هیچ، این همه حرکت و اعتصاب جهت احقاق حق صورت نمی گرفت، سندیکای واحد و هفت تپه تشکیل نمی شدند و وضع کارگران امروز بسیار بدتر بود".

چپی که در تحلیل سیاسی و اقتصادی دنبال "انگیزه" دولت میگردد خرده بورژوا هم نیست بلکه شبه مذهبی و مهجور است. اگر این تحلیل برخی باشد از کمترین تأثیری برخوردار نیستند و بحثی هم لازم ندارد. در مورد اینکه این دولت معین دنبال این طرح است البته سیاستی توده ایستی است که جناح بندیها را مبنای موافقت و مخالفت با نظام موجود قرار میدهد و این سیاست هم از موضع کارگران پیشرو و کمونیسم کارگری رسوا است. روشن است که این سیاست نظام است و اینهم به بحث نیاز ندارد. همینطور چپی که هر تلاش مستقل و روزمره کارگران برای بهبود رفرمیستی و سازشکارانه میدانند مریخی است و اساساً نمیدانند مکانیزم کار و زندگی و مبارزه طبقه کارگر چیست و این دیدگاه هم زیاد موضوعیت و ارزش بررسی ندارد. جریانات به اصطلاح انقلابی که نمیتوانند رابطه مشخصی بین انقلاب و اصلاحات در پراتیک روزمره و سیاست شان ایجاد کنند مشکلات پایه ای تری دارند. این نوع چپ اساساً مبارزه جاری و بدون وقفه کارگر علیه سرمایه را در تمام اشکال و سطوحش درک نمیکند و انقلابیگری سطحی و شعاری اش را نباید زیاد جدی گرفت. این چپ اتفاقاً روی دوم سکه ای است که به بهانه بها دادن به مبارزه برای بهبود وضع زندگی کارگران به خط مشی رفرمیستی میغلند و از انقلابیگری کارگری و کمونیستی تبری میجوید و مبارزه انقلابی را تکفیر میکند و در عوض به مشاطه گر بورژوازی تبدیل میشود.

گرایش کمونیستی طبقه کارگر، کمونیسم کارگری با هر دوی این دیدگاهها مرز روشن فکری و سیاسی و پراتیکی دارد و در بحث مشخص

یارانه ها و مسئله فقر و گرانی پیشاپیش کل نیروهای سیاسی حرف روشن زده و بعد از دو سال امروز که این بحثها به معضل جامعه تبدیل شده است دیدگاهش کم و بیش به فرض خیلی ها تبدیل شده است. اما این کمونیسم بر استقلال طبقه کارگر در قلمرو سیاسی، تشکیلاتی، تاکتیک، سبک کار، روشهای سازماندهی و دخالت طبقه کارگر تاکید دارد. این نوع کمونیسم در عین حال که روزمره درگیر مبارزه و اعتراض کارگری و تلاش برای بهبود و نقد کردن حقوق کارگری است همزمان بر افق پیروزی و تامین ملزومات مادی و واقعی این پیروزی تاکید دارد و مسیرش را گم نمیکند. این کمونیسم انقلابیگریش را فدای مبارزه برای اصلاحات نمیکند و مبارزه برای اصلاحات را با رفرمیسم و سازش با بورژواها و تملق جناح های حکومتی اشتباه نمیگیرد. کارگران اگر میخوانند پیشروی کنند، اعم از اعتراض روزمره تا تشکل و کسب هژمونی سیاسی در جامعه و پیروزی نهائی، راهی دیگر بجز اتکا به این سنت رادیکال مبارزه کارگری ندارند.

اما سیاستهایی که رضا رخشان پیشنهاد میکند، چپ خرده بورژوا سهل است، از سندیکالیسم هم عقب تر است و بیشتر به شورای اسلامی کار شبیه است. تا زمانی که علی نجاتی دبیر سندیکای نیشکر هفت تپه بود، تلاشها و مواضع این سندیکا علیرغم هر کمبودی تصویر یک نهاد مستقل کارگری را داشت که مرز روشنی با جناح های حکومتی داشت و عمدتاً متکی بود به اعتراض توده کارگران در این مرکز صنعتی. رضا رخشان متأسفانه در مقالات دیگرش اشاره کرده که از زمانی که سندیکا تشکیل شده است اعتصابات در این مرکز کاهش یافته است. گویا نقش تشکل کارگری کنترل کارگران و جلوگیری از اعتصاب است! در سندیکای واحد هم شاهد بودیم که با دستگیری بخشی از رهبران سندیکا گرایش نوع میرزائی سکان را بدست گرفت که نامه عجز و لایه به خامنه ای نوشت. با اینحال کسی در دفاع از این سندیکاهای و رهبران زندانش تردید نکرد. کسی علیرغم دعوت اسالو به شرکت در مضحکه انتخابات و رای به موسوی در دفاع از او بعنوان یک کارگر و یک رهبر کارگری تردید نکرد. اگرچه مواضع سیاسی برخی از فعالین کارگری با مواضع جریانات مشخصی از همان احزاب بورژوا و خرده بورژوا قابل تفکیک نیست اما آنها که از منافع کل طبقه کارگر دفاع میکنند این حساب ها را بدرست یکی نکردند و بویژه در مقابل سیاستهای ضد کارگری جمهوری اسلامی علیه کارگران مته به خشخاش نگذاشتند. در مورد رضا رخشان هم همین پرنسیپ صادق است.

اپوزیسیون، پوزیسیون

رضا رخشان مدعی است که چپ بار اپوزیسیون را روی دوش تشکلهای کارگری میگذارد و به این بهانه هم پرچم تعرض به چپ را در دست میگیرد و هم میخواهد جنبش کارگری را پوزیسیون کند و به سازش با حکومت بکشد. هیچ آدم عاقلی از سندیکا و یا یک شورای کارگری انتظار ندارد نقش احزاب سیاسی را بازی کند. اما کسی که از استقلال طبقه کارگر حرف میزند ولی میخواهد جنبش کارگری نقش شورای اسلامی را داشته باشد قبل از هر کسی استقلال جنبش کارگری را زیر سوال میبرد. این گرایش باید هم به چپ و انقلابیگری حمله کند. جنبش کارگری یک جنبش سیاسی و طبقاتی است و مشخصه اولیه آن سیاست استقلال از دولت و طبقه سرمایه دار است. کسی که این استقلال را با استدلال من درآوردی "انتظار اپوزیسیون را از تشکلهای کارگری نداشته باشیم" زیر سوال میبرد، حتماً هم سیاستش سازش طبقاتی میشود و تلاش میکند تشکل کارگری را پوزیسیون و هماهنگ با حکومت سرمایه کند. این خط باید هم علیه انقلاب کارگری با عنوان "انقلاب خیالی" باشد و سیاستی دیگر جز تعامل با دولت و مجلس و داشتن عضو ناظر در کمیسیون یارانه نمیتواند داشته باشد. درست مثل شورای اسلامی کار حکومتی. کمترین ضرر این سیاست انداختن طوق بردگی سرمایه بر گردن کارگران برای ابد است.

1- دستمزد کارگران

رضا رخشان مدعی است که "در سال هفتاد کل حقوق 9 هزار تومان؟" بود و در دوره احمدی نژاد حقوق کارگران بنا بر سیاست انبساطی بالا رفته و وضع کارگران بهتر شده است. او مثل خود جناح احمدی نژاد و موسوی و اتفاقاً برخی از چپ های خرده بورژوا مدعی است که کارگران و بازنشستگان به احمدی نژاد رای دادند و اضافه میکند "حداقل بخشهای وسیعی از کارگران این دولت را بر دولتهای نوع قبلی ترجیح می دادند".

من میتوانم بپذیرم که کارگرانی که جناح های مختلف طبقه حاکم را از خود نمیدانند و منافع شان را جدا از آنها ارزیابی میکنند، در فقدان آلترناتیو مستقل خودشان و مانند عموم شهروندانی که با هر محاسبه اشتباه در مضحکه انتخابات شرکت میکنند، با منطق انتخاب بین بد و بدتر به بد رای بدهند. اما این در مورد احمدی نژاد هم صدق نمیکند. اما کارگران صرفاً به دستمزدشان فکر نمیکند. کارگر یک موجود اجتماعی است. نظر دارد، سبک و سنگین میکند، محاسبه میکند، ارزیابی دارد، ممکن است تشخیص دهد که این جناح بورژوازی اگر بقدرت برسد فضا بدلیل تناقضات درونی آنها مقداری باز میشود و من از این بهره میگیرم که حرف مستقل خودم را بزنم. همین سیاست هم به معنای تائید و حمایت از یک جناح نیست بلکه استفاده از شکافهای بالا به نفع تحرک در پائین است. بعید میدانم کارگران بدنبال این همه سرکوب فعالین کارگری و اعدامها به احمدی نژاد صرفاً با اتکا به عوامفریبی هایش رای داده باشند. این حقیقت ندارد. کسانی که چنین تصویری از کارگران میدهند در واقع دارند تصویر محدود خود را به کارگران تسری میدهند. من میدانم رضا رخشان با این تزاها به احمدی نژاد رای داده یا نه؟

مسئله دیگر سطح دستمزدها و آهنگ افزایش آن و کلا وضع حقوق کارگری در دو دوره احمدی نژاد مورد اشاره رضا رخشان است. آمارها روشن و غیر قابل دستکاری است. میزان تعیین حداقل دستمزدها توسط نهاد ضد کارگری موسوم به "شورای عالی کار"، نرخ تورم و مقایسه میزان افزایش ناچیز دستمزدها در قیاس با قدرت خرید واقعی کارگران، میزان بیکاریهای نجومی در همین 6 سال، وضع بیمه ها که توسط کارفرماها از حقوق کارگران کسر شده و بالا کشیده شده است، وضعیت استخدامی و امنیت شغلی، گسترش کار قراردادی و سفید امضا، رشد سرسام آور شرکتهای انگل پیمانی که خون کارگران را تو شیشه کردند (لیبرالیسم اقتصادی مورد اشاره رضا رخشان)، سرکوب اعتراضات کارگری، پاپوش دوزی برای فعالین کارگری و از جمله خود رضا رخشان و غیره. تردیدی نیست در بخشی از صنایع و آنهم برای لایه ای از کارگران عمدتاً متخصص و فنی که نیاز مبرمی به تخصص شان هست حقوقها بالا رفته است. البته نه توسط دولت بلکه با مبارزه و اعتراض کارگران از پائین. اما حجمی از حقوقها که پرداخت نشده و درصدی از کارگران که به فقر مطلق کشیده شده اند این ادعای رضا رخشان را خط بطلان میزند. کارگران در صنایع مهم با اضافه کاری جان می کنند و هنوز نمیتوانند کمترین امکانات را برای فرزندان شان تهیه کنند تا چه رسد به اینکه با "چند ماه پس انداز بتوانند خودرو هم تهیه کنند!"

2- امکان فعالیت و تشکل

کارگران همیشه تلاش کردند و از پائین چیزهایی را تحمیل کردند و این ربطی به "لیبرالیسم اقتصادی" احمدی نژاد ندارد. از دوره خمینی اعتصاب "حرام" اعلام شده اما به وفور اعتصاب کارگری صورت میگیرد. تشکل ممنوع است اما کارگران متشکل میشوند. سرکوب و ترور و دستگیری و پرونده سازی و فشار مستمر به فعالین کارگری در جریان است اما کارگران مبارزه میکنند. کارگران هر دستاوردی که دارند محصول تلاش خودشان است. دو سندیکای نیشکر و واحد عملا به خشن ترین شکل سرکوب و رهبران دستگیر و اخراج و زندانی شدند اما هنوز تلاش میکنند و این تلاش ها را باید قدر دانست و حمایت و تقویت کرد. اما نه مبارزات کارگری محدود به ایجاد این دو تشکل شده است و نه این دو تشکل متأسفانه تاکنون توانسته اند بعنوان نماینده رسمی کارگران خود را به حکومت در تعیین دستمزدها، قراردادهای، محیط کار و کلیه مسائل مربوط به کارگران بعنوان دو سندیکا که صرفا به حقوق کارگری در همان چهارچوب فکر میکنند تحمیل کنند. اما رضا رخشان با فراموش کردن این واقعیات و طرح مثال السالوادور و خونتهای نظامی آمریکای لاتین که با اجبر کردن آدمکش فعال کارگری را ترور میکردند به حکومت اسلامی امتیاز میدهد. نباید فراموش کرد که در این کشورها امروز تشکلهای کارگری وجود دارند و رسمیت خود را علیرغم محدودیتهای تحمیل کرده اند و فضای اعتراض کارگری حتی در قدرت رسیدن مجدد جناح چپ بورژوازی در تعدادی از این کشورها کمک کرده است.

3- "بزرگمنانی و موج سواری"

رخشان مدعی نیست که کارگران ایران در ناز و نعمت اند اما مدعی است که چپ مشکلات کارگران را "بزرگمنانی" میکند و دنبال "موج سواری" است. بزرگمنانی مسائل البته روش نادرستی است و قبل از هر چیز هوایی بودن گوینده اش را بیان میکند اما کوچک نمائی هم از همین درد رنج میبرد و پشت سکه بزرگمنانی است. رضا رخشان با نکات و ادعاها و تزهایی که مطرح میکند واقعیات را همانطور که هستند بیان نمیکند بلکه تلطیف میکند و در کنار آن تصویر هیچ فهم و هپروتی از کل چپ بدست میدهد. این مشکل پایه ای تری است که همواره سندیکالیستها و رفرمیستها در قبال کمونیسم و گرایشهای انقلابی داشته اند. بخاطر اینکه خود را "ابژکتیو" و راه حل خود را "زمینی و واقعی" نشان دهند تلاش میکنند از گرایشهای رادیکال تصویری "سوپرکتیو" و ذهنی و هپروتی بدهند. پایبندی به حقیقت و حقیقت گویی جزو مبارزه کارگری و کمونیستی است و خوب است همه به آن وفادار بمانیم تا مرزها مخدوش نشود و با حوصله سنگ روی سنگ بگذاریم.

4- معضلات و شکاف در طبقه کارگر

رضا رخشان بدست از فقدان امنیت شغلی، خطر بیکاری و فقدان بیمه بیکاری، در معرض فلاکت بودن بیشتر کارگران، گسترش وسیع کار ارزان کارگران مهاجر و همچنین کودکان کار که شکافی عمیق در طبقه کارگر ایجاد کرده است، و سطح رسمی حداقل دستمزدها اشاره میکند. معضلات طبقه کارگر البته به اینها خلاصه نمیشود. مسئله مسکن که مقدار زیادی از حقوق ها را میبلعد یک مشکل اساسی کارگران است. بیمه های درمانی و هزینه آموزش و کار قراردادی و ندادن مرتب حقوقها و محرومیت از حداقل و ایمنی اقتصادی و سرکوب سیاسی از مشکلات اساسی کارگران است. کارگران هیچ نقشی در تعیین دستمزدها نه فقط ندارند بلکه تلاش آنها برای متشکل شدن و برسمیت شناخته شدن بعنوان فردی که مثل بقیه کالایش، نیروی کارش، را میفروشد حق ندارد خود در تعیین نرخ آن دخالت کند و اعتراضش را با زندان و سرکوب پاسخ میدهند. ارتش بیکاری، استفاده از نیروی کار ارزانتر کارگران مهاجر و کودکان معصوم کار البته از سیاستهای همان "لیبرالیسم اقتصادی" و وحشی بازار آزاد است که در کنار سیاستهای فاشیستی تکمیل کننده تسهیلات برای سرمایه داران و پائین نگهداشتن نرخ دستمزدهاست. این شکاف آگاهانه از بالا تحمیل میشود و باید آگاهانه از پائین با آن مقابله شود.

5- یارانه ها مانع تشکل کارگران؟

رضا رخشان در بحث یارانه ها حرف عجیبی در مورد تشکل کارگران میزند. میگوید: "خصوصی سازی و از بین بردن یارانه ها چتر حمایتی دولت را از سر کارگران بر میدارد و آنها را در برابر سرمایه داران بی پناه بر جا می گذارد. اما این چتر حمایتی خودش مانعی برای متشکل شدن کارگران هم هست. اگر تشکلهای کارگری جای این چتر حمایتی دولتی را بگیرند، طبقه کارگر خیلی بهتر خواهد توانست از زندگی خود دفاع کند. بنا بر این سیاست ما کارگران نمی توانیم مخالفت با هر گونه کاهش نقش دولت باشد. مهم این است که ما بتوانیم ملزومات این امر را فراهم کنیم تا طبقه کارگر در جریان این تحول خانه خراب نشود."

آقای رخشان در این "اگر" نتوان نشست. هیچ دولتی که سیاست ریاضت اقتصادی را تحمیل و اجرا میکند نمیگوید "من یارانه ها را بر میدارم در عوض به شما حق متشکل شدن و اعتصاب کردن برای گرفتن حقوقتان از کارفرماها را میدهم و قول میدهم بعنوان دولت اعتصاب را سرکوب نکنم!" ممنوعیت تشکل کارگری و ربط آن به وجود یارانه ها شبیه استدلال بورژواها در مورد کمونیسم و رفع نیازهای بشری است که میگویند "اینطوری که کسی کار نمیکند و تنبلی جامعه را بر میدارد!" حرف شما اینست چون طبقه کارگر گویا یارانه میگیرد دنبال تشکل کارگری نمیروند و اگر یارانه نگیرد "بهتر" میتواند متشکل شود و از زندگی دفاع کند! چههای خرده بورژوا و مریخی ای وجود داشتند و بعضا وجود دارند که فکر میکنند فقر انقلاب میزاید. حرف شما به این استدلال شبیه است که اگر کارگر هیچ حمایت اجتماعی نداشته باشد میروند و متشکل میشوند. سوال اینست اینهمه شورا و تشکل کارگری که در این مملکت درست شده و سرکوب شده دلیلش نبود یارانه بوده یا تلاش کارگران و حرکت قائم بذاتشان برای برخورداری از زندگی بهتر و انسانی تر؟ میتوانید توضیح دهید کجای دنیا کارگر بی پناه و فقر زده بهتر برای متشکل شدن تلاش کرده است؟ آیا به زبان غیر مستقیم میگویند سرکوب و اختناق سیاسی و ملزومات سرمایه داری متکی بر کارگر ارزان و کارگر خاموش منشا بی تشکلی کارگران نیست بلکه سوبسیدها منشا عدم تشکل کارگران است؟ البته بازار آزادیها هم همین را میگویند! از این تئوری و تز عجیب هم نتیجه میگیرید "بنابراین سوال کارگران بودن و نبودن یارانه ها نیست"؟ و بالاخره شما با این سیاست پیشنهادی چگونه و به چه طریقی به طبقه کارگر راه نشان میدهند که در این روند خانه خراب نشود؟

6- شرکت در مجلس رژیم اسلامی

رضا رخشان بالاخره چند مورد را بعنوان ملزوماتی که کارگران در بحث یارانه ها باید برای آن مبارزه کنند برمی شمارد. این ملزومات البته نسبه هستند و طرح یارانه نقدا تصویب شده و قرار است اجرا شود. نکاتی مانند: حق ایجاد تشکلهای کارگری و حق اعتصاب، تعیین حداقل

دستمزدها توسط نمایندگان تشکلهای مستقل کارگری، پرداخت بیمه بیکاری تا زمان اشتغال مجدد، و افزایش دستمزدها به تناسب تورم را طرح میکند که هیچکدام جدید نیستند و دستکم بیست سال است که این خواستها توسط کمونیستها و کارگران پیشرو طرح شده و طرح آن ربط خاصی با بحث یارانه ها ندارد. رضا رخشان تاکید دارد که حال که طرح یارانه ها تصویب شده کارگران نباید مخالف این طرح باشند بلکه باید برای این خواستها مبارزه کنند. اما نمیگوید اگر از فردا که اجرای طرح را شروع کردند چطور و طی چه زمانی طبقه کارگری که تشکل ندارد و فی الحال هیچکدام از این حقوق پایه ای و بدیهی کارگران را دولت اسلامی سرمایه داران برسمیت نمیشناسد باید بدون مخالفت با طرح حذف سوبسیدها برای این خواسته ها مبارزه کند؟ در واقع فرستادن کارگر دنبال نخود سیاه!

اما شاه بیت پیشنهادی رضا رخشان "حضور نمایندگان تشکلهای کارگری در کمیسیون یارانه ها در مجلس شورای اسلامی" است. استدلال او اینست که "مجلس توانسته است طرح یارانه ها را طوری تغییر دهد که میلیاردرها هم یارانه دریافت کنند. اما هدفمند کردن یارانه باید هدف حمایت از اقشار کم درآمد جامعه را داشته باشد. در حالی که نمایندگان کارفرمایان با تشکلهای خود و با لابی خود در مجلس هر قانونی را به هر شکلی که خود می خواهند تغییر می دهند، کارگران از کمترین امکان دخالت در روال امور برخوردارند. نمایندگان تشکلهای کارگری باید بتوانند با شرکت در کمیسیون یارانه ها در تصمیم گیری و نظارت بر اجرای آن حضور داشته باشند".

مسئله بطور خلاصه این میشود که کارگران مخالفتی با طرح ریاضت اقتصادی نکنید، بجای آن نمایندگانمان بروند مجلس در کمیسیون یارانه ها و تبصره هائی بیاریم که این طرح مشمول کارگران هم بشود و در پروسه اجرائی آن نظارت داشته باشیم. خوب، باید فرض کنیم یک شبه تشکلهای کارگری برسمیت شناخته شدند، دو سه نفر از نمایندگانشان از جمله آقای رخشان تعیین شدند و به کمیسیون یارانه ها در مجلس رفتند تا با مشتی سرمایه دار و شکنجه گر بنشینند تبصره به نفع کارگران بگذارند و بر روند اجرا نظارت کنند! این فرض خیلی پایش در هواست و برای زمینی کردن آن رضا رخشان پیشنهاد میکند برای آن مبارزه کنیم. خوب مگر تا حالا برای مطالبات کارگری مبارزه نکرده بودیم؟ شما حتی بحث سه جانبه گرانی را هم پیشنهاد نمیکنید که مورد نقد فعالین کارگری است بلکه طرحی دارید که شوراهاى اسلامی کار و خانه کارگر با همه حکومتی بودن و ضد تشکل مستقل کارگری بودن و ضد حق اعتصاب بودن نتوانستند بروند مجلس و از اینکارها در دوران "لیبرالیسم اقتصادی" احمدی نژاد بکنند. انتظار دارید چطور کارگران این ذهنیت شما را بعنوان راه واقعی بپذیرند و پشت پرچم "زنده باد حذف سوبسیدها بخاطر بهتر متشکل شدن و شرکت کارگران در کمیسیون یارانه در مجلس" بروند؟

جواب حکومت اسلامی روشن است: خیلی ممنون که طرح ریاضت اقتصادی را میپذیرید اما تشکل بی تشکل، شرکت در تعیین دستمزد و حق اعتصاب و غیره هم نداریم، ترکیب کمیسیون یارانه ها در مجلس را هم آقا تعیین میکند! شما با طرحتان چکار میکنید؟ آیا باز هم از "بزرگنمایی" مخالفین این طرح ضد کارگری که دوقلوی تشدید سرکوب سیاسی و استثمار اقتصادی است حرف میزنید و کارگران را به تمکین به این طرح دعوت میکنید؟ آقای رخشان اگر این بیراهه راه حل بود قبل از شما محبوب و حزب کار اسلامی و دیگران کرده بودند. کارگران باید روی پای خودشان بایستند و هر ذره حقوق شان را با قدرت اتحاد و مبارزه متحقق کنند. شما هم بهتر است بجای توصیه کنار آمدن کارگران با طرح ضد کارگری سرمایه داران همین کار را بکنید.

در حاشیه مراسم خاکسپاری و یادبود یدالله خسروشاهی

تشکلات مستقل کارگری تنها راه رهایی کارگران نیست!

آذر ماجدی

جمعه ۱۹ فوریه مراسم خاکسپاری و یادبود یدالله خسروشاهی، یکی از رهبران کارگری سرشناس جنبش کارگری ایران، در لندن بود. روشن است که یک رهبر کارگری که نه تنها سرمایه، زندگیش را از نوجوانی به تاراج برده است، بلکه در تلاش برای بهبود زندگی کارگران به زندان افتاده و شکنجه شده است، احترام هر انسان شریف و کمونیستی را برمیآنگیزد. علیرغم اختلافات سیاسی با یدالله خسروشاهی بر سر افق رهایی بخش برای طبقه کارگر، زحمتکشان و محرومین و بشریت، همیشه به او بعنوان یک رهبر کارگری و یک انسان سوسیالیست احترام گذاشته ام. از همین رو به همراه مریم کوشا، عضو دفتر سیاسی حزب، در مراسم خاکسپاری و یادبود او شرکت کردم تا بتوانم این احساس احترام خود و حزب اتحاد کمونیسم کارگری را به خانواده و دوستانش ابراز کنم.

او را از نزدیک نمیشناختم. هیچگاه ملاقاتش نکرده بودم. آشنایی ام با او از طریق نوشته هایش و گفته های دیگران بود. اما با نظرات سیاسی و خط فکری اش آشنا بودم. در این مراسم از طریق صحبت های فرزندان، همسر و نوه هایش با وجهی از شخصیت اش آشنا شدم که احترام را به او بمراتب بیشتر کرد. یادش گرامی باد. یک بار دیگر به خانواده و دوستانش صمیمانه تسلیت میگویم.

آنچه مرا به نوشتن این مطلب برانگیخت، شعاری بود که به اشکال مختلف در این مراسم خودنمایی میکرد. از آنشب بسیار به وجوه مختلف این شعار اندیشیده ام. این شعار چکیده و جوهر یک خط فکری معین است، برایم تازه نبود. کمونیسم کارگری پیش از این بارها به این خط و گرایش برخورد کرده است. اما مشاهده آن در این مراسم مرا واداشت که یک بار دیگر به مکان و معنای واقعی آن بپردازم.

بزرگانی در مراسم خاکسپاری حمل میشد و در سالن بر دیوار آویزان بود که جوهر همه آنها تاکید بر مطلوبیت و ضرورت "تشکلات مستقل کارگری" بود. عباراتی همچون "تشکلات مستقل کارگری تنها راه رهایی کارگران" زینت سیاسی این مراسم بود.

مستقل از کی؟

در نگاه اول تشکل مستقل کارگری بی اشکال بنظر میرسد و میتوان براحتی از آن عبور کرد. اما پس از کمی فکر یک سوال مطرح میشود: مستقل از کی و چی؟ آیا استقلال از دولت مد نظر است؟ قطعاً استقلال از دولت سرمایه بنا بتعریف ضد کارگر، چه در شکل دیکتاتوری، چه دموکراسی، یک خواست و حکم مهم جنبش کارگری است. اما این شعار قصد طرح مطالبه استقلال از دولت را ندارد. این شعار بر استقلال از احزاب سیاسی تاکید دارد. استقلال کارگران و تشکلاتشان از احزاب بورژوایی نیز قطعاً یک امر مهم و اساسی و ضروری است. اما این شعار خواهان استقلال از احزاب بورژوایی نیز نیست. احزاب چپ و کمونیست مد نظر این شعار و خواست است! چرا؟

این سوال پیش میاید: چرا میان اینهمه معضل و مانعی که در مقابل جنبش کارگری و مبارزات طبقه کارگر برای رهایی وجود دارد، این رفقا این چنین بر این شعار تاکید دارند؟ بنا بتعریف کمونیسم مدافع همیشگی و راستین رهایی طبقه کارگر است. چرا این رفقا در جنبش کارگری امر خود را جدایی و استقلال از احزاب کمونیستی قرار داده اند. پاسخ ممکن است این باشد که احزاب چپ بسیاری وجود دارند که تحت نام کمونیسم فعالیت میکنند، اما در واقعیت متعلق به جنبش کمونیسم بورژوایی هستند. این یک واقعیت است که احزاب بورژوایی که تحت نام کمونیسم فعالیت کرده اند در طول تاریخ شکست های بیشماری را به طبقه کارگر و امر رهایی او تحمیل کرده اند، حزب توده و جریان اکثریت در طول تاریخ معاصر ایران دو نمونه برجسته اند.

اما پاسخ به این معضل، تلاش برای تحکیم و تقویت کمونیسم کارگری است، نه طلاق از حزبیت کمونیستی بطور کلی. این خصومت و لجاجت ضد حزب کمونیستی را نمیتوان با این فرمول های ساده توضیح داد. حتی اگر برای بخشی مساله به همین شکل ساده طرح و پذیرفته شده باشد، این ساده اندیشی است اگر در صورت ظاهر مساله متوقف شویم. راستش نیت پیروان این خط مشی یک مساله ثانویه است، تأثیر واقعی چنین خط فکری آن مساله اساسی است که باید به آن پرداخته شود.

دو قطبی "کارگر- روشنفکر"

یکی از مقولاتی که در دهه ۵۰ و ۶۰ شمسی در میان جنبش چپ بسیار مورد بحث و جدل بود، طرح مقوله دو قطبی "کارگر- روشنفکر" است. اولین باری که با این مقوله آشنا شدم سال ۱۳۵۷ بود. تازه کار تشکیلاتی کمونیستی را آغاز کرده بودم. محیط چپ در آن زمان بسیار تحت نفوذ و حاکمیت پوپولیسم و کمونیسم روسی بود. برخی چپ های "با سابقه"، بخصوص آنها که یکی دو سالی هم در زندان بودند خیلی سریع به ارعاب نظری امثال من، که باصطلاح تازه کار بودیم و بعلاوه مونث، وسوسه میشدند. در مواجهه با این مقوله، با تعجب شاید "خام اندیشانه ای" گفتم: مگر کارگران نمیتوانند روشنفکر باشند؟ بعد خجالت زده متوجه شدم که در جنبش چپ تازه کار هستم و بهتر است زبانم را گاز بگیرم. اینها مقولات "بسیار مهمی" است که ساعت ها چپ ها در مورد آن بحث میکنند و من با این سوال فقط بی اطلاعی و بی تجربگی خودم را نشان داده ام!

اما راستش بعدها، پس از آشنایی و درک مسائل نظری و مقولات تئوریک کمونیسم کارگری، متوجه شدم که آن سوال "معصومانه و خام اندیشانه"، بدون هیچ قصد و نیتی، چقدر عمیق بوده است. آن دسته از چپ هایی که خود را روشنفکر میدانستند، با "تقدیس" کارگر و طرح مقوله دو قطبی کارگر - روشنفکر عملاً داشتند موقعیت الیتی خود را در مقابل کارگران تاکید و تحکیم میکردند. قرار بود موقعیت کارگر تقدیس و لذا جاودانه شود؛ قرار نبود موقعیت کارگر ملغی شود. قرار بود همیشه و همواره یک دیوار میان کارگر و "روشنفکر" وجود داشته باشد.

روشنفکر در اینجا بمعنای انسانی منورالفکر، با سواد، تئوریک، خوش فکر یا غیره نبود. "روشنفکر" یک فرد با منشاء طبقاتی غیرکارگری طرفدار کارگر بود. با این تعریف یک کارگر حتی اگر تئورسین هم میشد باز به صفت روشنفکر مزین نمیشد. و آن روشنفکر حتی اگر کارگر هم میشد، مدال کارگری نصیبش نمیشد. مساله عمیق تر و ریشه ای تر از موقعیت کنونی فرد در مناسبات اقتصادی بود. باید جدن در جد کارگر یا محروم و زحمتکش میبودی. به این معنا "روشنفکر" یعنی کسی که به اقشار مرفه جامعه متعلق است، اما چپ و مدافع کارگر است. نزد این گرایش، یک خندق پر نشدنی و غیر قابل عبور میان کارگر و روشنفکر وجود دارد. به آپارتاید بی تشابه نیست. همانگونه که رنگ پوستت را نمیتوانی عوض کنی، سیاه همیشه سیاه، قهوه ای همیشه قهوه ای و سفید همیشه سفید است. "روشنفکر" هم همواره روشنفکر و کارگر هم همیشه کارگر است.

راستش مدتها بود که این مقولات برایم کهنه شده بود. مدتی بود که با کسی برخورد نکرده بودم که مهر "روشنفکر" بر پیشانی ام بکوبد. اما در خاکسپاری یدالله با این مقوله ای که بنظرم عتیق و بایگانی شده میامد، دگر بار روبرو شدم. فردی در گورستان، ابتدا به ساکن بحثی را در مورد تشکل مستقل کارگران و لزوم عدم دخالت "روشنفکران" در تشکلات و مبارزه کارگران با من آغاز کرد. با اصرار خاصی قصد داشت به من ثابت کند که کارگران باید خودشان و جدا از روشنفکران باشند. پس از تاکید بسیار این دوست، گفتم "خوب روشن است که تشکلات توده ای کارگران باید فقط شامل کارگران باشد، اما طبقه کارگر بدون حزب اش نمیتواند خود را رها کند." او در پاسخ گفت حتی حزب هم فقط باید شامل کارگران باشد و روشنفکران باید به آن کاری نداشته باشند. این رفیق آنچنان مصرانه بر این حکم تاکید میکرد که من نیز به مزاح گفتم: "میخواهی من بروم؟ باشه میروم!" و بحث را که در محیط و در زمان نه چندان مناسبی سر گرفته بود، خاتمه دادم. (البته این دوست عزیز بعداً از من پوزش خواست که سوءتفاهم شده است.)

جاودانه کردن کارگر، دوستی خاله خرسه!

بسیاری از پیروان این بینش و خط فکری با نیت خیر آغاز میکنند اما باید گفت که دوستی شان کمی به "دوستی خاله خرسه" شباهت دارد. اینها حتی زمانیکه از سوسیالیسم صحبت میکنند، سوسیالیسم را مناسباتی میدانند که تحت آن کارگر اراده خود را حاکم میکند، نه آنکه سوسیالیسم طبقات را از میان میبرد. و تحت آن، کارگر و سرمایه دارد هر دو از حیض انتفاع میافتند. طبقات ملغی میشود و به این معنا کارگر نیز ملغی میگردد. این وجه رهایی بخش سوسیالیسم نزد آنها جای برجسته ای ندارد. چنین بینشی به یک معنا روی دیگر سکه کمونیسم روسی و یک رگه دیگر از کمونیسم بورژوایی است.

کمونیسم مارکسی، کمونیسم کارگری هدف و افق مبارزه اش بر الغای مناسبات سرمایه دارانه و لاجرم طبقات در جامعه است. قرار نیست کارگر به بقیه جامعه حاکم شود. جوهر رهایی بخش مارکسیسم و کمونیسم کارگری در این جمله طلایی نهفته است: طبقه کارگر به همراه خود کل جامعه را رها میکند. رهایی جامعه، رهایی انسان، هدف مبارزه کمونیستی طبقه کارگر و حزب کمونیستی او است. چنین تصویری از کمونیسم و مارکسیسم نزد این گرایش محلی از اعراب ندارد.

تقدیس کارگر همچون تقدیس ملت!

این بینش و گرایش شباهت های زیادی به ناسیونالیسم و فمینیسم دارد. ناسیونالیست در تقدیس مقوله "ملت خویش" و تلاش برای جاودانه کردن ملت و ملی گرایی، منافع معینی را دنبال میکند، موقعیت خود را بعنوان رهبر یک جنبش معین تثبیت و تحکیم میکند. قصدش رفع تبعیض و ستم نیست؛ نیت و هدفش تثبیت و دائمی کردن ملت معین است. فمینیسم در شکل افراطی آن با تقدیس زن و خصومت به مرد، تلاش به جاودانه کردن این خصومت و جدایی دارد. در این تقدیس موقعیت تحت ستم، منفعت معینی برای رهبر فمینیست نهفته است. این فمینیست قصد رفع تبعیض و جدایی میان زن و مرد ندارد. قصد طرد مرد و حفظ موقعیت زن در تقابل با مرد را دارد. تقدیس کنندگان کارگر نیز قصد از میان بردن طبقات و اختلاف طبقاتی را ندارند. قصد شان جاودانه کردن موقعیت کارگر، بعنوان یک پدیده بهتر، محترم تر و عالی تر است. در این پروسه رهبران این جنبش بمثابه الیت جنبش کارگری مکانی والا دارا خواهند شد.

کمونیسم کارگری تنها راه خلاصی کارگران

"تشکلات مستقل کارگران تنها راه رهایی کارگران" نه تنها شعاری مترقی نیست بلکه شعاری است برای تثبیت موقعیت استثمار شده کارگر. این یک شعار انحرافی و گمراه کننده است. کارگران برای خلاصی از استثمار و سرکوب سرمایه هم به تشکلات توده ای و هم حزبی خود نیاز دارند. این دو نوع تشکل برای پیشروی و پیروزی کارگر مثل نان شب واجب است. تشکلات توده ای روشن است که باید ظرف تشکل کارگران و فقط کارگران باشد. تشکلات توده ای باید توسط خود کارگران ایجاد شود و بر شرکت وسیع کارگران متکی باشد. از این رو است که ما همواره بر تشکیل مجمع عمومی بعنوان ظرف پایه ای هر تشکل توده ای کارگری تاکید داشته ایم.

مجمع عمومی مناسب ترین ظرف دخالت وسیع کارگران در سرنوشت خود در محیط کار است. مجامع عمومی امکان دور زدن توده کارگران توسط رهبری یا نمایندگان کارگری را به حداقل میرساند. شوراهای کارگری در تقابل با اتحادیه یا سندیکا الیترناتیو کمونیسم کارگری برای تشکلات توده ای است. شوراهای کارگری بر مبنای مجمع عمومی، مناسب ترین ظرف تشکل توده ای کارگران است. شوراهای مجمع عمومی به بهترین شکل دخالت فعال کلیه کارگران را در سرنوشت خویش تامین و تضمین میکنند.

حتی در دموکراتیک ترین جوامع سرمایه داری، در جوامعی که کارگران با آزادی کامل در تشکلات توده ای خود متشکل اند و برای حقوق خود مبارزه میکنند، نیز کارگر استثمار میشود. تنها راه الغای استثمار و تبعیض طبقاتی الغای نظام سرمایه داری است. برای این امر طبقه کارگر نیاز به حزب کمونیستی کارگری خویش دارد. یک حزب کمونیستی اما درش بر روی تمام انسان های آزادیخواه، برابری طلب و کمونیست باز است. هر انسانی که بخواهد به این جنبش و ارتش بپیوندد باید با استقبال روبرو شود. در حزب کمونیستی دیوار آپارتاید میان کارگر و غیر کارگر وجود ندارد. مبارزه کمونیستی به روی تمام انسان های آزادیخواه و کمونیست باز است. اگر برای عضویت در تشکلات توده ای، در شورا و مجمع عمومی کارت کارگری لازم است، برای عضویت در حزب کمونیستی کارگری، تنها شرط، تعلق به کمونیسم و اردوی آزادیخواهی و برابری طلبی است.

پیروان "تشکلات مستقل کارگری" خواسته یا ناخواسته مبارزه طبقه کارگر برای رهایی را تضعیف میکنند؛ خواسته یا ناخواسته به کارگر بعنوان یک صنف مینگرند؛ خواسته یا ناخواسته موقعیت کارگر را بعنوان یک صنف جاودانه میکنند؛ خواسته یا ناخواسته به مانعی در مقابل مبارزه طبقه کارگر برای ایجاد جامعه سوسیالیستی بدل میشوند. تحت نام تقدیس کارگر، کارگر را محکوم به کارگر ماندن میکنند.

هدف رهایی کارگر از کارگری است. هدف ساختن جامعه ای است که طبقات در آن از حیض انتفاع افتاده است. نه کارگر وجود دارد و نه سرمایه دار. سوسیالیسم چنین جامعه ای است. کمونیسم قصدش جاودانه کردن موقعیت کارگر بعنوان یک صنف نیست. کمونیسم میخواهد به تقسیم جامعه به طبقات خاتمه دهد. و به این معنا است که طبقه کارگر نه تنها خود، بلکه کل بشریت را رها میکند.*

کارگران آپارتاید نمیخواهند!

جواب به بهمن شفیق

احمد بابائی

بهمن شفیق و محفل دو سه نفره اش، که هر کدام هم سازی میزند، سالهاست که با زدن ادکلن "عرق کارگر" در خارج کشور قصد دارند که خود را "کارگر کارگری" معرفی کنند. کار این نوع تفکر اینست که علیه "روشنفکران" و یا غیر کارگران بعنوان "قشری پست" و در مواردی "عفونی" سخن بگویند و کارگران "شریف و ساده" را از شر این موجودات خبیثه دور نگهدارند. اما مشکل اصلی این آقایان اینست که خودشان یا عموماً کارگر نیستند و یا اگر زمانی یکی دو سال در جایی کار کرده باشند آن را مثل قپه و درجه ارتشی، وسیله فخر فروشی و امتیازگیری از این و آن کرده اند. در واقع زندگی در گذشته دکان بقای سیاسی امروز آنهاست. این خط در میان کارگران و فعالین کارگری هیچوقت جایی پیدا نکرد و به گرایشی قوی تبدیل نشد. امروز نیز بجز محافظی که هر تک نفرشان بقیه و چه بسا خودش را هم قبول ندارد به شکل آزمایشگاهی زنده است.

موضوع چیست؟ علی جوادی در مقاله ای به نقد نگرش سندیکالیستی رضا رخشان پرداخته است و بهمن شفیق در فحش نامه "آقا ببخشید، شما؟" علیه علی جوادی، مثلاً با قصد دفاع از رضا رخشان، ابروی هرچه کارگر و فعال کارگری را برده است. او بحث نکرده و سر نکات مورد نظر علی جوادی نرفته بلکه با کینه ای شخصی، که معلوم است ریشه دار است و هادی خرسندی را هم به کمک طلبیده است، وارد زندگی خصوصی علی جوادی شده و زندانبان شکنجه گرهای جمهوری اسلامی را از علی جوادی کمونیست با انصاف تر تصویر کرده است. این بروز سمپاتی به جلا و زندانبان و شکنجه گر و این آنتی پاتی به یک کمونیست شرافتمند، دنیای کج و کوله و ارتجاعی بهمن شفیق را جلو همه میگذارد. آن "ظریف" که از داوود لشکری زندانبان تعریف کرده و بهمن را به این نتیجه رسانده که علی جوادی بدتر از اوست، خود بهمن است. این حرف دل خود بهمن است که قرار است به بهانه "دفاع از رضا رخشان" و علیه علی جوادی قلمی شود. این "مانیفست" جدید بهمن است که اعلام کند داوود لشکری زندانبان شرافتش از علی جوادی بیشتر بود! او خطاب به علی جوادی حرف میزند اما روی سخنش با کسانی دیگر است. حتماً داوود لشکری و داوود رحمانی و مرتضوی و دیگران این سخن نغز بهمن را وقتی که امثال منصور اسالو و فعالین کارگری و زندانبان سیاسی کمونیست را شکنجه میکنند یادآور خواهند شد!

آقا بهمن! به من مربوط نیست که چطوری زندگی میکنید و از کدام منبع نان میخورید. اما حالا که خود را به مقام خودگمارده مدعی العموم کارگران و رضا رخشان ارتقا داده اید، لازم است بگویم که من عمرم را در کارخانه ها و فعالیت میان کارگران صرف کردم. اگر روزی در رویاهای پوچ تان مقامی بدست آوردید و قرار بود دستهای پینه بسته و شجره کارگری این و آن را چک کنید تا حق آزادی بیان و یا حق زنده ماندن و یا نفس نان خوردن را به آنها و کودکشانشان بدهید، من حتماً شجره چند نسل کارگر بودن را روی میز حضرت آقا خواهم گذاشت! اما اگر میخواهی کمی حقایق ساده را بفهمی، باور کن که ما کارگران دو شیفته جان میکنیم که فرزندانمان لااقل مثل ما برده نشوند. مبارزه میکنیم که خانه و زندگی و رفاهیات و حرمت و حقوق برای خانواده کارگری و همه جامعه تامین کنیم. از کسی هم کارت کارگر بودن نمیخواهیم. بهمن آقا! کارگران دنبال نجات از این وضعیت اند. کارگران در نقد اجتماعی آپارتاید سرمایه داری دنبال برقراری آپارتاید کارگری نیستند. کمی رشد کن، کارگر در دنیای واقعی با آن موجود مریخی که در تصور تو و امثال تو هست مطلقاً شباهتی ندارد.

رضا رخشان بی تقصیر است

رضا رخشان یک فعال کارگری است. سندیکالیست است و خط سیاسی اش را من قبول ندارم و بعنوان کارگر کمونیست فکر نمیکنم این خط دردی از هزاران درد کارگران دوا کند. اما رضا رخشان و منصور اسالو و دیگر فعالین سندیکالیست جزو طبقه من هستند، جزو جنبش کارگری هستند، با هر اختلافی درشان تحقق حقوق کارگران است. بهمن اما پشت رضا رخشان سنگر میگیرد تا خود را استتار کند. بهمن حتی سندیکالیست هم نیست، یک سندیکالیست در ایران بسیار سیاسی تر از امثال بهمن است. بهمن و نوع او که امروز "کارگر کارگری" شدند، یا ریشه در سنت پیشگام و جنبش دال دال و یا سنت مائویسم و ناسیونالیسم چپ دارند. بهمن هرچه میگوید مسئولش خودش است و این وسط رضا رخشان بی تقصیر است. حساب ایندو جداست.

از موضع ملی اسلامی علیه کمونیسم کارگری

کمونیستهای کارگری هیچوقت از فعالین علنی و اجتماعی نخواستند که شعار علیه حکومت بدهند و یا جار بزنند که با این و یا آن حزب اپوزیسیونی رابطه و نزدیکی دارند. این بدیهیات را همه میدانند. اما یک فعال علنی که آگاهانه مجیز قانون اساسی و حکومت اسلامی و غیره را میگوید و با اعتراض روبرو میشود، فوری عده ای میگویند "آخر در داخل کار میکند!" این موضع توده ای اکثریتها و فعالین جنبش ملی اسلامی است که میخواهند سیاست طرفداری از حکومت را با توجیه "فعالیت در داخل" به مردم بخورانند. علی جوادی در نقدش نگفته که چرا رضا رخشان شعار سرنگونی و یا انقلاب نداده است. گفته است چرا علیه سرنگونی خواهی و انقلابیگری آنها بعنوان "نماینده جنبش کارگری" حرف میزند؟ بهمن هم ناگهان حاضر شده و میگوید "ببخشید آقا" و نمایش بیدادگاه برابمان مینویسد که طرفین این دعوا چه کسانی هستند و لذا حق حرف زدن چگونه است. بجای اینکه به سوال علی جوادی پاسخ گوید که این اظهارات آب به آسیاب "جنبش سبز" میریزد و ضرورتی برای طرح آن در دفاع از مطالبات برحق کارگری نیست، بحث روی این میروود که علی جوادی از چه طریقی نان میخورد و کجا زندگی میکند و رضا رخشان کجا و چگونه؟!

اولا شما جواب ندادید که این نوع اظهارات آب به آسیاب جنبش سبز میریزد یا نه؟ ثانيا مگر جنابعالی مدعی العموم رضا رخشان و یا دیگر فعالین جنبش کارگری هستی که به جای دفاع سیاسی زندگی شخصی آدمها را کالبد شکافی میکنی؟ ظاهرا آقای شفیق بدش نمیداد رضا رخشانها در حلی آباد زندگی کنند تا ایشان از آن دستمایه کرده تا شرایط زندگی طبقه کارگر را که جامعه سرمایه داری به او تحمیل کرده به حساب کمونیستها بگذارد!

"آزادی برای خلق"

بهمین شفیق در فحشنامه اش در مورد آزادی بیان و حکومت کارگری هم ابراز نظر کردند. بهمین مینویسد: "نکته کوچکی که جوادی فراموش کرده است این است که آن جامعه کمونیستی حکومت همان رضا رخشان ها است و این آنها هستند که باید فکر کنند که به امثال جوادی اجازه بیان آزادانه نظرات خود را بدهند یا نه. امری که با توجه به رفتار ایشان به هیچ وجه پاسخی روشن ندارد."

باید روزی هزار بار "شکر" کنیم که نواده های سوسیالیسم فئودالی جایی در سیاست ایران ندارند و گرنه نسلهای بعدی هم باید داغ "وزارت ارشاد" آقا بهمین روی تنتشان بخورد. ایشان هنوز نمیتواند شش نفر را جمع کند دارد ما را تهدید میکند که در "جامعه کمونیستی" کسانی که سابقه کارگری ندارند و یا روزی در نقد یکی از کارگران چیزی گفتند از آزادی بیان محروم خواهند شد و بعبارت دیگر سر و کارشان با آقا بهمین خواهد افتاد. از آپارتاید کارگری مورد نظر بهمین آقا به نفی آزادی بیان کمونیستها و فرار گرفتن در موقعیت پائین تری در قیاس با شکنجه گرن قرار گرفتیم. آینده پرونده ما روشن است: دادگاهی بجرم کارگر نبودن، محکومیت به بردگی در اردوگاه کار اجباری، و سر و کله زدن با هیئت نظارت متخصص شجره و سابقه کار حضرت والا! روح سوسیالیسم خلقی پیشگامی که آزادی را برای خلق مورد نظرش میخواست بار دیگر حلول کرده است اما اینبار با نام بیگناه "جامعه کمونیستی"! شاید به همین دلیل است که از داوود لشکریها اعاده حیثیت میشود.

آقا بهمین! بجای این ترهات که یک قرن از برنامه بلشویکیها و سه دهه از برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و دو دهه از برنامه یک دنیای بهتر عقب تر است، برو فکری بحال این افکار مرتجع ات بکن. کارگران و کمونیستها تاریخا پرچمدار آزادی جامعه بوده اند و آزادی بیقید و شرط بیان گوشه ای از آنست. بجای خودت حرف بزن. باور کن رضا رخشان و هر فعال کارگری اگر این حرف تو به گوشش بخورد از خجالت تا بناگوش سرخ میشود. این دفاع از کارگر نیست، بازی کردن با شرافت و آبروی تاریخی کارگران است. این "مانیفست" جدید شما مثل آن "مانیفست" رضا مقدم که شما طرفدارش شدید مفت نمی آرزد. راستی کوروش مدرسی که تئوریهایت بهم نزدیک شده و به همدیگر نان قرض میدهد، باید حواسش به زندگی خصوصی اش باشد. شاید بهمین نشنیده که ایشان سندیکا را با اتحادیه نخود فروشان مقایسه کرده و شاید هم شنیده و حس تملق متقابل هم محفلی فعلا او را از غضب شما معاف کرده است!

پیشینه فعالیت در میان کارگران

بهمین شفیق نوشته است علی جوادی "فاقد هر گونه پیشینه ای از فعالیت در میان کارگران است". علی جوادی نه فقط در ایران بلکه در آمریکا سابقه فعالیت گسترده ای در میان کارگران دارد. کمی به حافظه تان و اسناد رجوع کنید شاید کمک کند و این را حتما در پرونده علی جوادی ملحوظ کنید. علی جوادی حتی اگر یک دقیقه چنین پیشینه ای نداشت مجرم نبود. اما بهمین آقا و هیئت نظارت و تحقیق اش باید کمی دقیق تر باشد تا خدائی نکرده سر بیگناهی روی دار نرود!

بهمین شفیق و امثال او چند جمله سر و دم بریده منصور حکمت را زمانی پلاتفرم خود قرار دادند تا بزعم خود با حرفهای خود او به نقدش بنشینند. اینجا را باید به بهمین حق داد که حقیقتا این دنیا وارونه است و امثال بهمین بجای روی پا با سر راه میروند. از جمله در فحشنامه اش علیه جوادی از این حرف زده که حاضر است با حقوق متوسط و یا حقوقی معادل یک کارگر متخصص در حکومت کارگری زندگی کند یا نه؟ اینهم فرمولی است که از برنامه های کمونیستی ما اقتباس شده و به طرف خود ما پرت میشود. اما یک تفاوت دارد: تفاوت اینست که در جامعه ای که مبتنی بر آزادی و برابری و خوشبختی همگان است کارگر دیگر کارگر نیست و همه از مواهب و ثروت اجتماعی برخوردارند. بهمین اما ظاهرا حقوق ۳۰۳ هزار تومان و حقوق متوسط همین جامعه را مینا قرار داده است. فقط اینرا میدانم که کارگران حاضر نیستند با این حقوقها زندگی کنند اما بهمین را نمیدانم که حاضر است یا نه و امروز با چه حقوقی زندگی میکند؟

دیدگاههای ارتجاعی بهمین شفیق محصول تسلیم او در دوره عروج دو خرداد است. این دیدگاهها در اساس همانند و در ایندوره عود کرده اند. تفکری که کارگر را یا طرفدار احمدی نژاد میدانند و یا مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به حساب جنبش ارتجاعی درون حکومتی منتسب میکند. آخر قرار بود مردم سرنگونی نخواهند، قرار بود به جمهوری اسلامی رضایت داده باشند، و قرار است هر اعتراضاتشان در دفاع این و آن در حکومت اسلامی سرمایه داران باشد. امروز هم همین است. تفاوت در اینست که جنبش برای سرنگونی و مبارزه علیه بنیادهای حکومت سرمایه داران اسلامی خواب مردگان سیاسی را بهم زده و بهانه ای یافته اند تا این آشفتگی را بیرون بریزند. اما از نظر سیاسی مطلب بهمین شفیق این ارزش را داشت که ماهیت واپسگرایی خط "کارگر کارگری" بیشتر برملا شود و بیربطی آن با مبارزه واقعی کارگران عریان تر شود. فحاشی و دروغ بافی علیه کمونیستها هنر جدیدی نیست، بهمین شفیق هم اولین نفر و آخرین نفر نیست، او صرفا با ماسک قلبی دفاع از کارگر توانائی خود را در این هنر برای دشمنان قسم خورده کمونیسم و جنبش طبقه کارگر بنمایش گذاشته است.*

یک دنیای بهتر: احمد بابایی فعال کارگری کمونیست و از جمله از سال ۵۸ تا ۶۹ کارگر کارخانه های آکام بتون، ایران ناسیونال، و ایران تایر بوده است.

معضل شما رهائی کارگر نیست!

پاسخی به عباس فرد

علی طاهری

آذر ماجدی با اشاره به بحثی در حاشیه مراسم خاکسپاری یداله خسروشاهی و اشاره به شعار "تشکلات مستقل کارگری تنها راه رهائی کارگران"، مطلبی در نقد دیدگاه و گرایش غیر کمونیستی "کارگر کارگری" نوشته است و تاکید کرده است که برخلاف این دیدگاه تنها راه رهائی کارگران کمونیسم و انقلاب کمونیستی است. آذر ماجدی در این بحث تشکل مستقل کارگری را نفی نکرده بلکه بر ضرورت تشکل حزبی و کمونیستی کارگری تاکید کرده است.

عباس فرد، که البته در مقام استاد "روشنفکر شناس" و مدارج مختلف روشنفکری ظاهر شده است، تا این حد به اخلاق سیاسی و امانتداری پایبند نبوده است که حرف مکتوب آذر ماجدی را تحریف نکند. او با یک چرخش قلم "تنها راه رهائی" را از این شعار حذف کرده و در مورد "تشکل مستقل کارگری" حرف زده است. اما مسئله به همین جا ختم نمیشود. عباس فرد به سبک محفل بهمن شفیق و منتقدینی که با پرچم دو خرداد در سال ۱۹۹۹ از حزب کمونیست کارگری جدا شدند، همان تزه‌های سیاسی را در مورد اوضاع سیاسی تکرار کرده است. ایشان با مشتی عبارات مانند "خود شیفته، به سبک دروس دبیرستانی (همان بچه محصل معروف و تکیه کلام قشر خاصی در ایران)، ساده لوح، خانواده مقدس ولایت" و مشتی فحش سیاسی نشان داده که این "مقام ولایت روشنفکر شناس" چه فرهنگ و اخلاقیات متعالی "کارگری" ای دارد! عبارتهایی که عباس فرد در مورد آذر ماجدی و کمونیسم کارگری بکار می‌برد، پیش از هر چیز نشانگر مشکل شخصی او و محفلش با آذر ماجدی و با منصور حکمت است. اینروزها به نوعی مد شده است که هر کس که می‌خواهد سنگی به طرف منصور حکمت بیندازد و با توهین خود را خالی کند ابتدا آذر ماجدی را نشانه بگیرد! مخالفین کمونیسم کارگری، مستقل از اینکه قوم پرست اند یا "سوسیالیست کارگری" یا نارقیق سابق یا دو خردادی و یا "کارگر کارگری" در این خصیصه بطور عجیبی اشتراک دارند!؟

کمونیسم برسر اینست که جامعه ای داشته باشیم که لایه بندیهای کاذب و تاریخی خاتمه یابد و انسان آزاد از جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی و بردگی مزدی بتواند تاریخ انسانی اش را شروع و خوشبخت زندگی کند. ما هیچگونه اصراری بر حفظ این تقسیمات مرسوم جامعه بورژوائی نداریم. کمونیسم نیازی به کسانی که با سنت چله نشینان انواع و اقسام "روشنفکر" تعریف میکنند ندارد. کسانی که بجای جدال طبقات روی دعوی "کارگر - روشنفکر" متمرکز شدند و حالا از این طرف بام افتاده اند. اما تعریفی که عباس فرد از روشنفکر میدهد آدم را یاد دوره چاپ سنگی می‌اندازد. اولاً به لطف اینترنت و ماهواره و تلویزیون و چاپ گسترده کتاب و روزنامه سطح اطلاعات و دانش تئوریک مردم دنیا روز بروز بالاتر میرود و افتخار تصاحب اندیشه از کسانی که دوست دارند برای خود "مقام اجتماعی" دست و پا کنند، یا بقول ایشان "ولایتمدار کارگر و روشنفکر" باشند، گرفته میشود. ثانیاً از خود مارکس تا لنین نفرت نسبت به این طبقه از پز فروشان پرمدها دیده میشود. عباس فرد جالب است مارکس را هم روشنفکر میدانند با این ارفاق که کارگران دوستش دارند! این دیگر مضحک است. نزول کمونیسم به تئوری روشنفکری از دست ایدئولوگهای طبقه سرمایه دار تا به امروز بر نیامده است. عباس فرد بهتر است بخود زحمت ندهد.

عباس فرد از موعظه های اخلاقی- روانشناسانه با یک پرش به حزب کمونیست کارگری می‌رسد. البته باید این توضیح را بدهم که حزب کمونیست کارگری در ذهن ایشان همان حزب منصور حکمت و خط مشی سیاسی منصور حکمت است. امثال ایشان با خود "اژدها" کار دارد. او ظاهراً بحثش در مورد تشکل مستقل کارگری و دفاع از سندیکالیسم است اما ناگهان به شیوه عضو گیری در کمونیسم کارگری میرسد. همان بهانه های قدیمی که در سال 99 برای پیشبرد خط دفاع از اصلاحات در درون حزب کمونیست کارگری قرار بود پیش ببرند و به دیوار منصور حکمت و رادیکالیسمش برخوردند! اما وقتی کمی دقیق تر بشویم همان بحث قدیمی را در فازی جدید در مقاله عباس فرد مشاهده میکنیم. اینبار عباس فرد بجای حزب کمونیست کارگری، منصور حکمت و حزب اتحاد کمونیسم کارگری را هدف میگیرد. جالب اینجاست که ایشان هم مانند تمام چپهای رادیکال و پوپولیست، حزب اتحاد کمونیسم کارگری را به این بهانه که در اعتراضات اخیر در اطلاعیه هایش از تلاش مردم برای سرنگونی سخن گفته است متهم به "خرده بورژوا" بودن میکند. عده ای "رادیکال و کمونیست" بودن را معادل خانه نشستن و پاسیفیسم میدانند. عده ای بورژوا و ناسیونالیست چپ و اتفاقاً سندیکالیست به موسوی و شرکا امید بسته اند. اما موضع عباس فرد در عین نزدیکی به سوسیال پاسیفیستها بیشتر شبیه امثال مهدی خانابا تهرانی و چشم بستن به جریان اصلاح طلب حکومتی است! این قبیل مواضع را هر چه گلاب "کارگری" پاشید همان است و به همان جنبش ضد کارگری خدمت میکند. تاریخاً این گرایش کارگران را به مبارزه برای مسائل صنفی محدود کرده است و سیاست را دست بورژوازی لیبرال داده است. این خط، چه کارگری کارگری و چه مائویست و توده ایست و ناسیونالیست، البته به کارگران بعنوان "شاخه کارگری" نیاز دارد و تابولیش است. اما پشت این تابلو همین "روشنفکران" محترم نشسته اند که در هر رکعت نماز به جنس خودشان "در دفاع از کارگر" لعنت میفرستند!

اما این حضرات آنقدر که به کمونیستها و منصور حکمت و آذر ماجدی دشنام میدهند همانقدر برای سران حکومتی رژیم جنایتکار احترام قائلند و دقیقاً همان جملاتی که خاتمی و دوخردادیهها در آزمون در مقابل حزب کمونیست کارگری منصور حکمت تکرار می‌کردند را تکرار میکنند. عباس فرد می‌گوید کمونیستها قرار است کارگران را به عصیان بشکنند! این جمله را حتی خاتمی نگفته بود. رفسنجانی و حدادعادل گفته بودند. اما عباس فرد از موضع دو خردادی شفیق- آذرین- مقدم با لحنی زشت و ادبیاتی بازاری میگوید: "... انتخاب خاتمی در 12 سال پیش را نشانه‌ی سقوط جمهوری اسلامی می‌دانستند!" به همین سیاق به موضع امروز حزب اتحاد کمونیسم کارگری در مورد اوضاع سیاسی هم میپردازد و در پستوی علم "کشف الاسرار" درمی‌یابد که این تحلیلها برای سهیم شدن با بورژوازی است!؟

واقعا چه نیازی هست برای کسی که از اول بنا را به دروغگوئی، تحریف و جعل، و نفرت پراکنی علیه کمونیسم کارگری نهاده است، توضیح داد که اینگونه نبود. حزب کمونیست کارگری دوره منصور حکمت گفت رای مردم به خاتمی نه به ناطق نوری بود. مردم کل این حکومت را نمیخواهند. عباس فرد درست مثل تحریف بحث "تشکلات مستقل کارگری تنها راه رهایی کارگران" است، موضع کمونیسم کارگری را وارونه میکند تا موضع دو خردادی آنزمان شرکای هم محفل و هم موضع سیاسی امروز خود را با فیس و افاده توخالی "کارگری" روتوش کند. و بالاخره با اشاره به اطلاعیه حزب اتحاد کمونیسم کارگری «جمهوری اسلامی در سرآشیب سقوط دست و پا میزند، وقت آنست که کارشان را تمام کنیم!» «به ما میگوید اگر این تحلیل تان درست است چرا به ایران نمیروید و مشغول "انقلاب تان" باشید؟ واقعا درد عباس فرد ایران نرفتن ماست یا اینکه میگوید جمهوری اسلامی محکم سرجایش است و ما باید از سرنگونی طلبی و کمونیست بودن دست برداریم؟

عباس فرد حزب اتحاد کمونیسم کارگری و آذر ماجدی را مورد مواخذه قرار می دهد که بعد از 12 سال شعار سرنگونی، جمهوری اسلامی سرنگون شد؟ این ذوق زدگی در باره سرنگون نشدن جمهوری اسلامی صاحب دارد و عباس فرد از روی دست آزرین - مقدم کپی کرده است. باید این سوال را به نوع دیگری طرح کرد: آیا بعد از 12 سال "تز" یک من یک غاز محافل امثال شما مبنی بر "جنبش اصلاحات" و "نرمالیزه شدن سرمایه داری" و سنگر گرفتن در جناح چپ جنبش دوخرداد، جمهوری اسلامی اصلاح شد؟ سرمایه داری ایران بازسازی شد؟ "جنبش اصلاحات" پایه ای بودنش ثابت شد؟ مردم به جمهوری اسلامی رضایت دادند؟ "اشرافیت کارگری" عروج کرد؟ آیا در این 12 سال جنبش کارگری دفن شد؟ آیا طبقه کارگر ساکت نشست؟ لنین مثال جالبی در این مورد دارد: ما می جنگیم تا ببینیم چه می شود؟ اما شما چه؟ شما یک شبه سیر رادیکالیسم انقلابی را با خطی راست تاخت زدید و هنوز هم علیه هر کسی که از انقلاب و سرنگونی حرف بزند بدنتان کھیر میزند. آیا واقعا شما از اینکه مردم به خیابانها آمده اند و به نیروی سرکوب تهاجم میکنند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی میدهند ناراحت هستید؟ آیا از اینکه حزب اتحاد کمونیسم کارگری فراخوان برپایی شوراها را میدهد بر آشفته شده اید؟ چه شما بخواهید چه نخواهید شوراهای کارگری تشکیل خواهد شد و امروز شما حتی مقام منشویک های سرخورده را هم نخواهید داشت! در این میان مواضع حزب اتحاد کمونیسم کارگری روشن و مشخص است. سرنگونی جمهوری اسلامی و سازماندهی انقلاب کارگری و برپایی شوراها و حکومت کارگری امری است که اینها نمی توانند از منصور حکمت و آذر ماجدی و حزب اتحاد کمونیسم کارگری قبول کنند. نمی شود شوراها را رد کرد ولی بدیلی برای آن پیدا نکرد.

سندیکا و شورا

عباس فرد نمیخواهد بحث سیاسی و مستدل کند و گرنه میتواند به سیاستها و قطعنامه های حزب ما مراجعه کند. سندیکالیسم هرچه هست و هر تاریخی دارد و یا در اروپا و آمریکا چه گلی به سر کارگر زده یا زنده است اینجا مورد بحث نیست. سندیکالیسم در ایران اما با خط مشی توده ایسم تداعی میشود- مستقل از اینکه هر سندیکالیست رابطه فردی با جریانات توده ایستی داشته باشد یا نه - و شورا با خط مشی مبارزه رادیکال کارگری. اینها دو سنت مبارزاتی در درون طبقه کارگران و انکار آن و بخود پیچیدن "تئوریک" تفاوتی در این واقعیت ندارد. حزب ما در تقابل با "سندیکالیسم بعنوان یک خط مشی سیاسی" و نه در تقابل با سندیکا. حزب ما از سندیکا ساختن توسط خود کارگران حمایت میکند. شما اگر با این معضلی دارید بروید سر اصل مطلب. فکر میکنم به شهادت ادبیات مکتوب اگر صدها برابر نوع شما از سندیکای واحد و هفت تپه و فعالین کارگری سندیکالیست و غیر سندیکالیست ما دفاع نکرده نباشیم کمتر نکرده ایم. کمونیسم کارگری منصور حکمت خیلی صریح از تشکلهای کارگری و "هر دو خشتی که کارگران روی هم میگذارند" دفاع میکند. و شماها این را میدانید و آگاهانه و عامدانه تحریف میکنید.

آقای فرد، بحث با شما در مورد سندیکا و شورا و کمونیسم وقت تلف کردن است. درد شما اینها نیست. حتی درد شما این نیست که عملا و بطور واقعی نشان دهید که چند اپسیلون به اعتراض و مبارزه کارگری ربط دارید و مثلا کمونیسم کارگری و حزب ما ندارد. ما البته برای هر فعال کارگری و هر کمونیست و انقلابی که واقعا امرش آزادی طبقه کارگر و آزادی جامعه است احترام میگذاریم. اما خطی هست که اصل و نسب سیاسی اش به مانو و شفق سرخ و استالین و کمونیسم بورژوائی برمیگردد، بقول شما "روشنفکر" است، همان پدیده امروز با یک پسوند کارگری خود را "فعال کارگری" مینامد و از همه و بویژه کمونیستها طلبکار است. نه میتواند نقش جدی و قابل دیدن در مبارزه جاری کارگران ایفا کند و نه میتواند سیاست و تئوری کمونیستی و سازمانگرانه در خدمت این جنبش قرار دهد. کارش اینست که بقول آذر ماجدی از کارگر "ملت و نژاد" جدیدی بسازد تا موقعیت ویژه خود را تثبیت کند. گرایش "کارگر کارگری" یک گرایش از کمونیسم بورژوائی است که به امر ساده آزادی طبقه کارگر در گرو آزادی کل جامعه است کاری ندارد. شما و نوع شما بین این الاکلنگ و دو قطبی "کارگر و روشنفکر" آمدید و رفتید و هنوز درجا میزنید. نکات دیگر تان در مورد "دیکتاتوری پرولتاریا" و "انارشیزم کمونیسم کارگری" از فرط پرت بودن و من درآوردی بودن فاقد ارزش و وقت گذاشتن بعنوان یک بحث مستدل است. *

سندیکالیسم، افزایش دستمزدها و کارگران !

کامران پایدار

شخصاً علیرغم احترام و اعتباری که برای هر نوع تشکل و سازمانیابی کارگری قائلم، مصاحبه اخیر آقای رضا رخشان با خبرنگار ایلنا در مورد دستمزدهای 303 هزار تومانی برای کارگران بر آتم داشت تا به نکاتی بپردازم.

از این فعلاً بگذریم که سندیکالیسم در ایران بدلیل محدودیتهای تاریخی نتوانسته به گرایشی قوی در میان کارگران شکل بدهد. اما سندیکالیسم بازتاب یک تمایل رفرمیستی بورژوائی در میان کارگران است که وظیفه خود را در یک چهارچوب سیاسی وسیعتر تنظیم رابطه کارگر و کارفرما میداند. سندیکالیسم نه نقدی به این نظام دارد و نه به اساس بردگی مزدی کاری دارد. خوش بینی های واهی، تکیه بر اوام و خیال، و ندیدن اختلافات آستی ناپذیر طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران، ویژگی سندیکالیسم است که رضا رخشان آن را بخوبی منعکس میکند.

رضا رخشان میگوید: افزایش ناچیز دستمزدها، ادامه یافتن مشکل کارگران صنایع بحران زده و نگاه قضایی امنیتی به فعالیتهای صنفی کارگران نشان میدهد دولت رسیدگی و توجه به وضع کارگران را در اولویتهای بعدی قرار داده است!

باید از آقای رخشان پرسید صنایع بحران زده یعنی چه؟ و یا اگر صنایع در بحران نبودند اوضاع زندگی کارگران آیا بهتر بود؟ البته این تنها یک خام خیالی محض است. آقای رخشان یا بی خبرند یا خود را به بی خبری میزنند. در منظر سرمایه و مناسباتش، کارگر کارگر است و کارگر خاموش باید با فروش ارزان نیروی کارش ارزش آفرین باشد. چه در بحران چه در رونق، کارگر به هر میزان ارزش اضافی بیشتری تولید کند این برای سرمایه مناسبتر است. ادامه کاری و حیات سرمایه مینا و اساسش استثمار روز افزون کارگر است و این برای سرمایه داری هیچ توفیری ندارد چه در دوران رونق و چه در دوران بحران، در دوره بحران هارتر میشود اما ماهیتش همان است. این دیگر از بدیهیات است. ارباب سود خدای سرمایه در هر حال بایستی از روی اجساد خونین کارگران و خانواده های کارگری به پیش رانده شود. سرمایه بر دوام نخواهد ماند مگر به بهای نابودی زندگی کارگران. در زمان رونق کار بیشتر و ارزان طبقه کارگر برای تولید بیشتر و گرم نگه داشتن بازار رقابت سرمایه داران و کارتلها و تراست هایشان برای کسب سود بیشتر مد نظر است و در زمان رکود که ارباب سود و خدای سرمایه که اینبار در لجن و بحران اجتناب ناپذیر گرفتار شده دوباره باید از روی اجساد خون آلود کارگران به جلو رانده شود. اختلاف محض طبقاتی در هر شرایطی به قوت خود باقی است. اگر صنایع سنتی ورشکسته میشوند دلایلش انطور که موسوی ها و توده ایها میگویند "واردات بی رویه" نیست، دلایلش اینست که شکر و پارچه و غیره در بازار جهانی ارزانتر است و بورژوازی ایران از این بازار استفاده میکند تا هزینه زنده نگهداشتن کارگر را بطور کلی ارزانتر تمام کند. حالا اگر عده ای از "اقتصاد وابسته و غیر مستقل"، "اقتصاد ملی خودمان"، و "سرمایه داران طرفدار کارگر و ملی" هنوز دم میزنند، این ربطی به کارگر و انتقاد سوسیالیستی اش ندارد. این صدای ناسیونالیسم چپ و منکوب شده است که زیر پوشش دفاع از کارگر موقعیت بخشی از بورژوازی "خودی" را اعاده میکند. دفاع امثال مهدی کوهستانی کارمند اتحادیه از این خط قابل درک است و تناقضی ندارد. چون ناسیونالیسم جوهر فعالیت شان است. تناقض در دفاع خجول بهمین شفیق از همین سیاستها است. این آخری ظاهراً نه سندیکالیست است و نه کارمند اتحادیه اما میتواند زیر پوشش "کارگر کارگری" و بعنوان نسخه ای برای چهار فصل در خدمت همه شان باشد!

نکته جالب توجه دیگر نگاه قضایی امنیتی حکومت جنایتکار اسلامی سرمایه داران به فعالیتهای صنفی کارگران است. لابد آقای رخشان از حکومتی که در پرونده 30 ساله خود چیزی جز قتل عام و کشتار، شکنجه و اعدام برجسته ترین رهبران جنبش کارگری و کمونیستها را ندارد و امروز که این حکومت بر اثر مبارزه و فشار عظیم جنبش سرنگونی در لبه پرتگاه و سقوط قرار گرفته، ایشان میخواهد این حکومت جنایتکار و قاتل با نگاهی منصف و انسانی و از روی ناز و ملاطفت به کارگران بنگردد. حکومتی که صحنه های خونین خاتون آبادها را در سرکوب کارگران آفریده، حکومتی که ضدیت با کارگر شناسنامه و ماهیت اصلیش است و حکومتی که حتی کارگرانی را که چندین ماه است دستمزدهایشان معوق شده را به جرم برپایی جشن روز خودشان به شلاق میبندد. تازه مگر تاکنون این حکومت اوباش و جانی اولویتی هم برای کارگران قائل بوده است؟ کارگران نیازی به لطف و کرم بخشی سرمایه داران و حکومت نوکرشان ندارند.

رضا رخشان در جای دیگری می گوید: چند سال پیش به دلیل واردات بیش از اندازه شکر و تصمیم گیریهای نادرست بحران ایجاد شد اما به جای برخورد با عامل اصلی این وضع کارگران اخراج شدند و تحت تعقیب قضایی قرار گرفتند.

باید از جناب رخشان پرسید اگر باند مافیایی آخوند مشکینی شکر را به اندازه وارد می نمود و تصمیمات نادرست نمی گرفتند آیا کارگران هدف اخراج و یا تعقیب قضایی قرار نمی گرفتند؟ تصمیمات نادرست و واردات کم و زیاد شکر توسط آخوندها و آقازاده های نو کیسه شان دیگر چه صیغه ای است؟ آخر مگر حضرات شیخ پشم الدین و سرما به داران در این 30 سال تصمیم درستی به حال زندگی کارگران گرفته اند که این یکی دومی آن باشد؟ چه توقع نابجا و بیهوده و بی اساسی! این حکومت از قانونش، از سیستمش و از تصمیمش سرپا کند و کثافت و توحش و استثمار و بیحقوقی میبارد. آن وقت ایشان در توهم تصمیم درست و واردات به اندازه شکر در افلاک سیر میکنند!

رضا رخشان در جای دیگری می گوید: کارفرما حتی حاضر نیست مطالباتمان را تا لحظه حضور در کارخانه پرداخت نماید، از کار اخراج شده ایم، ما خود را قربانی تصمیمات اشتباه میدانیم!!

بله، این تنها مشکل کارگران نیشکر هفت تپه نیست. مگر همین چند ماه پیش نبود که بیش از 3000 نفر از کارگران تونل میدان توحید تهران بدون دریافت دستمزدهای چند ماهه شان از کار اخراج شدند، مگر همین چند هفته پیش 1000 نفر از کارگران تونل نیایش تهران بدون

دریافت دستمزدهای معوق چند ماهه از کار اخراج نشدند، مگر در ایران خودرو، ساپا و پتروشیمی ها، ذوب آهن و دیگر مراکز کارگری اوضاع غیر از این است؟ رضا رخشان هنوز در انتظار معجزه ای از این امام زاده است. هنوز بر سر قبری که مرده ای در آن نیست شیون میکند. ایشان اشتباهی غیر انسانی، وحشیانه و سود پرستانه سرمایه داران و حکومت اسلامی کارگزارشان را تصمیم اشتباه مینامد؟! شاید ایشان معتقد است اگر این همه اشتباهات سرمایه داران و آخوندها نبود، کارگران اخراج و قربانی نمی شدند!؟

از قرار این دوستان نا آگاه و با بعضا آگاه غافلند که سرمایه داری یک نظام واحد، یک ماشین و یک سیستم وحشیانه تبعیض طبقاتی برای استثمار و نابودی انسانهاست. این نظام نه از روی تصمیمات اشتباه! بلکه با هشیاری و آگاهی هرچه تمامتری امروزه با بهره جویی و بکارگیری پیشرفته ترین دست آوردهای علم و دانش در همه عرصه ها خود را به زندگی میلیاردها انسان کارکن و زحمتکش تحمیل نموده، فقر و بیحقوقی و گرسنگی بیسابقه ای را به زندگی انسانها تحمیل نموده و برای ادامه بقا خود از هر جنایتی فرو گذار نیست و جمهوری اسلامی هم بخشی انفکاک ناپذیر از این سیستم ضد بشری است. این دوستان اختلافات حاد طبقاتی را ندیده یا واقعا نمیخواهند ببینند اما ماهیت و نتیجه عملکردشان یکی است؛ ضدیت با جنبش کارگری و سوسیالیستی!

سندیکالیسم و گرایشات راست و سازشکارانه برای کارگران گرسنه ای که ماههاست دستمزدهایشان معوق شده، در خاتون آبادها به گلوله بسته شده اند و در پارس خودروها به خون کشیده شده اند، کارگرانی که در تب و تاب یک زندگی شایسته انسان می سوزند، کمترین جلوه و جذابیتهای ندارد. راه نقد شدن دستمزدها و افزایش رفاهیات زندگی کارگران، راه مقابله با اخراج و بیکار سازیها، راه پایان دادن به بساط ننگ و کثافت سرمایه داری، سرگردانی در دالانهای بوروکراسی بورژوازی و معامله گری کاسبکارانه و زد و بند با کارگزاران بورژوازی نیست. طبقه کارگر متشکل در مجامع عمومی و شوراهایش با اتکا به قدرت خود و تحت رهبری حزب انقلابی و کمونیستی اش قادر خواهد بود روشن و شفاف و بی تخفیف برای دستیابی و تحقق همه خواسته هایش مبارزه کند و در فردای سرنگونی حکومت اسلامی سرمایه داران پرچم سرخ برپایی جمهوری سوسیالیستی را به اهتزاز در آورد.*

سندیکالیسم پاسخ نیست، زنده باد جنبش مجمع عمومی

سیروان قادری

بر خلاف آنچه که "سندیکالیسم" در تئوری اجتماعی و در تقابل با فعالین کارگری رادیکال و کمونیست عنوان میکند، جنبش انقلابی کارگر، جنبشی محدود به دوران مانوفاکتور و جنبشی "درون کارگری" نیست، جنبشی اجتماعی است. تئوری سندیکالیسم و نگرش اش از مبارزات کارگری، بیانگر رسالت این طبقه در آزادی بشریت نیست. بیانگر آزادی خود طبقه کارگر هم نیست. حتی ناجی آزادی "صنف" خاصی از آن هم نیست، و به همین اعتبار هم خواهان رهایی جامعه (که کارگر بدون آزادی آن نمیتواند آزاد شود) از شر طبقه بورژوازی حاکم و نابودی مناسبات طبقاتی سرمایه داری نیست.

کارگر در این تئوریه‌ها به فرد در مبارزات صنفی تنزل می‌یابد و از آن فراتر نمی‌رود. از منظر این دیدگاه، رهبران کارگری، "فعالین تاریخ مصرف دار سندیکا" در مبارزات صنفی هستند که در بهترین حالت چهره‌های کارگری محبوبی میشوند که انسانیت و عقاید رادیکالشان را چهارچوبهای جنبش سندیکالیستی به اسارت خود در می‌آورد. ابراز وجود اجتماعی و طبقاتی کارگر در این جنبش اساسا به قید و بند محدود سندیکالیسم کشیده میشود. سندیکالیسم در مبارزه با دیکتاتوری و استبداد در بسیاری از موارد به چهارچوب محدود "ما سیاسی نیستیم"، "ما فقط خواسته‌های صنفی داریم"، متوسل میشود و بسنده میکند. سندیکالیسم عملا امکان ابراز وجود سیاسی رادیکال را از توده کارگر سلب میکند. و این به معنی تخفیف در مبارزه طبقاتی کارگر با سرمایه، که قائم به ذات یک مبارزه سیاسی است، منجر میشود. سندیکالیسم در مبارزه سیاسی در جوامع استبدادی ناتوان و عقیم است. امکان ابراز وجود طبقاتی و اجتماعی ندارد. قالب و پوششی به خود می‌گیرد که از پیش مهر شکست را بر چهره دارد. اشتباه است اگر عملکرد و نقش سندیکالیسم را در بهبود وضعیت زندگی اقتصادی کارگر ببینیم اما جایگاه اجتماعی و جنبشی این گرایش را نبینیم. سندیکالیسم یک گرایش کارگری است. اما گرایش بورژوایی در صفوف کارگر. برای بهبود وضعیت بخشهایی از کارگران مبارزه میکند، اما افق و چهارچوب مبارزه اش محدود و بسته است. جنبشی برای از بین بردن استثمار و کار مزدی و شکاف طبقاتی نیست. رادیکال و انقلابی نیست. سندیکالیسم گزینه و راهکار جنبش طبقه کارگر در ایران برای آزادی و رهایی نمیتواند باشد.

سندیکالیسم شاید در مقاطعی، به مبارزه محافل و جمعهایی از کارگران و فعالین این عرصه علنیت ببخشد اما با توجه به افق محدود و دیدگاههای محافظه کار و ناتوانی برد سیاسی و استراتژیک اش نمیتواند برای مدت طولانی این چهره‌ها و شخصیتهای کارگری را به مثابه رهبران اجتماعی "حفظ" و عرضه کند. به همین اعتبار در درازمدت قادر نخواهد شد پا به پای پیشرفت مبارزات کارگری و تلاشهای طبقه کارگر برای آزادی و رهایی حرکت کند و هر زمان که مبارزه طبقاتی حاد شده، هر زمان که این مبارزه به سطحی انقلابی و گسترده تبدیل میشود، این نیرو بعضا در تقابل با گرایش کمونیستی و رادیکال کارگر عمل میکند.

در نقطه مقابل سندیکالیسم گرایش جنبش شورایی طبقه کارگر قرار دارد. این سنت عمل مستقیم کارگری و نقد رادیکال به جامعه سرمایه داری است. جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی کارگران، سنت توده‌ای گرایش رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر است. کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی و نقد اجتماعی و طبقاتی این گرایش جنبش کارگری به وضع موجود است. مارکسیسم پرچم و ابزار نقد این جنبش و تنها چهارچوب فکری و سیاسی در رهایی و تعیین سرنوشت انسان و جامعه توسط انسان است. کمونیسم کارگری جنبشی است که مدعی رهبری و سازماندهی اجتماعی مبارزات کارگر و توده‌های مردم است. این تنها جنبشی است که رهایی انسان و جامعه را در گرو تشکل و دخالتگری کارگر در صحنه سیاسی میدانند. هر درجه پیشروی کارگر و این جنبش ملاک پیشروی جامعه است. جنبش شورایی بر خلاف سندیکالیسم، به جنبشی اجتماعی متکی است که برای نابودی کلیت نظام سرمایه داری مبارزه میکند. کمونیسم کارگری در عین اینکه برای بهبود هر درجه از زندگی کارگر مبارزه میکند در عین حال برای نابودی نظام سرمایه داری مبارزه میکند. کارگر در مبارزه برای بهبود زندگی خود نباید الزاما اسیر سندیکالیسم و این گرایش فکری شود.

سندیکالیسم جنبشی برای رهایی ریشه‌ای جامعه و لغو کار مزدی نیست. حتی تلاشی هم در این راستا نیست. امروز بعد از تجربه سنگین شکست انقلاب اکثر نشان داده شده است تا زمانیکه کار مزدی لغو نشود، نظام سرمایه داری در اشکال جدید و یا قدیم ایفا و بازسازی میشود. ریشه و گره رهایی انسان و کارگر در اساس در نابودی اقتصادی بورژوازی و استثمار و کار مزدی است. و دستیابی به این امر در درجه اول در گرو شکست و انقراض کلیت "دولت" سرمایه داری و جامعه طبقاتی است. اما سندیکالیسم نقد پایه‌ای به دولت و نفس و ماهیت حاکمیت طبقاتی بر جامعه ندارد. این مناسبات طبقاتی را فرض می‌گیرد. خواهان تغییراتی در همین چهارچوب است. از طرف دیگر به جنبشهای اجتماعی بی توجه است. فقط به "صنف کارگر" توجه دارد. به جامعه نگاه چندانی ندارد. از این رو کمتر این جریان را در نقد بنیادهای حاکمیت اسلامی می‌بینید.

امروز دامن زدن به جنبش مجمع عمومی کارگری مهمترین ابزار دخالتگری کارگر در پیشبرد امر مبارزه طبقاتی و غلبه کردن بر ضعف سازماندهی طبقه کارگر است. کارگران نیشکر هفت تپه راه را نشان داده‌اند. گسترش و عمومی کردن این حرکت کارگران نیشکر هفت تپه آن اقدام تعیین کننده‌ای است که جنبش طبقه کارگر را به جلو سوق میدهد. در این راستا اگر انتخابی میان اشکال مختلف تشکل کارگری باشد، باید تاکید را بر جنبش مجمع عمومی و سازماندهی شوراهای کارگری بر مبنای جنبش مجمع عمومی گذاشت. واقعیت این است که کارگرانی که بدنبال حل معضل سازماندهی و تشکل کارگر هستند باید توجه داشته باشند که سندیکا و مجمع عمومی و یا سندیکا و شورا دو تشکل هم عرض و در پاسخ به یک نیاز کارگر نیستند. بلکه تشکل‌های کارگری متعلق به دو سنت و دو جنبش متفاوت اجتماعی در میان کارگران هستند. مقایسه تجربه کارگران نیشکر هفت تپه و تلاشهایی که برای ایجاد سندیکا در بخشهای دیگر جنبش کارگری میشود حاکی از قابلیت بالا و انعطاف پذیری بالای سنت مجمع عمومی و شورا در مقایسه با سنت سندیکا است. مسلما حق ایجاد هر تشکلی حق بديهی کارگر است. اما مساله بر سر انتخاب آن تشکلی است که بتواند در چنین شرایط سیاهی و در هر شرایطی بتواند با کمترین هزینه کارگران را متشکل کرد.

بتواند بیشترین ظرف ابراز وجود و دخالت توده کارگر و عمل مستقیم کارگر را در مبارزه اقتصادی و سیاسی تامین کرد. جنبش مجمع عمومی پاسخ اصولی و تعیین کننده به نیاز مبرم کارگر به شکل و اتحاد است. راه بیرون رفتن از اعتراضات گسترده اما پراکنده کارگری تشکیل مجمع عمومی کارگران و هماهنگ کردن این جنبش است. راه قرار گرفتن کارگر در راس اعتراضات اجتماعی شکل دادن به گسترده ترین جنبش مجمع عمومی و قرار گرفتن نمایندگان این مجمع عمومی کارگری در راس تحولات جامعه است.

زنده باد جنبش مجمع عمومی!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

15/11/2007

سندیکالیسم یا مجامع عمومی؟

پدرام نو اندیش

یورش حکومت سرمایه داری اسلامی به حقوق کارگران یک امر تصادفی نیست. چرا که اساس این حکومت استثمار و بهره کشی از کارگر و سرکوب اعتراضات کارگری است. در مقابل یورش وحشیانه حکومت سرمایه داری اسلامی، سازمان و تشکل کارگری که در هر دوره ویژگی خودش را دارد، ابزار مبارزه کارگران برای دستیابی به حقوقشان میباشد. این تنها راه مقابله با استثمار وحشیانه سرمایه داران و حمله به سطح دستمزد و معیشت طبقه کارگر و فلج کردن ابزار سرکوب و اختناق است.

به همین دلیل بویژه در کشورهایمانند ایران، سرمایه داری با تمامی امکانات پلیسی و قضایی و قانونی خود در مقابل ایجاد قانونی تشکل های مستقل کارگری ایستاده است. آنجا هم که نتواند مانع جدی ایجاد کند، تلاش میکند سازمانهای پلیسی را با عنوان "تشکل کارگری" علیه مبارزه کارگری و تشکل واقعی کارگران بکار گیرد.

به طور مشخص ایجاد سازمانهای توده ای کارگران امر خود کارگران است. در شرایط فعلی و در سالهای گذشته طبقه کارگر بیش از گذشته در تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری بوده است. گرایش به سندیکا سازی و احیا سندیکا در چهارچوب قانونی رو آورده است و گرایشی به اراده عمل مستقیم کارگری. ما کمونیستها مخالف ایجاد تشکل کارگری - هر نوع آن- توسط خود کارگران نیستیم و یک وظیفه خود را تقویت انسجام و سطح تشکل کل طبقه میدانیم. در عین حال سیاست مستقل و مستقیم خود را داریم و برای ایجاد شوراها کارگری و تقویت جنبش مجمع عمومی و سیاستهای منتج از سنت عمل مستقیم کارگری متکی هستیم. مسئله برسر مطلوبیت و کارائی تشکل کارگری در مبارزه همین امروز کارگران علیه سرمایه و ظرفیت آنها در تناسب قوای مساعدتر است. تجربه واقعی خود کارگران، حتی آنجا که صحبت از سندیکا هم میکنند، اینست که مجمع عمومی سیاست موثرتر و کاراتری است. مبارزات شکوهمند در مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت تپه، کارگران شرکتهای ریسندگی و نساجی و فرش غرب باف سنندج، و بسیاری مبارزات و اعتصابات کارگری اینست که مجامع عمومی کارگری نقش تعیین کننده دارد.

حرکت رو به گسترش تشکل مجامع عمومی در کارخانه های مختلف آغاز گردیده و کارگران توانسته اند در بخش هایی کارفرمایان و حکومت سرکوبگر سرمایه را به عقب نشینی وادار کنند. بخشا دستمزدهای معوقه را نقد کنند و به بخشی از خواستههای خود دست یابند. این آغاز راه است. جمهوری اسلامی به راحتی حاضر به عقب نشینی نیست. باید این عقب نشینی را به او تحمیل کرد. کارگران هم جای عقب نشینی ندارند. رژیم اسلامی تاکنون از به رسمیت شناسی تشکل های کارگران سرباز زده است و همواره تلاش میکند که اخبار اعتراضات کارگری و هر نوع تلاش برای تشکل یابی را سانسور کند. از انتشار اخبار مربوط به اعتصابات و اعتراضات کارگری در مطبوعات جلوگیری بعمل می آورد. حتی از طرح دعوای مربوط به این اعتصابات در "دادگاه" های مربوطه ممانعت نموده است. اما در عین حال آنجا که کارگران متحدانه و متکی به اراده خود بمیدان آمدند توانستند تشکل واقعی و موجودشان یعنی مجمع عمومی و نمایندگان منتخب شان را تحمیل کنند. موارد این تجربه هم بسیارند.

هر روز بیشتر هم کارگران میبینند و هم حکومت سرمایه داران متوجه میشوند که سیاست کمونیسم کارگری، که در واقع چیزی جز سنت و سیاست واقعا موجود رادیکال کارگری نیست، جای بیشتری باز میکند. ما تلاش میکنیم هرآنچه دولت و کارفرماها در سانسور و سرکوب مبارزات کارگری و یا اخته کردن آن انجام میدهند را با سیاستهای این گرایش رادیکال کارگری و مسلط کردن آن نقش برآب کنیم. کارگران این جانوران اسلامی و کارفرماهای دزد و بیشرم را میشناسند. مسئله سیاستی است که در این وضعیت مشخص و ایندوره معین و این تناسب قوا جواب دهد. سنت شورائی و مجمع عمومی جواب داده است.

اما باید پرسید جمهوری سرمایه داران اسلامی در واقع از تشکیل چه نوع تشکل های کارگری واهمه دارند؟ واضح است تا به حکومت سرمایه داران برمیگردد آنها مخالف هر نوع تشکل کارگری هستند. برخورد خشن با سندیکای کارگران شرکت واحد تهران یک نمونه روشن است. آنها حتی میترسند سازمان پلیسی شورای اسلامی را در صنایع مهم و کلیدی ایجاد کنند. پس تکلیف رژیم اسلامی روشن است. اما این بحثها و سوال کدام تشکل هنوز وجود دارد و تجربه هر روزه مبارزات کارگری بیشتر این سوال را مطرح میکند. سیاست ما بر دو رکن استوار است: اول هر نوع تشکل مستقل کارگری که دربرگیرنده کارگران باشد به نفع طبقه است و دوم سنت شورائی و مجمع عمومی مطلوبترین و در دسترس ترین نوع تشکل توده ای طبقه کارگر است. اگر یک سندیکای فرضی، که بنا به سنت و ساختارش غرق در بورکراسی است و هر روز فاصله اش با توده کارگران جدا میشود، بتواند به مجمع عمومی و دخالت مستمر کارگران متکی شود البته بسیار عالی است و ما برای همین تلاش میکنیم.

اما سندیکا و تشکل کارگری ای که صرفا تحقق مطالبات اقتصادی کارگر را در تعامل با کارفرما هدف قرار داده باشد، در قدم اول گیر میکند. چون در ایران طرح اضافه دستمزد و گرفتن حقوق معوقه با یورش نیروی سرکوب روبرو میشود. یعنی دولت راسا موضوع را سیاسی میکند. حالا سندیکالیست ما اگر میخواهد در میدان بماند باید بتواند اراده و خشم کارگران اعتصابی را نمایندگی کند و یا آنها را ساکت کند. که معمولا در ۹۰ درصد موارد در همه جای جهان ساکت میکنند. اگر هم اراده کارگران را بیان کند و همین اراده را پیش ببرد و به آن متکی شود، سندیکا دیگر سندیکا نیست.

اعتصاب کارگران شرکت واحد خواست سرنگونی که مطرح نکرده بود. سندیکا میخواستند و خواستههای به اصطلاح صنفی داشتند. مسئولین سندیکا سعی میکردند همچنان خود را و خواست های سندیکا را صنفی دانسته و خود را "غیر سیاسی" مینامیدند. اما جمهوری اسلامی با قساوت این اعتصاب را درهم شکست. این برخورد ها منجر به دستگیری تعدادی از اعضا سندیکای شرکت واحد و بازداشت و زندانی

منصور اسانلو و ابراهیم مددی گردید. از 30 نفر کارگران اخراجی این شرکت تعداد 5 نفر حکم بازگشت به کار گرفتند. 25 نفر دیگر همچنان در بلا تکلیفی بسر میبرند. خانواده های این کارگران با مشکلات اقتصادی شدیدی مواجه شده که در مواردی به از هم گسیختگی خانواده این افراد منتهی گردیده است. حکومت حتی از پذیرش وکلای این افراد سر باز میزند. این در حالی است که سندیکا همچنان خود را "غیر سیاسی" میداند و خواستهای خود را "صنفی" عنوان میکند. در جلسات پراکنده ای که در فلان پارک تهران برگزار میکند، میتوان روحیه محافظه کارانه خاصه این گونه تشکلهای خود را دید و تردیدهای زیادی را مبنی بر نفس تداوم و بقا این تشکل در اذهان ایجاد میکند. ناتوانی این نوع تشکل های کارگری در شرایط بحران اقتصادی اخیر که منجر به اخراجهای پی در پی کارگران در شرکت های بزرگی چون ایران خودرو و غیره شده، کاهش سطح معیشت کارگران، و فقر و گرسنگی روزافزون این سؤال را در پیش رو میگذارد: پس کدام تشکل؟ کارگران چگونه باید سنگربندی کنند؟ وقتی که حکومت کارفرمایان در برابر اعتصابات کارگری به زور و اسلحه متوسل میشوند و حتی به قتل کارگران و رهبران دست میزنند، طبقه کارگر نمی تواند با پرچم خواست صنفی، حال بدلیل گرایشات سندیکالیستی و یا بدلیل تناسب قوا، به جنگ بورژوازی برود. چون حکومت میداند که حتی اگر طبقه کارگر با خواست افزایش دستمزد دست به اعتصاب عمومی بزند این حکومت دوام نمیآورد. ظاهراً عده ای این قانونمندی اقتصاد و سیاست را در ایران نمی بینند و یا می بینند و ترجیح سیاسی شان را در زبان و قالب سندیکا فرموله میکنند.

مجمع عمومی از لحاظ عملی ایجادش مقدورتر است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است) مجمع عمومی ظرفی اعمال قدرت و اراده مستقیم کل کارگران معترض است. دفاع از آن ساده است. چهار چوب های بوروکراسی سندیکایی را ندارد. خود را اسیر این قیود نمی بیند و آموزش آن به کارگری که در گیر و دار اعتصاب است بسیار ساده است. و به راستی جنبش کارگری امروز ایران هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست و ایجاد این تشکل را به اثبات رسانده است. سندیکای کارگران شرکت واحد چه برای بقا خود و چه برای پیشروی و قدرتمند شدن و پس زدن سرکوبگریهای رژیم، راهی جز این ندارد که سنت مجمع عمومی متکی شود. این وظیفه گرایش رادیکال است که این امر را به دستور کار سندیکای واحد تبدیل کند.*

روح سرگردان بورژوازی صنعتی

در حاشیه نامه "جمعی از کارگران ایران خودرو"

سیاوش دانشور

نامه ای به امضای "جمعی از کارگران ایران خودرو" خطاب به کنفرانس سراسری کارگران اتومبیل سازی آلمان منتشر شده است. در این نامه مضامینی وجود دارد که هر نیمه آشنا به ادبیات مارکسیستی و دستکم جدلهای سه دهه گذشته چپ ایران را یاد بفرماید، پوپولیسم و آرزوهای بر باد رفته لیبرالیسم چپ می اندازد. بسیاری اوقات دنده عقب گرفتن و باز کردن مجدد بحث یا بحثهایی که قریب سه دهه پیش صورت گرفته و بفرجام رسیده سخت است. چون آن عقاید غیر کارگری و غیر سوسیالیستی که پرچم سیاسی و وجه معرفه جریانهای معینی بودند روز خودش در تقابل با انتقاد مارکسیستی شکست خوردند. حتی بسیاری از کسانی که به لطف همین نقدهای مارکسیستی از آن عقاید مهجور ناسیونالیستی کنده شدند دیگر سالهاست این فرمولبندیها را بکار نمیبرند. ولی به هر حال، بویژه آنجا که بنام "کارگر" یا توسط کارگر دیدگاههای ورشکسته ناسیونالیستی تکرار میشود، باید اشاره گونه هم شده به ماهیت غیر کارگری این دیدگاهها پرداخت و بر حقانیت نقدهای مارکسیستی تاکید کرد. در حاشیه این نکته هم مهم است که اینجا و آنجا شاهد تلاش بی حاصلی هستیم که تاریخ واقعی را تحریف و وارونه کنند و همزمان عقاید ضد کارگری را با روکشهای جدیدی به بازار بیاورند.

اهمیت این نامه و نقد آن در این نیست که صادر کنندگانش تاثیر ویژه ای بر حرکت و تفکر کارگران ایران خودرو دارند. دقیقاً برعکس، اهمیت در اینست که این نامه بنام کارگران ایران خودرو دارد عرضه میشود. حقیقت اما اینست که متأسفانه این "جمعی از کارگران ایران خودرو" حتی نمیدانند در این مجتمع صنعتی با سی هزار کارگر و انواع شعب و خطوط تولید و مراکز جانبی چه خبر است! اینکه در محافل سکتاریست و ضد تحزب کمونیستی تلاش میشود این جمع را معادل "کارگران ایران خودرو" قلمداد کنند، و یا عین اخبار اعتراض و مبارزات ایران خودروپها را که توسط حزب ما مرتباً منتشر شده عامدانه و بارها در سایتها با حذف نام و منبع خبر و "به نقل" از این "جمع" منتشر کنند، خود موضوعی دیگر است. این رفتارها علیرغم هر ادعای این طیف متلون فرمیست نسبت به همدیگر، تنها بیانگر ائتلاف اعلام نشده ای علیه یک رگه کمونیستی کارگری مشخص است. اما این مخالفت و تقابل نیز جدید نیست و موضوع بحث این یادداشت نیست. نکته اینست که آنها که دستی در کار دارند بدقت ریاضی طول و عرض و میزان تاثیر و عدم تاثیر و نفوذ کلام این "جمع" را در مجموعه تحركات کارگران ایران خودرو خوب میشناسند. با اینحال میشود آنها را و بویژه سیاست شان را معادل "کارگران ایران خودرو" فرض کرد و با همین عنوان مخاطب شان قرار دارد و عده ای از دنیا بیخبر و مدعی "حزب" و "جمع" و "فعال کارگری" و تعدادی مسئول سایت های مختلف که وجه اشتراک شان ضدیت با کمونیسم منصور حکمت است را بازی داد و سر کار گذاشت!

"انترناسیونالیسم" صنفی

همبستگی کارگری با انترناسیونالیسم کارگری تفاوت زیادی دارد. همبستگی کارگری در ادبیات تریونیستی و اتحادیه ای در بهترین و چپ ترین حالت آن با شعار "همبستگی کارگری مرز نمیشناسد" بیان میشود. در عمل سیاسی این نوع همبستگی در چهارچوب حقوق برسمیت شناخته شده کار در سطح جهانی است که همه اتحادیه های کارگری آنرا قبول دارند و جزو اصول اولیه آنهاست. اگر به آنها مراجعه کنید و از وضع کارگران در فلان کشور بگوئید، آنها عمدتاً معضلی ندارند که در چهارچوب اصول اتحادیه ها به سران فلان حکومت نامه بدهند و در باره دستگیری و یا سرکوب کارگران اعتراض کنند. راست هایشان تذکر قانونی میدهند و چپ هایشان لحن تندتری بکار میبرند. اما اعتصاب علیه دولت و بورژوازی "خودی" در حمایت از کارگران انقلابی و اعتصابی فلان کشور جزو پلاتفرم آنها نیست و اساساً ناسیونالیسم نهادی در سیستم اتحادیه های کارگری معمولاً اجازه چنین اقداماتی را نمیدهد. اگر جانی مثلاً در بندرگاهها اعتصاب کنند، و یا حمل و سائل جنگی و یا کالا به یک کشور را متوقف کنند، اینها یا بیرون سنت حاکم اتحادیه ها شکل میگیرد و یا در تقابل جناح های بورژوازی جای خود را پیدا میکند. تحركات شورائی و عمل مستقیم کارگری کلاً در بیرون و چه بسا در تقابل با سنت اتحادیه ای قرار میگیرند.

با علم به تمام این محدودیتها و هر نقدی که امثال من متعلق به سنت شورائی طبقه کارگر به اتحادیه های کارگری دارم، من استفاده از همین درجه همبستگی کارگری را بسیار خوب و لازم میدانم. کمپین عظیم دفاع از کارگران نفت و انواع اقدام های دیگر برای جلب همبستگی کارگری در 15 سال گذشته اگر به جنبش کارگری ایران صرف نرسانده باشد ضرر نرسانده است. اما وقتی دقت میکنید در تمام اینموارد بخشهای مختلف کارگران در کشورهای مختلف از حقوق کارگری که توسط دولتها سرکوب شده دفاع میکنند و یا خواهان رفع محدودیت از فعالین کارگری هستند. در همین چهارچوب نوعی همبستگی وجود دارد که از سطح رایج همبستگی اتحادیه ای عقب تر است و بیشتر رسته ای و صنفی است. مثلاً کارگران اتوبوسرانی و یا اتحادیه حمل و نقل یا اتومبیل سازان و غیره از همکاران صنف خودشان دفاع کنند و یا این توقع وجود دارد که آنها اول دفاع کنند! حالا اگر اتحادیه اتومبیل سازان در "کشور خودش" در ائتلاف با سرمایه داران پدر کارگران در آلمان را درآورده، این چه توقع بیجائی است که چون همکاران حتماً از کارگران فیات در فرانسه یا کارگران ایران خودرو حمایت کنند؟ این قابل درک است که یک اتحادیه معین عضو مجمع وسیع تر جهانی اش شود و از این طریق خود را به شبکه وسیع تری از اتحادیه ها وصل کند و مجرائی برای حمایت پیدا کند. اما این توقع که عرق صنفی منجر به حمایت کارگری میشود توقعی نابجا و حتی بسیار عقب تر از نرمهای همبستگی کارگری مرسوم میان جنبش اتحادیه ای است.

این تلقی در قلمرو کشوری هم نتایج خودش را دارد. اگر قرار باشد مثلاً نانوایان از نانوایان، قند و شکرپها از قند و شکرپها، نفتی ها از نفتی ها، و ماشین سازان از ماشین سازان حمایت کنند، ما مشکلات بسیار جدی در راه اتحاد و تشکل طبقه مان داریم. ما میتوانیم و باید از هر فرصت و منفذ در خدمت اهداف اصولی و پیشبرد مبارزه کارگری استفاده کنیم. در این تردیدی نیست. اما مطلقاً نباید فراموش کنیم که گرایش صنفی و رسته ای مبارزه طبقه کارگر را محدود و مشروط میکند: در یک کارخانه معین بصورت بخشهای مختلف فنی و ساده و غیره - در

یک کشور معین بصورت کارگران یک رشته مشخص- و در سطح جهانی بصورت کارگران صنایع مشابه. این صنفیگری که اساس و فرض آن قبول تقسیم کار رایج در شاخه های مختلف اقتصاد اعم از تولید و خدمات است، و هر روز بعنوان "هویت" توسط طبقه حاکم بازتولید میشود، نمیتواند نقطه عزیمت سیاست طبقه کارگر و گرایش کمونیستی و سوسیالیستی طبقه باشد. ای کاش "جمعی از کارگران ایران خودرو" از همان سطح تلاشهای تاکتونی فعالین کارگری در ایران و خارج عقب تر نمیرفت.

من کارگرم اما نه در سرمایه داری

"جمعی از کارگران ایران خودرو" در نامه شان خطاب به کنفرانس اتومبیل سازان آلمان نوشته اند:

"ساختار مریض گونه صنعت که فقط با رانت خواری می چرخد و نقش سیاست در آن رل مهمی را بازی می کند باعث این مشکلات است. صنعت ایران نه سرمایه داری است نه از قانون سرمایه داری پیروی می کند و نه دولتی است که از قانون دولت بهره مند باشد!"

این دو جمله ناقابل جوهره دیدگاه مشترک کلیه گرایشات ناسیونالیستی، پوپولیستی و لیبرال چپ است که علیرغم تفاوتهاشان به شکل عجیبی در هم تنیده و بیان شده است. میدانم بحث "رانت خواری" و لغت و لیس "اقا زاده ها" مضمون انتقاد آیکی از سرمایه داری ایران است که بویژه با جنگ جناح ها و ادبیات توده ایستی به زبان و نقد تعدادی چپ نما بدل شده است و ظاهرا این جمع هم جان سالم بدر نبرده است. من از این "جمع" میپرسم سرمایه داری ای در دنیا میشناسید که از مسئله "رانت خواری" میرا باشد؟ اصولا پرداخت ارقام نجومی به بانکها و سرمایه داران توسط دولت ها و انواع تسهیلاتی که دولتهای سرمایه داری در اختیار کارفرماها در اشکال مختلف - و نه فقط اعتبارات - قرار میدهند را چگونه توضیح میدهید؟ آیا شما از سرمایه داری بدون رانت خواری دفاع میکنید و الگویی حی و حاضر برای آن دارید؟

سوال مهمتر اینست که رابطه سیاست و اقتصاد در کشوری مانند ایران را چگونه توضیح میدهید؟ آیا سیاست و نقش آن در اقتصاد امری کمی است یا اصولا رابطه ای ارگانیک دارد؟ این بحث شما با بحث عدم دخالت دولت در اقتصاد و محور بودن رقابت و بازار در چگونگی رشد اقتصادی و رقابت سرمایه ها و همینطور تز "دولت کوچک و کم هزینه" راست افراطی چه مرز مشخصی دارد؟ نظم سرمایه داری و با اقتصاد مد نظر شما که سیاست در آن "رل مهمی" نداشته باشد چه مشخصاتی دارد و مهمتر چه نفعی به حال طبقه کارگر و مزدبگیران دارد؟ سرمایه آدم کم ندارد که از منافعش دفاع کند و سر کارگران را شیره بمالد، شما چرا به موکل سرمایه تبدیل شده اید؟

میگوئید "صنعت ایران نه سرمایه داری است نه از قانون سرمایه داری پیروی می کند!" از نظر شما مناسبات اقتصادی مسلط در ایران چیست؟ نیمه فئودال نیمه مستعمره؟ کشوری با مناسبات پیشا سرمایه داری؟ آیا در این مناسبات "کارگر" بودن شما اتفاقی و استثنائی بر قاعده است؟ آیا شما در قبال کار مزد میگیرید یا گندم و نان و سرشیر و پشم؟ آیا میشود کارگر بود و مزد گرفت اما در کره دیگری که در آن سرمایه داری نیست خودتان را توضیح دهید؟ آیا این دیدگاهها شما را در کنار عقاید عهد عتیقی ناسیونالیسم چپ و پوپولیسم و حتی عقاید توده ایستی "راه رشد غیر سرمایه داری" قرار نمیدهد؟ میشود توضیح دهید که سرمایه داری چیست و بقول خودتان "صنعت سرمایه داری" کدامست؟ فکر نمیکنید که حتی یک کارگر در همان ایران خودرو که این حرفها بگوشش بخورد از تعجب و صرفا با مشاهده ساده زندگی واقعی اش و دیدن تفاوتهای طبقاتی از این حرف شما دو شاخ گنده در می آورد؟ و اگر همه استدلال شما را قبول کنیم، علی القاعده باید شما برای رشد سرمایه داری ایران به یک سرمایه داری "واقعی" تلاش کنید؟

راستی از نظر شما "دولتی که از قانون دولت بهره مند باشد" یعنی چه؟ آیا کسی مانع دولت احمدی نژاد است از قانون دولتش که برفع اوباش سرمایه دار اسلامی تصویب میکند بهره مند باشد؟ اینرا میدانم که عده ای از چپهای دو خردادی و جناحهایی از حکومت میگویند که دولت کنونی که نماینده سرمایه داران است باید به دولت سرمایه داران تبدیل شود. آیا منظور شما اینست؟ مستقل از اینکه شما چه استنباطی از این جمله بدست میدهید، مگر شما وکیل دولت و سرمایه داران و دولتمندان هستید که در مورد بهرمندی و عدم بهره مندی سرمایه داران و دولت شان از قانون ضد کارگری حرف میزنید؟ به ما چه ربطی دارد که دولت سرمایه، هر نوعش، از کدام قانون ضد کارگری در خدمت تلمبار سرمایه بهرمنند میشود؟ مگر وظیفه و امر طبقه ما این نیست که این دولت را - هر چه که هست - واژگون کند؟

دوست عزیز نویسنده نامه! شمانی که هنوز خودت را بعنوان کارگر در یک سیستم مبتنی به فروش نیروی کار و مزدبگیری برسمیت نمیشناسی، شمانی که بجای تلاش برای اتحاد کارگران علیه دولت مرتجع سرمایه داران اسلامی در موضع وکالت و کمبودهای دولت سرمایه ظاهر میشوید، شمانی که این تصویر نازل را از کارگر یکی از مهمترین مراکز صنعتی ایران به کارگر آلمانی میدهید، صورتان اینست که همان کارگران آلمان در این کنفرانس راجع به شما چه بگویند و چگونه فکر کنند؟ واقعا فکر کرده اید که چرا کارگر ایران خودرو حول شما جمع نمیشود و یا شما نمیتوانید میشر اتحاد کارگران ایران خودرو علیه سرمایه داران این قصابخانه باشید؟ این را لازم است شما و نوع شما بدانید که کارگران پیشرو و کمونیست و سوسیالیست در ایران خودرو، ذره ای از این دیدگاهها را راجع به خود و حتی کارگران کوچکترین کارگاهها که با مناسبات بردگی مطلق اداره میشوند ندارند. این دیدگاهها اساسا متعلق به طبقه کارگر نیست بلکه انعکاس نفوذ دیدگاههای جنبشهای بورژوائی در میان کارگران است و در سطح هر چند محدود هم لطامت خود را به امر اتحاد و تشکل کارگران میزند.

روح سرگردان بورژوازی صنعتی

مشغله شما در این نامه بجز خواستههای برحق آن که در تناقض عمیق با دیدگاههایتان قرار دارد، تصویر دیر آشنای ناسیونالیستی است که آرزوی صنعتی شدن ایران و "سری در میان سرها در آوردن" و استقلال اقتصادی را در سر میپروراند. این افق البته در سیاست ایران قدیمی است. زمانی جبهه ملی پرچمدار آن بود. زمانی ناسیونال رفرمیسم حزب توده در قالب جدیدی آنرا بازسازی کرد. با شکست و دگرذیبی سنت جبهه ملی و حزب توده، گرایشات چپ خلقی و ناسیونالیسم چپ این پرچم را بدوش کشیدند و برای صنعتی شدن ایران و استقلال اقتصادی و رفع "وابستگی به امپریالیسم" و "ناموزنی سرمایه داری" و "تقابل با صنایع مونتاز" اسلحه بدست گرفتند. گلایه شما مبنی بر اینکه "وضعیت خودرو سازی در کشور ما یک صنعت وابسته به کشورهای بزرگ جهان سرمایه داری و خودروسازان بزرگ جهانی است. کار ما فقط مونتازکاری است. کشورهای اروپایی بازارهای کشورهای در حال توسعه را بین خود تقسیم کرده اند، بازار خودرو ایران را به فرانسه (پژو)

و رنو) داده اند علاوه بر فرانسه کشورهای دیگر مثل کره با (کیا موتور پراید) مالزی با (پروتون) ژاپن، ایتالیا، ترکیه، روسیه، برزیل و چین در بازار خودرو ایران حضور دارند" و ... بروز غلیظ این تمایلات ناسیونالیستی است که مدتها بود میان کارگران و جریانات چپ بی اعتبار شده بود. واقعیت اینست که این روح سرگردان بورژوازی صنعتی است که در کالبد "جمعی از کارگران ایران خودرو" حلول کرده است تا افق بورژوازی ناسیونالیست را بجای افق کمونیستی بگذارد و کارگر را به اسارت بورژوازی در بیارود. اگر شما خودتان را جای کارگر این کشورها بگذارید در قبال چنین اظهاراتی چه میگوئید؟ مگر کارگران این کشورها نان من و شما را خورده اند؟ مگر ما با نظامی رویرو هستیم که کارگر در هر کشوری برای نیازهای همان کشور تولید کند؟ این سرمایه داری جهانی است که تقسیم کاری دارد و در این تقسیم کار جهانی مواد اولیه و قطعات و تکنولوژی تولید و توزیع و بازار فروش همان اتومبیل و میلیونها کالای دیگر توسط کارگران در گوشه گوشه دنیا صورت میگیرد. محصولات "مونتاژ" همان ایران خودرو دستکم در بازار چندین کشور بفروش میرسد. لابد کارگران این کشورها باید همین گلایه ها را از شرکت ایران خودرو و سایپا و غیره داشته باشند! این عقاید بیش از حد از واقعیات اجتماعی عقب است.

من به این "جمع" و نویسنده این نامه توصیه میکنم رساله "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" منصور حکمت را که سی سال پیش در پاسخ به این نوع دیدگاهها نوشته شده است مطالعه کنند. مباحث متعدد در نقد پوپولیسم و ناسیونالیسم و تحلیل سرمایه داری ایران را مطالعه کنند تا اگر معضل معرفتی است رفع شود. اما اگر این اظهارات تمایلات و حرف دل "جمعی از کارگران ایران خودرو" است، دیگر نه از این آثار و نه از کاپیتال مارکس هم کاری ساخته نیست. "استقلال اقتصادی" در دنیای امروز درست مانند "منافع ملی" از پوچ ترین مفاهیمی است که میتوان پیدا کرد. دیدگاههای عنوان شده در نامه شما در تناقض مهلک با زندگی واقعی هر کارگری است. این دیدگاهها حتی در تناقض با موقعیت هر کارگر غیر صنعتی است که ناچار است برای زنده ماندن کارش و خلاقیتش را هر روز بفروشد و در قبال آن مزد بگیرد. کارگر باید بدوا استقلال فکری و سیاسی و منافع متمایز طبقاتی خود را بشناسد، درک روشنی از تضاد منافع خود با طبقه سرمایه دار و دولت و حکومت سرمایه داران داشته باشد، و خود را علیه کل این پدیده متشکل کند و سازمان دهد. تنها با این نقطه شروع است که کارگر بعنوان یک طبقه میتواند افق تغییر وضع موجود را پیش روی خود بگذارد و بعنوان یک طبقه متمایز با راه حل متمایز بعنوان رهبر آزادی جامعه بمیدان بیاید. *

جنبش مجمع عمومی کارگری

گفتگو با سیاوش دانشور پیرامون اعتراضات کارگران

یک دنیای بهتر: عسلویه یکی از مراکز کلیدی صنعتی در ایران است. یک جزیره کارگری است. قبل از آنکه به نقش اعتراضات کارگری در این مجتمع بپردازیم لطفا کمی در باره وضعیت کار و زندگی کارگران در عسلویه بگوئید. مسائل ویژه کارگران عسلویه کدام است؟

سیاوش دانشور: عسلویه در کمتر از ۱۲ سال از یک روستای متروک و بی اهمیت به یک مرکز بزرگ صنعتی و عبارتی "پایتخت صنعتی ایران" تبدیل شد. اما در این پایتخت صنعتی، مثل هر جای دیگر دنیا، مردم بومی غریبه اند و از آلودگی هوا رنج می‌رند، کارگران محروم اند، طبیعت خشن است، و سرمایه و کارفرما حریص تر از هر جای دیگر. عسلویه جهنم واقعی روی زمین است با گرمای ۴۰ الی ۵۰ درجه در تابستان، فاقد آب آشامیدنی و آنجا که هست بشدت آلوده. عسلویه برای کارگران اردوی بردگی است، اردویی که باید سوده‌های سرشار برای سرمایه تامین کند. کارگران در کمپهایی زندگی میکنند که توسط کارفرمایان و انواع شرکتهای متفرقه پیمانی بپا میشوند. استاندارد این کمپها هم تابعی از سود کارفرما است. برای دستشویی رفتن و دوش گرفتن بعد از کار در این شرایط باید ساعتها وقت صرف کنید. این یک اردوی بردگی است که حتی یک بیمارستان محدود هم ندارد، فاقد دستگاههای تنفسی و اورژانسی اولیه است که بویژه در موقع "حوادث کار" ضروری اند. تصویر کارفرمایان و دولت از این منطقه همان تصویر برده داران قدیم است. کارگر در چشم اینها بشر نیست، حق ندارد، زندگی و آسایش لازم ندارد، حقوق ندارد، و فقط باید جان بکند و مطیع باشد. مدتی کار کردن در این منطقه مترادف است با مبتلا شدن به بیماریهای تنفسی، پوستی، روده ای و غیره. شرایط سخت کار، دوری از خانواده، زندگی اردوگاهی، گرمی هوا و فقدان کمترین امکانات، باعث شده که اعتیاد بیشتر از هر جا شیوع پیدا کند. در این منطقه همدم انسان کارکن لوله آهنی و فولادی و آتش و دود و خاک است. و گاهی انفجار و حوادث دهشتناک که جان چندین کارگر را میگیرد.

سلاطین هم روسای شرکتهای پیمانی، روسای سپاه پاسداران و انواع اوباش حکومتی از جناح های مختلف اند و تا دوره ای البته شرکتهای نفتی و تاسیساتی غیر ایرانی و اروپائی و آسیائی. شرکتهایی که تابع هیچ قانونی و حتی قانون ارتجاعی کار خود رژیم اسلامی نیستند. اینجا قرار بوده بهشت سرمایه داری ایران شود. آخر اینجا منطقه آزاد تجاری است. قرار بود حکومت ایران از این دریچه خود را به دست و پای اقتصاد جهان امروز متصل کند و نمونه ای از بهترین تسهیلات سرمایه ای و قانونی برای سرمایه ها ایجاد کند. عنوان "منطقه آزاد تجاری" اسم رمز اردوی بردگی مدرن سرمایه داری است. شاید باورش سخت باشد اما در این منطقه مهم صنعتی بزرگ که تولید گاز و انرژی را بعهده دارد، معضل جدی برق وجود دارد، آب لوله کشی کیمیا است، و برای گاز مصرفی لوله کشی نشده است. یعنی کارگری که در کمپ زندگی نمیکند و به شهر میروند از بدوی ترین امکانات محروم است در حالیکه خودش تولید کننده انرژی برای ایران و صادر کننده گاز برای منطقه و کشورهای جهان است. عسلویه سمبل تناقض تولید سرمایه داری با رفاه انسان تولید کننده است. عسلویه پیشرفته ترین مدل سرمایه داری اسلامی در ایران است. کارگران علیه این بردگی مطلق تلاش و مبارزه میکنند.

یک دنیای بهتر: بنظرتان نقش و جایگاه اعتراضات کارگری در عسلویه در کل جنبش کارگری چیست؟ آیا کارگران عسلویه همان نقشی را دارند که کارگران نفت در سال ۵۷ داشتند؟ این کارگران تاکنون چه پیروزیهایی داشته اند؟

سیاوش دانشور: عسلویه دستکم یکی از چند مرکز مهم و متمرکز کارگری ایران است با این اختلاف که قرار بوده اینجا الگوی اقتصاد آزاد و آزادی عمل سرمایه ها باشد. قرار بوده مدلی باشد برای بقیه صنایع. امری که با توجه به موقعیت کل حکومت اسلامی و معضلات اش شکست خورد و بویژه بدنبال تشدید تحریمهای اقتصادی بسیاری از فازها نیمه کاره رها شدند و شرکتهای مربوطه یکی پس از دیگری محل را ترک کردند. اهمیت عسلویه در دوره های مختلف فرق دارد. در دوره ای که فازها و پالایشگاهها ساخته میشدند، هنوز نیروی کار این مرکز صنعتی موقت بود. عمدا کارگران ساختمانی و تاسیساتی و البته فنی بودند. بعدتر که پالایشگاهها راه افتاد و مسئله تولید و برنامه چرخه تولید مقرر شد و مشکلات فنی پایه رفع شد، نیروی کار در محل را کارگران عمدتا متخصص و فنی تشکیل میدهند. عسلویه هنوز جای شرکت نفت و گاز سابق را نگرفته اما یکی از مراکز مهم تولید انرژی است و تولید و صدور مواد و مشتقات نفتی را بدوش میکشد. نکته اینست که این مراکز کلیدی جایگاه مهمی در اقتصاد ایران ایفا میکنند و تحرک مهم کارگری در آنها روی سیاست سراسری تاثیر تعیین کننده دارد.

کارگران عسلویه علیه این شرایط غیر انسانی بکرات اعتصاب کردند. مشکلات عدیده ای را از سر گذراندند. مسائلی که ویژه دوران شکستگی این مرکز صنعتی، مدیون سیاستهای راست شرکتهای پیمانی و سیاست تفرقه ملی، و بعضا مدیون ناآگاهی کارگران پیمانی و عمدتا روستائی و غیر متخصص بود. بعد از گذشت دوران کودکی عسلویه، مسائل جای واقعی خود را پیدا کردند. هم ترکیب کارگران عوض شد و هم نیازهای سرمایه و تولید به کارگران متخصص وابستگی پیدا کرد. مبارزه برسر وضعیت زندگی اعم از داشتن آب آشامیدنی، دوش، توالت، غذاخوری، مسکن، وضع کمپها و خوابگاهها، زمان کار و زمان مرخصی ماهیانه، پرداخت حقوقها و سطح دستمزدها از مسائل همیشگی این مرکز بودند. در مواردی کارگران توانستند دستمزدهای ۳۰ و ۴۰ درصد اضافه دریافت کنند و اعتصابات کارگران در موارد متعددی برای خواستهای بزرگ و کوچک به نتیجه رسیده است. اعتراضات یکماه اخیر در این مرکز عمدتا برسر افزایش دستمزد و انعقاد قراردادهای دستمزد با شرکت پیمانی جدید در این مجتمع صنعتی است.

اعتراضات کارگری در عسلویه مانند هر جای دیگر تلاشی برای اعاده حرمت و حقوق کارگران است. آنچه اهمیت و تاثیر این اعتراضات را دو چندان میکند، سنتهای مبارزاتی ای است که کارگران بدست میگیرند و تاثیرات دیرپاتری در وحدت و روحیه کارگران دارد. امروز چتر اختناق نمیگذارد آنطور که باید و شاید تجارب مبارزات کارگری بطور دقیق و متمرکز در میان کارگران و فعالین کارگری بررسی شود. اما این مانع نیست که هر فعال کارگری، هر خانواده کارگری، بنوعی در جریان قرار نگیرد که کارگران در هر مرکز صنعتی چه ابتکاراتی

داشتند، از چه سیاست‌هایی اجتناب کردند، و به چه نتایجی رسیدند. تأثیرات این مبارزات روی پیشروی جنبش کارگری ایران قطعی است. همانطور که تأثیرات یک سنت ضد کارگری و یا یک سنت محافظه کار و قانون‌گرا به سهم خود مخرب است و وحدت کارگران را مورد تهاجم قرار میدهد. اهمیت اعتراضات عسویه حتی در نتیجه بلافصل مطالبات کارگران نیست، هر چند که همین نتایج تاکنون به تحکیم اتحاد و تشکل کارگران کمک کرده است، اهمیت این اعتراضات ماندگارتر است. بار دیگر در ابعاد وسیع کارگران به سنت‌های دیرینه عمل مستقیم کارگری دست می‌برند. این یعنی نقد اجتماعی دیگر سنت‌های مبارزاتی که تاکنون در اتحاد و تشکل طبقه کارگر و حتی در پاسخ به مطالبات رفاهی و روزمره کارگران تأثیر جدی ای نداشته اند. طبقه کارگر ایران از این دریچه از مبارزات متحدانه و پر شور کارگران عسویه درس می‌گیرد.

یک دنیای بهتر: اعتراضات کارگری در عسویه از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. نقش و جایگاه جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری در عسویه چیست؟ این تلاشها چه درسهایی برای سایر بخش‌های طبقه کارگر دارد؟ چگونه این تجربیات را میتوان به سایر مراکز کلیدی گسترش داد؟

سیاوش دانشور: در عسویه مانند بیشتر مراکز کارگری ایران، کارگران انواع روشها را برای احقاق حقوقشان بکار گرفته اند. در کنار هر اعتصاب و اعتراض در سالهای گذشته، همواره عده ای مشغول نامه نگاری برای جناب کارفرما و کارچاق کنه‌های سرمایه در اداره کار و غیره بودند. بعضا امضا جمع شده و کارهای از این دست کم صورت نگرفته است. اما پروسه نامه نگاری از یکسو و سر دوانیدن از سوی دیگر نتیجه ای نداده و لذا کارگران بطور عینی راهی ندارند جز اینکه به نیروی واقعی و متحدشان متکی شوند. یعنی به قدرت مجمع عمومی شان متکی شوند که هر کارگر در پالایشگاه خود را در موقعیت دفاع از منافع خود و هم طبقه آیهایش میبیند. این سنتی ریشه دار در جنبش بین المللی طبقه کارگر است و در ایران نیز قدیمی و شناخته شده است. در سنت مجمع عمومی - شورائی اصل بر این است که کارگران به منافع واحدشان تأکید کنند و بر همین اساس وحدت شان را تأمین و تضمین کنند و این اراده و اتحاد را بمیدان بیاورند. در سنت عمل مستقیم کارگری هر کارگر همواره تصمیم گیرنده است و در دفاع از منافع حضور مستمر دارد. اگر هم کارگرانی به نمایندگی کل کارگران سخن بگویند، صرفا تصمیمات مجمع عمومی را بازتاب میدهد و برخلاف بورکراتهای اتحادیه ای حق و قدرت ویژه ای ندارند. کارگر اگر رضایت میدهد، اگر اعتصاب را خاتمه میدهد، اگر پای قراردادی را امضا میکند، خودش تصمیم میگیرد. یعنی نمایندگان کارگران اگر موافق تصمیم و پیشنهادی از جانب کارفرما هم باشند، ناچارند آن را به رای کارگران در مجمع عمومی بگذارند.

شاید خوانندگان این نشریه یادشان باشد که در دو سه سال گذشته چندین شورائی کارگری در کوره پزخانه ها در زمان انعقاد قراردادها ایجاد شد. کارگران در این مراکز به نادرست به جمع نمایندگان "شورا" میگفتند و البته بدرست در مجمع عمومی شان تصمیم می‌گرفتند که شورا چه بکند و چه نکند. اما بمجرد اینکه یکی از این نمایندگان در مذاکراتی با کارفرماها و مقامات استان برخلاف سخن کارگران پس نشست، کارگران در جاهای دیگر از نمایندگان منتخب شان و به اصطلاح "شورا" خلع ید کردند. این مسئله هر چند خام و اولیه است اما در نوع خود جالب است. اینجا برخلاف نگرش سندیکالیستی و اتحادیه ای که تعدادی نماینده به شاخص تشکل کارگری و سیاستها و ادبیات و همه چیزش تبدیل میشوند، در سنت مجمع عمومی - شورائی این نیروی جمعی و تعقل جمعی و رادیکالیسم جمعی است که تعیین میکند نماینده کارگری چه مشخصاتی داشته باشد و دامنه اختیارش تا کجا باشد.

و بالاخره باید تأکید کرد که تجربه سنت مجمع عمومی - شورائی ویژه عسویه نیست بلکه در بسیاری از مراکز کارگری ایران و بویژه در اعتصابات مهم و بزرگ، ظرف اعتراض توده کارگران بوده است. در عسویه اما کارگران بر این اساس برای تحقق منافع واحد شان یعنی افزایش دستمزدها، متحدانه بمیدان آمدند. در اینجا مجامع عمومی کارگران تصمیم می‌گیرد، رای به اعتصاب یا خاتمه اعتصاب میدهد، اعتصاب و مذاکره میکند. نمایندگان کارگران در این سنت موقتی و در هر مجمع قابل عزل اند و همواره باید تصمیم جمع کارگران را منتقل کنند و هر تصمیم و پذیرش پیشنهادی را از طرف کارفرماها به رای کارگران بگذارند. در عسویه ما با حضور متحد کارگران یک مجموعه بزرگ صنعتی در قالب سنت مجمع عمومی کارگری روبرو هستیم. کارگران در شرایط وخیمی که دارند برای دفاع از حرمت و حقوق شان متحد القول اند. این اتحاد و اراده عمومی تنها وقتی مادی میشود که همه کارگران بتوانند برای آن تلاش کنند. عسویه بار دیگر نشان داد که مجمع عمومی کارترین، در دسترس ترین، عملی ترین و موثرترین ظرفی است که اتحاد و یگانگی کارگران را مستمرا تضمین میکند و بمیدان می آورد. فعالین کارگری همه جا باید به تجربیات و سنت‌های مبارزاتی و روشها و تاکتیک ها بدقت توجه و نتایج را بررسی کنند. به نظر من الگوی مبارزه کارگران عسویه الگویی است که ضروری است در همه مراکز کارگری بوسعت در پیش گرفته شود.

یک دنیای بهتر: یک رکن تبلیغات جریانات سندیکالیست در جنبش کارگری ممکن و مقدر بودن سندیکا در مقایسه با جنبش مجمع عمومی و شوراهای کارگری است. تجربیات جنبش مجمع عمومی در همین شرایط سیاه چه کارنامه ای را در این رابطه نشان میدهد؟ جوانب متعدد تأکید حزب بر جنبش مجامع عمومی از چه روست؟

سیاوش دانشور: خوب معلوم شده است که "مقدور" نیست. چون همان سندیکا را هم که از قانون اساسی و جناحی از حکومت حمایت سیاسی میکند را هم تحمل نمی‌کنند. وانگهی بحث در مورد "آستانه تحمل بورژوازی" نیست. بحث برسر سنت‌های مبارزاتی مختلف است که راههای متمایزی را در مقابل کارگران می‌گذارند. برخلاف این نوع دو قطبی های کاذب که در بحث شورا و سندیکا مطرح میشود، من نظرم اینست که سنت‌های مبارزاتی ریشه دار همواره وجود دارند. وجود نگرش سندیکالیستی یا شورائی الزاما تابعی از وجود یک سندیکا یا یک شورا نیست. این سنتها چه در دوره اختناق و چه در دوره انقلابی هستند و به عناوین مختلف در اعتراض کارگران خود را بیان میکنند. چون این سنت‌های مبارزاتی گوشه ای از نفوذ گرایشات اجتماعی و جنبش‌های سیاسی و طبقاتی در میان جامعه و کارگران هستند. استدلال "مقدور بودن" استدلال سست و غیر عینی ای است و هدف سیاسی اش بسیج کارگران زیر یک سنت محافظه کار و قالب زدن مبارزه کارگر در مرزهای این نظام بطور کلی و بازی در چهارچوب قوانین بورژوازی برای دست یافتن به تشکل کارگری و برخی از حقوق برحق کارگران است. با اینحال سندیکالیست‌های عزیز، بویژه در این اوضاع، نمیتوانند کارنامه قابل قبولی به کارگران ارائه کنند. حتی بعضا با مجمع عمومی مخالفت میکنند. در واقع یک تمایل سندیکالیستی راست خود را در تقابل با خط مشی و سنت مجمع عمومی - شورائی می‌بینند. رگه دیگری که به این زمختی با مجمع عمومی مخالفت نمی‌کند، استدلالش اینست که مجمع عمومی در وقت اعتصاب حتما پیش می آید و خوب است، اما "مجمع عمومی تشکل نیست" و نباید بجای تشکل کارگری در نظر گرفته شود. و وقتی از تشکل کارگری می‌رسید فوراً می‌گوید سندیکا!

وقتی داریم راجع به تشکل کارگری حرف میزنیم، در واقع داریم در مورد **درجه سازمانیابی و قدرت طبقه کارگر** حرف میزنیم و نه ظاهر اداری و بورکراتیک تشکل. داریم در مورد این حرف میزنیم که کارگران به اتکا تشکل شان توانسته اند این درجه اتحاد را میان خود ایجاد کنند و با اتکا به دخالتگری مستمرشان توانسته اند این درجه عقب نشینی را به کارفرما و سرمایه داران تحمیل کنند. یک وجه و بنیاد اساسی تشکل کارگری خصوصیتی است که افراد ذینفع در تشکل مربوطه، یعنی آحاد کارگران یک مرکز صنعتی، دارند و آن چیزی جز قدرتی نیست که کارگران میتوانند در هر لحظه بمیدان بکشند. این قدرت اگر حین اعتصاب و یا تجمع خیابانی بیشتر خود را نشان میدهد، دقیقاً به این دلیل است که در این نقطه توده کارگران نیروی واحد و قدرت واحد و منافع واحدشان را حس میکنند و با اتکا به آن جلو سرمایه داران می ایستند. اتفاقاً وقتی کارگر تشکل اسمی هم دارد و نمایندگان مشغول رتق و فتق امور هستند، چنین قدرتی بیان مادی ندارد. اگر این سیستم مرتباً به مجمع عمومی و توده کارگران متکی نباشد، کارگر قدرتی ندارد و لای بورکراسی منزوی میشود. کارگر وقتی قدرت خویش را حس میکند که آن قدرت بطوری مادی در میدان باشد و برآیند تصمیم جمعی کارگران، هر چه باشد، قطنمای حرکت باشد. در غیر اینصورت کارگر چه علاقه ای دارد که صرفاً در قلمرو حقوق و قانون صاحب تشکل باشد اما در قلمرو واقعی نیرویش مادیت پیدا نکند؟ بسیار واضح است که حتی شکل فرمال و حقوقی و قانونی برسمیت شناسی حقوق و تشکل کارگری بسیار مهم است. اما اینجا بحث برسر این اهمیت و تفاوت بود و نبود آن نیست، بحث برسر محتوای واقعی تشکل و قدرتی است که به توده طبقه کارگر میدهد.

مجمع عمومی تشکل است چون بیان قدرتی از طبقه در مقطعی از مبارزه و جدال کارگر با سرمایه دار است. مجمع عمومی تشکل است چون اتحاد کارگر را معنی میکند و توده طبقه را نمایندگی میکند. مجمع عمومی تشکل است چون قدرت اراده جمعی، تصمیم جمعی، تاکتیک جمعی، انتخاب جمعی کارگران را نمایندگی میکند. مجمع عمومی تشکل است چون اتفاقاً اشکال بورکراتیک و فرمال تشکل کمتر در آن معنی پیدا میکند و عمل مستقیم کارگری و شکل واقعی و مادی تشکل بیشتر و به بهترین وجهی میتواند در آن نمایندگی شود.

وانگهی، مدافعان نظریه "مجمع عمومی تشکل نیست"، علی القاعده باید شورای کارگری را بعنوان تشکل قبول داشته باشند. شورا چیزی جز مجمع عمومی دایره نیست. شورا چیزی جز بمیدان آوردن اراده جمعی کارگران از طریق مجمع عمومی نیست. رکن اساسی و پایه ای و معرفه هر سنت شورائی مجمع عمومی است. بدون مجمع عمومی شورا میتواند به اشکالی بورکراتیک، ضد کارگری و ضد طبقه کارگر تغییر شکل دهد. آن مکانیسمی که کارگر در شورا میتواند اعمال قدرت کند، یعنی انتخاب کند و انتخاب شود، تصمیم بگیرد و یا تصمیمی را لغو کند، گزارش بدهد و گزارش بگیرد و غیره، مجمع عمومی است. این مجمع عمومی است که اصل برابری را میان آحاد عضو تشکل کارگری تأمین میکند و استمرار آن، یعنی حضور مستمر کارگران از طریق مجمع عمومی، مکانیسمی برای حاکم کردن اصل برابری و تقابل با بورکراسی و قدرت مافوق است. مجمع عمومی تشکل است چون پایه هر تشکل واقعی کارگری و منشا قدرت و اتحاد طبقه و مرکزی برای بررسی تصمیمات و بمیدان آوردن اراده توده طبقه کارگر برای اجرای سیاستها و یا لغو آنست.

ما همواره براین نکته تأکید کردیم که نباید این توهم را داشت که در لابلای قوانین و تعهدات دولتها به سازمان جهانی کار و یا امکانات قانون ارتجاعی کار دنبال تشکل کارگری گشت. این گرایش که البته در ایران ضعیف است وجود دارد. سندیکالیسم راست عملاً وجود تشکل را به عروج جناحی از حکومت و حمایت آنها گره میزند. قرار است چراغ این نوع تشکل را حکومتها روشن کنند و البته وظیفه سران این سندیکاهای هم اینست که مانع اعتراض و تحرک کارگری و بویژه تحرک رادیکالهای جنبش کارگری شوند. این افق تماماً شکست خورده است و بویژه در ایران پایه مادی ندارد.

اما جناح چپ تر این سندیکالیسم که بر تشکل مستقل کارگری اصرار دارد، و بخش عمده آن شورا و ایجاد شوراها را ویژه دوره انقلابی میداند، معتقد است که مجمع عمومی تشکل نیست و لذا کارگران نباید دنبال آن بروند. بنظر من این گرایش راست است که امکان و دامنه تشکل کارگری را در تناسب قوای کنونی درک نمیکند. درکی سیاه و سفید از تشکل دارد. از آنجا که نه سندیکا و نه شورا را حکومت تحمل نمیکند، و دستکم تجربه عینی دو سندیکای واحد و هفت تپه جلوی چشم همه است، لذا به روشهای ولونتاریستی و فرقه ای و غیر کارگری رو می آورد. عده ای از هسته های مخفی حرف میزنند، عده ای از شورای مخفی و برخی از کمیته های و نهادهای مخفی و اخیراً سندیکاهای مخفی. جهت عمومی این خط، علیرغم تفاوتها، اینست که تشکل به شکل علنی ممکن نیست و یا اختناق نمیکند ایجاد شود. همینطور تلاش برای ایجاد تشکل را نمیخواهد به بهانه اختناق بایگانی کند. با مجمع عمومی هم موافق نیست و روی خوش به آن نشان نمیدهد. تنها راهی که میماند اینست که باید هسته مخفی درست کرد و برای ایجاد "تشکل کارگری" تلاش کرد!

در دنیای واقعی اما این تلاشها با سنت مبارزه کارگری در تناقضی عمیق قرار دارد. اگر بحث برسر تشکل توده ای طبقه کارگر است، هسته مخفی و شورای مخفی و غیره صرفاً بهانه ای برای تسلیم شدن به اختناق و اعلام "نمیشود" است. کارگر علنی مبارزه میکند، تشکل توده ای امر طبقه کارگر است و توسط طبقه کارگر ایجاد میشود، نه توسط عده ای به نمایندگی کارگران و برای کارگران. این داستان همان موتور کوچک و موتور بزرگ است که اینبار به شکلی جدید و با پسوند کارگر خود را احیا کرده است. این ربطی به مبارزه واقعی و روزمره کارگران ندارد و با سنت های واقعی مبارزه کارگری بیگانه است.

مجمع عمومی شکل مقدور و ممکن تشکل کارگری در اختناق سیاسی است. برپائی مجمع عمومی نه اجازه میخواهد، نه ثبت میخواهد، نه انتخابات میخواهد و نه هیچی. کارگران هر وقت تشخیص دهند در سالن نهار خوری، صحن کارخانه، موقع ورود و خروج شیفت ها، در پارکینگ، مقال درب ورودی، داخل سالن تولید و غیره جمع میشوند. این مجمع عمومی و تجمع طبیعی و اعتراض دسته جمعی کارگران است. واضح است که این شکل مجمع عمومی با مجامع عمومی ای که توسط کارگران یک مرکز صنعتی در شرایط و تناسب قوای بازتری برپا میشود فرق دارد. در این شکل دوم خود تشکل کارگری تحمیل شده و مجمع عمومی یک بروز این تحمیل و تناسب قوای جدید است.

از نظر ما تناسب قوا خود یک موضوع تغییر است. کارگران کمونیست نه منتظر بهتر شدن تناسب قوا میمانند، نه چشم به کسی و جریانی در بالا و سازمان جهانی کار دوخته اند، و نه تسلیم اختناق سیاسی میشوند. بلکه راساً برای تغییر این وضعیت تلاش میکنند. وجود یک جنبش مجمع عمومی در مراکز مهم کارگری یعنی وجود بالقوه دهها شورای کارگری و عروج یک جنبش رادیکال و توده ای کارگری. مجمع عمومی تشکل مقدور امروز و رکن اساسی تشکلهای واقعی فراداست. *

سخنی با کارگران اعتصابی پتروشیمی

آیا اعلام کمیته اعتصاب "یک گام به پیش" است؟

سیاوش دانشور

در اخبار اعتراض و اعتصاب کارگران پتروشیمی "بندر امام"، بیانیه ای اخیراً منتشر شده که تشکیل کمیته اعتصاب را اعلام میکند. این اقدام بطرق مختلف مورد تائید و تمجید عده ای قرار گرفته و از آن بعنوان یک کار اصولی و یک پیشروی نام برده شده است. در این بیانیه از جمله آمده است: "ما به این نتیجه رسیده ایم که بدون ایجاد هماهنگی و تشکل یابی راه به جایی نخواهیم برد. حتی اگر اعتصاب موفق شود و دستاوردی هم داشته باشد بدون ایجاد تشکل و سازمانیابی آن دستاورد هم پایدار نیست و نمی توان آن را حفظ کرد. لذا در قدم اول، کمیته اعتصاب را برپا نموده ایم."

تصور من این نیست و بعید بنظر میرسد که این بیانیه و این نوع اظهار نظر حاصل تصمیم جمعی کارگران اعتصابی باشد. بیشتر به نظر میرسد نظر و تصمیم محافظی از کارگران و یا نهادهای مدافع حقوق کارگران بیرون این اعتصاب است. مستقل از این جنبه، نکته اساسی این بیانیه دادن تصویری یک بعدی و غیر واقعی از یک مبارزه چند بعدی و واقعی کارگری است که با سنتهای جا افتاده مبارزه کارگری در تناقض قرار دارد. این تصویری نادرست است چرا که اعتصابی در این مقیاس را عملاً بدون سازماندهی قبلی و اعتراضی "توده وار" و "خودبخودی" و "بدون برنامه" کارگران معرفی میکند. این تصویر بشدت غیر واقعی است. در اینکه کارگران برای پیشروی و تثبیت دستاوردهایشان به تشکل نیاز دارند تردیدی نیست و میتوان گفت بحثی پیش و پا افتاده است. مسئله سیاستها و روشهایی است که تشکل واقعی کارگران نتیجه آنست. هر فعال واقعی کارگری روز و شب برای امر تشکل تلاش میکند و مشغله تعطیل ناپذیرش است. اما کدام رهبر عملی و فعال واقعا کارگری نمیداند که سازماندادن هر اعتراض و اعتصاب کوچک و بزرگ کارگری بدو مستلزم کار فعالین و رهبران عملی کارگران، مستلزم افق و همفکری بخشهای مختلف کارگران در قسمتهای مختلف هر مرکز کارگری است؟ کدام فعال کارگری جدی نمیداند که حتی آنجا که کارگران در پی واقعه ای واکنش جمعی نشان میدهند، نارضایتی و پتانسیل مبارزاتی به حدی رسیده است که به این واکنش "خودبخودی" بعنوان عمل اعتراضی منجر شده است؟ کدام فعال کارگری نمیداند که کارگران میان خودشان انواع محافل، تشکلهای مختلف و "غیر رسمی" دارند و هر اعتصاب و اعتراضی برای هر خواست و مطالبه ای اساساً مبنائی جز تحرک و تلاش این لایه از کارگران ندارد؟ در این طیف چه کسی نمیداند که جمع فعالین کارگری تصمیم گیرنده و موثر در راه انداختن یک اعتصاب عملاً و در فقدان وجود تشکلهای برسمیت شناخته شده و یا تحمیل شده کارگری، نقش "کمیته کارخانه" و "کمیته اعتصاب" و ... را ایفا میکنند؟

"کمیته اعتصاب" قبل از اعتصاب عملاً وجود دارد، گامهای مختلفی را برداشته و موانعی را رفع کرده و گرنه اعتصابی رخ نمیدهد. اعلام کمیته اعتصاب "یک گام به پیش" نیست، "گام اول تشکل پایدار" نیست، بلکه منعکس کننده تصویری ناقص و یک بعدی از سوخت و ساز پیچیده مبارزه کارگری و پروسه تشکل یابی کارگران است. در شرایط کنونی و در متن یک اعتصاب و کشمکش کارگری، اعلام کمیته اعتصاب مضرات بیشتری هم دارد. اولاً، در فضای امنیتی و پادگانی حاکم به مراکز و صنایع بزرگ اعلام کمیته اعتصاب به تهاجم فی الحال موجود نیروی سرکوبگر اطلاعاتی و امنیتی توجیه بیشتری میدهد. ثانیاً، با دستگیری هر فعال کارگری اعمال فشار برای معرفی اعضای "کمیته اعتصاب" افزایش می یابد و امکان جایگزینی این کمیته برای اعتصابی که ضربه خورده است کمتر میشود. ثالثاً، کمیته اعتصاب تدریجاً نقش تصمیم گیری توده کارگران اعتصابی را برای چگونگی پیشبرد اعتصاب و اتخاذ تاکتیک های مناسب در قبال تحرکات کارفرما و نیروهای امنیتی کمتر و کمتر میکند و نیروی واقعی اعتصاب را کاهش میدهد.

دوستان عزیز، همزمان! اعتصاب شما برحق تر از برحق است. خواست شما خواستی عادلانه و سراسری در میان طبقه کارگر ایران است. خواست شما سالها قبل توسط دولت اسلامی و مصوبه اش برسمیت شناخته شده است. اتفاقاً برای یک رهبر هوشیار کارگری که در میدان مین حرکت میکند، تاکید بر این خواست و مانور در قلمرو "کار قانونی" – و نه تمجید قوانین ضد کارگری و یا تاکید بر اجرای قانون های حکومتی بعنوان هدف – یک دستاویز است که میتواند بکار گرفته شود. هر کارگری میتواند بگوید خودتان قانونی تصویب کردید که خواست کارگران بوده است و من هم همین را میخواهم. هیچ دلیلی وجود ندارد که امر تشکل یابی را که خواست واقعی شما و بخشهای مختلف طبقه کارگر ایران است به اعلام کمیته اعتصاب گره زد. در این اقدام به نظر من نسجیده، از طرف هر کسی صورت گرفته باشد، ذره ای پیشروی در خدمت تشکل کارگری دیده نمیشود. در قبل و متن و بعد هر مبارزه کارگری انواع اتحاد و آرایش های کارگری میتواند وجود داشته باشد و عملاً وجود دارد. در شرایطی که کارگران برای خواست و منافع عمومی وارد اعتصاب میشوند، وظایف اساسی رهبران و فعالین کارگری اولاً حفظ این اتحاد است. ثانیاً تقویت این اتحاد از طریق مشارکت دادن مستمر توده کارگران ذینفع در روند مبارزه و تصمیم گیری است. ثالثاً، تحلیل و تشخیص مرتب تناسب قوا و پرهیز از هرگونه راست روی و چپ روی است که هر کدام بنوبه خود میتواند یا اعتصاب را زمین بزند و یا اتحاد ایجاد شده میان کارگران را متلاشی کند. صلاحیت رهبران کارگری برای توده کارگران در این پروسه کشمکش دائمی تثبیت و برسمیت شناخته میشود.

از کمیته اعتصاب تا ایجاد سندیکا

در بیانیه منتشر شده عنوان شده است که "هدف نهایی ما تشکیل سندیکای مستقل کارگران ماهشهر است." و کمیته اعتصاب و اعلام آنرا بعنوان "گام اول" و "زیربنای" این تشکل قلمداد کرده است. در این باره ضروری است که به تجارب تاکنونی مبارزه کارگری در صنایع مختلف توجه اکید شود. از این بگذریم که "هدف نهایی" طبقه کارگر ایران نمیتواند ایجاد سندیکا باشد. مبارزه ما اگر سیری دارد در یک کلام اینست: مبارزه اقتصادی تا رهائی اقتصادی! و این با سندیکا و تشکل آن هیچ جای دنیا متحقق نشده است.

اما تا به بحث تشکل برمیگردد، یک بعد واقعی و کلیدی تشکل یعنی بمیدان آوردن توده کارگران هر مرکز صنعتی برای اهداف فوری و واقعی و منافع عمومی کارگران در هر مرحله معین. امروز که مجدداً هزاران کارگر پتروشیمی اعتصاب کردند، مهمترین بنیان تشکل و تشکل واقعی در حین اعتصاب اتکا به مجمع عمومی و تصمیم جمعی کارگران است. اتکا به حرکت جمعی و اعلام جمعی خواسته‌های کارگران است. پرهیز از سیل کردن رهبران عملی و فعالین اعتصاب در سطوح مختلف و دخیل کردن کارگران در امر مشترک شان است. تشکل امری کتابی و آرمانی نیست بلکه در پروسه مبارزه واقعی کارگری ایجاد میشود. کارگر باید ببیند و لمس کند که در امر و منافعش دخیل است و دخالت او نتیجه میدهد. این روند است که نیاز به تشکل و حفظ دستاوردها را ضروری میکند. و تشکلی که در متن یک اعتراض و اعتصاب و یکدوره مبارزه کارگری ایجاد میشود، یعنی تشکلی که هر کارگر فلان مرکز صنعتی خود را در آن ذینفع میداند، تشکلی پایدار و مناسب ترین تشکل کارگری است. اگر کمیته اعتصاب قرار است زیر بنای سندیکا شود، از حالا معلوم است که روند برعکس طی میشود و همین میتواند مخاطرات جدی برای همین اعتصاب و شکست آن فراهم کند.

باید براین تاکید کرد که این حق کارگران است که هر نوع تشکلی را که مناسب میدانند ایجاد کنند و وظیفه هر فعال و دوستدار جنبش کارگری است که از هر درجه از اتحاد و تشکل کارگران در مقابل جمهوری اسلامی سرمایه داران قاطعانه دفاع کند. اما تشکلی که قرار است با هیئت موسس های بی نام و نشان و بدون دخالت توده کارگران و در موارد زیادی بدون اطلاع کارگران مرکز مربوطه ایجاد شود، تشکل نیست. اگرچه نیتی شریف و تلاشی برای تشکل کارگری باشد اما عملاً به ایجاد وحدت و یگانگی و تشکل کارگران منجر نمیشود.

دوستان عزیز، فعالین کارگری و کارگران فعال علیرغم تفاوت در دیدگاهها، در بیشتر مراکز صنعتی همواره به ایجاد انواع نهادها که بتواند مجموعاً اتحاد و همدلی و آگاهی طبقاتی را تعمیق کند دست میزنند. از نهادهای مختلف و علنی و طبیعی تا صندوق همیاری و صندوق اعتصاب و کمیته کارخانه و کمیته اعتصاب و غیره به اشکال مختلف وجود داشته اند و وجود خواهند داشت. اما همه اینها، اگر واقعاً به امر اتحاد کارگران کمک کند، خود را در مقاطعی نشان میدهد که کشمکش کارگر و کارفرما به اوج میرسد اما خود این نهادها به تنهایی نمیتواند "سنگ بنا یا گام اول" تشکل کارگری قرار گیرد. آیا سنگ بنایی محکم تر از این میتوان سراغ گرفت که اجتماع کارگران اعتصابی به آن رای دهد؟ آیا نفس تجمع کارگران و قبول و رد سیاستی و یا تصمیم به اعتصاب یا ادامه و یا خاتمه اعتصاب اساس تشکل کارگری نیست؟ تشکل واقعی کارگران در وضعیت و شرایط کنونی مجمع عمومی است. مجمع عمومی یعنی اراده و تصمیم کارگران و کارفرما و عواملش باید به جمع کارگران جوابگو باشد. تنها مجمع عمومی میتواند تصمیم و دخالت کل کارگران را تضمین کند و مجمع عمومی پایه و رکن اساسی شورای کارگری است. سیاستی که اتفاقاً نمیخواهد به همین مکانیزم و همین اراده و همین منافع عمومی کارگران متکی شود، ناچاراً به نهادهای ریش سفیدی، به کمیته های مخفی با هر نامی و به نیابت از کارگران رو می آورد. واضح است که این سیاست سندیکا خواهد چون سندیکا قرار نیست مستمراً کارگر را در سرنوشتش دخالت دهد و یک یا چند نفر میتواند به جای چند هزار نفر موضع بگیرد و به دنیا بعنوان نظر کارگر بفرشد. من صمیمانه از دوستان و فعالین کارگری درگیر در این اعتصاب میخواهم روی جوانب این اقدام فکر بیشتری بکنند و در باره سیاستهایی که اتحاد کارگران و مبارزه شکوهمندشان را مورد مخاطره قرار میدهد تجدید نظر لازم را بعمل بیاورند. *

اعتصاب، رهبری، تاکتیکهای اعتصاب

سیاوش دانشور

اعتصاب کارگران پتروشیمی موقتا پایان یافت. بار دیگر کارگران با وعده های سرخرمن و تهدید عوامل حکومتی و سیاست تفرقه کارفرما بدون رسیدن به مطالبات برحق شان سر کار برگشتند. حتی حقوقهای معوق کارگران را پرداخت نکردند. اما این اعتصاب و هر مبارزه کارگری فی النفسه دارای اهمیت و تاثیرات دیرپاتری است. بمیدان آمدن متحدانه کارگران، تاکید بر خواستههایشان، تلاش برای ایجاد تشکل و قطبی کردن فضای سیاسی حول مبارزه کارگری، به همان درجه ای که ممکن شد، از نقاط قوت اعتصاب کارگران پتروشیمی است. ظاهرا اعتصاب پتروشیمی بدون نتیجه موقتا تمام شد اما شعله این مبارزه و طرح مجدد خواست امنیت شغلی بزودی در دیگر مراکز کارگری زبانه خواهد کشید. لذا داشتن سیاستی دقیق برای پیشروی و پیروزی در اعتراضات در دور آتی، مهمترین سوال و محوری ترین موضوع برای بسیج بخشهای مختلف طبقه کارگر است که چه بلافصل و چه در دراز مدت در تحقق مطالبه امنیت شغلی ذینفع اند.

اعتصاب همینطور با محدودیتهای جدی همراه بود. محدودیتهایی که اساسا ریشه در روشهای سازماندهی و تاکتیکهای اعتصاب دارند. در این زمینه چند موضوع اساسی را میتوان برشمرد:

مدت زمان اعتصاب

تاکتیک اعتصاب طولانی بویژه در شرایط کنونی برخلاف تمجیدهای چپ غیر کارگری یک تیغ دولبه است. اعتصاب طولانی یک جنگ فرسایشی را به کارگران تحمیل میکند و با توجه به وضعیت وخیم اقتصادی کارگران این سیاست از همان ابتدا نطفه شکست اعتصاب را در خود میپروراند. تاکتیک اعتصاب طولانی تنها در موارد نادری میتواند چشم انداز پیروزی داشته باشد. اولاً باید شرایط عمومی سیاسی جامعه و تناسب قوای طبقاتی بدرجه ای به نفع کارگران باشد که طولانی شدن اعتصاب نتایج بسیج کننده تر داشته باشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات و موج حمایت سیاسی تعیین کننده در دیگر مراکز کارگری و در جامعه را به همراه بیاورد. در فقدان چنین شرایطی این سیاست به ضد خود تبدیل میشود چرا که فضای فراخی برای کارفرما و عواملش جهت مانور و اعمال سیاست تفرقه و تطمیع و تهدید و غیره باز میکند. همینطور در این چهارچوب امکان دلسردی و ناامیدی توده کارگران زیاد است و به اتحاد اولیه کارگران در آغاز اعتصاب ضربه میزند. نکته مهمتر و ضروری برای یک اعتصاب طولانی موقعیت اقتصادی کارگران است. کارگر باید از درجه ای رفاه و پس انداز و توان این جیب و آن جیب کردن طی مدتی برخوردار باشد تا امکان وارد شدن به اعتصاب بیش از یک هفته را داشته باشد. اما سیاست و سنتی که تاکتیک "جنگ تا پیروزی" را توصیه میکند، نه فقط درک نادرستی از مجموعه شرایط کارگران دارد بلکه نسبت به سرنوشت یک مبارزه کارگری اگر لاقید نباشد بی توجه است. چنین سیاستی شاید برای یک اعتراض دانشجویی آنها با درجه زیادی اغماض مناسب باشد اما برای کارگران و اعتصاب کارگری در هر شرایطی بطور قطع نه فقط مطلوب نیست بلکه مضر است.

تنهایی کارگران پیمانی

در اعتصاب کارگران پیمانی پتروشیمی کارگران رسمی شرکت نکردند. معنی عملی این اقدام اینست که مسئله امنیت شغلی "صرفا به کارگران پیمانی مربوط است!" من تردید ندارم که قلب بسیاری از همکاران و دیگر کارگران در سراسر ایران با این اعتصاب بود و خواهان پیروزی شان بودند اما این ایدا کافی نیست. کسی که فکر میکند اعتصاب در حلقه ضعیف یک مجتمع کارگری منشا پیروزی در یک نبرد سراسری و تحقق خواستی سراسری است، مطلقا درک روشنی از محدودیتهای مبارزه کارگری و تلاش برای رفع آن ندارد. نکته مهمتر و دردناک تر که در اخبار اعتصاب هم منعکس میشد این بود که کارفرما کار کارگران پیمانی اعتصابی را روی دوش کارگران رسمی گذاشته است. این اقدام کثیف و ضد کارگری کارفرما، به هر درجه ای که پیش رفته است، عملا نتیجه اش این بوده که تحت فشار از کارگران رسمی اعتصاب شکن ساخته است. چه کسی در این تردید دارد که کارفرماها و سرمایه داران همواره با اعتصاب مقابله میکنند و یک راه کلاسیک آنها اعتصاب شکنی است. در همین اعتصابات پتروشیمی تلاش کردند از سایتها و مراکز دیگر ایران کارگران را به ماهشهر منتقل کنند تا در همان قدم اول اعتصاب را در نطفه خفه کنند که خوشبختانه نتوانستند. اما در محل تلاش کردند که قدرت اعتصاب را با افزایش کار و اعمال فشار به کارگران رسمی تا هر جا که میتوانند جبران کنند و در خدمت شکست اعتصاب به خدمت بگیرند. کارگران رسمی، که کسی تردید ندارد از کارگران اعتصابی حمایت هم کردند، نه فقط میبایست آگاهانه و قاطعانه از پذیرفتن حجم بالاتر کاری اجتناب میکردند بلکه میبایست در حمایت از همکاران پیمانی شان وارد اعتصاب میشدند. معنی واقعی و بلافصل و فوری و تعیین کننده امر حمایت عملی که کارگران اعتصابی خواهان آن بودند جز این نمیتوانست باشد. در چنین شرایطی، یعنی ورود یکپارچه کارگران رسمی و پیمانی به اعتصاب، نه اعتصاب مستلزم این زمان طولانی بود و نه به نتیجه کنونی ختم میشد.

اعتصابات زنجیره ای

اگر اعتصاب طولانی با محدودیت و موانع واقعی روبرو است و میتواند تاکتیکی شکننده و دولبه باشد، رهبران کارگری می بایست چه تاکتیکی اتخاذ میکردند؟ تجربه اعتصابات کارگران صنایع فولاد اصفهان که برای همین مطالبه امنیت شغلی صورت گرفت، و نه فقط پیروز شد بلکه به بیرون انداختن صاحبان شرکت های پیمانی که همان روسا و سهامداران صنایع فولاد بودند منجر شد، تنها یکی از الگوهای عملی اعتصابات زنجیره ای و کوتاه مدت است.

رهبران عملی و درگیر در پتروشیمی ضروری بود برنامه اعتصاب را طوری سازماندهی میکردند که از وارد شدن به اعتصاب کارگران رسمی در مرحله ای اطمینان داشته باشند. اعتصاب میتواند با دو واحد و خط تولیدی شروع میشود و طی یکی دو روز واحدهای دیگر

بصورت زنجیره ای ملحق می‌شدند. با اعمال فشار کارفرما و مانورهای سرکوبگرانه شان علیه اعتصاب، واحدهای کلیدی دیگر وارد اعتصاب می‌شدند طوری که در مدت معینی کل کار بخوابد. در چنین شرایطی که بسته به اهمیت خطوط تولید و وابستگی آنها به همدیگر و درجه آمادگی کارگران و احتساب فاکتورهای دیگر، تاکتیک جنگ فرسایشی کارفرما با کارگران و قدرت مانور امنیتی و سرکوبگرانه یا شکست می‌خورد و یا به حداقل می‌رسید. در چنین شرایطی کارفرما و مقامات حکومتی ناچار بودند فوراً عکس العمل نشان دهند و مسئله را طوری حل کنند.

همینجا باید یادآوری و تاکید کرد که ادعای فرماندار و دیگر اوباش حکومتی مبنی بر اینکه مطالبه کارگران امری سراسری و مستلزم تصویب قانون در مجلس و غیره است، پوچ و تنها کارگران را دنبال خود سیاه فرستادن است. تجربه کارگران صنایع فولاد اصفهان نشان می‌دهد که این ادعا اعتبار ندارد و برسمیت شناختن مسئله امنیت شغلی توسط کارفرما تابعی از نحوه ابراز وجود کارگران، نوع رهبری، تاکتیکهای مبارزاتی، اتکا به مجمع عمومی و فاکتورهای از این دست است. جنبش مطالبه امنیت شغلی از پتروشیمی ها شروع نشده اما یک مطالبه سراسری طبقه کارگر در ایران است.

جنگ کارگران با حکومت اسلامی سرمایه داران ادامه دارد. ضروری است در دور بعدی نبرد کارگران با کارفرماها و حکومت شان، در تبیین سیاستها و تاکتیک ها و شیوه رهبری و سازماندهی مواردی از این دست مورد توجه قرار گیرد.*

۱۲ اکتبر ۲۰۱۱

باز هم در باره تاکتیک های کارگری

پاسخی به علیرضا بیانی

سیاوش دانشور

آقای علیرضا بیانی در نقد مقاله "آیا اعلام کمیته اعتصاب "یک گام به پیش" است؟" یادداشتی با عنوان "تشکیل کمیته اعتصاب یک گام اساسی به پیش" منتشر کرده اند. یادداشت طولانی علیرضا بیانی روی این نکته نادرست و غیر واقعی بنا شده که سیاوش دانشور و گرایش سیاسی اش "مخالف تشکیل کمیته اعتصاب" اند و به کارگران توصیه میکنند که کمیته اعتصاب نسازید! اگر ایشان یادداشت "آیا اعلام کمیته اعتصاب یک گام به پیش" است؟" را با دقت بیشتری میخواند بیشتر مقاله اش غیر ضروری میشد. چون ما در این یادداشت حتی یک کلمه در مورد مطلوبیت و عدم مطلوبیت **تشکیل** کمیته اعتصاب نگفته ایم بلکه نقدی راجع به **اعلام** کمیته اعتصاب آنهم بعد از وقوع اعتصاب و معرفی آن بمثابه "**گام اول**" **تشکیل سندیکا بعنوان "هدف نهایی" کارگران پتروشیمی** است.

ما اتفاقا تاکید کرده ایم که هیچ اعتصابی بدون تلاش لایه هائی از کارگران و رهبران کارگری که سازماندهندگان اعتصاب اند رخ نمیدهد. این لایه فعالین کارگری همواره آرایش های مختلفی در درون خود دارند. انواع کمیته ها و محافل و بحث و جدل و همفکری میان این لایه کارگران پیشرو وجود دارد. اینکه گرایشات سیاسی کنکرت تر چه اسمی روی این سوخت و ساز پایه ای تر پیشروان کارگری میگذارند و یا چه توصیه هائی در مورد این داده های درونی طبقه کارگر بعنوان تشکل میکنند موضوع دیگری است. اما نفس تلاش بخشی از کارگران برای سازماندهی اعتصاب و قانع کردن کارگران یک مرکز صنعتی را نمیتوان قلم گرفت. لذا یادداشت علیرضا بیانی که اساسا ناشی از یک بدفهمی و تفاوت **تشکیل** کمیته اعتصاب با **اعلام** کمیته اعتصاب است پاسخ نمیخواهد و خواننده علاقه مند میتواند به لینک مقاله که ضمیمه است مراجعه کند.

بحث دقیقا اینجاست که ایشان و جریانات متفرقه ای که اعلام کمیته اعتصاب را سرفصل جدیدی از مبارزه کارگری قلمداد کردند، بدوا درک معوج خود را از تحرک طبقه کارگر بعنوان "توده بی شکلی" بروز میدهند که گویا ناگهان به درجه ای از "آگاهی" و ضرورت تشکل رسیده که خود را در اعلام کمیته اعتصاب متبلور کرده است! همین جریانات و محافل وقتی راجع به اعتراضات دانشجویان یا زنان و حتی در باره جنبش اسلامی و طبقه حاکم اظهار نظر میکنند، انواع دیدگاهها و گرایشات و جناح ها را برمی شمارند ولی وقتی به کارگر و جنبش اش میرسند این قانون صدق نمیکند! اینجا دیگر کارگر "توده" است، خط و سیاست ندارد، سوخت و ساز درونی ندارد، متأثر از گرایشات پایدارتر سیاسی و اجتماعی نیست، بیرون کارخانه پدیده قابل بررسی و معینی بعنوان شهروند نیست، نهایتا در کارخانه است، مسائلس "صنفي" است، فوئش باید دنبال سندیکا باشد و مسائل صنفي اش را طرح کند و سیاست را برای طبقات دارا و روشنفکران بورژوا بگذارد. در این سنت سیاسی "آگاهی" گوهری است که باید از بیرون به درون طبقه برود و غیره.

همینطور بیانی سعی کرده تذکر ما به رفتار نسنجیده و غیر ضروری اعلام کمیته اعتصاب در تناسب قوای کنونی را به "ترس" من و لایه "شجاعت" خودشان ترجمه کند. مشکل شما و کسانی که به تمجید اعلام کمیته اعتصاب پرداختند اینست که تفاوت "شجاعت" و "رادیکالیسم" را با بی مسئولیتی در قبال سرنوشت یک اعتصاب و امنیت رهبران کارگری متوجه نیستید. فرض کنیم که شما طرفداران تشکیل سندیکا میخواهید از دل یک اعتصاب تشکل کارگری بیرون بیاورید. بحث برسر درک پراتیکی و رهبری یک جنبش واقعی است. حرکتی که با میزان معینی از آمادگی و اتحاد و توان مبارزاتی به صحنه آمده را نمیتوان و نباید هر باری را روی دوش آن گذاشت که با درجه اتحاد و آمادگی عمومی کارگران تناسب ندارد. نمیتوان ذهنیت را جای واقعیت نشاند. اعتصابی که بخش کثیر کارگران حتی کارگران پیمانی در آن شرکت ندارند، اعتصابی که متاسفانه کارگر رسمی بار بخشی از کار و تولید کارگران اعتصابی را بدوش میکشد، اعتصابی که بدون تاکتیک مرحله ای آغاز و بتدریج آب میرود و نهایتا کارگران ناچار میشوند سر کارشان برگردند، آدم باید ساده دل یا بیربط به واقعیات مبارزه کارگری باشد که تصور کند از دل این اعتصاب بلافاصله تشکل پایدار کارگری در می آید. واقعیت اینست که کارگران پتروشیمی ماهشهر امروز بعد از نتیجه نگرفتن از اعتصابشان به همان درجه آغاز اعتصاب متحد نیستند. ناامیدی و سرخوردگی میانشان کمتر نشده است. کسی که به تشکل کارگری و اتحاد کارگران فکر میکند، باید لحظات و مکانیزم ایجاد این اتحاد و تشکل را بشناسد. کارگری که از یک اعتصاب متحد تر و آگاه تر و مصمم تر بیرون می آید آمادگی بسیار بیشتری برای ارتقا اتحاد و ایجاد تشکل دارد. فعلا نوع تشکل بجای خود. اما کسانی که اعلام یک کمیته را بجای حضور مستمر کارگران در امر روز خودشان "تشکل کارگری" و سنگ بنای سندیکا آنهم بعنوان "هدف نهایی" مینامند، و حتی نمیتوانند از بحث "سندیکا بعنوان هدف نهایی کارگران" دفاع کنند، همین مسائل ساده و واقعی و هزار بار تجربه شده در جنبش بین المللی طبقه کارگر را درک نمیکند و اتفاقا ذهنیت کتابی خود را جای سیر واقعی مبارزه کارگری میگذارند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، خوشبختانه کارگران پتروشیمی به این نوع دیدگاه توجهی نداشتند و اساسا اعلام بیخبری میکنند.

مقاله علیرضا بیانی مملو از نکات پراکنده و تفسیر دلخواهی از مباحث ماست که وارد شدن به تک تک آنها حوصله خواننده را سر میبرد. اما جوهر حرف او اینست که مجمع عمومی و شورا شدنی نیست، اگر هم شدنی و خوب باشد مناسب شرایط امروز نیست. تز اساسی ایشان و تعداد بیشتر دیگری اینست که "سطح کنونی آگاهی و مبارزه کارگران و مطالباتشان با ایجاد سندیکا منطبق است و شورا به دوره انقلابی و دوره تسخیر قدرت سیاسی تعلق دارد!!" این تلقی از بنیاد معیوب است و اساسا جنبش کارگری را نمیشناسد و یا آگاهانه به سندیکالیسم و گرایش رفرمیستی سواری میدهد. معلوم نیست چرا در صدها اعتصاب مجمع عمومی شدنی است، تشکل شورا در مهمترین صنایع ایران همین امروز شدنی است، اما در ذهن بیانی و طرفداران "زنده باد سندیکا" ناشدنی است؟ شماها که خود را فعال کارگری و طرفدار ایجاد تشکل کارگری معرفی میکنید، شماها که اعلام هر کمیته کاغذی و اینترنتی و نامربوط به محل کار و توده کارگران را بعنوان "سنگ بنای" تشکل در بوق میکنید، و همزمان در مورد ایجاد شورا و تشکل بزرگترین مجامع عمومی و اعتصابات آگاهانه سکوت میکنید، مشکل تان اینست که دسته جمعی میخواهید سنت رادیکال کارگری را در مقابل سنت رفرمیستی قربانی کنید و یا در بهترین حالت جناح چپ سندیکالیسم

باشید. حتی تا آنجا پیش می‌روید که راجع به تلاش واقعی و مبارزات کارگران سکوت می‌کنید چون با ذهنیت و تئوریهای شما نمیخواند. این تلقی نادرست از وجود گرایشات و سنتهای متمایز مبارزاتی در طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست بلکه تلقی ابتر از کارگر و طبقه کارگر در جامعه ای صنعتی مانند ایران است که گویا تا دوره انقلابی حق تشکیل شورا و مجمع عمومی ندارد و در بهترین حالت باید سندیکا تشکیل دهد چون سطح مطالبه و آگاهی و مبارزه اش همین است!؟ دوست عزیز، این ذهنیت روشنفکر بورژوا و حکیم باشی های سوسیالیست به طبقه کارگر است و با واقعیات زندگی و مبارزه طبقه کارگر و تجارب عینی مطلقا خوانائی ندارد.

شما بعنوان مبلغ ایجاد سندیکا بحدی به شورا و مجمع عمومی آلرژری دارید که این جملات را روی کاغذ می آورید؛ " ... هر چند که دست کم در یک دهه اخیر، همه خیرهای مبارزه ضد سرمایه داری، نه از تشکلات شورایی و احزابی با نام کارگری و لغو کار مزدی و مجمع عمومی، که از سوی گرایشات طرفدار تشکیلات سندیکای بوده است..."

واقعا از بیان این جملات مطمئن هستید؟ بقول انگلیسی ها دو بار فکر کردید و اینها را نوشتید؟ کسانی که بیانیه به اسم کارگران میدهند و "هدف نهائی" کارگران پتروشیمی را سندیکا اعلام میکنند، باید روز روشن این همه اعتراضات و مبارزات رادیکال کارگری را یا تحریف کنند و لاک بزنند و یا دسته جمعی به جیب سنت سندیکالیستی بریزند. اگر واقعیت بیرونی با تئوریهای شما نمیخواند، با قلب و واقعیت وضع را بدتر نکنید بلکه فکری به حال این تئوریها و تمایلات واقعی سیاسی تان بکنید.

چند کلمه در باره کمیته اعتصاب

تجارب مبارزه کارگری در برخی از مراکز صنعتی و مشخص تر نساجی ها که اتفاقا متکی به مجمع عمومی منظم و انتخاب و تصمیم جمعی کارگران بود، نشان میدهد که ایجاد انواع کمیته های جانبی از جمله کمیته اعتصاب توسط کارگران تجربه شده است. وظایف کمیته اعتصاب مربوطه، نه ایفای نقش سنت "ریش سفیدی" به نیابت از کارگران و کنار گذاشتن سنت مجمع عمومی قبل و حین اعتصاب بلکه بعنوان نهادی برای پیشبرد بهتر و بسیج نیرو برای اعتصاب استفاده میشد. مثلا کمیته اعتصاب وظیفه داشت خبر رسانی کند، مرتبا اخبار مجامع عمومی و تحرکات و اعتراضات و مذاکرات کارگران را طی اطلاعیه هایی به رسانه ها و مردم در شهر خبر دهد. یک وظیفه دیگر کمیته اعتصاب جلب حمایت از دیگر بخشهای طبقه کارگر در دیگر مراکز صنعتی از اعتصاب و مطالبه طرح شده توسط اعتصابیون بود. یک وظیفه دیگر سازماندهی گروههای داوطلب برای جمع آوری کمک مالی، کمک به خانواده های کارگران اعتصابی، ایجاد همبستگی در محلات کارگری، ... و در یک کلام قطبی کردن فضای سیاسی حول یک اعتصاب کارگری بود. کمیته اعتصاب و اعضای آن بخشا مستقیما درگیر اعتصاب بودند اما هیچ تصمیمی را بیرون از مجمع عمومی کارگران و بدون رای و انتخاب کارگران نمیگرفتند. نمایندگان کارگران در هر مقطع اعتصاب ترکیب متفاوتی داشت. بعضا اعضای از کمیته اعتصاب در آن بودند و در موارد زیادی نبودند. نفس کمیته اعتصاب و تشکیل آن آلترناتیو اعمال اراده کارگران نبود. اما در برخی سنتهای سیاسی کمیته اعتصاب ایده آلیزه میشود، جای اراده جمعی کارگران را میگیرد، و به نسخه ای جادویی برای شکل تبدیل میشود. همه اینها براین درک وارونه متکی است که توده کارگران "ناآگاهند"، "فاقد توان برای اتخاذ تصمیم جمعی اند"، "مجمع عمومی و شورا به دوره انقلابی تعلق دارد"، "سندیکا عملی تر و بهتر است" و غیره. اما در دنیای واقعی و برای پیشروان طبقه که در هر قدم تلاش میکنند اتحاد و تشکل کارگران را به اشکال مختلف تقویت کنند، تشکیل کمیته اعتصاب و هر کمیته ضروری دیگر تنها ارگانی برای تقویت سازمان درونی و تشکل کارگران است و نه خود آن و یا آلترناتیوی برای نفی دخالت مستمر و مستقیم کارگران. در مواردی که کمیته اعتصاب نسبتا موفق عمل کرده است کارگران اساسا به سنت مجمع عمومی متکی بودند و جملگی این تجارب علیه دیدگاههای چپ غیر کارگری گواهی میدهند.

ضمیمه: لینک مقاله آیا اعلام کمیته اعتصاب "یک گام به پیش" است؟

http://www.wupiran.net/maqalat/siavash_O2oct.html

Www.wupiran.net

Www.wupiran.org

آدرس تماس با مسئولین حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی، محمود احمدی، نسرین رمضانعلی)

AzarMajedi@yahoo.com

Sivavash_d@yahoo.com

mahahmadi@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی جوادی، نسرین رمضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (مریم کوشا)

kousha.maryam@gmail.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

مسئول سایت و آی تی حزب (مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com Tel&SMS:+31(0)64 503 7004

طبقه کارگر برای آزادی خود باید کل جامعه را آزاد کند. لذا ابراز وجود طبقه کارگر و کمونیسم کارگری در مقابل کل اردوی بورژوازی، بعنوان رهبر جامعه برای برپائی حکومت کارگری و سوسیالیسم ضروری است. سازماندهی حزبی و توده ای گسترده طبقه کارگر، شرط پیروزی انقلاب کارگری برای آزادی جامعه است. این مباحث می کوشد راه پیشروی کارگران را از مبارزات روزمره و جاری تا سرنگونی سرمایه داری و برپائی سوسیالیسم هموار کند.

انتشارات حزب اتحاد کمونیسم کارگری

اکتبر ۲۰۱۱